

مَا خَدَّ
قِصَصِ مَسِيحٍ الْمَشْنُونِ

چاپ سوم

تأليف

بيدع الزمان فرورزانه

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



مَا خَلَقَ قِصَصٌ مِّثْلَهُ



تأليف

بيدع الزمان فرور انفر

چاپ سوم



مؤسسہ انتشارات امیر کبیر

تہران، ۱۳۶۲

138184



فروزانقر ، بدیع الزمان

ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی

چاپ دوم : ۱۳۴۸

چاپ سوم : ۱۳۶۲

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر ، تهران

حق چاپ محفوظ است.

تیراژ : ۱۱/۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد الحمد والصلوة از آن هنگام که این ضعیف توفیق مطالعهٔ مثنوی یافته و اکنون ربع قرن میگذرد تا چنین روشنایی بر روزگار وی تافته است، همواره در اندیشه می گذرانید که قصص و تمثیلات مثنوی را از آن جهت که در کتب سابقان و متقدمان گفته شده و یا ساخته و پرداخته فکر مولانا است مورد بحث قرار دهد و اگر ممکن گردد این دو دسته را از یکدیگر ممتاز کند تا درجهٔ تصرف و ابتکار مولانا در طرح قصص و ایراد تمثیلات روشن و نمایان باشد و در این جنبهٔ بسیار مهم از مثنوی که تا با امروز هر چه کمتر محل نظر بوده است تتبع و دقت آغاز شود و عاشقان مثنوی که در این روزگار اند یا بعد از عهد ما خواهند زیست دنبالهٔ این بحث دشوار را بگیرند و بسر منزل تحقیق برسانند.

محرك و باعث دیگر بر این نوع از مطالعه آن بود که نگارنده مولانا را در پرداختن قصص و استنباط مطالب و تقریر نتایج بر کلیه شعراء متصوف ترجیح میداد و هم اکنون بر این عقیده ثابت است و چون اعتقاد دارد که بنای مباحث ادبی را نیز بر پایهٔ اسناد و ادلهٔ مناسب و درخور قبول باید نهاد بدین جهت مطالعه در قصص مشترك که مولانا و سنایی و شیخ عطار بنظم آورده اند ضرورت داشت زیرا علاوه بر آنکه در این نوع از کنجکاو سبک و روش این استادان در بیان حکایات و طرز استفاده از آنها روشن می شد راهی بجهت مقایسهٔ سبک هر یک با دیگری بدست می آمد و داوری و فصل خصومت آسانتر می گردید، ولی این منظور چنان نبود که از مطالعهٔ یک یا چند کتاب بحصول پیوندد چه هنوز کتابی مشتمل بر تمام قصص دینی و ملی ما اعم از اصلی و غیر اصلی تدوین نشده و شاید احاطهٔ بر آنها از عهدهٔ جمعیتی ساخته شود که با همت و مجاهدت تمام آنچه در کتب وافوا هست کرد آورند و از طول مدت و پراکندگی و کثرت مآخذ نهراسند و رنج مسافرت بر خود آسان گیرند و در شهرها و دهات و میانهٔ قبائل و طوائف بسیر و سیاحت پردازند و قصه‌ها و افسانه‌های پراکنده را فراهم آورند

مقدمه

و صورت تدوین بخشند ، بنا بر این مقدمه نگارنده مصمم گشت که میان عزیمت استوار بندد و از درازی مدت و طول زمان ملول دل و پیریشان خاطر نشود و همچنان مطالعه خود را در کتب مختلف و متنوع دنبال کند و تهیه مآخذ قصص مثنوی را یکی از مقاصد بلکه مقصد ثابت خود در مراجعه بکتب قرار دهد زیرا میدانست که بسیاری از این مآخذ ممکن است تنها از روی تصادف و گاه بطور نامترقب حاصل آید و این امر مستلزم حوصله و خواندن کتب گوناگون است و شتابزدگی و زود سیری قوی ترین مانع راه ، پس بدین نیت و بر این اندیشه فهرستی از قصص و حکایات مثنوی منظم ساخت و هر گاه در خلال مطالعه بحکایتی مناسب باقصه های مثنوی بر میخورد آنرا در ستون مقابل باز کر مآخذ ثبت و قید می نمود و خدای داند که در تهیه کتب و مآخذ چه رنجها دید و چه منتها کشید و این همه را بعشق مولانا بر خود آسان گرفت تا پس از گذشت سالیان دراز و صرف نزدیک به بیست و پنج سال از عمر عزیز که در آغاز آن از جوانی و بهار زندگانی برخوردار بود در پایان کار خزان زندگی در رسیده و نور چشم بکمی گراییده و فتور عظیم در قوی راه یافته و هر دم بر گریزی و نهیبی از فقدان استعداد و مایه حیات بر اعضا پدیدار است بعنایت مولی و توجه مولانا بسیاری از مآخذ و مبانی قصص و تمثیلات مثنوی را بدست آورد و دوستان عزیز که مجاهدت و سعی این ضعیف را بچشم رضا مینگریستند همواره بر نشر و طبع آن مجموعه تحریر می نمودند تا اینکه در بهمن ماه ۱۳۳۱ هجری شمسی دوست گرامی «آقای علی توانگر دانشجوی» دوره دکتری ادبیات فارسی داوطلب شد که در استنساخ و پا کنویس آن مسودات بنده را یاوری کند و صرف وقت دریغ ندارد نگارنده نیز فرصت را مغتنم داشت و بهمدستی آن دوستدار دانش از اواسط بهمن ماه سال مذکور بجمع و تدوین مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی بترتیبی که در آن نامه آسمانی (مطابق چاپ علاءالدوله) مذکور است همت گماشت و هفته بی چند روز بدینکار مخصوص کرد و سستی در عزم راه نداد و لطف حق تعالی دستگیر آمد تا آن تعلیقات در ششم خرداد ماه ۱۳۳۲ بجمال تألیف آراسته گردید و از آنجا که نگارنده از سرمایه مادی (همچنان که از بضاعت معنوی)

اندک بهره و کم نصیب است و طبع کتاب بوسیله خودوی نامقدور، پیشنهاد خویش را با اولیای محترم دانشگاه در میان نهاد و شورای دانشکده ادبیات و شورای محترم دانشگاه طهران طبع آنرا در جزو سلسله انتشارات دانشگاه تصویب نمودند و دوست دانشمند «آقای دکتر پرویز خانلری» استاد و رئیس اداره انتشارات دانشگاه میان عزیمت در بست و سائل طبع این مجموعه را در اندک مدتی فراهم ساخت چنانکه دو ماه از جمع و تالیف نارفته طبع کتاب آغاز گردید و اینک در دسترس شیفتگان آثار مولانا گذارده میشود و بیگمان از مطالعه این کتاب نتایج ذیل برای خواننده بحصول خواهد پیوست :

نخست ، اعتقاد باحاطه و وسعت اطلاع مولانا در کتب و روایات اسلامی و حکایات و قصی که میانه مردم آنروزگار شهرت داشته است .

دوم ، قدرت تصرف او در موضوعات عادی و تطبیق آنها با مقاصد بلند و حکیمانه خویش .

سوم ، فهم حکایات و قصص بسهولت و آسانی از آنجهت که در مثنوی غالباً با مطالب و قصص دیگر آمیخته میشود و رشته سخن چندان دراز میکشد که ممکن است اصل قصه از خاطر سترده گردد در صورتیکه بوسیله این کتاب یکباره از مضمون آن اطلاع توان یافت .

چهارم ، چون مولانا مانند اکثر متصوفه بصورت قصه و کیفیت استناد آن بشخص معین یا وقوع آن در زمان و مکان مشخص نظر ندارد و قصه و حکایت قالب است از برای معانی و مطالب و ازینرو شخص و زمان و مکان در نظری یکسان است قسمتی از این حکایات در ذیل نام اشخاصی که حکایت بدانها منسوبست بدست نیاید و باتتبع بسیار و گاه از روی تصادف اصل و مستند آنرا می توان شناخت و این کتاب پرده ابهام از روی آنها بر میگردد و خواننده را باصل راهبری میکند .

و چون نظر نگارنده اینست که وجود و شهرت این حکایات را در روزگار مولانا برساند نه بحث در مبادی اصلی آنها در ایران یا خارج ایران و کیفیت تحول قصص مذکور در اقوام و طوائف دیگر بناچار همینکه حکایتی را در کتب متقدمان یا

هم‌عصران مولانا و یا بعضی کتب که با احتمال قوی مأخذی جز مثنوی داشته است بدست آورده در جزو مأخذ قصص نقل کرده است و این ضعیف هرگز نخواسته است که مأخذ قصص مثنوی را بطور کلی گرد آورد و کاری که در حد توانایی و اطلاع وی نیست برعهده گیرد چه اینگونه بحث ، شاید وظیفه جمعیتی باشد که هر یک چند زبان شرقی و غربی بدانند و در تاریخ و آداب و آراء و عقاید و رسوم اقوام اطلاع کافی حاصل کرده باشند و امیدواریم که آیندگان (بخواست خداوند) گرم در کار آیند و این در بسته بکشایند و هر یک از حکایات مثنوی را بمنشأ و سرچشمه اصلی خود برسانند .

بجهت تکمیل مرام وقتی چاپ کتاب آغاز شده بود بخاطر بنده رسید که از تحقیقات استاد فقید «نیکلسن» در شرح مثنوی مستفید گردد و بدین نظر بار دیگر مطالعه قصص را آغاز کرد و مواضع حاجت را یادداشت نمود و دوست دانشمندیک نهاد «آقای حسینعلی سلطان زاده پسیان» عمر عزیز و وقت شریف بی دریغ مبذول داشت و گفته استاد «نیکلسن» را از روی شرح مثنوی در آن موارد شفاهاترجمه نموده و نگارنده آنها را بر کتاب خود باذکر مأخذ بیفروود .

در ختام این مقال از کلیه کسانی که در جمع و تدوین و طبع و نشر این کتاب همراهی و مساعدت فرموده اند متشکر است و امید دارد که مساعی آنان در پیشگاه حقیقت و معنویت مولانا مقبول و منظور افتد، همچنین از دوست ارجمند آقای امیرحسین آریان پور که فهرستهای این کتاب را آماده ساخته و تمامت قصه های منسوب به ازوپ را ترجمه کرده و در اختیار مؤلف گذارده و نیز از کارکنان مطبعه مجلس و خاصه از دوست دیرین «آقای مهدی اکباتانی» که رنج تصحیح این کتاب را برعهده گرفته اند بدل و جان سپاسگزار است.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی ، مطابق ۱۸ رمضان ۱۳۷۳ قمری

فروزانفر

فہرست مندرجات

الف - د	۱ - مقدمہ مؤلف
۲۲۸ - ۳	۲ - متن کتاب
۲۴۰ - ۲۳۰	۳ - فہرست عناوین
۲۵۱ - ۲۴۲	۴ - فہرست اسماء والقاب
۲۵۵ - ۲۵۴	۵ - فہرست اماکن
۲۶۲ - ۲۵۷	۶ - فہرست کتب
۲۶۵ - ۲۶۳	۷ - اضافات و توضیحات

مآخذ

قصص و تمثیلات

مثنوی

دفتر اول

۱ - حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزک

بود شاهی در زمانی پیش ازین ملک دنیا بودش و هم ملک دین
(ص ۷-۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

و بلغنا أنّ بعض أبناء ملوك الروم عشق امرأة من نساء أبيه فجعل يذوب بدنه من حبّها حتى سقط ولم يكن لایه غیره فجمع الاطباء لعلاجه و عالجه فلم يقعوا علیه الى ان اتاه شيخ من العلماء فجلس عرقه فبينما العرق في يده اذ مرت به امرأة فاضطرب العروق فتتابعت فلما رأى الطبيب ذلك امسك ساعة ثم جسّ العرق ثانية و امر ان يسمی كل انشی في دارهم فلما سمّوا تلك المرأة التي كان يعشقها اضطرب العرق ايضاً و تابع فلم يشكّ انّ علته العشق لها فاتی الملك فاخبره ان لاعلاج له الا في شییء لا يقدر علیه فقال ان كان ذلك يوجد بشر ما املكه فهو موجود فقال لو انی ذلك علی بعض اهلك قال نعم فاخذ الامان لابنه و نفسه ثم اعلمه ان شفاءه في تزويجه تلك المرأة فسّر الملك بذلك و جمع بينهما و برّی ابنه (فردوس الحكمة ، چاپ برلین ، ص ۵۳۸) .

و نظامی عروضی در مقاله چهارم از کتاب چهارمقاله (چاپ لیدن ، ص ۷۸-۸۰) با تفصیل بیشتر این نوع معالجه را بابوعلی سینا نسبت میدهد که او یکی از خویشان قابوس و شمگیر را که بمرض عشق گرفتار آمده بود بهمین روش معالجه کرد و ابوعلی سینا خود در کتاب قانون در شرح مرض عشق این نوع معالجه را یاد کرده و گفته است که من این طریق را آزمودم و مریضی را که تبهای طولانی داشت و عشق بر او مستولی شده بود باین طریق معالجه کردم (حواشی چهارمقاله بنقل از قانون ، ص ۲۵) و سید اسمعیل جرجانی (متوفی ۵۳۱ یا ۵۳۵) در کتاب ذخیره خوارزمشاهی (تألیف ۵۰۵) در بیان معالجه عشق چنین گفته است : کسیکه عشق و نام معشوق پنهانی دارد بدین طریق بتوان دانست که معشوق او کیست و این چنان باشد که طبیب انگشت بر نبض او دارد و بفرماید تا ناگاه نام کسانی که گمان برند که عشق او بر آنست یاد کنند و صفت هر يك

میکنند و احوال هر يك میگویند چندبار بیازمایند تا از تغییر نبض او نزدیک بشنیدن نام و صفت آنکس معلوم گردد که معشوق او کیست و چه نام است و خواجه ابوعلی سینا رحمه الله میگوید این طریق آزمودم و بدست آوردم که معشوق کیست و دیدم که عاشق بیماریها کشیده بود و قوت او رفته و بحدّ ذبول رسیده چون او را امیدوار کردند که میان ایشان وصل و صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید درست است قوت او باز آمد و علاج پذیرفت و سلامت یافت چنانکه از زودی علاج پذیرفتن او تعجب کردیم و میگوید چون علاج او دشوار گردد تدبیری باید کرد که بطریق حلال میان ایشان وصل جویند تا زود بصلاح باز آید (ذخیره خوارزمشاهی، باب سوّم از جزو دوّم از گفتار نخستین اندر عشق).

و آنچه در ذخیره نقل شده مطابق است با آنچه ابوعلی در کتاب قانون نقل کرده است. از مطابقت این داستان در مثنوی با مجموع این روایات تصوّر میرود که مأخذ مولانا همان حکایت چهارمقاله عروضی است زیرا عناصر حکایت و طرز وقوع حادثه طوری است که با روایت چهارمقاله مشابهت تام دارد هر چند مسلم است که ذکر قابوس و شمگیر در این حکایت مطابق روایت چهارمقاله اصلی ندارد زیرا بنصّ ابوعلی سینا در رساله شرح حال خود معروف برساله ابو عبید قابوس و شمگیر قبل از ورود ابوعلی سینا بجزیران وفات یافته بود ولی باقرائنی که مذکور شد نسبت این معالجه به ابوعلی سینا و وقوع حکایت چنانکه در چهارمقاله است (البته با حذف آنچه مرتباً به قابوس و شمگیر است) مورد تردید نتواند بود.

و اینکه مولانا گوید:

تا بخورد و پیش دختر می گذاخت	بعد از آن از بهر او شربت بساخت
اندک اندک در دل او سرد شد	چونکه زشت و ناخوش و رخ زرد شد

(ص ۶)

ظاهراً مأخوذ است از مضمون حکایتی که نظامی از عشق ارشمیدس بکنیزک چینی در اسکندر نامه بنظم آورده است و ما خلاصه آنرا در اینجا می آوریم:

چنين گفت پيرى ز پيران روم
 هنر پيشه يى ارشميدس بنام
 بتعليم او خامه پدram كرد
 كزو ديد غمخوارگان را خلاص
 بروس آن همه رزمش افتاده بود
 هنر پيشه را دل بر اندیشه داد
 نشد سير از آن آهوى شير مست
 نيامد بتعليم آموزگار
 كزان سگه نو بود نقش كهن
 چه شوریده در مغزش اندیشه را
 بياد آتشي عمر نتوان گذاشت
 كه بر تشنه يى راه زد جوى آب
 بمن داد او يك كنيزى چو ماه
 كه يكدل نباشد دلى در دو كار
 بشهوت پرستى بر آورد جوش
 بيباید فرستاد بى انجمن
 ترا از سر علم چون كرد باز
 فرستاد بت را بداناي پير
 كه از تن برون آورد خدنگ
 دو تا كرد سرو سهى ديد را
 بطشتى در انداخت دانا دبير
 بت خوب در دیده نا خوب گشت
 بدو داد معشوق دلبند را

هم از فيلسوفان آن مرزو بوم
 كه بود از نديمان خسرو خرام
 ارسطوش فرزند خود نام كرد
 سكندر بدو داد ديوان خاص
 كنيزى كه خاقان بدو داده بود
 بآن خو بروى هنر پيشه داد
 چو صياد را آهو آمد بدست
 ز مشغولى او بسى روزگار
 سراينده را بسته گشتى سخن
 كه آيا كه ره زد هنر پيشه را
 چه مشغولى از دانست باز داشت
 چنان داد باز ارشميدس جواب
 مرا پيشتر زانكه بنواخت شاه
 بآن صيد وامانده ام زين شكار
 چو استاد دانست كان تيز هوش
 بگفت آن پريروى را پيش من
 ببينم كه تاراج آن تر كتاز
 شد آن بت پرستنده فرمان پذير
 بر آميخت دانا يكي تلخ جام
 بپرداخت از شخص او مایه را
 فضولى گرانمايه آمد بزير
 چو پر كرد از اخلاط آنمايه طشت
 بخواند آن جوان هنرمند را

جوانمرد چون در صنم بنگریست
 کجا آنکه من دوستدارش بدم
 بفرمود دانا که از جای خویش
 سر سشت پوشیده را بر گرفت
 بدو گفت کاین بد دلارام تو
 دلیل آنکه تا پیکر این کنیز
 چو این ماده در تن نمیدانیش
 بصورت زن زشت می خوانیش
 باستاد گفت آن زن زشت کیست
 همه ساله در بند کارش بدم
 بیارند آن طشت پوشیده پیش
 در آن داوری ماند گیتی شکفت
 بدین بود مشغولی کام تو
 ازین بود پر بود پیدشت عزیز
 (اسکندرنامه نظامی، چاپ طهران ۱۳۱۶ قمری، ص ۵۸۲)

۲ - داستان پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت

بود شاهی در جهودان ظلم ساز
 دشمن عیسی و نصرانی گداز
 (ص ۹ - ۱۹)

مأخذ آن روایت ذیل است :

اما گفتار ترسایان در عیسی مریم که او پسر خداست گفتند سبب آن بود که ایشان از پس آنکه عیسی را بر آسمان بردند هشتاد و یک سال بر طریقه صلاح و سداد بماندند نماز می کردند و روزه میداشتند و عبادت می کردند تا از میان ایشان و جهودان کارزاری افتاد و در جهودان مردی بود شجاع نام بولس او پیامد و جماعتی بسیار را از ترسایان بکشت آنکه جهودان را گفت من می ترسم که مبادا که ترسایان بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین بود ایشان بهشت شوند و ما بدوزخ و لکن من کیدی کنم که ایشان نیز بدوزخ شوند آنکه پیامد واسبی داشت نام او عقاب، اسبی بی نظیر بود که او بر آن کارزار کردی بمیان صف و آن اسب را پی کرد و جامه بدرید و خاک بر سر کرد و گفت یا قوم مرا دانی گفتند نه، گفت من بولسم که چندگاه باشما کارزار کردم و اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبه تو مقبول نخواهد بود مگر که ترسای شوی اکنون من ترسای شدم و شما را آگاه کردم تا باخبر باشی از

کار من و از آنجا برفت و يك سال درست در کنیسه شد و انجیل بیاموخت و آنکه بیامد و انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا از آسمان ندا کردند که خدای تو پذیرفت و از تو خشنود شد، ترسایان او را باور داشتند او از آنجا بیت المقدس رفت و مردی را بایشان خلیفه کرد نام او نسطور و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند يك خدا شدند، این تثلیث و اتحاد که ترسایان می گویند از اوست و از آنجا بروم رفت و لاهوت و ناسوت ایشان را تلقین کرد و گفت عیسی انسی نبود و جسم نبود و لکن پسر خدا بود مردی دیگر را پیش گرفت و نام او یعقوب و این مقاله او را بیاموخت، آنکه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا او را گفت بدانکه عیسی خدا بود لم یزل ولا یزال آنکه هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد گفت از پس من مردمان را دعوت کنی بآنکه من شما را آموختم و بداننی که من عیسی را در خواب دیده ام گفت من از تو راضی شدم و من فردا خویشتن را بخوام کشتن چون دگر روز بود بمذبح آمد و خویشتن بکشت و آن سه مرد از پس او مردمان را باین سه مقالات دعوت کردند هر یکی را گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلفا افتاد تا بامروز و کارزار و کشتن در میانشان افتاد (تفسیر ابوالفتوح، طبع طهران ۱۳۲۳ هجری قمری، ج ۲، ص ۵۷۸-۵۷۹، نیز رجوع کنید بتفسیر امام فخر، طبع مصر، ج ۴، ص ۶۲۱ و حیاة العیون طبع مصر ۱۳۳۰ ج ۲، ص ۳۷۰، بنقل از کلبی، و تفسیر نیشابوری ذیل آیه ۳۰، سوره توبه، بنقل از واحدی).

و آنچه مولانا از بریدن دست و گوش و زبیر نقل میکند نظیر آنرا در داستان رزم پیروز با هیاطله می توان یافت (تاریخ طبری، طبع مصر، ج ۲، ص ۸۳).

۳- گفت استاد احوالی را کاندرا

رو برون آراز و ثاق آن شیشه را

(س ۹)

ماخذ آن حکایتی است که در مرزبان نامه، باب چهارم، ص ۸۳، طبع لیدن نقل شده و شیخ عطار آن حکایت را در اسرار نامه بدینگونه نظم کرده است:

یکی شاگرد احوال داشت استاد مگر شاگرد را جای فرستاد

کہ ما را يك قرابه روغن آنجاست
 چو آنجاشد کہ گفت او دیده بگماشت
 بر استاد آمد گفت ای پیر
 ز خشم استاد گفتش ای بد اختر
 چو او در بدن خود شك نمی دید
 اگر چیزی همی بینی تو جز خویش
 کہ هر چیزی کہ می بینی تو آنی
 بیاور زود آن شاگرد برخاست
 قرابه چون دو دید احوال عجب داشت
 قرابه من دو می بینم چه تدبیر
 یکی بشکن دگر يك را بیاور
 یکی بشکست و دیگر يك نمی دید
 تو هم آن احوال خویشی بیندیش
 ولی چون در غلط مانی چه دانی

۴۔ سوال کردن خلیفہ از لیلی

گفت لیلی را خلیفہ کان توی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
 (ص ۱۱)

مأخذ آن روایت ذیل است :

دخلت بثینة علی عبدالملک بن مروان فقال یا بثینة ما اری شیئاً مما کان یقول
 جمیل فقالت یا امیر المؤمنین انه کان یرنو الی بعینین لیستافی راسک قال فکیف صادفته
 فی عفتہ فقالت کما وصف نفسه .

لا والذی تسجد الجباه له

ولا بغيرها ولا هممت بها

(ربیع الابرار زنجشیری ، باب العفاف والورع والعصمة)

این مطلب در شرح نهج البلاغة جلد چهارم طبع مصر ص ۵۲۴ نیز منقول است
 و شیخ عطار در مصیبت نامه با تفاوتی که مناسب روایت مثنوی است بنظم آورده و
 گفته است :

گفت هارون عشق مجنون می شنود

خواست تا دیدار لیلی بیند او

خواند لیلی را و چون کردش نگاه

خواندم مجنون را و گفت ای بیخبر

آن هوس او را چو مجنون می ربود

پیش لیلی بکنفس بنشیند او

سهل آمد روی او در چشم شاه

نیست لیلی را جمالی بیشتر

تو چنین مست جمال او شدی
ترك او گيرو مدارش نیز دوست
گفت تو کی دیدی آن رخسار را
تا نیاید عشق مجنوننی پدید
نیست نقصان در جمال آن نگار
گر بچشم من بینی روی او
زشت با داروی لیلی در جهان
از جنونی در جوال او شدی
زانکه بر هر نیمه ترکی صد چواوست
عشق مجنون باید آن دیدار را
کی شود ایلی بخاتونی پدید
هست نقصان در نظر ای شهریار
تو نیاسایی ز خاک کوی او
تا بماند خویش اندر نهان

۵ - حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی جهد کرد

یک شه دیگر ز نسل آن جهود در هلاک قوم عیسی رو نمود
(س ۲۳-۲۰)

مآخذ آن روایاتی است که مفسرین در ذیل آیه قتل اصحاب الاخذود (سورة البروج، آیه ۴) نقل کرده اند و اینک آن قصه را از قصص الانبیاء ثعلبی در اینجا می آوریم:

ذکر محمد بن اسحاق بن یسار عن وهب بن منبه ان رجلا كان بقى على دين عيسى فوقع الى نجران فدعاهم فاجابوه فخبرهم ذونواس بين النار او اليهودية فابوا عليه فاحرق منهم اثنى عشر الفا وقال مقاتل انما قذف في النار يومئذ سبعة و سبعين انسانا و قال الكلبي كان اصحاب الاخذود سبعين الفا فلما قذفوا المؤمنون في النار خرجت النار الى اعلى شفير الاخذود فاحرقتهم و ارتفعت النار فوقهم اثنى عشر ذراعا و نجا ذو نواس .

و كانت امرأة قد اسلمت في من اسلموا لها اولاد ثلاثة احدهم رضيع فقال لها الملك ان رجعين عن دينك والى القيتك انت و اولادك في النار فابت فاخذ ابنها الاكبر و القى في النار ثم اخذ الاوسط وقال لها ارجعي عن دينك فابت فلقى ايضا في النار ثم اخذ الرضيع و قال لها ارجعي فابت فأمر بالقائد في النار فهتت المرأة بالرجوع فقال لها الصبي انصنعين يا امه لان رجعي عن الاسلام فانك على الحق و لا باس عليك فلقى الصبي في النار و امه على اثر (عرائس المجالس معروف به قصص الانبياء، طبع مصر ۱۳۵۶، س ۳۷۱ - ۳۷۰ نیز رجوع كنيد به: تفسير ابو الفتوح، طبع وزارت معارف، ج ۵، س ۵۰۵-۵۰۴).

دفتر اول

۶۔ کثر ماندن دهان آن شخص گستاخ که نام پیغمبر بتمسخر برد

آن دهن کثر کرد و از تسخر بخواند نام احمد را دهانش کثر بهمانند
(ص ۲۲)

ظاهراً مأخوذ است از این روایت :

و حکى الحکم بن العاص بن وائل مشيته عليه السلام مستهزئاً فقال صم كذلك فكن
فلم يزل يرتعش حتى مات (احبباء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۰۷) .

۷۔ قصه هلاك كردن باد قوم هود عليه السلام را

هود گرد مؤمنان خطی کشید نرم می شد باد کالجا می رسید
(ص ۲۳)

مأخذ آن روایتی است که ثعلبی در قصص الانبیا صفحه ۵۳ نقل میکند بدین طریق :
و كان هود ومن معه قد اعتزلوا في حظيرة ما يصيبهم من الريح الا ما يلين جلودهم
و تلذبه الانفس ، و انها من عاد لظعن (لتظنى ط) فتحملهم ما بين السماء والارض و
تدمغهم بالحجارة حتى هلكوا .

و در تفسیر ابوالفتوح (ج ۲ ، ص ۴۱۶) این حکایت چنین آمده است :

هود و قومش بصحرا آمدند و حظیره بی ساختند از گل آن باد که بایشان رسیدی
نرم شدی و نسیمی گشتی با راحت و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که شتر با
هود ج و مردم در او نشسته بر گرفتگی و بر هوا بردی و بر زمین زدی و هلاك کردی
(این مطلب در دفتر ششم ص ۶۰۴ و ص ۶۶۷ مکرر شده است) .

۸۔ همچنین شیبان راعی می کشید گرد بر گرد رومه خطی پدید

(صفحه ۲۳)

مأخذ آن روایت ذیل است که حافظ ابو نعیم اصفهانی در ترجمه حال شیبان راعی

می آورد :

و كان يذهب الى الجمعة فيخط على غنمه فيجيبى^٤ ، فيجدها على حالتها لم تتحرك
(حلية الاوليا ، طبع مصر ، ج ٨ ، ص ٣١٧ نیز رجوع کنید به : صفة الصفة ، چاپ حیدرآباد ، ج ٤ ،
ص ٣٤٠ - ٣٣٩ والتجوم الزاهرة ، طبع مصر مطبعة دارالکتب ، ج ٢ ، ص ٣٢) .
این مطلب را مولانا در دفتر ششم مثنوی ص ٦٦٧ نیز آورده است .

٩ . قصه نخجیران و بیان توکل

طایفه نخجیر در وادی خوش بودشان باشیر دائم کشمکش
(ص ٣٧ - ٢٤)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

آورددهاند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بود و عکس
آن روی فلک را منور گردانیده از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره بی هزار
سپهر حیران .

يضاحك الشمس منها كو كب شرق مؤزر بنعيم النبت مكتهل
سحاب كویی یا قوت ریخت بر مینا نسیم کویی شنگرف بیخت بر زنگار
بخار چشم هوا و بخور روی زمین ز چشم دایه باغ وز روی بچه خار

و وحوش بسیار بسبب چرا خور و آب در خصب نعمت بودند لیکن بمجاورت شیر
آنهمه نعمت و آسایش منقص بود ، روزی فراهم آمدند و بنزدیک شیر رفتند و گفتند نو
هر روز پس از رنج بسیار و مشقت فراوان از مایکی شکار می توانی شکست و مایبوسته
در مقاساة بلا و تو در تکاپوی طلب اکنون چیزی اندیشیده ایم که ترا از آن فراغت و
ما را امن و راحت باشد اگر تعرض خویش از ما زائل کنی هر روز موظف یکی شکار
بوقت چاشت بمطبخ ملک فرستیم شیر بر آن رضا داد و مدتی بر این بگذشت يك روز
قرعه بخرگوش آمد یاران را گفت اگر در فرستادن من مسامحتی کنید شما را از جور
این جبار خونخوار و جان ستان ستمکار برهانم گفتند مضایقتی نیست او ساعتی توقف
کرد تا وقت چاشت شیر بگذشت بآهستگی سوی او رفت شیر را تنگدل دید و آتش
گرسنکی او را بر باد تند نشانده و فروغ خشم در حرکات و سکنات او پیدا آمده چنانکه

آب دهان او خشك شده بود و بقصد می کوشید و نقض عهد را در خاک می جست ، چون خر گوش را دید آواز داد که از کجا می آبی و حال و حوش چیدست ، گفت در صحبت من خر گوشی فرستاده بودند در راه شیری بستد هر چه گفتم غذای ملك است التفات ننمود و جفاها راند و گفت این شکارگاه منست و صید آن بمن اولی تر که قوت و شوکت من زیادست من بشتافتم تا ملك را خبر کنم شیر برخاست و گفت او را بمن نمای خر گوش پیش ایستاد و شیر را بسر چاهی برد که صفای آب آن چون آینه بی شك تعین صورتها نمودی و اوصاف چهره هر يك بر شمردی .

جموم قد تمّ على القذاة و يظهر صفوها سر الحصاة

و گفت در این چاه است و من از وی می ترسم اگر ملك مرا در بر گیرد خصم را بدو نمایم شیر او را بر گرفت (در برظ) و در چاه نگریست مثال خویش و از آن خر گوش بدید او را بگذاشت و خود را در چاه افکند و غوطه بی بخورد و جان شیرین بمالك سپرد ، خر گوش سلامت باز رفت و وحوش از صورت و کیفیت حال پرسیدند گفت او را در آب غوطه دادم که چون گنج قارون خاک خورد شد همه بر مر کب شادی سوار گشتند و در مر غزار امن و راحت جولان نمودند .

(کلبه و دمنه ، باب الاسد و الثور ، چاپ قریب ۱۳۱۱ ، ص ۸۱ - ۷۹) .

۱۰ - نگر یستن عزرائیل بر مردی

ساده مردی چاشگاهی در رسید . در سرا عدل سلیمانی دوید
(ص - ۲۶)

اصل این حکایت را در حلیة الاولیا طبع مصر ج ۴ ص ۱۱۸ و احیاء العلوم ج ۴ ص ۳۳۷ و جوامع الحکایات عوفی باب سیزدهم از قسم چهارم و در عجائب نامه از مؤلفات قرن ششم و نیز در کتابی از غزالی مشهور به کتاب یذکر فیه حماقة اهل الاباحة می توان دید ، اینست روایت مطابق نقل غزالی :

ملك الموت چون پیش سلیمان صلوات الله علیه آمد تیز در یکی نگریست آنکس بترسید چون ملك الموت برفت از سلیمان^۴ درخواست که باد را بفرمای تا مرا بزمین

هند برد که از نظر ملك الموت بترسیدم تا باشد که چون باز آید مرا نبیند فراموش کند سلیمان^۴ بفرمود تا باد وی را بهند برد چون ملك الموت باز آمد سلیمان پرسید که چرا چنان تیز در آن مرد نگریستی گفت مرا فرمان بود تا يك ساعت دیگر وی را بهند وستان جان بر گیرم وی را اینجا بدیدم عجب بماندم تا این چون خواهد بود .
(کتاب یند کرفیه حماقة اهل الاباحة)

و اینک روایت عجایب نامه :

آورده اند که هر روز نزد حضرت سلیمان آمدی و بر بالای سر وی بایستادی تا چاشتگاه آنگاه باز گشتی و سلیمان را رفیقی بود روزی ملك الموت در وی نگاه کرد و آن مرد از وی بترسید سلیمان را گفت من از این فرشته ترسیدم مرا بیاد سپار تا از اینجا که زمین فارس است بزمن هندوستان برد پیش درختی فرود آورد روزی دیگر چون ملك الموت در آمد سلیمان گفت مرا دوستی بود از تو بترسید و در خواست کرد وی را بهندوستان فرستادم چرا رفیقان مرا میترسانی گفت یا رسول الله دیروز الله تعالی مرا فرمود که جان وی بستان بزمن هندوستان در زیر فلان درخت و از آن عجب ماندم که بروز کار دراز توان رفت از استخر بزمن هند جان وی آنجا برداشتم .
(عجایب نامه نسخه کتابخانه مآی ملك)

و شیخ عطار در الهی نامه این حکایت را منظوم ساخته است ، اینک منظومه عطار :

شیدم من که عزرائیل جان سوز	بایوان سلیمان رفت يك روز
جوانی پیش او دیدش نشسته	نظر بگشاد پیش او فرشته
چو او را دید پیش او بدر شد	جوان از بیم او زیر و زبر شد
سلیمان را چنان گفت آن جوان زود	که فرمان ده که تا باد این زمان زود
مرا زین جای که جایی برد دور	که گشتم از نهیب مرد رنجور
سلیمان گفت تا باد آن زمانش	برد از فارس تا هندوستانش
چو يك روزی بسر آمد از این راز	به پیش تخت عزرائیل شد باز
سلیمان گفتش ای چون تیغ خونریز	چرا کردی نظر سوی جوان نیز

جوابش داد عزرائیل آنگاه که فرمانم چنین آمد ز در گاه
 که او را تا سه روز از راه بر گیر بهندوستانش جان ناکاه بر گیر
 چو اینجا دیدمش ماندم در این سوز که ز اینجا چون رود آنجا سه روز
 چو باد آورد در هندوستانش شدم آنجا و کردم قبض جانش
 و مضمون این حکایت در این بیت عربی مندرج است :

اذا ما حمام المرء کان ببلدة دعتہ الیہا حاجة فیطیر

که در ربیع الا برار باب الموت و ما يتصل به پس از ذکر این قصه نقل شده است .

۱۱ - زیافت تاویل ریک مگس

ماند احوالت بدان طرفه مگس کاوه می پنداشت خود در اهست کس
 (ص ۲۹)

مأخذ این تمثیل قطعه بی است از ابو نواس در هجای جعفر بن یحیی برمکی :
 واعظم ز هوأ من ذباب علی خراء و ابخل من کلب عقور علی عرق
 ولو جاء غیر البخل من عند جعفر لما وضعوه الناس الا علی حق
 (عبون الاخبار ابن قتیبه ، طبع مصر ، ج ۱ ، ص ۲۷۳)

۱۲ - قصه سلیمان و هدهد

چون سلیمان را سرا پرده زدند جمله مرغانش بخدمت آمدند
 (ص ۳۳ - ۳۲)

مأخذ این قصه روایتی است که در قصص الانبیاء ثعلبی ص ۲۶۲ باختصار و در کتاب
 نثر الدر از ابو سعد آبی مفصل تر نقل شده و ما آنرا از کتاب اخیر در اینجا می آوریم :
 کان نافع بن الازرق یسال ابن عباس عن العلم او غیره و یطلب منه الاحتجاج باللغة
 و شعر العرب فیجیبه عن مسائله و روی ابو عبیده انه سأله فقال ارایت نبی الله سلیمان
 علیه السلام مع ماخو له الله عز وجل و اعطاه کیف عنی بالهدد علی قلته و ضؤولته فقال
 له ابن عباس انه احتاج الی الماء و الهدد علی قماء الارض له کالترجاجة یری باطنها
 من ظاهرها فسأل عنه لذلك فقال له ابن الازرق قف یا وقاف کیف یرى ماتحت الارض

والفخ يغطي له مقدار اصبع من تراب فلا يبصره حتى يقع فيه فقال ابن عباس ويحك يا ابن الازرق اما علمت انه اذا جاء القدر عمى البصر (نیز رجوع کنید بتفسیر امام فخر، ج ۱ - ص ۲۷۴).

و همین حکایت بصورت دیگر ولی با حفظ نتیجه در کتاب سندبادنامه چاپ استامبول ص ۳۳۶ - ۳۳۴ و در جوامع الحکایات باب سیزدهم از قسم چهارم نقل شده و هر چند این روایت در دو کتاب اخیر الذکر از حیث تفصیل و اجمال اندک اختلافی دارد ما آنرا از روی جوامع الحکایات در اینجا میاوریم :

آورده اند که وقتی هدهدی در صحرا می پرید کودکی را دید که فخی بر زمین می نهاد گفت چه میکنی خواست گوید که دام نهاده ام تا مرغ گیرم گفت فخی نهاده ام تا هدهد گیرم، گفت تو کی توانی گرفت که دیدم و دانستم. این بگفت و بر پرید و بر سر درختی ساعتی بنشست و فراموش کرد آن حال که کودک خاک بر روی فخی و دانه بر سر زمین بگذاشت و از دور بر رفت و پنهان شد، هدهد بیامد دانه دید و فخی ندید قصد دانه کرد و فخی در گردن او محکم شد کودک بیامد و گفت نمیگفتی که مرا نتوانی گرفت که من دیدم که تو چه میکنی، گفت آری دیر است تا گفته اند اذا جاء القضاء عمى البصر.

و همین حکایت را قاضی طوسی (از شعرای قرن هفتم معاصر مولانا) در کلیله و دمنه منظوم اینگونه بنظم آورده است :

یکی روز از بامدادان پگاه	یکی مرد صیاد دیدم براه
دو هدهد بر مرد نا هوشمند	برایشان قفس کرده زندان و بند
بدو گفتم این را چه خواهی بها	که من هر دورا کرد خواهم رها
بها دو درم کرد و بگذاشتم	که در کیسه خود همان داشتم
دل من بدان کار رخصت نداد	که هر دو درم داد شاید بیاد
باخر تو کل بدان آورید	که این هدهدان را بیاید خرید
بدم درم بستدمشان از اوی	بصحرا نهادم همان لحظه روی
من آن هر دو آزاد کردم زبند	نشستند بالای شاخی بلند

که این نیکوئی دولت تو نمود
 بیاداش این مر ترا داد بخت
 بجز خیر و نیکی مکن هیچ رأی
 بیاسخ گشادم بگفتار لب
 نبینید صیّاد را در کمین
 عجب دارم از پختگان کارخام
 گشادند با من زبان در جواب
 که زان کس رهایی نیابد بجان
 بدان جاودان داد باید رضا
 تو کار قضا بر دل آسان مگیر
 بذره شمارد که بیستون
 من آن گنج برداشتم از زمین

مرا هر دو آواز دادند زود
 نهان است گنجی بزیر درخت
 تو آن گنج بردار و شادی نما
 مرا آمد آن گفت ایشان عجب
 که چون گنج ببیند زیر زمین
 که آسانتان اندر آرد بدام
 دل هر دوشد زین سخن جفت تاب
 که دام قضا هست دامی چنان
 چو نازل شود ز آسمانها قضا
 که دفعی نگنجد بدان در ضمیر
 قضا چشم روشن کند تیره گون
 چو زیشان شنیدم جوابی چنین

و مفاد این حکایت را در این قطعه از بوستان نیز توان دید :

که نبود زمن دورین تر کسی
 بیا تا چه بینی بر اطراف دشت
 بکرد از بلندی بیستی نگاه
 که یکدانه گندم بهامون بر است
 زبالا نهادند سر در نشیب
 گره شد بر او پای بندی دراز
 که دهر افکند دام در گردش
 نه هر بار شاطر زند بر هدف
 چو بینایی دام خصمت نبود
 نباشد حذر با قدر سودمند

چنین گفت پیش زغن کر کسی
 زغن گفت ازین درنشاید گذشت
 شنیدم که مقدار یکروزه راه
 چنین گفت دیدم گرت باور است
 زغن را نماند از تعجب شکیب
 چو کر کس بر دانه آمد فراز
 ندانست از آن دانه خوردنش
 نه آستن در بود هر صدف
 زغن گفت از آن دانه دیدن چسود
 شنیدم که میگفت گردن ببند

(بوستان سعدی ، طبع مرحوم فروغی ، ص ۱۶۰)

۱۳- آمدن رسول قیصر روم بنزد عمر

تاعمر آمد ز قیصر یک رسول در مدینه از بیابان نغول
(ص ۳۹-۳۷)

مأخذ این قصه حکایتی است که در اسرار التوحید، چاپ طهران، باهتمام دکتر صفا، ص ۳۷۲ می توان یافت:

شیخ ما گفت که کلب الروم رسولی فرستاد بامیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چون در آمد سرای او طلب کرد نشانش دادند او با خود میگفت که این چگونه خلیفه است که مرا نزدیک او فرستاده اند چون در سرای او بیافت او را عجب آمد پرسید از حاضران گفتند بگورستان رفته است بر اثر او برفت او را دید در گورستان بمیان ریگ فرو شده و بخویشتن افتاده پس رسول گفت حکم کردی و داد دادی لاجرم ایمن و خوش نشسته یی و ملک ما حکم کرد و داد نکرد و پاسبان بر بام کرد و ایمن نخفت.

و نظیر آن این حکایت است که در محاضرات الادب، تألیف ابوالقاسم حسین بن محمد راغب، چاپ مصر، جلد ۱، ص ۱۶۴ نقل شده است:

و لما ورد المرزبان علی عمر رضی الله عنه فاورد باب داره و قرع با به فقیل آتته قد خرج آنفاً فکانوا یسألون عنه فیقولون مرّ من ههنا آنفاً فاستحقر المرزبان امره الی ان انتهى الیه و هونائم فی ناحية المسجد فلما رفع راسه امتلأت نفس المرزبان منه رعباً فقال هذا والله الملك الهنیء لا یحتاج الی حراس ولا الی عدد.

و ظاهراً گفته گوی رسول با مردم مدینه (گفت که قصر خلیفه ای حشم ... الخ) مأخوذ باشد از حکایت حاتم اصم و مسافرت او بمدینه که در احیاء العلوم، ج ۱، ص ۵۰ ملاحظه میشود بدینگونه: ثم سار الی المدینة فاستقبله اهل المدینة فقال یا قوم آتت مدینة هذه قالوا مدینة رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاین قصر رسول الله حتی اصلی فیہ قالوا ما کان له قصر انما کان له بیت لاطی بالارض قال فاین قصور اصحابه رضی الله عنهم قالوا ما کان لهم قصور انما کان لهم بیوت لاطئة بالارض.

و قصه حاتم اصم در تبلیس ابلیس ص ۵۹ و در تذکرة الاولیاء در ضمن شرح حال حاتم اصم نقل شده است.

۱۴ - قصه آن بازرگان که بهندوستان بتجارت می رفت

بود بازرگانی او را طوطی در قفس محبوس زیبا طوطی
(ص ۴۸ - ۴۱)

مأخذ این قصه که در قرن ششم شهرت داشته و خاقانی در تحفة العراقرین بدان اشاره کرده و گفته است:

من مرده بظاهر از پی جست چون طوطی کو بمرد وارست

حکایت ذیل است:

در روزگار سلیمان علیه السلام شخصی در بازار مرغکی خرید که او را هزار دستان گویند اگر او را در نوا هزار دستان است تو را در هوا هزار دستان بیش است او را در نوا و ترا در بی نوایی آن مرغک را بخانه برد و آنچه شرط او بود از قفس و جای و آب و علف بساخت و با آواز او مستأنس می بود، یک روز مرغکی بیامد هم از جنس او بر قفس نشست و چیزی بقفس او فرو گفت، آن مرغک نیز بانگ نکرد و مرد آن قفس بر گرفت و پیش سلیمان آورد و گفت ای رسول الله این مرغک ضعیف را بیهای گران بخر بدم و با آنچه شرط اولست از جای و آب و علف قیام نمودم تا برای من بانگ کند، روزی چند بانگ کرد و مرغکی بیامد و چیزی بقفس او فرو گفت، این مرغک گنگ شد، از او پرس تا چرا اول بانگ کرد و اکنون نمی کند و آن مرغک را گفت چرا بانگ نمی کنی، مرغک گفت یا رسول الله من مرغی بودم هرگز دام و دانه صیاد نادیده و صیادی بیامد و در گذر من دامی بگسترده و دانه چند در آن دام فشاند، من چشم حرص باز کردم دانه بدیدم چشم عبرت باز نکردم تا دام بدیدم بطمع دانه در دام شدم بدانه نارسیده در دام افتادم پایم بدام بسته شد و دانه بدست نیامد چنین باشد (پروانه بطمع نور در نار افتاد) چون مرغ بطمع دانه در دام آید صیاد مرا بگیرد از جفت و بچه جدا کرد و بی بازار آورد، این مرد مرا بخرید و در زندان قفس بازداشت من از سوز درد فرقت

نالیدن گرفتم او از سر غفلت و شهوت سماع میکرد و از درد من غافل و بی خبر :
 از درد دل محبت حیب آگه نیست می نالد بیمار و طیب آگه نیست
 آن مرغک بیامد مرا گفت ای بیچاره چند نالی که سبب حبس تو این ناله تو است ،
 من عهد کردم که تا در این زندان باشم نیز ننام . سلیمان علیه السلام بخندید و مرد را
 گفت این مرغک میگوید عهد کرده ام که تا در زندان باشم نیز ننام ، مرد قفس یدش
 خواست و در او بر کشید و مرغ را رها کرد و گفت من این را از برای آواز دارم
 چون مرا بانگ نخواهد کرد او را چه خواهم کرد .
 (تفسیر ابوالفتوح ، ج ۱ ، ص ۴۵۹)

و شیخ عطار در اسرار نامه این حکایت را بشکلی که با گفته مولانا نزدیک تر است
 بنظم آورده گوید :

حکیم هند سوی شهر چین شد	بقصر شاه تر کستان زمین شد
شهی را دید طوطی همنشینش	قفس کرده ز سختی آهنینش
چو طوطی دید هندو را برابر	زبان بگشاد طوطی همچو شکر
که از بهر خدای ای کارپرداز	اگر وقتی بهندوستان رسی باز
سلام من بیارانم رسانی	جوابم باز آری گر توانی
بدیشان گوی کان مهجور مانده	ز چشم همنشینان دور مانده
بزدان قفس چون سو کواری	نه همدردی و را نه غمگساری
چه سازد تا رسد نزد شما باز	چه تدبیر است گفتم با شما راز
حکیم آخر چو با هندوستان شد	بر آن طوطیان دلستان شد
هزاران طوطی دل زنده میدید	بگرد شاخها پرنده میدید
گرفته هر یکی شکر بمنقار	همه در کار و فارغ از همه کار
فلک سرسبز عکس پرایشان	مکس گشته همای از قر ایشان
حکیم هند آن اسرار بر گفت	غم آن طوطی غمخوار بر گفت
چو بشنودند پاسخ نیک بختان	درافتادند یکسر از درختان

چنان از شاخ افتادند در خاک
 ز حال مرگ ایشان مرد هشیار
 باخر سوی چین چون باز افتاد
 که یاران از غم تو جان نبردند
 چو طوطی این سخن بشنود در حال
 چو بادی آتشی در خویشتن زد
 یکی آمد فریب او بنشناخت
 چو در گلخن فتاد آن طوطی خوش
 نشست او بر سر قصر خداوند
 مرا تعلیم دادند آن عزیزان
 طلبکار خلاسی همچو ما کن
 بمیر از خویش تا یابی رهایی
 هر انگاهی که دست از خویش شستی
 بجای آوردم از یاران خود راز

که گفتی جان بر آمد جمله رایک
 عجب ماند و پیشیمان شد ز گفتار
 بر آن طوطی آمد راز مگشاد
 همه در خاک افتادند و مردند
 بزد اندر قفس لختی پر و بال
 تو گفتی جان بداد او نیز و تن زد
 گرفتش پای و اندر گلخن انداخت
 ز گلخن بر پرید و شد چو آتش
 حکیم هند را گفت ای هنرمند
 که همچون برک شو در خاک ریزان
 رهایی بایدت خود را رها کن
 که با مرده نگیرند آشنایی
 توان جست از همه دامی بچستی
 کنون رفتم بر یاران خود باز

۱۵ - داستان پیر چنگی

آن شنیدستی که در عهد عمر بود چنگی مطربی با کرف و فر
 (س ۵۸-۵۰)

ماخذ آن حکایتی است که در اسرار التوحید، چاپ طهران باهتمام بهمنیار
 ص ۷۶ - ۸۷ نقل شده و آن حکایت این است:

الحکایة حسن مؤدب گفت که روزی شیخ در نشابور از مجلس فارغ شده بود و
 مردم رفته بودند و من در خدمت شیخ ایستاده بودم چنانکه معهود بود و مرا وام بسیار
 جمع آمده بود و دلم بدان مشغول بود که تقاضا می کردند و هیچ معلوم نبود و مرا
 می بایست که شیخ در آن سخن گوید و نمی گفت شیخ اشارت کرد که واپس نگر،
 بنگریستم پیرزنی دیدم از در خانقاه می آمد، من نزدیک وی شدم صریحی بمن داد گران
 سنگ و گفت صد دینار زر است پیش شیخ برو بگوی تا دعایی در کار من کند. من

بستدم و شاد شدم و گفتم هم اکنون وامها بازدهم، پيش شيخ بردم و بنهادم شيخ گفت اينجا مننه بردار و مي رو تا بگورستان حيره آنجا چهارطاقی است نیمی افتاده و در آنجا شو پيري آنجا خفته سلام ما بدو برسان و اين زر بوي ده و بگوي که چون اين نماند باز نماي تا بگويم ديگر بدهند و ما اينجايم تا تو باز آيي .

حسن گفت : من بآنجا رفتم که شيخ اشارت کرده بود، در شدم پيري را ديدم سخت ضعيف ، طنبوري در زير سر نهاده و خفته او را بيدار کردم و سلام شيخ بدو رسانيدم و آن زر بدو دادم، آن مرد فریاد در گرفت و گفت مرا پيش شيخ بر، پرسيدم که حال تو چيست ، پير گفت من مردی ام چنين که می بينی و پيشه من طنبور زدن است چون جوان بودم بنزد يك خلق قبولی عظيم داشتم و در اين شهر هيچ جای دو تن بهم نبودندی که من سوم ايشان نبودمی و بسيار شاگردان دارم ، اکنون چون پير شدم حال من چنان شد که هيچ کس مرا نخواندی تا اکنون که دست تنگ شدم و من هيچ شغلی ديگر ندانم و مرا از خانه بيرون کردند و گفتند ما ترا نمیتوانيم داشت و ما را در کار خدای کن راه فرار هيچ ندانستم بدین گورستان آمدم و بدرد بگريستم و با حق تعالی مناجات کردم که خداوند اهيچ پيشه يی ندانم و جوانی و قوت ندارم همه خلقم رد کردند، اکنون زن و فرزند نيز مرا بيرون کردند، اکنون من و تو و تو و من امشب مطربي خواهم کرد تا نانم دهی تا بوقت صبحدم چیزی ميزدم و ميگريستم چون بانگ نماز آمد مانده شدم بيفتادم و در خواب شدم تا اکنون که تو آمدی .

حسن گفت : با هم بنزد يك شيخ آمديم و شيخ هم آنجا نشستند بود آن پير در دست و پای شيخ افتاد و توبه کرد، شيخ گفت ای جوانمرد از سر کمی و نيستی و بی کسی در خرابه نفسی بزدي ضايع نگذاشت برو و هم با او ميگوي و اين سيم می خور، پس روی بمن کرد و گفت ای حسن هرگز هيچ کسی در کار خدای تعالی زبان نکرده است ، اين او را پديد آمده بود از ان تو نيز پديد آيد . حسن گفت ديگر روز که شيخ از مجلس فارغ شد کسی بيامد و دويست دينار زر بمن داد که پيش شيخ بر ، شيخ فرمود که در وجه وام صرف کن پس دلم از وام فارغ گشت .

و همین حکایت را شیخ عطار در مصیبت نامه بنظم آورده است اینک گفته عطار :

بود پیری عاجز و حیران شده
دست تنگی پایمالش کرده بود
بود نالان همچو چنگی ز اضطراب
نه یکی بانگ ربایش می خرید
گر سینه مانده نه خوردی و نه خواب
چون نبودش هیچ روی از هیچ سوی
مسجدی بود از همه نوعی خراب
رخ بقبله زخم را بر کار کرد
چون بزد لختی رباب آن بی قرار
آنچه میدانستم آن آوردمت
عاجزم پیرم ضعیفم بی کسم
نه کسی میخواندم بهر رباب
من چو کردم آن خود بر تو نثار
در همه دریا ندارم هیچ چیز
کار من آماده کن یکبارگی
چون ز بس گفتن دلش در تاب شد
صوفیان بو سعید آن پیر راه
چشم بر ره تا فتوحی در رسد
عاقبت مردی در آمد باخبر
بوسه داد و گفت اصحاب تراست
شد دل اصحاب الحق خوش از آن
شیخ آن زر داد خادم را و گفت
باربایی زیر سر پیر نکوست

سخت کوش چرخ سرگردان شده
کرد پیری در جوالش کرده بود
پیشه او از همه فعلی رباب
نه یکی ناز و ثوابش می خرید
برهنه مانده نه نانی و نه آب
بر گرفت آخر رباب و شد بکوی
رفت آنجا و بزد لختی رباب
پس سرودی نیز با او یار کرد
گفت یارب من ندانم هیچ کار
خوش ثنایی با میان آوردمت
چون ندارم هیچ نانی جان بسم
نه کسم نان میدهد بهر ثواب
تو کریمی نیز آن خود بیار
رایگان بشنو سماع من تو نیز
تارهایی یابم از غمخوارگی
هم در آن مسجد خوشی در خواب شد
گر سینه بودند جمله چند گاه
قوت تن قوت روحی در رسد
پیش شیخ آورد صد دینار زر
تا کنند امروز وجه سفره راست
رویشان بفروخت چون آتش از آن
در فلان مسجد فلان پیری بخت
این زر او داده که این زر آن اوست

138/84

رفت خادم تا برد درویش را
آنهمه زر چون بدید آن پیرزار
از گرم نیکو نعیمی میکنی
بعد از اینم گر نیارد مرگ خواب
می شناسی قدر استادان تو نیک
چون تو خود بستوده ای چه استایمت

گر سینه بگذاشت قوم خویش را
سر به خاک آورد و گفت ای کردگار
با چو من خاک کی کریمی میکنی
جمله از بهر تو خواهم زد رباب
هیچکس مثل تو شناسد ولیک
لیک چون زر بستدم باز آیعت

۱۶ - مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت

شد نمازش در شب تعریس فوت

در شب تعریس پیش آن عروس
یافت جان پاک ایشان دست بوس
(س ۵۲)

اشاره بقصه ذیل است :

عن عمران بن حصین قال كنت مع نبي الله ﷺ في مسير له فادلجنا ليلتنا حتى اذا كان في وجه الصبح عرّسنا فغلبتنا اعيننا حتى بزغت الشمس قال فكان اول من استيقظ منا ابوبكر وكنالا نوقظ نبي الله ﷺ من منامه اذا نام حتى يستيقظ ثم استيقظ عمر فقام عند نبي الله ﷺ فجعل يكبر ويرفع صوته حتى استيقظ رسول الله ﷺ فلما رفع راسه ورأى الشمس قد بزغت قال ارتحلوا فصار بنا حتى اذا ابيضت الشمس نزل فصلى بنا الغداة .
(صحيح مسلم، ج ۲ س ۱۴۰، نيز رجوع كنيد بصحيح بخاري، ج ۱ س ۴۷ و ۷۳ ج ۲ س ۱۷۵)

۱۷ - سوال کردن عايشه از پيغمبر

مصطفی روزی بگورستان برفت
با جنازه یاری از یاران برفت
(س ۵۲)

مأخذ آن روایتی است موضوع که سیوطی آنرا در کتاب اللالی المصنوعة فی

الاحادیث الموضوعه، چاپ مصر، ج ۱، س ۱۷۳ نقل کرده و آن روایت اینست :

عن انس قال بینما نحن نطوف مع رسول الله ﷺ اذ رأينا بردا وندی فقلنا یا رسول الله ما هذا البرد والندی قال وقد رأیتم ذلك قلنا نعم فقال ذاك عیسی بن مریم سلم علیّ .

۱۸ - نالیدن ستون حنانه

استن حنانه از هجر رسول ناله میزد همچو ارباب عقول
(ص ۵۶)

اشاره بقصه ایست معروف که بخاری در صحیح و حافظ ابی نعیم در کتاب دلائل النبوة نقل کرده اند و ما آنرا از صحیح بخاری در اینجا میاوریم:

عن جابر بن عبدالله قال كان جذعٌ يقوم اليه النبي فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل اصوات العشار حتى نزل النبي ص ووضع يده عليه .

(صحیح بخاری ، ج ۱ ، ص ۱۰۷) - نیز رجوع کنید بدلائل النبوة ، چاپ حیدرآباد ، ج ۲ ، ص ۱۴۳ - ۱۴۲ .

۱۹ - قصه خلیفه که در کرم از حاتم طائی گذشته بود

يك خلیفه بود در ایام پیش کرده حاتم را گدای جود خویش
(ص ۷۶ - ۵۹)

مأخذ این قصه روایتی است که شیخ عطار در مصیبت نامه بدین طریق منظوم فرموده است:

بو آن اعرابی در گوشه یی	مانده بی زادی و بی توشه یی
گوشه یی کان جای مستی عور بود	آب او گه تلخ و گاهی شور بود
در مذلت روز گاری میگذاشت	روز و شب در اضطراری میگذاشت
خشك سالی گشت قحطی آشکار	مرد شد از ناتوانی بی قرار
شد ز شوزستان برون جای دگر	تا رسید آخر با بی چون شکر
چون بدید آن آب خوش مرد سلیم	گفت بی شك هست این آب نعیم
آب دنیا تلخ و زشت آید پدید	آب شیرین از بهشت آید پدید
حق تعالی از پس چندین بلا	کرد روزی اینچنین آبی مرا
روی آن دارد کزین آب روان	پر کنم مشکی و بر خیزم دوان
مشك بر گردن رهی بیرون برم	تحفه یی سازم بر مأمون برم

بی شکم مأمون از این آب لطیف
مشک چون پُر کرد و پیش آورد راه
باز گشته بود مأمون از شکار
گفت آوردستم از خلد برین
گفت چیست آن هدیه ای نیکو سرشت
این بگفت و مشک پیش آورد باز
از فراست حال او معلوم کرد
چون چشید آن آب گرم بویناک
هست این آب از بهشت اکنون بخواه
گفت هستم از زمینی شوره زار
هم طراوت برده از خاکش سموم
در قبیلہ او فتاده فاقہ بی
خشک سالی گشته کَلّی آشکار
حال خود با شاه گفتم جمله راست
ریخت مأمون آن زمانش در کنار
گفت بستان زر بشرط آنکه راه
بی توقف باز گردی این زمان
زرستد آن مرد و حالی باز گشت
گفت بر گوی ای امیر المؤمنین
گفت اگر او پیشتر رفتی براه
از زلال او شدی حالی خجل
عکس آن خجالت رسیدی تا بماه
او وسیلت جست سوی ما ز دور

خلعتی بخشد چون آب من شریف
همچنان میرفت تا نزدیک شاه
کرد خدمت گفت بر گو تا چه کار
هدیه بی بهر امیر المؤمنین
گفت ماء الجنة آبی از بهشت
در زمان مأمون بجای آورد راز
می نیارستش ز خود محروم کرد
گفت احسنت اینت زیبا آب پاک
تا چه میباید ترا از پادشاه
آب او تلخ و هوایش پر غبار
هم ز تفّ او شده سنگش چوموم
هیچکس را نه بزی نه ناقه بی
جمله مردم شده مردار خوار
چون شدی واقف کنون فرمان تراست
بر سر آن جمع دیناری هزار
پیش گیری زود هم زمین جایگاه
زانکه نیست اینجا ترا بودن امان
با خلیفه سائلی همراز گشت
کز چه تعجیلش نمودی اینچنین
آب دیدی در فرات این جایگاه
باز گشتی از بر ما تنگدل
آینه انعام ما کردی سیاه
چون کنم از خجالت این مسکین نفور

او بوسع خویش کار خویش کرد من توانم مکرمت زویش کرد
چون شدم از حال او آگاه من باز گردانیدمش از راه من

و محمد عوفی در جوامع الحکایات (باب اول از قسم دوم) این حکایت را بطرزی شبیه بگفته عطار آورده است. اینک روایت عوفی:

آورده اند که در آن وقت که امیرالمؤمنین مأمون رضی الله عنه رایت خلافت نصب کرد و آثار کرم او باقطاع و ارباع عالم برسد در عهد او اعرابی بود که مسکن او در شورشستانی بی نبات بود و در آن قبیله چشمه‌یی بود و هر آب که از مشک سحاب بدان رسیدی بسبب شوری خاک آن زمین شور شدی، از اتفاق عجب قحطی پدید آمد و حدتی روی نمود و امساک باران اتفاق افتاد و اهل قبیله پریشان شدند بضرورت آن اعرابی از مسکن خود غربت اختیار کرد و برسبیل انتجاع روی بحضرت امیرالمؤمنین نهاد در راه که می آمد چون از حد زمین خود برون آمد و بموضعی رسید آب شیرین در غدیری جمع آمده بود و بسبب مرور زمان صافی گشته و زهومت آن را اجزای خاک تمامت جذب کرده اعرابی قدری از آب بچشید و تعجب کرد و بیچاره نمی دانست که در جهان آب خوش باشد و هرگز نخورده بود. بیت

مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه سال

با خود گفت والله ما هذا الا فی الجنة بخدای که این بهشتی است که آفریدگار عالم بجهت آنک مرا از رنج و بلایت خلاص دهد از بهشت این آب فرو فرستاده است صواب آن باشد که قدری از این بردارم و بنزدیک خلیفه برم، پس قدری برگرفت و روی برآورد و چون بنزدیک کوفه رسید رکاب دولت امیرالمؤمنین بسبیل شکار بر لب فرات آمده بود و در آن نواحی طوف می کرد. ناگاه اعرابی برسد امیرالمؤمنین فرمود تا او را بخدمت آوردند، پرسید که ای اعرابی چه تحفه آورده‌یی، گفت ماء الجنة یا امیرالمؤمنین حضرت ترا آب بهشت آورده‌ام آبی زلال و صافی خوشگوار، مأمون با کمال فراست صورت [حال] او بشناخت فرمود که بیار، مشک درپیش امیرالمؤمنین برد، فرمود که مشک او را در مطهر تهی کردند و از راه لطف قدری چشید، گفت راست گفتی ای اعرابی حاجت چیست

گفت یا امیرالمؤمنین قحط و تنگی مرا از مسکن خود آواره کرد و هیچ مقصدی جز درگاه امیرالمؤمنین ندانستم، امیرالمؤمنین فرمود که حاجت تو روا کنم بشرط آنکه هم از اینجا باز گردی و بمسکن خود روی، اعرابی گفت قبول کردم، امیرالمؤمنین فرمود تاشک ویرا پر زر کردند و موکل بروی گماشت تا هم از آنجا بطرف بادیه روان کرد، خواص و مقرران سؤال کردند که یا امیرالمؤمنین حکمت در بازگردانیدن چه بود گفت زیرا که اگر گامی چند پیشتر رفتی و آب فرات بدیدی از تحفه خود شرم داشتی و من شرم دارم که کسی بخدمت من تحفه بی بامید آورد و شرم زده و خجل باز گردد، زهی حیا و کرم که جهانی کرم در زیر رکاب این حیا می رود.

۲۰ - راست ناید بر شتر جفت جوال

آن یکی خالی و آن یک مال مال

(س ۶۱)

اشاره است بقصه اعرابی و دانشمند که در مثنوی دفتر دوم ص ۱۷۶ ذکر شده است.

۲۱ - از سر امرود بن بینی چنان

زان فرود آ تا نماید این گمان

(س ۶۲)

اشاره است بقصه ای که در دفتر چهارم مثنوی ص ۴۱۸ بتفصیل آمده است.

۲۲ - همچو مجنونی که بشنید از یکی که مرض آمد بلیلی اندکی

گفت آوه بی بهانه چون روم و ربمانم از عیادت چون شوم

لیتنی کنت طبیباً حاذقاً کنت امشی نحو لیلی شائفاً

(س ۷۱)

مأخوذ است از ابیات ذیل که بمجنون بنی عامر نسبت میدهند:

فمالك لانضی و انت صدیق

علی کآ مرضی بالعراق شفیق

يقولون لیلی بالعراق مریضة

سقى الله مرضی بالعراق فانتی

دفتر اول

فان تك ليلي' بالعراق مريضة
فأني فسي بحر الحتوف غريق
اهيم با قطار البلاد و عرضها
و مالي الي' ليلي الغداة طريق
(ديوان مجنون ، طبع ببشي ، ص ۲۵)
يقولون ليلي' بالعراق مريضة
فياليتني كنت الطبيب المداويا
(همان كتاب ص ۸)

۲۳ - ماجرای مرد نحوی در کشتی

آن یکی نحوی بکشتی در نشست
رو بکشتی بان نمود آن خود پرست
(ص ۷۵)

مأخذ آن قصه‌بی است که در لطائف عبید مذکور است و چون با احتمال قوی
آن قصه را عبید از روی مأخذ دیگر نقل کرده ما آنرا در اینجا می‌آوریم :
نحوی بی در کشتی بود ملاح را گفت تو علم نحو خوانده‌بی ، گفت نه ، گفت ضیعت
نصف عمرک روز دیگر تند بادی بر آمد کشتی غرق خواست شد ملاح او را گفت
تو علم شنا آموخته‌بی ، گفت نه ، گفت لقد ضیعت تمام عمرک .
(لطائف عبید ، چاپ اسلامبول ، ص ۱۱۷)

و نظیر آن حکایتی است که زمخشری در ربیع‌الابرار باب العلم و الادب روایت
کرده است .
وقع نحوی فی کنیف فجاءه به بکناسین فقال اطلبالی حبلاً دقیقاً و شدانی
شداً وثیقاً و اجذبانی جذباً رفیقاً فقالا والله لا نخرجه هوفی السّلع الی الحلق و لیس
یدع الفضول

۲۴ - رفتن گرگ و روباه و شیر بشکار

شیر و گرگ و روبهی بهر شکار
رفته بودند از طلب در کوه‌سار
(ص ۸۰)

مأخذ آن حکایتی است که در کتاب نثر الدر از ابوسعید آبی (باب چهاردهم ،
امثال و نوادر علی‌السنة البهائم ، نسخه کتابخانه آستانه رضویه) و در محاضرات الادباء ،
ج ۲ ، ص ۴۱۷ و در کتاب الاذکیاء ، تالیف ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی ، طبع
مصر ، ص ۱۵۷ روایت شده و ما آنرا از کتاب محاضرات الادبا نقل می‌کنیم .

و زعموا انّ اسداً و ذئباً و ثعلباً اشترکوا فيما يصيدون فاصطادوا حماراً و ظبيّاً و ارنباً فقال الاسد للذئب اقسام بيننا و اعدل فقال اما الحمار فلك و اما الظبي فلي و اما الارنب فللثعلب فغضب الاسد و ضربه ضربةً آندر رأسه فوضعه بين يديه ثم قال للثعلب اقسام بيننا و اعدل فلما رأى الثعلب ما صنع بالذئب خشي ان يصيبه مثله فقال اما الحمار فلك تتغدى به و اما الارنب فخلال تتخلل به فيما بينك و بين الليل و اما الظبي فلك تتعشى به فقال له الاسد و يحك يا ثعلب ما ينبغي لك الا ان تكون قاضياً من علمك هذا القضاء قال الراس الذي بين يديك .

و همین حکایت در فرائد السلوك باب دوم بدینگونه آمده است :

آورده اند که شیری که گاو و ماهی از نهیب پنجه او در زمین نفس بنیارسندی زد و شیر آسمان از صوت چنگال او در مرغزار فلك گام نیارستی نهاد سرغ از هیبت او بالای بیدشه نیارستی پرید و پیل از دهشت او پیرامون صحرا نیارستی گردید .

شعر

يذود عن غيضة ملتفةٍ اِشْبِ منيعةٍ في حِماه ذات اشبال

در بیدشهی مقام داشت و در وادی ممکن بود و گرگی و روباهی از جمله مرتبان خدمت و خاصگیان حضرت او بودند ، روزی شیر را تماشای شکار آرزو کرد بنشاط صید مایل شد ، گرگ و روباه در صحبت او روانه شدند و در خدمت رکاب او برفتند ، شیر گفت هر يك در طلب صید بگوشه بی بیرون رویم و موضع اجتماع ما با آنچه از شکار حاصل شده باشد بفلان بیدشه بود مثال را امثال نمودند و فرمان را ارتسام واجب دانستند و هر یکی بطرفی روی نهادند و از جانبی برفتند ، چون زمانی چند بر آمد بهم جمع شدند بموضع معهود شیر خر گوری شکسته بود و گرگ آهو بی صید کرده و روباه خر گوشی گرفته چون جمله جمع شدند شیر گرگ را گفت بیا این صیدها را قسمت کن ، گرگ گفت قسمت راست است و نصیب هر يك مفروز ، خر گور ملك را و آهو مرا و خر گوش روباه را ، شیر از این قسمت در خشم شد پنجه بزدر سر گرگ از تن بر گرفت و پیش نهاد و در میان خشم و کینه روباه را گفت بیا قسمت کن ، روباه گفت خر گور را ملك رانب چاشت سازد و آهو رانب شام و خر گوش حالی را تنقلی میفرماید ، شیر گفت

قسمتی بدین زیبایی از که آموختی، گفت از آن سر که در پیش تخت ملک نهاده است.

۲۵ - قصه آنکس که در یاری بگرفت

آن یکی آمد در یاری بزد گفت یارش کیستی ای معتمد

(ص ۸۱)

مأخذ آن حکایتی است که جاحظ در کتاب الحیوان جلد اول ص ۱۶۵ نقل میکند
وهی هذه : وحدثنی ابو علی الانصاری و عبدالکریم الغفاری قالا حدثنا عیسی بن حاضر
قال کان عمرو بن عبیده یجلس فی داره و کان لایدع بابه مفتوحاً فاذا قرعه انسان قام
بنفسه حتی یفتحه له فاتیت الباب يوماً فقرعته فقال من هذا فقلت انا فقال ما اعرف احداً
یسمی انا فلم اقل شیئاً و قمت خلف الباب اذ جاء رجل من اهل خراسان فقرع الباب
فقال عمرو من هذا فقال رجل غریب قدم علیک یلمس العلم فقام له ففتح له الباب فلما
وجدت فرجة اردت ان الج الباب فدفعت الباب فی وجهی بعنف فاقمت عنده ایاماً ثم
قلت فی نفسی والله انی یوم اتغضب علی عمرو بن عبید لغیر رشید الرأی فاتیت الباب
فقرعته علیه فقال من هذا فقلت عیسی بن حاضر فقام ففتح لی الباب .

و این حکایت تاجله « ما اعرف احداً یسمی انا » و بدون ذکر عیسی بن حاضر
در ربیع الابرار باب الاسماء والکنی هم میتوان دید .

عبدالله انصاری نیز این حکایت را بدین شکل نقل کرده است :

عاشقی از کمال شوق بر در سرای معشوق آمد ، حلقه برسندان زد بر ضمیرش
گذر کرد که اگر معشوق گوید کیستی چگویم ، اگر گویم منم گوید ترا تا تویی در
عالم ما بار نیست و اگر گویم تویی گوید من در هودج کبریایی خود متمکنم و از
وجود تو مستغنی باز شو و از در در گذارشو مسکین تا روز بر قدم انتظار بیچاره وار
شرمسار بماند (رسالة عقل و عشق از عبدالله انصاری) .

و شیخ عطار در بیان این قصه گوید :

عاشقی را بود معشوقی چو ماه مهر کرده ترک پیش او کلاه
مدتی در انتظارش بوده بود جان بلب بر خون دل آلوده بود

داد آخر وعده و صلایش باز
مرد آمد تا در دلخواه خویش
گفت اگر این حلقه را بر درز منم
گویدم پس چون تویی با خویش ساز
ور بد و گویم نیم من آن تویی
در میان این دو مشکل چون کنم
آن شبانگه بر در آن دلفروز
این سخن میگفت پیش صادق
زانکه همچون عاقلان صد گونه حال
زانکه گر بودیش عشقی کارگر
تا بر اندیشی تو کار از بد دلی
عاشقان را نیست با اندیشه کار

گفت خواهد بودت امشب روز ناز
اوقاتش مشکلی در راه خویش
گویدم این کیست من گویم منم
عشق اگر بازی همه با خویش باز
گویدم پس تو بر که میروی
خویش را بی خویش حاصل چون کنم
هم در این اندیشه بود او تا بروز
گفت عاقل بود او نه عاشقی
گشت بروی در جواب و در سؤال
در شکستی زود و در رفتی بدر
حاصلت گردد همه بی حاصلی
مصلحت اندیش باشد پیشه کار
(مصیبت نامه عطار)

۲۶ - آمدن آشنایی از سفر بدیدن یوسف

آمد از آفاق یاری مهربان یوسف صدیق را شد میهمان

(س ۸۶)

ماخذ آن حکایتی است که در کتاب المستجد من فعالات الاجواد تألیف ابوعلی
محمّد بن علی تنوخی، طبع مطبعة نرقی دمشق، ۱۳۶۵، ص ۲۴۸ مذکور افتاده و
ابو اسحق ابراهیم بن علی حصری در ذیل زهر الاداب آن حکایت را نقل کرده و ما از
روی کتاب اخیر در این جا میآوریم:

واهدی بعض الكتاب الی رئیسہ مرآة فقال من این وقع اختیارک علیها قال
لتذکرنی بها کلمًا نظرت الی وجهک الحسن .

(ذیل زهر الاداب، طبع مطبعة رحمانیه ۱۳۵۳، ص ۲۲۹)

محمد عوفی این قصه را روایت می کند بطریق ذیل:
آورده اند که در آن وقت که امیر المؤمنین معتز بخلافت نشست هر کس از امرای

اطراف بخدمت او ہدیہا فرستادند، ابوعلی ایوب کہ امیر فارس بود در میان ہدیہای خویش آئینہ چینی فرستاد کہ آنرا ہمتایی نبود در غایت صفا احمد اسرائیل کہ وزیر بود بروی اعتراض کرد گفت بندہ بنزد خلفا ہدیہا فرستد چون اسب قیمتی یا غلامان خوب یا کنیز کی صاحب جمال یا سلاحی گرانمایہ یا جامہای مرتفع چنانک کسوت ملوک را شاید واگر از این نباشد باز یا چرخ یا بوز و امثال اینہا ترا چہ بر آن داشت کہ بخدمت او آئینہ فرستادی، احمد ایوب جواب نوشت کہ مرا باعث بر فرستادن آئینہ دو چیز بود: اول آنکہ سخت خوب بود و دیگر آنکہ روی امیر المؤمنین عظیم خوبست خواستم کہ چون امیر المؤمنین در آئینہ بنگرد و جمال صورت خود بیند از بندہ خود یاد کند (جوامع الحکایات، باب شانزدهم، از قسم اول)

۲۷ - مرتد شدن وحی

پیش از عثمان یکی نساخ بود کونسخ وحی جلدی مینمود

(ص ۸۵)

مقصود از این نساخ یا کاتب وحی عبداللہ بن سعد بن ابی سرح است کہ داستان او را ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب، طبع حیدر آباد، جلد دوم ص ۳۸۱ و ابن الاثیر در کتاب اسد الغابہ، چاپ مصر، ج ۳، ص ۱۷۳، و ابوالحسن علی بن احمد واحدی در کتاب اسباب النزول نقل کردہ اند.

اینک روایت واحدی در ذیل آیہ شریفہ و من قال سائر مثل ما انزل اللہ: نزلت فی عبداللہ بن سعد بن ابی سرح کان قد تکلم بالاسلام فدعا رسول اللہ ص ذات یوم یکتب لہ شیئاً فلما نزلت آایة التي فی المؤمنین و لقد خلقنا الانسان من سلالۃ املاها علیہ فلما انتهى الی قوله ثم انشأناه خلقاً آخر عجب عبداللہ فی تفصیل خلق الانسان فقال تبارک اللہ احسن الخالقین فقال رسول اللہ ص هكذا انزلت علیّ فشك عبداللہ حينئذٍ وقال لئن کان محمد صادقاً لقد اوحی الیّ كما اوحی الیہ و لئن کان کاذباً لقد قلت كما قال وارتد عن الاسلام - اسباب النزول، طبع مصر، ص ۱۶۵

و این حکایت در تفسیر ابوالفتوح، طبع تهران، جلد ۱، ص ۱۴۹ بدون ذکر عبدالله بن سعد نقل شده و روایت او چنین است:

ابو مالک گفت آیه (فویل للذین یکتبون الکتاب) در شأن دبیری آمد که پیغامبر را بود علیه السلام و آنچه پیغمبر بر او دادی که بنویس او بخلاف آن نوشتی بجای غفور رحیم، سمیع علیم و بجای سمیع علیم عزیز حکیم و مانند این عاقبت مرتد شد و بگریخت.

۲۸ - خویش در آینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید ازو و خشم کرد

(ص ۸۸)

اشاره است بقصه و مثلی که بمناسبت بیت:

سوخت هند و آینه از درد را کاین سیه رو می نماید مرد را

در دفتر دوم، ص ۱۶۴ توضیح آن نگاشته می آید.

۲۹ - قصه مری کردن رومیان و چینیان:

چینیان گفتند ما نقاش تر رومیان گفتند ما را کر و فر

(ص ۹۱)

مآخذ آن حکایت ذیل است: فقد حکى ان اهل الصين و اهل الروم تبا هوا بين يدى بعض الملوك بحسن صناعة النقش و الصور فاستقر رأى الملك على ان يسلم اليهم صفة لينقش اهل الصين منها جانباً و اهل الروم جانباً و برخى بينهما حجاب و يمنع اطلاع كل فريق على الاخر ففعل ذلك فجمع اهل الروم من الاصباغ الغربية ما لا ينحصر و دخل اهل الصين من غير صبغ و اقبلوا يجلون جانبه فيصقلونه فلما فرغ اهل الروم ادعى اهل الصين انهم قد فرغوا ايضاً فمجب الملك من قولهم و انهم كيف فرغوا من النقش من غير صبغ فقيل فكيف فرغتم من غير صبغ فقالوا ما عليكم ارفعوا الحجاب فرفعوا و اذا بجانبهم يتالوا منه عجائب صنائع الرومية مع زيادة اشراق و بريق اذ كانت قد صار كالمرآة المجلوة لكثرة التصقيل فازداد حسن جانبهم بمزيد التصقيل

(احياء العلوم، ج ۳، ص ۱۷)

و انوری حکایت فوق را بدین گونه در شعر خود آورده است :

صفه‌یی را نقش می‌بستند نقاشان چین
بشنو این معنی کزین خوشتر حدیثی نشنوی
اوستادی نیمه‌یی را کرد همچون آینه
اوستادی نیمه‌یی را کرد نقش مانوی
ای برادر خویشتن را صفه‌یی دان همچنان
هم بسقف نیک عالی هم به بنیاد قوی
باری ار آن نیمه پر نقش نتوانی شدن
جهد آن کن تا مگر آن نیمه دیگر شوی

و حکیم نظامی در اسکندرنامه این حکایت را بدینگونه منظوم گردانیده است :

چو زین قصه گفتن با آخر رسید
ز چینی و رومی سخن شد پدید
بصورتگری دعوی انگیختند
بساطی بمجلس فرو ریختند
نمودند هر يك بگفتار خویش
نموداری از نقش پر کار خویش
بر آن شد سر انجام کار اتفاق
که سازند طاقی چو ابروی طاق
میان دو ابروی طاق بلند
بر آن گوشه رومی کند دستکار
حجابی فرود آورد نقشبند
نبینند پیرایش یکدگر
بر آن گوشه چینی نگارد نگار
چو زان کار کردند پرداخته
مگر مدت دعوی آید بسر
بینند کز هر دو پیکر کدام
حجاب از میان گردد انداخته
نشستند صورتگران در نهفت
در آن جفته طاق چون طاق جفت
بيك مدت از کار پرداختند
یکی بود پیکردو از رنگ را
عجب ماند از آن کار نظارگی
که چون کرده اند این دو صورت گزار
میان دو پرگار بنشست شاه
نه بشناخت از یکدگر بازشان
بسی راز از آن در نظر باز جست
همین در میانه یکی فرق بود

چو فرزانه دید آن دو بتخانه را
درستی طلب کرد چندان شتافت
بفرمود تا در میان تاختند
چو آمد حجابی میان دو کاخ
رقمهای رومی نشد ز آب و رنگ
چو شد صفة چینیان بی نگار
دگر ره حجاب از میان بر کشید
بدانست کان طاق افروخته
در آن وقت کان شغل میساختند
بصورتگری بود رومی بیای
هر آن نقش کان صفة گیرنده شد
بر آن رفت فتوی در آن داوری
نداند چو رومی کسی نقش بست
بدیعی آمد آن نقش فرزانه را
کز آن نقش سر رشته یی بازیافت
حجابی دگر در میان ساختند
یکی تنگدل شد یکی دل فراخ
بر آینه چینی افتاد ز رنگ
شگفتی فروماند از آن شهریار
همان پیکر اول آمد پدید
بصیقل رقم دارد اندوخته
میانه حجابی بر افراختند
مصقل همی کرد چینی سرای
با فروزش اینسو پذیرنده شد
که هست از بصر هر دورا یاوری
که در صیقلی چین بود چیر دست
(اسکندرنامه نظامی، طبع طهران، ۱۳۱۶ قمری، ص ۵۲۸)

۳۰ - پرسیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله مرزید را ... الخ

گفت پیغمبر صباحی زید را
کیف اصبحت ای رفیق با وفا
(ص ۹۱)

مآخذ این مطلب روایتی است که ابونصر سراج در کتاب اللمع، چاپ لیدن، ص ۱۳ و ص ۱۰۲ و غزالی در احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۵۷ و ابن الاثیر در کتاب اسد الغابة ج ۱، ص ۳۵۵ در ذیل حال حارثة بن سراقه بن حارث الانصاری الخزر جی که در جنگ بدر شهادت رسید نقل کرده است و ما این روایت را از کتاب اخیر نقل میکنیم (با حذف سلسله اسناد) بینما رسول الله ص یمشی اذا ستقبله شاب من الانصار فقال له النبی ص کیف اصبحت یا حارث قال اصبحت مومناً بالله حقاً قال انظر ماذا اتقول فان لکل قول حقیقة قال یا رسول الله عزفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی و اطمأت نهاری فکأنی بعرش ربی

عز وجل بارزاً و كأنني انظر الى اهل الجنة يتزاورون فيها و كأنني انظر الى اهل النار يتعاورون فيها قال الزم عبد نور الله الايمان في قلبه .

و این حدیث که یکی از احادیث چهار گانه بسیار مهمی است که معارف صوفیه و عرفا بر آنها مبتنی است در تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۳ نیز نقل شده و مولانا آنرا بزید (ظاهر آ زید بن حارثه) نسبت میدهد و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا جلد ۱، ص ۲۴۲ بمعاذ بن جبل و با ماخذی که ذکر شد شبهه‌ی باقی نمی‌ماند که نسبت آن بحارثه صحیح‌تر است .

۳۱ - متهم کردن غلامان و خواجه تاشان لقمان را

بود لقمان پیش خواجه خویشتن در میان بندگانش خوار تن
(ص ۹۳)

مأخذ آن روایتی است که در قصص الانبیاء ثعلبی ص ۲۹۵ و در تفسیر ابوالفتوح، ج ۴، ص ۲۷۱ نقل شده و ما آنرا از مأخذ اخیر نقل میکنیم:
لقمان غلامی بود از آن دهقانی و او را جز او غلامان دیگر بودند، ایشان را بیابغ فرستادی تامیوه آرند، ایشان میوه نیکوتر بخوردندی و لقمان هیچ نخوردی، او گفت چرا میوه بد می آرید همانا آنچه نیک است از آن میخورید و آنچه ردی است پیش من می آرید، گفتند لقمان میخورد لقمان گفت بفرمای تا پاره‌ی آب گرم آرند و ما را ده تا بازخوریم هر کس آنچه خورده باشد قی کند، همچنین کردند از گلوی لقمان جز آب تهی بر نیامد و از گلوی ایشان آنچه خورده بودند بر آمد.

۳۲ - آتش افتادن در شهر در ایام عمر

آتشی افتاد در عهد عمر همه چو چوب خشک می خورد او حجر
(ص ۹۶)

مأخذ آن روایتی است مذکور در نوادر الاصول، از محمد بن علی حکیم ترمذی، چاپ اسلامبول، ص ۱۶۱ .

وعن نافع قال خرج عنق نار من حرّة النار لانمرّ علی شیء الا احرقته فانی عمر

رضي الله عنه فاخبر بها فصعد المنبر وحمد الله واثني عليه وقال ايها الناس اطفئوها بالصدقة فجاء عبدالرحمن بن عوف باربعة آلاف دينار فقال عمر ماذا صنعت حصرت الناس فتصدق الناس فاتي عمر فقال له قد طفت فقال لولم تفعل لذهبت حتى انزل عليها .

اين داستان را ابو نعيم اصفهاني در كتاب دلائل النبوة بدین شکل نقل کرده است: عن معاوية بن حرمل قال قدمت المدينة فذهب بي تميم الداري الي طعامه فاكلت اكلأ شديداً فما شبعت من شدة الجوع فقد كنت اقم في المسجد ثلاثاً لا اطعم شيئاً فينا نحن ذات يوم اذ خرج النار بالحرة فجاء عمر الي تميم فقال قم الي هذه النار فقال يا امير المؤمنين من انا وما انا فلم يزل به حتى قام معه قال و تبعتهما فانطلقا الي النار قال فجعل يحوشها بيده هكذا حتى دخلت الشعب و دخل تميم خلفها و جعل عمر يقول ليس من رأى كمن لم يره (دلائل النبوة ، چاپ حيدرآباد ، ص ۲۱۲) .

۳۳ - خدواند آختن خصم بر روى على عليه السلام

از على آموز اخلاص عمل شيرحق را دان منزه از دغل (ص ۹۶)

اين روايت را بصورتى كه در مثنوى نقل شده تا كنون در هيچ ماخذ نيافته ام و ظاهراً حكايت مذكور با تصرفى كه از خصايص مولانا است مأخوذ است از گفته غزالي و روايتى كه در احياء العلوم بدینگونه آورده است :

ولما كان الغضب يهيج ويؤثر في كل انسان وجب على السلطان ان لا يعاقب احداً في حال غضبه لانه ربما يتعدى الواجب و لانه ربما يكون متغيراً عليه فيكون متشققاً لغيظه و مريحاً نفسه من آلم الغيظ فيكون صاحب حظ فينبغى ان يكون انتقامه و انتصاره لله تعالى لالنفسه و رأى عمر رضي الله عنه سكر ان فاراد ان ياخذوه و يعزروه فشمته السكران فرجع عمر فقيل له يا امير المؤمنين لما شتمك تر كته قال لانه اغضبني ولو عززته لكان ذلك لغضبي لنفسي ولم احب ان اضرب مسلماً حميئة لنفسي و قال عمر بن عبدالعزير رحمه الله لرجل اغضبه لولا انك اغضبتني لعاقبتك .

(احياء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۴)

۳۴ - خشم بر شاهان شه و ما را غلام

خشم را من بسته ام زیر لگام

(ص ۹۸)

اشاره بقصه بی است که در دفتر دوم مثنوی صفحه ۱۳۶ مذکور است و ماخذ آن در آن موضع نوشته خواهد شد.

۳۵ - گفتن پیغمبر بگوش رکابدار امیر المؤمنین علی ع

که هر آینه کشتن امیر بدست تو خواهد بود

گفت پیغمبر بگوش چاکرم که برد روزی ز گردن این سرم

(ص ۹۹)

ماخذ این حکایت روایاتی است که در کتب احادیث و طبقات صحابه نقل شده و اینک چند روایت که مولانا آنها را بهم آمیخته و در این قصه نظم کرده است مینویسیم.
قال (عمّار بن یاسر) كنتُ انا و علی بن ابی طالب رفیقین فی غزوة العشیر فنزلنا منزلاً فعمدت الی صور من النخل فتمننا تحته فی دعاء من التراب فما یقظنا الا رسول الله ص فانی علیاً فغمز رجلیه وقد تتربتنا بالتراب فقال قم الا اخبرک باشقی الناس احیمر نمود عاقر الناقه والذی یضربک علی هذا و اشار الی قرنه و تبتل هذه منها و اخذ بلحیته (دلائل النبوة، ص ۲۰۲).

و نظیر آن روایتی است که سیوطی در جامع صغیر، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۱۲ نقل کرده است و روایت دیگر که مناسب است با گفته مولانا روایتی است که حافظ ابی نعیم نقل میکند.

عن ثعلبة بن یزید الحماني قال سمعت علیاً رضی الله عنه یقول قال رسول الله ص من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار و اشهد انه کان ممایشیر الی رسول الله ص لتخضبن هذه من هذا یعنی لحیته من راسه - و محمد بن سعد در کتاب طبقات چنین نقل میکند:

دعا علی الناس الی البیعة فجاء عبدالرحمن بن ملجم المرادی فرده مرتین ثم اتاه فقال ما یحبس اشقاها لتخضبین او لتصبغین هذا من هذا یعنی لحيته من راسه ثم تمثل بهذین البتین .

اشدد حيازيمك للموت فان الموت آتيك ولا تجزع من القتل اذا حلّ بواديك
(طبقات ابن سعد ، جزء ثالث از قسم اول ، ص ۲۳ ص ۲۲)

كان اذا رأى ابن ملجم يقول ارید حیاته البيت فيقال له فاقتله فيقول كيف
اقتل قاتلي (شرح نهج البلاغه ، جلد چهارم ، ص ۵۴۴ ، رجوع کنید بتفسیر ابو الفتوح ، جلد چهارم ، ص ۳۱۳ واللائی المصنوعة ، ج ۱ ص ۳۸۳) .

۳۶ - بیان اینکه فتح طلبیدن پیغمبر در مکه و غیرها جهد دوستی ملک دنیا نبود

جهد پیغمبر بفتح مکه هم کی بود در حب دنیا متهم
آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم دل بر بست روز امتحان
(ص ۱۰۲)

ماخذ آن روایتی است که با جمال در صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۰۸ نقل شده .
عن ابی سعید ان رسول صلی الله علیه وآله وسلم جلس علی المنبر فقال عبد خیرہ الله
بین ان یعطیه زهرة الدنیا و بین ما عنده فاختر ما عنده . و تفصیل این روایت در احیاء
العلوم ، جلد اول ، ص ۱۷۱ و جلد ۳ ، ص ۲۳۷ و جلد چهارم ، ص ۱۴۰ و ص ۱۵۹
و حلیة الاولیاء ، جلد ۳ ، ص ۲۵۶ و جلد ۴ ، ص ۳۳۱ و دلائل النبوة ، ص ۲۱۵ و فتوحات
مکی ، جلد ۴ ، ص ۶۸۶ و تفسیر ابو الفتوح ، جلد چهارم ، ص ۶۷ نقل شده و ما آنرا
از ماخذ اخیر نقل میکنیم .

جریر گفت از ضحاک از عبدالله عباس که چون مشرکان رسول را علیه السلام
طعن زدند بدرویشی و ابقمال و گفتند ما لهذا الرسول یا کُل الطعام و یمشی فی الاسواق
رسول علیه السلام دلتنگ شد جریر بیای آمد و گفت یا رسول الله رب العزة تر اسلام میکنند

دفتر اول

و میگوید و ما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیا کلون الطعام و یمشون فی الاسواق
گفت ما هیچ پیغامبر نفرستادیم پیش از تو و الا طعام خوردی و در بازار رفتی بطلب
معاش، رسول علیه السلام گفت ما در این بودیم و جبرئیل در پیش من نشسته پنداشتی که
بگداخت حتی صار مثل المررة (کذا) ما گفتیم یا رسول مرده چه باشد گفت عدس مر جو گفت
چنان بگداخت تا بمانند مر جوی گشت، من گفتم یا جبرئیل ترا چه شد، گفت یا رسول الله
دری از درهای آسمان بگشادند که هر گز پیش از این نگشاده بودند و فرشته بی
می آید چون دری از درهای آسمان بگشایند که نگشاده باشند پیش از آن اما برحمت
باشد و اما بعذاب من از خوف عذاب خدای چنین شدم که ایمن نیم که این در بعذاب
گشادند بر آنان که این طعن زدند و ترا دلتنگ کردند، رسول علیه السلام و جبرئیل
می گریستند، در میانه جبرئیل با حال خود شد و روی بر رسول آورد و گفت یا
رسول الله بشارت باد ترا که این در برای تو گشادند و آن فرشته که می آید رضوان بود
خازن بهشت ترا بشارت آورده است از خدای تعالی بآنکه از تو خوشنود است، رضوان
فراز آمد و رسول را سلام کرد و گفت خدایت سلام میکند و سفطی با او بود از نور،
گفت این کلیدهای گنجهای دنیا است گر خواهی بردار و نصیب و حظّ نواز ثواب هیچ ناقص
نیست بمقدار پریشه رسول علیه السلام رو بجبرئیل کرد کالمستشیر چنانکه کسی با کسی
مشورت کند، جبرئیل علیه السلام اشارت کرد بزمین گفت تواضع لله تواضع کن خدایرا،
رسول علیه السلام گفت مرا حاجت نیست باین، من درویشی را دوست تر دارم و آنکه
بنده صابر شا کر باشم، رضوان گفت اصبت اصاب الله بك الرشاد.

ماخذ

قصص و تمثیلات

مثنوے

دفتر دوم

۳۷ - هلال پنداشتن آنشخص خیال را در عهد عمر

يك حكايت بشنواي گوهر شناس تا بدانی تو عیان را از قیاس
ماه روزه گشت در عهد عمر بر سر کوهی دویدند آن نفر
(ص ۱۰۷)

ظاهراً ماخذ آن روایت ذیل است :

عن انس بن مالك قال كنا مع عمر بين مكة و مدينة و ترأينا الهلال و كنت رجلاً
حديد البصر فرأيتہ و ليس احد يزعم أنه رأه غيري قال فجعلت اقول لعمر أما ترأه فجعل
لا يراه قال يقول عمر سأراه و انا مستلقٍ على فراشي (صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳).

۳۸ - التماس کردن همراه عیسی از او زنده کردن استخوان

گشت با عیسی یکی ابله رفیق استخوانها دید در گوی عمیق
(ص ۱۰۸)

ماخذ آن این اشعار است از الهی نامه عطار :

ز عیسی ابلهی درخواست يك روز	مرا نام مهین حق در آموز
مسیحش گفت تو این را نشایی	چه خواهی آنچه با آن بر نیایی
بسی آن مرد سوگندش همی داد	که می باید از این نامم خبر داد
چو نام مهترش آخر در آموخت	دلش چون شمع از آن شادی بر افروخت
مگر آن مرد روزی در بیابان	گذر میکرد چون بادی شتابان
میان ره گوی پُر استخوان دید	تفنگر کرد، آنجا روی آن دید
که از نام مهین جوید نشانی	کند از کهنترین وجه امتحانی
بدان نام از خدای خویش درخواست	که تازنده کند آن استخوان راست
چو گفت آن نام حال آن استخوان زود	بهم پیوست و پیدا کرد جان زود
پدید آمد یکی شیر از میانه	که آتش می زد از خشمش زبانه
بزد يك پنجه و آن مرد را کشت	شکست از پنجه او مرد را پشت
چو مرد آنکه بزاری استخوانش	میان ره رها کرد آن زمانش

همان گو کاستخوان شیرین بود
چو بشنید این سخن عیبی بر آشت
که آنچ آن شخص را نبود سزاوار
ز حق نتوان همه چیز نکو خواست
شدا کتون زاستخوان مرد پُرزود
زبان بگشاد بایاران چنین گفت
ز حق خواهد، نباشد حق روا دار
که جز بر قدر خود نتوان از او خواست

۳۹ - یافتن پادشاه باز خویش را در خانه کمپیر

علم آن باز است کاو از شه گریخت
سوی آن کمپیر کاو می آردیخت
(ص ۱۱۲)

این قصه قبل از مولانا در کتب فارسی شهرت داشته چنانکه در کشف المحجوب
بطریق اشارت آمده است: ولا محاله چون باز ملک بر دیوار سرای پیره زنی نشیند
پروبالش ببرند (ص ۸).

شیخ عطار این حکایت را بتفصیل بنظم آورده است:

مگر باز سپید شاه بر خاست
چو دیدش پیرزن بر خاست از جای
سبوسی او خوش اندر پیش او کرد
کجا آن طعمه بد اندر خور باز
کزی مخلص و چنگل بدیدش
باخر هم نچید آن چینه را باز
همه بالش ببرید و پرش کند
زهر سویی در آمد لشکر شاه
بشه گفتند حال پیر زن باز
شهنش گفتا چه گویم با چنین کس
بشد تا خانه آن پیر زن راست
نهادش در بر خود بند بر پای
نهادش آب و مشتی جو فرو کرد
که باز از دست شه خورد از سر ناز
بدان تا چینه برچیند بچیدش
بصد سختی طپیدن کرد آغاز
که تا باوی بماند بویک چند
بدان سان باز را دیدند ناگاه
که چون سرگشته شدز آن پیرزن باز
جوابش آنچه او کرد است از این بس
(اسرارنامه عطار)

و مولانا در غزلیات هم بدین قصه بطریق اشارت فرماید:

تو باز خاص بدی دروناق پیرزنی
چو طبل باز شنیدی بلامکان رفتی

و در مقالات شمس، نسخه کتابخانه فاتح استانبول (شماره ۲۷۸۸) آمده است:
آخر آن باز هزار دینار بیش می‌ارزید اکنون چون بخانه کمپیر زن رفت پایش
بسته بود و در میان آن دود سیاه پر و منقار بریده و دود سیاه خورده.

۴۰ - دور تست ایرا که موسی کلیم

آرزو می‌برد ز این دورت مقیم

چونکه موسی رونق دور تو دید

کاندر او صبح تجلی می‌دمید

(ص ۱۱۳)

مأخذ آن روایتی است که طبری در تفسیر، چاپ مصر، ج ۹، ص ۴۲-۴۱ و حافظ
ابی نعیم در دلائل التبوة، ج ۱، ص ۱۴ و ثعلبی در قصص الانبیاء، ص ۱۷۳ و ابوالفتح
در تفسیر خود ج ۲، ص ۴۶۱، ۴۷۴ بوجوه مختلف آورده‌اند و ما آن را از مأخذ
اخیر در اینجا نقل میکنیم:

عبدالله عباس روایت کرد از رسول ص که گفت چون خدای تعالی موسی را الواح
داد در الواح نگرید گفت بار خدایا کرامتی دادی مرا که کس را ندادی پیش از من
خدای تعالی گفت: انی اصطفتک برسالاتی و بکلامی فخذما آتینک و کن من الشا کرین
آنچه من ترا دادم بستان و نگاه دار بجد و محافظت و چنان ساز که بر دوستی محمد ص
پیش من آیی، موسی گفت بار خدایا محمد ص کیست، گفت احمد است آنکه من نام او
بر عرش نقش کرده‌ام پیش از آنکه آسمان و زمین آفریده‌ام بدو هزار سال و پیغمبر منست
و حبیب منست و گزیده من از خلقان من و او را دوستر دارم از جمله خلقان و جمله
فرشتگان، موسی گفت بار خدایا چون محمد را بنزدیک تو این منزلت دارد هیچ امت
هستند از امت او فاضل‌تر، گفت یا موسی فضل امت او بردگر امتان چنانست که فضل
من بر خلقانم، موسی گفت بار خدایا کاشکی من ایشان را بدیدم، گفت یا موسی تو ایشان
را نبینی و اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من ترا بشنوانم، گفت بار خدایا خواهم،
حق تعالی گفت یا امت محمد جواب دادند از اصلاب آباء و ارحام امهات و گفتند:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ انَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ لِاشْرِيكَ [لَكَ] لَبَّيْكَ انْتَهَى بِاخْتِصَارٍ.

۴۱ - حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه

بود شیخی دائماً او وام دار از جوانمردی که بود آن نامدار

(ص ۱۱۳)

مأخذ آن قصه بی است که در رساله قشیریّه، ص ۱۶-۱۷ و در تذکرة الاولیاء،

ج ۱، ص ۲۹۴ ذکر شده است و ما آنرا از مأخذ اخیر نقل میکنیم :

چون او را (احمد خضرویه) وفات نزدیک آمد هفتصد دینار وام داشت همه

بمساکین و مسافران داده بود در نزع افتاد غریمانش بیکبار بر بالین او آمدند، احمد در

آن حال در مناجات آمد گفت الهی مرا میبری و گرو ایشان جان من است و من بگروم

بنزدیک ایشان چون وثیقت ایشان میستانی کسی را بر گمار تا بحق ایشان قیام نماید.

آنگاه جان من بستان، در این سخن بود که کسی در بکوفت که غریمان شیخ بیرون

آیند همه بیرون آمدند و زر خویش تمام بگرفتند چون وام گزارده شد جان از احمد

جدا شد رحمة الله علیه .

ومولانا این حکایت را با قصه بی که در اسرار التوحید نقل شده بهم آمیخته است

اینک آن قصه :

هم در آن وقت که شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز بنیشابور بود حسن

مؤدب که خادم شیخ ما بود از هر کسی چیزی فام کرده بود و بر درویشان خرج کرده

و چیزی دیرتر پدید می آمد و غریمان تقاضا میکردند يك روز جمله بدر خانقاه آمدند

شیخ ما حسن مؤدب را گفت بگوتادر آیند، حسن بیرون شد و ایشان را در آورد چون

در آمدند در پیش شیخ خدمت کردند و بنشستند، کودکی طواف بر در خانقاه بگذشت

و ناطف آواز میداد شیخ گفت آن طواف را در آرید، او را در آوردند، شیخ گفت آنچه

دارد جمله بر کش جمله را بر کشید و پیش شیخ و صوفیان نهاد تا بکار بردند، آن کودک

طواف گفت زرمی باید، شیخ گفت پدید آید یکساعت بود دیگر بار تقاضا کرد، شیخ گفت

پدید آید، سیم بار تقاضا کرد، شیخ همان جواب داد، آن کودک گفت استاد مرا بزند این

بگفت و بگریستن استاد در حال کسی از در خانقاه در آمد و صرة زر در پیش شیخ

بنهاد و گفت فلانکس فرستاده است و میگویی که مرا بدعا یاد دار ، شیخ حسن مؤدب را گفت بر گیر و بر غریمان تفرقه کن و بر متقاضیان ، حسن زر بر گرفت و همه را بداد و زر ناطف آن کودک بداد که هیچ چیز باقی نماند و هیچ چیز در نبایست و برابر آمد ، شیخ گفت این زر در بند اشک این کودک بوده است (اسرار التوحید ، چاپ تهران ، باهتمام بهمنیار ، ص ۷۸) .

و در جوامع الحکایات (باب سوم از قسم اول) این حکایت بدینگونه آمده است : چون او را (احمد خضرویه) وفات نزدیک آمد هفتصد دینار وام داشت و غرما کرد او نشسته بودند روی با آسمان کرد و گفت آلهی جان من خود را (ظ : من جان خود را) در گرو مال این جماعت کردم تا حق ایشان بدیشان نرسد جان من قبض مکن تا ساعتی بر آمد ، یکی در بکوفت و آواز داد که غرماء شیخ بگویند تا بیایند و حق خود بستانند ، غریمان برفتند و حق خود استیفا کردند و آنگاه شیخ احمد روی بقبله آورد و روح مبارک تسلیم کرد رحمة الله علیه .

۴۲ - خاصه آن منفق که جان انفاق کرد

حلق خود قربانی خلاق کرد

حلق پیش آورد اسماعیل وار کارد بر حلقش نیارد کرد کار

(ص ۱۱۳)

اشاره است بروایت ذیل :

آنکه ابراهیم علیه السلام اسماعیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد بر آورد تا بر حلق او براند از پس پشتش آواز آمد که یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا سدی گفت خدای تعالی صفحہی از مس بر حلق او زد تا کارد کار نکرد چندانکه ابراهیم کارد می مالید هیچ نمی برید از ضجارت کارد از دست بیفکند و بدیگر روایت آمد که اسماعیل را بروی افکند و کارد بر قفای او نهاد چندانکه تیزی کارد می خواست تا برو مال کارد بر می گردید او از آن تعجب فرو ماند (تفسیر ابوالفتوح ، ج ۴ ، ص ۴۴۰) .

و در تفسیری بسیار قدیم مکتوب در هفتم ربیع الآخر ۶۲۸ که نسخه عکسی آن در کتابخانه ملی محفوظ است این قصه چنین می آید: و نیز گفته اند که ذبیح پدر را گفت ای پدر مرا در سجده بسمل کن و در روی من منگر که نباید که دلت بسوزد و مرا بسمل نکنی و نیز گفته اند پدر را گفت موی پیشانی من بگیر میان دو کتف من بنشین تا چون کارد بمن رسد تو پر خون نشوی و من نطیم، چون کارد بر حلق او نهاد کارد بگشت تیزی سوی ابراهیم شد و پشتش سوی ذبیح، گفت ای پدر من سر کارد در حلق من زن که تیزیش نمی برد، ابراهیم سر کارد در حلق او زد کارد دو تا شد خدای تعالی صدق ابراهیم و فرزندش بدین فرمان که داد پدید کرد.

۴۳ - ما چو کران ناشنیده يك خطاب

هرزه گویان از قیاس خود جواب

(ص ۱۱۴)

اشاره بقصه آن کر است که بعیادت رفت مذکور در مثنوی، جلد اول، ص ۸۸ و نظیر آن قصه ذیل است:

کری از آسیا می آمد یکی را دید که بسوی آسیا می رسید باخود قیاس کرد که بخواهد پرسید که از کجا می آبی سلام را فراموش کرد چو اول غلط کرد من اوله الی آخره غلط شد، قیاس کرد که بگوید از کجا می آبی بگویم از آسیا بگوید چند آرد کردی بگویم کیله و نیم بگوید آب نیکو بود بگویم تا اینجا که میانست، او آمد گفت سلام عليك گفت از آسیا گفت خاکت بر سر گفت کیله و نیم بجد می گویدش به... زن وارو اشارت کرد تا میان (مقالات شمس، نسخه کتابخانه فایز استانبول).

۴۴ - زاهدی را گفت یاری در عمل

کم گری تا چشم را ناید خلل

(ص ۱۱۴)

مأخذ آن روایتی است که در طبقات ابن سعد، جزو دوم قسم دوم ص ۸۵ نقل شده است.

عن القاسم بن محمد أن رجلاً من اصحاب النبي ذهب بصره فدخل عليه اصحابه يعودونه فقال إنما كنت اريدهما لانظر بهما الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاما اذ قبض الله نبيه فما يسرنى ان ما بهما بظبي من ظباء تبالة.

و نظير آن قصه ذیل است: قيل لغالب بن عبد الله بن الجهمي انما نخاف على عينيك العمى من طول البكا قال هولهما شهادة (البيان والتبيين، ج ۳، ص ۱۵۰ طبع مصر).
و این قصه که در ربیع الابرار، باب الخلق وصفاتها واحوالها نقل شده هم مأخذ مولانا تواند بود.

كأنت في زمن الحسن فتاة عابدة اسمها بريرة و كانت بكاءة فقيل له عظمها فانا نخشى على عينيها فقال لها ان لعينيك عليك حقاً فاتقى الله فقالت ان اكن من اهل النار فابعد الله بصرى و ان اكن من اهل الجنة لبيد لنى الله بهما خيراً فبكى الحسن.
و نظير آن قصه ذیل است:

آن نشیده بی که روزی جان پاك مصطفى ص را وعده در رسید که تا پیش حق تعالی برند، عبدالله انصاری را نزدیک پدر رفت و خبر کرد از رفتن پیغمبر، پدرش گفت که نخواهم که پس از مصطفى ص دیده من کس را بیند دعا کرد اللهم اعم عینای، گفت خدایا چشم مرا کور گردان، از حق تعالی ندا آمد که فعیت عیناه در ساعت کور شد. (تمهيدات عين القضاة، طبع شیراز، ص ۱۰).

۴۵ - خاریدن روستائی در تاریکی شیر را

روستایی گاو در آخور بیست شیر گاوش خورد و بر جایش نشست
(ص ۱۱۶)

مأخذ آن داستان ذیل است:

آورده اند که در موازی دهور و سواف سنین و شهر جماعتی کاروانیان بر در رباطی مقام کردند و هر کس بمایحتاج وقت خویش مشغول شدند و مالی فاخر و تجملی وافر با آن جماعت همراه بود و در آن رباط صلواتی متوطن بود، چون آن عدت و

ابّهت و مال و منال بدید طمع بر بست که چون عالم بردای قبری متردی شود خود را در کاروان او کند و دست ظفر بغنیمت رساند که چنین فرصتی در مدّتی دست ندهد و چنین حالی در حولی روی نماید و اگر غفلت و تقصیری در راه آید فرصت فایت گردد، بعد از فوات اوقات ندامت دستگیر نبود و پشیمانی مریح نباشد چون روی زرد و موی سپید آفاق را بدوده خضاب کردند و طناب خیام ظلام باوتاد ثوابت و سیارات در کشیدند و سر ایزد خسر و سیارگان از ساحت چهار ارکان فرو گشادند.

كَانَ الْجَوُّ حَبَّ مُسْتَزَارٍ یراعی من دجنّته رقیبا

كَانَ الْجَوُّ قَاسِي مَاقَاسِي فصار سواده فیه شحوبا

صعلوك استعداد راست کرد و با سلاح تمام گام از در آن رباط بیرون نهاد و آن شبی بود بغایت تیره و تاریک.

شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا، نه کیوان نه تیر

نه آوای مرغ و نه هرّای دد زمانه زبان بسته از نیک و بد

وقصد آن کرد که در میان کاروان رود و چیزی بیرون آرد، پاسبان دید که گرد کاروان می گشت و در تیقظ و تحقظ شرط حُر است و بیداری می نمود، صعلوك هر چند حيله کرد تا فرجه کند و بر طرفی زند ممکن نگشت، باخود اندیشید که اگر از تك اندر مانم باری مراغه بکنم اگر از صامت نصیب نمی شود از ناطق چیزی بچنگ آرم مصلحت آن بود که در طویله چهارپایان روم و ستوری نیکو بگیرم تارنج من ضایع و سعی من باطل نگردد و بفال فرخنده باز گردم، پس در میان ستوران رفت و آن شب باتفاق شیری بعزم شکار بیرون آمده بود و در پایگاه چهارپایان از هول و فزع پاسبان می ترسید و منتظر و مترصد می بود تا مگر مشغله پاسبان بنشیند و مشعله کاروانیان فرو میرد، ستوری بشکند و جراحات مجاعت را شفا و مرهم سازد که: الجوع یرضی الاسود بالجیف. صعلوك با احتیاط تمام گام بر می داشت و دست بر پشت ستوران می نهاد تا کدام فربه تر یابد بر نشیند و از میان بیرون آرد، در اثنای آن جست و جوی دست بر پشت شیر نهاد بدست او از دیگر ستوران بهتر نمود و فربه تر آمد، بر فور پای در پشت شیر

آورد و بروی سوار شد و بتعجیل از میان ستوران بیرون راند و شیر از بیم شمشیر صعلوک روان گشت و صعلوک آنرا در جروجوی بشتاب می راند و شیر در نشیب و فراز از خوف جان سهل العنان و سلس القیاد او را منقاد می نمود .

حتی اذا نشر التبلیج و رده متدار کا فطفا علی الریحان
صبح آمد و علامت مصقول بر کشید وز آسمان شامه کافور بر دمید
در شد بچتر ماه سنانهای آفتاب وز حیف شخص ماه سر اندر سپر کشید

صرصر عواصف سپیده بوزید و شکوفهای گلزار شام فروریخت، گفتی ید بیضای کلیم از جیب افق بر آمد و عصای او حبابیل سحره فرعون بیو بارید، مردنگاه کرد خود را بر پشت شرز شیری دید نشسته با خود گفت اگر درین صحرا پیاده کردم شیر قصد من کند و مرا با او امکان مقاومت نباشد همچنان می راند تا بدرختی رسید چنگک در شاخ درخت زد و بر دوید و شیر، از رنج او خلاص یافت .

(سندبادنامه، طبع استانبول، ص ۲۲۱ - ۲۱۸).

۴۶ - فروختن صوفیان بهیمه مسافر را

صوفی در خانقاه از ره رسید مرکب خود برد و در آخور کشید
(ص ۱۱۶)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

و کان ابو الحسن العلاف والد ابی بکر بن العلاف الشاعر المحدث اکولاً دخل يوماً علی الوزير ابی بکر محمد بن المهلبی فامر الوزير ان يؤخذ حماره فیدبح و یطبخ بماء و ملح ثم قدم له علی مائدة الوزير فاكل فهو یظنه لحم البقر و یستطیبه حتی انی علیه فلما خرج لیر کب طلب الحمار فقیل له فی جوفک .

(شرح نهج البلاغه، طبع مصر، ج ۴، ص ۳۲۵).

و نظیران حکایتی است که در المستطرف ج ۱ صفحه ۱۶۲ نقل شده است .
و مرّ میسرة المذکور يوماً بقوم و هورا کب حمار فدعوه للضيافة فذبح له حماره و طبخوه و قدموه له فاکله کله فلما اصبح طلب حماره لیر کبه فقیل له هوفی بطنک .

۴۷ - چیست مزدکار من دیدار یار

گرچه خود بوبکر بخشد چل هزار

(ص ۱۱۷)

مأخذ آن روایتی است که بطرق متعدّد در کتب محدّثین و صوفیه نقل شده است ،
از آن جمله در طبقات ابن سعد جزو ۳ قسم اوّل صفحه ۱۲۲ :

كان ابوبكر معروفاً بالتجارة لقد بعث النبي وعنده اربعون الف درهم فكان ينفق
منها و يقوى المسلمين حتى قدم المدينة بخسمة آلاف درهم ثم كان يفعل فيها ما كان
يفعل بمكة (نیز رجوع کنید بصحیح مسلم ، ج ۷ صفحه ۱۰۸ و صفة الصفة ، چاپ حیدرآباد ،
ج ۱ ، ص ۹۱ و تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۴۹ که آنجا چهل هزار دینار روایت شده است) .

۴۸ - قصه آن مفلس که در زندان بود

بود شخصی مفلسی بی خانمان مانده در زندان و بند بی امان

(ص ۱۱۷)

مأخذ آن قصه ذیل است :

وفلس القاضي رجلاً فار كبه حماراً فطوّف به ونودی علیه ان لأبیاع فانه
مفلس فلما أنزل قال له صاحب الحمار هات الكراء فقال له فیم كئا من اوّل النهار یا ابله
(محاضرات راغب ، ج ۱ ، ص ۲۹۷)

و این حکایت را با تفصیل بیشتر در کتاب اخبار الظراف و المتماجنین ، تألیف ابن
جویری ، طبع دمشق ص ۸۸ هم توان دید بدین صورت :

قدم قوم غریمالهم الی الحاکم فادّعوا علیه فقال صدقوا الا انی سألتهم ان
یؤخرونی حتی ابیع عقاری وادفع الیهم فانّ لی مالا وعقارا و رقیقا و ابلان فقالوا کذب
ما یملك شیئاً انما یرید دفعنا عن نفسه فقال ایها القاضي اشهد لی علیهم فعدمه ثم قال
لخصومه قد عدتمه فار کب حمارا ونودی علیه هذا معدم فلا یعامله احد الا بالنقد فلما كان
العشاء نزل عن الحمار فقال له المکاری هات اجرة الحمار قال ففیم كئا الغداة .

۴۹ - آمدن دوستان بیدمارستان جهة پرسش ذوالنون

اینچنین ذوالنون مصری را فتاد کاندرا او شور و جنون نو بزاد (ص ۱۳۵)

مأخذ آن قصه بیست که درلمع ابونصر سراج، صفحه ۵۰ و در رساله قشیری، ص ۸۶ و ص ۱۴۶ و در کشف المحجوب، ص ۴۰۴ و در احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۳ و در کیمیای سعادت و نیز در تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۳ نقل شده و ما آنرا از کتاب کیمیای سعادت در اینجا می آوریم:

شبلی را در بیدمارستان بازداشته بودند که دیوانه است، قومی نزد او شدند گفت کیستید، گفتند دوست داران تویم، سنگ برایشان انداختن گرفت بگریختند، گفت دروغ گفتید اگر دوستان بودید بر بالای من صبر کردید.

۵۰ - گفت شاهی شیخ را اندر سخن

چیزی از بخشش ز من در خواست کن

(ص ۱۳۶)

مأخذ آن قصه بیست که شهرستانی در ملل و نحل طبع مصر، حاشیه ملل و نحل ابن حزم، ج ۳، ص ۷۱ از دیوجانس نقل کرده و در اخبار الحکماء قفطی، طبع مصر، ص ۱۳۵ بسقراط نسبت داده شده و هجویری در کشف المحجوب، ص ۲۳ بدینگونه آورده است:

درویشی را با ملکی ملاقات افتاد، ملک گفت حاجتی بخواه، گفت من از بنده نندگان خود حاجت نخواهم، گفت این چگونه باشد، گفت مرا دو بنده اند که هر دو خداوندان تواند یکی حرص و دیگر طول امل.

و ابوسعدا بی در کتاب نثر الدر این حکایت را بدین صورت روایت میکنند:

بعث ملک الی عابد مالک لاتخذ منی و انت عبدی فقال لو اعتبرت لعلمت انک عبد لعبدی لانی لا اتبع الهوی فهو عبدی و انت تتبع الهوی فانت عبده.

و حکیم سنایی مضمون این حکایت را در ابیات ذیل گنجانیده است:

حرص و شهوت خواجگان را شاه و ما را بنده اند

بنگر اندر ما و ایشان گرت ناید باوری

پس تو گویی این گره را چا کری کن چون کنند

بندگان بندگان را پادشاهان چا کری

و حکیم نظامی در بیان احوال سقراط با اسکندر مضمون این حکایت را بدینگونه

آورده است :

دگر باره پرسید از او شهریار
چنین داد پاسخ سخنگوی پیر
بر آفت شه زان حدیث درست
خردمند پاسخ چنین داد باز
مرا بنده بی هست نامش هوی
تو آنی که آن بنده را بنده بی
شاه از رأی دانای باریک بین
(اسکندرنامه نظامی ، طبع طهران ۱۳۱۶ ، ص ۵۹۰)

شیخ عطار این حکایت را بصورت ذیل منظوم ساخته است :

ژنده بی پوشیده می شد پیر راه
گفت من به یاتوهان ای ژنده پوش
گرچه ما را خودستودن راه نیست
لیک چون شد واجبم چون من یکی
زانکه جانت ذوق آن نشناخته است
و آنگهی بر تو نشسته ای امیر
بر سرت افسار کرده روز و شب
هر چه فرماید ترا ای هیچکس
لیک چون من سر دین بشناختم

ناکهان او را بدید آن پادشاه
گفت پیر ای ییخبر زن خوش
آنکه او خود راستود آگاه نیست
به زچون تو صد هزاران بی شکی
نفس تو از تو خری بر ساخته است
تو شده در زیر بار او اسیر
تو بافسار او فتاده در طلب
کام و ناکام آن توانی کردو بس
نفس را همچون خر خود ساختم

چون خرم شد نفس بنشستم براو نفس سگ برتست و من هستم براو
چون خر ما بر تو می گردد سوار چون منی بهتر ز چون تو صد هزار
(منطق الطیر)

و امیر حسینی هروی این داستان را در زاد المسافرین بنظم آورده و این گفتگو را میانه یکی از حکماء یونان و اسکندر پنداشته است .

(زاد المسافرین ، چاپ طهران ، ص ۵۷-۵۴)

۵۱ - ظاهر شدن فضل و هنر لقمان

هر طعامی کاوریدندی بوی کس سوی لقمان فرستادی زپی

(ص ۱۳۷)

مأخذ آن حکایتی است که در کتاب الامتاع والموانسة از ابو حیان نوحیدی طبع مصر ج ۲ ص ۱۲۱ بصورت ذیل نقل شده است :

و يقال ان عبدا حبشيا ناوله مولاه [شيئا يأكله] و قال اعطني قطعة منه فاعطاه فلما اكله وجده مرّاً فقال يا غلام كيف اكلت هذا مع شدة مرارته قال يا مولاي قدا اكلت من يدك حلواً كثيراً ولم احب ان اريك من نفسي كراهة لمرارته .
و نظیر آن حکایت ذیل است :

روزی دهقانی نشسته بود برزگر او او را خیار نوباره آورده بود ، دهقان حساب خانه بر گرفت هر یکی را یکی بنهاد و یکی را بغلام داد که بر پیای ایستاده بود ، دهقان راهیج نمانده بود و غلام خیار میخورد ، خواجه را آرزو کرد ، غلام را گفت پاره بی از آن خیار بمن ده ، غلام پاره بی از آن خیار بخواجه داد دهقان چون بدهان برد تلخ یافت ، گفت ای غلام خیاری بدین تلخی را بدین خوشی می خوری ، گفت از دست خداوندی که چندین گاه شیرین خورده باشم بیک تلخی چه عذر دارم که رد کنم .

(اسرار التوحید ، طبع طهران با اهتمام دکتر صفا ، ص ۷۷-۷۶)

و شیخ عطار این حکایت را بدینگونه نظم کرده است :

پادشاهی بود نیکو شیوه بی چاگری را داد روزی میوه بی

میوه او خوش همی خورد آن غلام
 از خوشی کان چاکرش می خورد آن
 گفت يك نيمه بمن ده ای غلام
 داد شه را نیمه بی چون شه چشید
 گفت هرگز ای غلام این خود که خورد
 آن رهی با شاه گفت ای شهریار
 گر ز دست تلخ افتد میوه بی
 چون ز دست هر دم گنجی رسد
 گویا خوشتر نخورده است زان طعام
 پادشا را آرزو می کرد آن
 زانکه بس خوش میخوری این خوش طعام
 تلخ بود و ابروان بر هم کشید
 و این چنین تلخی چنین شیرین که خورد
 چون ز دست تحفه دیدم صد هزار
 باز دادش را ندانم شیوه بی
 کی بيك تلخی مرا رنجی رسد
 (منطق الطیر)

وعوفی در جوامع الحکایات بدین طریق می آورد:

و از فضایل عادات و محاسن سیر نظام الملك حسن اسحاق رحمه الله علیه آن بود که
 هر گاه نواله بی بخدمت او آوردند او هر کس را که آنجا بودی از آن نصیبی کردی،
 روزی یکی از باغبانان بحضرت اوسه خیاربالنگ آورد، نظام الملك آن هرسه را تمام
 بخورد و هیچکس را از آن نصیب نداد و آورنده را صد دینار و تشریفی فاخر بداد و آن
 مرد باز گشت، یکی از خاصگیان که در پیش وی گستاخ بود از وی سؤال کرد که
 سبب چه بود که ازین نوباوه حاضرانرا محروم ماندند، گفت زیرا که خیار او بچشیدم و
 تلخ بود و دوّم و سوّم هم تلخ بود، گفتم اگر کسی دیگر را دهم روا بود که او بمرارت آن
 صبر نکند و بگوید که تلخ است و آن بیچاره از تحفه خود شرم دارد و مرا حیا مانع آید
 که کسی بخدمت من تحفه آرد و عرق حیا و خجلت برو نشیند، من بمرارت آن خیار
 صبر کردم تا عیش آن بیچاره تلخ نگردد (جوامع الحکایت، باب اوّل از قسم دوّم)

۵۲ - انکار فلسفی در آیه ان اصبح ماء کم غوراً

مقری میخواند از روی کتاب ماء کم غوراً ز چشمه بندم آب
 (ص ۱۴۰)

مأخذ آن حکایتی است که در ذیل آیه (قل اریتم ان اصبح ماء کم غوراً) در تفسیر
 ابوالفتوح رازی نقل شده است:

در آثار می آید که یکی از جمله زنادقه بگذشت . یکی که میخواند قل اریتم ان اصبح ماء کم غوراً فمن یأتیکم بماء معین ، گفت رجال شداد و معاوی حداد مردان قوی و کلنگ های تیز ، بشب بخفت آب سیاه در چشم او آمد هانفی آواز داد که بیار آن مردان سخت و آن کلنگ های تیز را تا این آب بگشایند .
(تفسیر ابوالفتوح ، جلد پنجم ، ص ۳۷۰)

و در تفسیر القرآن الاوسط از امام موفّق الدین احمد بن یوسف بن حسن بن رافع الکواشی (متوفی ۶۸۰) در ذیل آیه مذکور چنین آمده است :
و تلّیت هذه الآیة عند بعض المجوس فقال یأنی به النفوس والمعاول فذهب ماء عینیة و عمی (تفسیر القرآن الاوسط ، نسخه کتابخانه مجلس ، شماره ۹۷۶) .
در تفسیر جلاء الاذهان و در تفسیر زواری و مواهب علیه نیز این حکایت با مختصر تفاوتی نقل شده است .

در تفسیر خطّی که از روی قرائن در نیمه قرن نهم هجری تحریر شده و در تصرف آقای محیط طباطبایی است در ذیل آیه فوق چنین نوشته است .

حکایت

آورده اند محمد بن زکریا طبیب فلسفی این آیه خواند و از بیخودی خویش بر زبان راند یأئینا به المعاول الحداد و السواعد الشداد کور گشت و چشمهای او بنابینایی پیوست ، از غیب آواز شنید این چشم تو رفته است و چشم تو کور گشته است هست کسی که باز آرد و کوری از چشم تو باز دارد از این چنین جرأت که او کرد همین آید و از این چنین بی ادبی چنین بلازاید .

داستان مذکور بطرز دیگر در اسکندرنامه منشور که ظاهراً در اواخر قرن پنجم یا اوائل قرن ششم تألیف شده نیز مذکور است و گمان میرود که یکی از این روایات از دیگری گرفته شده باشد ، اینک روایت اسکندرنامه :

پس شهری دیگر رسید (اسکندر) پیرسید که این شهر را چه خوانند ، گفتند یارس خوانند ، گفت شهری بزرگ است ، گفتند شاها بزرگ نیست پس گفتند در این شهر هیچ کس بینا نباشد الا همه کس نابینا باشند کور کان و مردان و زنان همه چشمها

بر کرده اند اما هیچ نه بینند و آب چشمه و کاریز ایشان خشک شده است، شاه گفت عجب و معیشت کار ایشان چون باشد، گفتند این کود کان خرد دلیل ایشان باشند و دست های ایشان گرفته باشند و می آورند، پس شاه اسکندر آنجا فرود آمد آن شهری بود ویران و سهمناک نه کشت بود و نه ورز و نه درخت، پس شاه کس فرستاد از شهر بیرون آمدند سه کس بینا و هفت کس نابینا و آن بینا یاران دست نابینایان گرفته بودند و اینها که بینا بودند مسلمان بودند و آن هفت که نابینا بودند کافر بودند، پس چون پیش شاه آمدند خدمت کردند و بایستادند، شاه گفت بگویند تا عجائب شهر شما چیست و این نابینایی شما از چیست، کوران گفتند بلایی بود که بما آمد پس بینایان گفتند بدان ای شهریار که در این شهر ما همه بت پرست بودند الا اندکی مسلمانی از پیغمبر ما گرفته بودند و قدر بیست مرد بودند و پادشاهی بود ظالم، روزی الیاس پیغمبر علیه السلام بدین شهر ما گذر کرد و این بت پرستی و کافری ایشان بدید، ایشان را گفت از خدای بترسید و از این بت پرستی بیزارشوید، فرمان نکردند پس ما بیست مرد ایمان آوردیم و آن دیگران ایمان نیاوردند، الیاس علیه السلام ایشان را گفت خدای تعالی میگوید ایمان آورید و از این بت پرستی بیزارشوید و این نعمت را شکر کنید و اگر شکر نکنید شما را عذاب فرستم، ایشان البته ایمان نیاوردند، پس الیاس علیه السلام گفت اگر روزی که شما باز نشینید این آبهای شما خشک شده باشد شما چه خواهید کردن، گفتند کلنگ و تیشه را کار فرماییم آن شب همه بختفند بامداد که باز نشستند همه را آب چشم فرو آمده بود و چشمها خشک شده و چندین سال باشد که ایشان چنین آمده اند پس آن پیغمبر ایشان را گفت کلنگ و تیشه را کار فرمایید.

۵۳ - چون شعیبی کو که تا او از دعا

بهر کشتن خاک سازد کوه را

یا بدریوزه مقوقس از رسول

سنگلاخی مزرعی شد با اصول

(ص ۱۴۰)

ظاهراً گفته مولانا مأخوذ است از مطلبی که در کتاب معارف از سلطان العلماء بهاء الدین ولد می بینیم بطریق ذیل :

قوم لوط مواشی لوط را بکوه سنگناک بی نبات اندر راندند دعا کرد الله آن را کلوخ گردانید و پیر نبات قومش چهارپایان خود را در آنجا راندند آن چهارپایان ایشان چو آنرا می خوردند هلاک می شدند ، نیز رسول علیه السلام موضعی را که کوه بود دعا گفت کلوخ با نبات شد .

و این مطلب که مولانا در باره شعیب نقل میکند و نیز آنچه پدروی در کتاب معارف از معجزات لوط روایت نموده است تا کنون در تفاسیر و تواریخ و دیگر کتب نیافته ام و گمان می رود مطلبی که در بیت دوم بدان اشاره می کنند تر کیب یافته از روایتی باشد که از معارف بهاء ولد آوردم و روایتی که در عجایب نامه از مؤلفات قرن ششم (در عهد طغرل بن ارسلان ۵۹۰-۵۷۳) و در معجم البلدان (طبع مصر ، ج ۸ ، ص ۱۲۶ ، ذیل کلمه المقطم) آمده و ما آن را از ماخذ اخیر نقل می کنیم : سال المقوقس عمرو بن العاصی ان یبیهه سفح المقطم بسبعین الف دینار فتعجب عمرو من ذلك و قال اکتب بذلك الی امیر المؤمنین فکتب بذلك الی عمر فکتب الیه ان سله لم اعطاک به ما اعطاک و هی ارض لاتزرع ولا یستنبط فیها ماء ولا ینتفع بها فقال انا نجد صفتها فی الکتب و انها غراس الجنة فکتب الی عمر بذلك فکتب الیه عمر انا لاجد غراس الجنة الا للمؤمنین فاقبر فیها من مات قبلك من المؤمنین و لاتبعه بشیء فکان اول من قبر فیها رجل من المعافر یقال له عامر فقیل عمرت . و جهت این احتمال آنست که در هیچ یک از کتب که متضمن سیره و تاریخ احوال حضرت رسول است و همچنین در کتبی که بر قصص و معجزات آن حضرت مشتمل است چنین قصه بی ملاحظه نمیشود و در مواضعی که ذکر از نامه نوشتن سید عالم بمقوقس در میان می آید هرگز چنین مطلبی نقل نشده است .

۵۴ - مناجات کردن شبان با حق تعالی

کوهی گفت ای خدا و ای اله
(س ۱۴۲)

دید موسی یک شبانی را براه

ظاهراً مأخذ آن حکایتی است که در عقد الفرید، طبع مصر، مطبعة جمالیه، ج ۴،
صفحه ۲۰۵ نقل شده است:

قال الاصمعی کان الشعبی یحدث انه کان فی بنی اسرائیل عابد جاهل قد ترهب فی
صومعته وله حمار یرعی حول الصومعة فأطلع علیه من الصومعة فرأه یرعی فرفع یده الی
السّماء فقال یارب لو کان لك حمار کنت ارعاه مع حماری وما کان یشقّ علیّ فهمّ نبیّ کان
فیهم فی ذلك الزمان فاحیّ الله الیه دعه فانّما ائیب کل انسان علی قدر عقله. واین
حکایت با طرز دیگر در شرح نهج البلاغة، ج ۴، صفحه ۲۶۷ بدین گونه نقل شده است:

قال کان موسی علیه السلام یدنی رجلاً من بنی اسرائیل بطول سجوده وطول صمته
فلا یبکد یدهب الی موضع الا و هو معه فبینا هو یوما من الایام اذ مرّ علی ارض معشبة
تهتّز فتأوّه الرجل فقال له موسی علی ما ذاتا و هت قال تمنّیت ان یربی حمار و ارعاه
هی هنا فأکب موسی طویلاً بیصره الی الارض اغتمّما بما سمع منه فانحط علیه الوحی
فقال ما الذی انکرت من مقالة عبدی انما آخذ عبادی علی قدر ما آتیتهم.

روایت فوق شبیه بدانچه در عقد الفرید می آید در عیون الاخبار ابن قتیبه، ج
۲، ص ۳۸ و ربیع الابرار، باب الجنون والحمق والالئی المصنوعة، ج ۱، ص ۱۳۲ هم
روایت شده است.

و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۳ این قصه را بطریق ذیل
نقل کرده است:

عن زید بن اسلم ان نبیّاً من الانبیا امر قومه ان یرضوا ربهم عزّوجلّ فقال رجل
منهم یارب لیس عندی الا تبین حماری فان کان لك حمارٌ علّفته من تبین حماری هذا قال
فکان یدعو بذلك فی صلواته قال فنهاه نبیّه عن ذلك فاحیّ الله عزّوجلّ الیه لای شیء
نهیته قد کان یضحکنی فی الیوم کذا و کذا مرة. و نظیر روایت ابو نعیم قصه بیست که
غزالی از برخ اسود و موسی در جلد چهارم از احیاء العلوم، صفحه ۲۴۴ نقل میکند.
و مفاد این قصه از روایت ذیل که در تفسیر ابو الفتح، جلد دوم، صفحه ۱۷۹
روایت شده نیز مستفاد میگردد:

يك روز رسول عليه السلام نماز باامداد ميگزارد ، اعرابی كه او قريب عهد بود باسلام در قفاي رسول نماز ميكرد ، رسول عليه السلام سوره والنزاعات ميخواند تا باينجا رسيد كه خدای تعالی از فرعون خبر كرد كه او گفت انا ربكم الاعلی ، اعرابی از سر اعتقاد پاك و عصبيت دين طاقت نداشت تا در نماز گفت كذب ابن الزانية ، چون رسول عليه السلام سلام باز داد اصحاب روي بملامت دراو نهادند و گفتند نماز تباه كردي و در نماز سخن گفتي و سوء ادب كاربستي كه در مسجد در نماز حضرت رسول فحش گفتي اعرابی باز ماند جبرئيل آمد و گفت خدایت سلام ميكنند و ميگويد اين قوم رانازبان ملامت از او کوتاه كنند كه من آنچه او گفت از فحش از او بتسبيح و تهليل بر گرفتم .

۵۵ - رنجانیدن امیری خفته يی را كه مار در دهانش رفته بود

عاقلي بر اسب می آمد سوار در دهان خفته يی ميرفت مار
(س ۱۴۵)

ماخذ آن حكایتي است كه در فردوس الحكمة صفحه ۵۳۷ - ۵۳۸ می بينيم .
فاما حيلهم وتاتيهم فقد بلغنا ان رجلاً انبته وهويري ان حيّة قد دخلت في حلقه واخذته الكرب والغم واتاه جالينوس ونظر اليه وجس بطنه واعلمه انه لم يدخل بطنه شيئاً ولا فمه فلم يقبل ذلك منه فلما رآه لا يقبل ذلك ويضطرب خرج عنه وطلب حيّة وحملها في كيس ورجع وقال قد جئتك بدواء القبي وسقاه شيئاً وامره ان يتقياء بعد ان يعصب عينيه لتلايري الحيّة اذا خرجت وارسل حيّة في الطست وقال نجوت آلان فقد خرجت الحيّة من جوفك فلما نظر الرجل الى الحيّة افاق مكانه .

و اين حكایت با تفصیلی كه با کیفیت نقل آن در مثنوی مناسب تر می نماید در كتاب الفرّج بعد الشدة تأليف قاضي ابوعلی تنوخي آمده است بدینگونه :
وروي في الاخبار انه كان في بني اسرائيل رجل في صحراء قريبة من جبل يعبد الله عزوجل فيها اذمثلت له حيّة وقالت قد فجأني من يريد قتلي فاجرني اجارك الله واخبرني قال فرفع ذيله و قال ادخلي فتطوقت على بطنه وجاء رجل بسيف و قال يا رجل حيّة هربت مني الساعة اردت قتلها فهل رأيتها فقال ما اري شيئاً فانصرف الرجل فقال لها العابد

اخرجى فقد امدت فقالت بل اقتلك واخرج وقال الرجل ليس هذا جزائي منك قالت لا بد
قال فامهليني حتى آتى سفح هذا الجبل فاصلى ركعتين و اعبدا لله و احضر لنفسى
قبرا فاذا انزلته فشأنك و ما تريدن قالت افعل و بقيت معلقة بجسمه فصلى بسفح الجبل
و دعا الله فاوحى الله اليه انى قد رحمت ثقتك بى و دعائك اباى فاقبض على الحيّة فانها
تموت فى يدك ولا تضرك ففعل ذلك فنجوا وعاد الى موضعه و تشاغل بعبادته و وقعت لى
هذه الحكاية على سياقة اخرى و ذلك ان الرجل خبا الحيّة فى جوفه فقالت له الحيّة
اختر منى احدى خصلتين ان انكثت نكته فاقتلك او اكرث كبذك فتلقبها من اسفل
قطعا قال والله ما كافتيني قالت فلم تضع المعروف عند من لا يعرفه و قد عرفت ما بينى
و بين ابيك قد بما و ليس معى مال فاعطيك ولادابة فاحملك فبهذا اكافئك قال فامهليني
حتى آتى سفح الجبل وامهدّ لنفسى قبرا فينما هو يمشى اذا فتى حسن الوجه طيب
الرائحة حسن الثياب فقال له يا شيخ مالى اراك مستسلما للموت آيسامن الحياة قال
من عدو فى جوفى يريد هلاكى فاستخرج شيئا من كمّ فدفعه اليه و قال كله فلما اكله
وجد مفضا شديدا ثم ناوله اخرى فاكلها فرمى بالحيّة من اسفله قطعا فقال له من انت
برحمك الله فما احد اعظم منة علىّ منك قال انا المعروف الذى صنعت .

(الفرج بعد الشدة، طبع مصر ١٩٠٣، ج ١، ص ٤٧-٤٨)

٥٦ - حكايت آن مرد ابله كه مغرور بود بر تملق خرس

ازدهای خرس را در میکشید شیر مردی رفت و فریادش رسید

(ص ١٤٦)

مأخذ آن حکایتی است که در فرائد السلوك (تألیف آن در اول رجب ٦٠٩ -
آغاز شده و در عشر اول رجب ٦١٠ بیان رسیده) منقول است :
چنین خواندم که در ولایت روم باغبانی بود چست و چالاک و در انواع عمارت
زیرک و داهی ، چمن باغ وی از نزهت اشجار و اغراس و طراوت ازهار و انهار خاک در
دیده ارم کرده و عرصه بستان وی از محاسن (مجانین نسخه دیگر) غرائس ریاحین ،
داغ بردل حوران فردوس نهاده .

خرامان بگرد گلان در تذرو
خام آورده در باغ شاخ سمن
خروشیدن بلبل از شاخ سرو
صنم گشته پالیز و گلبن سمن

این باغبان با بوزنه بی دوستی داشت و میان ایشان مصادقت و مصافحات بغایت رسیده بود و اتحاد و موالات بدرجۀ کمال ترقی کرده و پیش از دوستی بوزنه باغبان را با ماری خصومتی حادث شده بود و عداوتی واقع گشته از آن جهة که باغبان مار را زخمی مولم زده بود و ضربی مهلك رسانیده و مار آن کینه در دل گرفته بود و آن حسیکه در سینه و منتهز فرصتی می بود تا باغتمام آن انتقام بکشد و جزاء سیئه سیئه مثلها برساند و باغبان از هیبت مار و فحاشا صولت او آسایش را از دست داده بود و استنامت را وداع کرده، آخر روزی ماندگی بروی چیره شد و رنج حرکت رفتن و آمدن و تعهد اشجار و تفقد اغراس و غبران کردن (کذا - ظ : و غیر آن) خواب را بروی غالب گردانید و نعاس در حدقه وی اساس نهاد، بیل را بالش ساخت و خوش بخفت.

یا راقد اللیل مسروراً باو له
ان الحوادث قد یطرقن اسجارا

مار آن فرصت غنیمت شمرد بر فور بر بالین او آمد و با خود اندیشه میکرد که اگر من او را زخمی زنم و آن بر مقتل نیاید این ناباک بر جهد و بیک زخم مرا از پای در آورد، پس مفاجا بر او حمله بردن طریق عقل نیست و بر بدیهه بروی تاختمن قضیه خرد نه و بردشمن چون امکان زخم دست دهد چنان باید زد که بیش حرکت نکند و بر خصم چون فرصت ضرب ناجز گشت چنان باید رسانید که او را قدرت مکافات ممکن نشود و الا چون آگاہ شد و از زندگانی امید برید خصم را دایر وار بگیرد و بی رحمت بزند و جان را بکوشد.

چنانشان میاور ز بیچارگی
که جان را بکوشند بیچارگی

پس برتن او هیچ چیز نازک تر از حدقه دیده نیست و بر اندام او هیچ چیز لطیف تر از مردمک چشم نه، صواب آنست که آهسته بر روی وی روم و بر چشم وی زخمی زنم که نیز دیده باز نکند و یکسر تا عدم می دواند، پس قصد کرد تا بر روی باغبان رود، باغبان از شرفه تجاذب او بر زمین بیدار شد دست بیازید و بیل برداشت مار بهزار

محنت خود را در سوراخ انداخت و از آن بلا بجست ، باغبان چون از آن ورطه خلاص یافت و از آن مهلکه فائز شد گفت ای نفس خواب است و جان اگر خواب می باید جان را وداع کن و اگر جان می باید خواب را داغ حرمان بر نه ، روز کاری بر آمد باغبان نیارست خفتن و از خواب ناگزیر بود ، این شکایت با بوزنه که دوستی مخلص بود بگفت و از وی در این باب معاونت خواست ، بوزنه گفت مداواة این سهل است و تدارك این آسان هر گه که ترا خواب آید با اعتماد من بخسب که من بر بالین تو نشینم اگر ماریاید چون ریسمان پنبه از یکدیگرش بگسلم و سرش بسنگ محنت بگویم ، باغبان بدین سخن ایمن شد و گر مگاهی سردر خواب کشید و چنان بخفت که بصور اسرافیل بیدار نگشتی ، مگسان بسیار بر سر و روی وی جمع آمدند و بغایتی غلبه کردند که نزدیک بود که چشمش کور کنند ، بوزنه مگسان را می راند چون بر اندی در حال باز آمدندی بهیچ وجه با ایشان بر نمی آمد بصفتی از ایشان در طیره شد که لرزه بر اندام وی افتاد و گفت فارغ باشید که من باشما کاری کنم که از روی زمین نیست گردانم ، پس برخاست و در باغ بگشت و سنگی پهن قرب ده من بردست آورد تا برایشان زند و یکبارگی همه را بکشد ، پس سنگ در هوا برد و چندانکه قوت داشت بر روی باغبان زد ، مگسان جان بسلامت بردند و باغبان دیگر بر نخاست ، از مار که دشمن عاقل بود و زخم بی حساب نزد جان برد و از بوزنه که دوست جاهل بود و بر او اعتماد کرد دید آنچه دید .

که دشمن که دانا بود به دوست
ابا دشمن و دوست دانش نکوست
انی لآمن من عدو عاقل
و اخاف خلاً يعتریه جنون

مضمون و نتیجه این حکایت در اشعار و روایات نیز آمده است چنانکه در کلام

امیر المؤمنین علی علیه السلام :

يابنى اياك و مصادقة الاحق فانه يربد ان ينفعك فيضرك (شرح نهج البلاغة ،

ج ۴ ، ص ۲۵۹) عن عبدالله بن داود بن حربى انه قال كل صديق ليس له عقل فهو

اشد عليك من عدوك (كتاب الحمقى والمغفلين تأليف ابن جوزى ، طبع مصر ، ص ۲۰)

وصالح بن عبدالقدوس این مضمون را در بیتی گنجانیده و گفته است :

مأخذ قصص و تمثيلات

عدوك ذوالعقل ابقى عليك من صاحب الجاهل الاخرق

(الصديق و الصداقة از ابو حبان توحیدی ، ص ۸)

دوستی خاله خرسه که در پارسی مثل است از مضمون این حکایت گرفته شده است .

۵۷ - گفتن نا بینای سائل که من دو کوری دارم

آن یکی کوری همی گفت الامان من دو کوری دارم از اهل زمان

(ص ۱۴۷ - ۱۴۸)

مأخذ آن حکایت ذیل است : کان اعمی يقول ارحموا ذا الزمانین فقیل ما هما قال العمی وقبح الصوت اما سمعتم .

فبی عیبان ان عداً فغیرٌ منهما الموت فقیرٌ ماله قدر و اعمی ماله صوت

(محاضرات راغب ، جلد دوم ، ص ۱۷۴)

و این حکایت در شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، صفحه ۵۱۷ بدینگونه نقل شده است :

قال الجاحظ رأیت رجلاً اعمی يقول فی الشوارع و هو یسأل ارحموا ذا الزمانین

قلت وماهما قال انا اعمی و صوتی قبیح و قد اشار شاعر الی هذا فقال .

اثنان اذا عداً حقیق بهما الموت

فقیر ماله زهد و اعمی ماله صوت

۵۸ - گفتن موسی علیه السلام گوساله پرست را که این

خیال اندیشی تو از کجاست

گفت موسی بایکی اهل خیال کای بداندیش از شقاوت و زضلال

(ص ۱۴۹)

ظاهراً از مضمون بیت ذیل ساخته شده است :

گاو را دارند باور در خدایی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

(دیوان سنایی ، طبع طهران ، باهتام مدرس رضوی ، ص ۴۹۸)

۵۹ - تملق دیوانه با جالینوس

گفت جالینوس با اصحاب خود مر مرا تا آن فلان دارو دهد

(ص ۱۰۰)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

شنیدم کہ محمد بن زکریا الرازی همی آمد با قومی از شاگردان خویش دیوانه بی در پیش ایشان افتاد در هیچ کس ننگریست مگر در محمد زکریا و در روی او نیک نگاه کرد و بخدمت رسید ، محمد زکریا با خانه آمد و مطبوخ اقسیمون بفرمود پختند و بخورد ، شاگردان پرسیدند کہ چرا ای حکیم این مطبوخ همی خوری ، گفت از بهر خندۀ آن دیوانه کہ تا وی از جمله سودای خویش جزوی درمن ندید بامن نخدمت .
(قابوسنامه ، چاپ طهران بسمی رضا قلی خان هدایت ، ص ۲۵)

۶۰ - سبب پریدن و چریدن مرغی کہ با مرغ دیگر همجنس نبود

آن حکیمی گفت دیدم در تکی در بیابان زاغ را با لکلی

(ص ۱۰۰)

مأخذ آن روایت ذیل است :

و كان مالك بن دينار يقول لا يتفق اثنان في عشرة الا في احد هما وصف من الآخر وان اجناس الناس كاجناس الطير ولا يتفق نوعان من الطير في الطيران الا وبينهما مناسبة قال فرأى يوماً غراباً مع حمامة فعجب من ذلك فقال اتفقا وليسا من شكل واحد ثم طارا فاذا هما اعرجان (احياء العلوم ، جلد دوم ، ص ۱۱۲) .

۶۱ - رفتن رسول خدا بعبادت صحابی رنجور

از صحابه خواجہی بیمار شد و اندر آن بیماری او چون تار شد

(ص ۱۰۱)

مأخذ آن روایت ذیل است :

عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عادر جلاً من المسلمين قد خف فصار مثل الفرخ فقال له رسول الله هل كنت تدعو بشيء او تسأله اياه قال نعم كنت اقول

اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا فقال رسول الله ﷺ سبحان الله لا تطيقه
اولاً تستطيعه افلا قلت اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
قال فدعا الله له فشفاه (صحيح مسلم ، جلد ۸ ، ص ۶۷ و نیز رجوع کنید به : تفسیر طبری ، طبع
مصر ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ - ۱۶۸ و حلیة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۳۲۹ و تفسیر ابو الفتوح ج ۱ ، ص ۳۳۲) .

۶۲- وحی کردن حق تعالی بموسی که چرا بعبادت من نیامدی

وحی آمدسوی موسی این عتیب کای طلوع ماه نو دیده ز جیب
(ص ۱۵۱ ص ۱۵۲)

ماخذ آن روایت ذیل است :

عن ابی هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله عز وجل يقول يوم
القيامة يا ابن آدم مرضت فلم تعدني قال يا رب كيف اعودك و انت رب العالمين قال اما
علمت ان عبدی فلاناً مرض فلم تعده اما علمت انك لو عدته لو جدتني عنده .
(صحيح مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۳)

و این روایت در احیاء العلوم بدین طریق آمده که با روایت مولانا مناسبت بیشتر
دارد : و الیه الاشارة بقوله تعالى لموسی علیه السلام مرضت فلم تعدني فقال يا رب كيف
ذلك قال مرض عبدی فلان فلم تعده و لو عدته و جدتني عنده .
(احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۱۸)

(نیز رجوع کنید به : تفسیر طبری ، ج ۲ ، ص ۹ و فتوحات مکیه ، جلد سوم ، صفحه ۲۹۹ و حامع
صغیر ، تألیف سیوطی ، ج ۱ ، ص ۷۶) .

۶۳- جدا کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از هم

باغبانی چون نظر در باغ کرد دید چون دزدان باغ خود سه مرد
(ص ۱۵۲)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

حکایت آورده اند که چهار کس را از اصناف مردمان در باغی رفتند و بخوردن
میوه مشغول شدند ، یکی از آن جمله دانشمندی بود و دیگری را علوی و سوم لشکری

وچہام بازاری ، خداوند باغ در آمد و دید کہ بسیار میوه تلف میگردند و مردی زیرک
 بود و با خود اندیشید کہ ایشان چہار کس اند و من باہر چہار برنتوانم آمد و پس روی
 بایشان آورد . اول عالم را گفت کہ تو مردی دانشمندی و مقتدا و پیشوای مایی و مصالح
 معاش و معاد ما بپرکت اقدام و حرکت اقلام علماء باز بسته است و آن دیگر سیدی
 بزرگ است و از خاندان نبوت و ما ہمہ مولای خاندان اویم و دوستی آن خاندان
 بر ما واجب است چنانکہ حق تعالی میفرماید : قل لا اسألكم علیہ اجر الا المودۃ
 فی القربی و آن دگر مردی لشکری است و از از باب تیغ و خان و مان و جان من
 بسبب تیغ ایشان آبادان است و شما اگر در باغ من آید و تمامت میوه من بنا حق
 بخورید از شما دریغ نبود ولیکن آن مرد بازاری کیست و بچہ وسیلت در باغ من آید
 و بکدام فضیلت میوه باغ من تواند خورد ، پس دست دراز کرد و گریبان وی بگرفت
 و آنرا دستبردی تمام بنمود چنانکہ از پای در آمد ، پس دست و پای او بدست و روی
 باشکری نهاد و گفت من بندهٔ علما و ساداتم و تو ندانستی کہ من خراج این رو
 بسطان داده ام و او را بیش بر من سبیل نماند اگر ائمہ و سادات بجان من حکم کنند
 هنوز خود را مقصر دانم اما نگویی کہ تو کستی ؟ و بچہ وسیلت دراز من آمده بی
 پس او را نیز بگرفت و ادبی تمام بکرد و دست و پای او محکم بدست ، آنگاہ روی
 بدانشمند آورد و گفت ہمہ بعالم بندگان ساداتند و حرمت نسب ایشان بر ہمگان
 ظاہر اما تو کہ دعوی علم کنی این قدر ندانی کہ در باغ مردمان بی اجازت نشاید
 رفت ، آن علم ترا چہ مقدار ماند و من و مال من فدای سادات باد اما ہر جاہل کہ خود
 را دانشمند خواند و مال مسلمانان را حلال داند اوسزای نادیب و درخور تعذیب باشد
 پس او را نیز ادبی بلیغ بکرد و او را مقید کرد ، پس علوی ننہا بماند روی بوی کرد
 گفت ای مدعی نا اہل وای موی دار وافر جہل نگویی بچہ سبب بی اجازت من
 دراز من آمده بی و مال ما را باطل کردہ بی و پیغمبر علیہ السلام گفته است (نکفتہ است)
 کہ مال من بر علویان حلال است ، پس او را نیز بدست و بدین طریق ہر چہار مقید کرد
 و بہای انگور خود از ایشان استیفا کرد و بشفاعت ایشان را رہا کرد .
 (جوامع الحکایات . باب ۲۵ از قسم اول)

مأخذ قصص وتمثيلات

و مناسب آن حکایتی است که میدانی در ذیل مثل - انما اكلت يوم اكل الثور الابيض - می آورد :

يزوي ان امير المؤمنين عليه السلام قال انما مثلي ومثل عثمان كمثل اثار ثلثة كن في اجمة ابيض واسود واحمر ومعهن فيها اسد فكان لا يقدر منهن على شىء لاجتماعهن عليه فقال للثور الاسود و الثور الاحمر لا يدل علينا في اجمتنا الا الثور الابيض فان لونه مشهور ولونى على لونكما فلو تر كتمانى آكله صفت لنا الاجمة فقالا دونك فكله فأكله فلما مضت ايام قال لوني على لونك فدعنى آكل الاسود لتصفوا لنا الاجمة فقال دونك فكله فأكله ثم قال للأحمر انى آكلك لاحالة فقال دعنى انادى ثلاثا فقال افعل فنادى الا انى اكلت يوم اكل الثور الابيض (مجمع الامثال ، طبع طهران ، ص ۵۵ - ۵۴) .

۶۴ - رفتن بايزيد بسطامی بكعبه

سوی مکة شيخ امت بايزيد از برای حج و عمره میدويد

(ص ۱۵۳)

مأخذ آن روایتی است که در رساله النور از مؤلفات قرن پنجم بدین طریق آمده است :

و بهذا الاسناد قال سمعت ابانيزيد يقول خرجت الى الحج فاستقبلنى رجل فى بعض المتاهات فقال ابانيزيد الى اين فقلت الى الحج فقال كم معك من الدراهم قلت معى مائتا درهم فقال طف حولى سبع مرّات وناولنى المائى درهم فآن لى عيالاً فطففت حواء وناولته المائى درهم (رساله النور ، چاپ مصر ، صفحه ۱۲۸) .

و این حکایت را شيخ عطار در تذکرة الاولياء ج ۱ ص ۱۳۹ بدین صورت نقل میکند :

نقلست که گفت مردی در زه پیشم آمد گفت کجا میروی گفتم بهج گفت چه داری گفتم دو بست درم ، گفت بیا بمن ده که صاحب عیالم و هفت بار کردم در کرده حج تو اینست ، گفت چنان کردم و باز گشتم .

و در مقالات شمس این حکایت بتفصیل بیشتر و از حیث مضامین با گفته مولا
مناسب تر آمده است بدینگونه :

ابویزید رحمه الله علیه با حج میرفت و او را عادت بود که در هر شهری که
آمدی اول زیارت مشایخ کردی آنگاه کاری دیگر تا رسید ببصره بخدمت درویش
رفت گفت یا ابایزید کجا میروی گفت بمکه زیارت خانه خدا، گفت با تو زواجه
چیست، گفت دو بست درم، گفت بر خیز و هفت بار گردمن طواف کن و آن سیم را بد
ده برجست و سیم بگشاد از میان، بوسه داد و پیش او نهاد گفت یا ابایزید آن خ
خداست و این دل من خانه خدا اما بدان خدایی که خداوند آن خانه است و خداوند
این خانه که تا آن خانه را بنا کرده اند در آن خانه در نیامده است و از آن روز
این خانه را بنا کرده اند ازین خانه خالی نشده است .

(مقالات شمس، نسخه کهنه فاتیح استانبول، ورق ۲۵)

۶۵ - بحیلت در سخن آوردن سائل شیخ بهلول را

آن یکی میگفت خواهم عاقلی مشورت آرم بدو در مشکلی

(ص ۱۵۶)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

و قال رجل اردت النکاح فقلت لاستشیرین اول من یطلع علی ثم اعمل به
فکان اول من طلع هبنقة القیسی و تحتہ قصبه فقلت له ارید النکاح فما تشیر علی
البکر لك والثیب علیک وذات الوند لاتقربها واحذر جوادی لاینفحک .

(عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۹)

و نظیر آن روایتی است که ز مخشری در ربیع الا برار باب النساء و نکاحهن می
بدین صورت : استشار رجل داود فی التزوج فقال سل سلیمان و اخبرنی بجوابه
ابن سبع سنین یلعب مع الصبیان را کب قصبه فقال علیک بالذهب الاحمر اول
البیضاء و احذر الفرس لا یضربک فلم یفهم فقال له داود الذهب الاحمر البکر
البیضاء الثیب الشاب و من ورائهما کالفرس الرموح .

و شبیه بدان حکایت ذیل است در اسکندرنامه منثور :

چنين آورده اند كه در روز كاري ديرين در شهر مصر بزرگي بود از جمله بزرگان از فرزندان اسحق عليه السلام و اين بزرگ عالم بود و مردمان را براه راست خواندي و نصيحت كردي و شاگردان داشت از جمله شاگردان او شاگردى را آرزو آمد كه زنى خواهد و بى دستورى اين پير بزرگ نمى يارست خواستن، صبر ميكرد تا روزى كه اين بزرگ را خالى دريافت، گفت اى استاد يگانه مرا آرزو مى باشد كه زن خواهم گفت همه، نيمه، هيچ و خاموش گشت، آن شاگرد خود ندانست كه او چه ميگويد شرم ميداشت كه يكبار ديگر باز گويد تا مدتي بدين برآمد ديگر باره استاد را خالى يافت گفت اى استاد مرا زن مى بايد، استاد گفت هنوز زن نكردى گفت بى دستورى تو يارستم كردن، گفت ترا دستورى دادم و گفتم همه، نيمه، هيچ گفت من ندانستم كه تو چه ميگفتى و امروز هم نميدانم، پس آن بزرگ او را گفت من اين امروز بر تو روشن كنم آنكه گفتم همه اگر دختر دوشيزه خواهى همه ترا باشد و اگر زنى خواهى كه شوهر كرده باشد و فرزند نياورده نيمه بى شوهر اول را باشد و نيمه بى ترا باشد و اگر زنى خواهى كه شوهر كرده باشد و فرزندان دارد نيمه بى شوهر اول را باشد و نيمه بى فرزندان را ترا هيچ نباشد. شاگرد دريافت كه پير چه ميگويد.

و عوفى در جوامع الحكايات اين قصه را بطرزي شبيه بروايت ز مخشري در ربيع الابرار نقل كرده است. اينك روايت عوفى :

آورده اند كه در ايام دولت داود صلوات الله عليه مردى بنزد او رفت و گفت اى پيغمبر خداى ميخواهم كه زنى را در حباله خود آورم، بگوى كه زن چگونه خواهم. داود عليه السلام گفت نزديك پسر من رو سليمان و باوى مشورت كن، آن مرد بخدمت سليمان صلوات الله عليه آمد و سليمان هنوز كودك بود و با كودكان بازي ميكرد و بر سر تلبى ريگ بود، آن مرد پيش خدمت بايستاد و اندیشه خود باز گفت، سليمان گفت بر تو باد كه بر زر سرخ (ظ: بر تو باد زر سرخ) و سيم سپيد و دور باش از سرب و سفال، آن مرد معنى سخن ندانست و بخدمت داود عليه السلام آمد و آن سخن باوى بازراند، داود عليه السلام گفت معنى اين سخن آنست كه زر سرخ دختر بكرست و سيم سپيد

زنی که يك شوهر کرده بود اما جوان بود و سرب زنی باشد که بسال بر آمده باشد و بانك آسیدی کثر شود و چون بیشتر باوی مساس کنی سیاه شود و سفال زنی بود که او را فرزندى باشد که بانك آسیدی شکسته شود و از وی هیچ حاصل نیاید آن مرد ازین سخن و آن معنی انتباه افزود و بر خاندان نبوت ثنا گفت .

(جوامع الحکایات ، باب ۲۳ از قسم ۳)

و مستشرق مأسوف علیه نیکلسون در شرح و توضیحات بر مثنوی نقل میکنند که این حکایت در بستان العارفين تألیف ابوليث سمرقندی آمده است .

۶۶ - خواندن محتسب مستی را بزندان

محتسب در نیمه شب جایی رسید در بن دیوار مردی خفته دید
(س ۱۵۷)

مأخذ آن حکایتی است که در لطائف عبید چاپ اسلامبول صفحه ۹۷ نقل

شده است :

عسان شب بقزوینی مست رسیدند بگرفتند که برخیز تا بزندان بریم ، کفر
اگر من براه تو انستمی رفت بخانه خود رفتی . و نزدیک بدان حکایت ذیل است :
خرج ثمامة من منزل صديق له مع المغرب وهو سکران فاذا هو بالمأمون قدر که
فی نفر فلما راه ثمامة عدل عن طریقہ وبصر به المأمون ف ضرب کفله دابته وحاذاه فوقه
ثمامة فقال له المأمون ثمامة قال ای والله قال سکران قال لا والله قال اترفتی قال ای والله
قال من انا قال لا ادري والله فضحك المأمون حتى انثنى على دابته وقال عليك لعائن
فقال ثمامة تترى فعاد في الضحك فامر له بخمسين الف درهم .
(نثر الدر ، جزو ششم ، نسخه خطی متعلق بکتابخانه ملی ملک ، مکتوب در ۲۲ جمادی الاخره سنه ۱۰۰۰)

۶۷ - بیدار کردن ابلیس معاویه را

در خبر آمد که آن معاویه خفته بد در قصر در يك زاویه
(س ۱۶۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

ویروی ان رجلاً کان یلعب ابلیس کل يوم الف مرّة فیینما هو ذات يوم

از اتاه شخص فایقظه وقال قم فان الجدارها هو يسقط فقال له من انت الذي اشفقت على هذه الشفقة فقال له انا ابليس فقال كيف هذا و انا العنك كل يوم الف مرة فقال هذا لما علمت من محل الشهداء عند الله تعالى فخشيت ان تكون منهم فتنال معهم ما ينالون (قصص الانبياء، تعلبي، ص ۳۶)

و نظير آن اين حكایت است که در البيان و التبيين، جلد ۳، ص ۱۰۱ و در کتاب تلبیس ابلیس، ص ۱۳۸ با مختصر اختلافی در عبارت دیده میشود:
ودخل ابو حازم مسجد دمشق فوسوس اليه الشيطان انك قد احدثت بعد وضوءك وقال له او قد بلغ هذا من نصحك .

و ظاهراً حديث ذيل که در حلية الاولياء، جلد ۳، ص ۳۳۵ نقل شده در ترکیب اين حکایت مؤثر بوده است .

ان الشيطان يزین للعبد الذنب حتى يكسبه فاذا كسبه تبرأ منه ولا يزال العبد يبكي منه ويتضرع الي ربه ويستكين حتى يغفر له ذلك الذنب وما قبله فيندم الشيطان على ذلك الذنب حين اكسبه اياه فغفر له الذنب وما قبله .

و نظير آن روایت دیگر است که در همان کتاب، جلد ششم، ص ۲۷۵ می بینیم:
ان العبد ليعمل الذنب فاذا ذكره احزنه فاذا نظر الله عز وجل اليه قد احزنه غفر له ما صنع قبل ان ياخذ في كفارته بلا صلوة ولا صيام .

۶۸ - سوخت هندو آينه از درد را

کاین سیه رو مینماید مرد را

گفت آينه گنه از من نبود

جرم آن را نه که آينه زدود

او مرا غماز کرد و راستگو

تا بگویم زشت کو و خوب کو

(س ۱۶۴)

مأخذ آن حکایتی است که در باب یازدهم مشتمل بر نوادر اعراب از جزو ششم
نثر الدر نقل شده است .

وجد اعرابی مرآة و كان قبيحاً فنظر فيها و رأى وجهه فاستقبحه فرمى بها و
قال لشر ما تركك اهلك .

و همین حکایت در ذیل زهر الاداب ، چاپ مصر ص ۲۲۷ بدین طریق آمده است :
و مر اعرابی بمرآة ملقاة فى مزبلة فنظر وجهه فيها فاذا هو سمج بغیض فرمى
بها و قال ما طرحك اهلك من خیر .

و حکیم سنایی این حکایت را منظوم فرموده است بدین شکل :

یافت آینه زنگی در راه	و اندر روی خویش کرد نگاه
بینی پنخ دید و دولب زشت	چشمی از آتش ورخی زانگشت
چون برو عیش آینه ننهفت	بر زمینش زد آن زمان و بگفت
کانکه این زشت را خداوندست	بهر زشتیش را بیفکندست
گر چومن پرنگار بودی این	کی در این راه خوار بودی این
بی کسی اوز زشت خوبی اوست	ذل او از سیاه رویی اوست

(حدیقه حکیم سنایی ، طبع طهران باهتمام مدرس رضوی ، ص ۲۹۱-۲۹۰)

و در مقالات شمس مضمون این قصه بصورت ذیل ملاحظه میشود :

آینه هیچ میل نکند اگر صد سجودش کنی که این يك عیب در روی وی
هست از پنهان دار که او دوست منست او بزبان حال می گوید که البته ممکن
نباشد گفت اکنون ای دوست درخواست می کنی که آینه را بدست من ده تا ببینم
بها نه نمی توانم کردن ، سخن ترا نمی توانم شکستن و در دل می گوید که البته بهانه بی
کنم و آینه را باو ندهم زیرا اگر بگویم بر روی تو عیب است احتمال نکند اگر
بگویم بر روی آینه عیب است بتر باز محبت نمی هلد که بهانه کند میگوید اکنون
آینه بدست تو بدهم الا اگر بر روی آینه عیبی بینی آنرا از آینه مدان ، در آینه
عارضی دان آنرا و عکس خود دان ، عیب بر خود نه ، بر روی آینه عیب منه ، و اگر

عیب بر خود نمی نهی باری بر من نه که صاحب آینه ام و بر آینه منه ، گفت قبول کردم
 و سوگند خوردم ، آینه را بیار که مرا صبر نیست ، باز دلش نمی هلد ، گفت ای خواجه
 باز بهانه یی بکنم باشد که از این شرط باز آید و کار آینه ناز کی دارد ، باز محبت
 دستوری نداد ، گفت اکنون بار دیگر شرط تازه کنم ، گفت شرط و عهد آن باشد که
 هر عیبی که بینی آینه را بر زمین نرنی و گوهر او را نشکنی اگر چه گوهر او قابل
 شکستن نیست ، گفت حاشا و کلاً هرگز این قصد نکنم و نیندیشم در حق آینه هیچ
 عیبی نه اندیشم ، اکنون آینه بمن ده تا ادب من بینی و وفای من بینی ، گفت اگر بشکنی
 قیمت گوهر او چندین است و دیت او چندین است و برین گواهان گرفت با این همه
 چون آینه بدست او داد بگریخت . او میگوید با خود که اگر آینه نیکوست چرا
 گریخت ، اینک شکستن گرفت ، فی الجملة چون برابر روی خود بداشت درو نقشی
 دید سخت زشت ، خواست که بر زمین زند که او جگر مرا خون کرد از برای این از
 دیت و تاوان و سیم و گواهان گرفتن یادش آمد ، میگفت کاشکی آن شرط گواهان
 [و] سیم نبودی تا من دل خود خنک کردمی و بنمودمی که چه می باید کرد ، او این
 میگفت و آینه بزبان حال با آن کس عتاب می کرد که دیدی که من با تو چه کردم
 و تو با من چه کردی .

(مقالات شمس ، نسخه کتابخانه ولی الدین استانبول ، شماره ۱۸۵۶ ، ورق ۲۰۲)

۶۹ - چونکه در سبزه بینی دنبه را

دام باشد این ندانی روبها

زان ندانی کت ز دانش دور کرد

میل دنبه چشم عقلمت کور کرد

(س ۱۶۵)

اشاره بحکایتی است که میدانی در ذیل مثل (إلیه فی بریه ماهی الالبیة) ذکر
 میکند و آن حکایت این است :

انّ ثعلباً رأى الیة مطروحة فی مفازة فتخیل أنّها القیت لحبالة فجاء الی ذئب
وقال ادحزت الاشیاء لصدافتك فتقدم الذئب حتی جاء الی الالیة فلما اراد حملها وقعت
الحبالة فی عنق الذئب وسقطت الالیة من الحبالة فتناول الثعلب وقیل علی لسانه ذلك المثل .
(مجمع الامثال ، ص ۷۸)

۷۰ - قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان

يك مثال دیگر اندر کثر روی شاید از نقل قرآن بشنوی
این چنین کثربازی در جفت و طاق با نبی می باختند اهل نفاق
(ص ۱۶۸)

اشاره بقصه یدست که مفسرین در ذیل آیه شریفه : والذین اتخذوا مسجدا ضرار
(سورة البراءة ، آیه ۱۰۷) نقل کرده اند و ما روایت طبری را که از جهت کیفیت نقل
با گفته مولانا نزدیک تر است در این جا می آوریم .

اقبل رسول الله ص یعنی من تبوك حتى نزل بذي اوان بلد بينه وبين المدينة ساعة
من نهار و كان اصحاب مسجد الضرار قد كانوا اتوه وهو يتجهز الي تبوك فقالوا يا رسول الله
انا قد بنينا مسجد الذي العلة والحاجة والليله المطيرة والليله الشاتية وانا نحب ان تأتينا
فتصلی لنا فيه فقال انی علی جناح سفر و حال شغل او كما قال رسول الله ص . ولو قد قدمنا
انینا کم ان شاء الله فصلینا لكم فيه (تفسیر طبری ، ج ۱۱ ، ص ۱۵) .

نیز رجوع کنید به : (سیره ابن هشام ، طبع مصر ، ج ۴ ، ص ۱۸۵ و تاریخ طبری ،
طبع مصر ، ج ۳ ، ص ۱۴۷ و تفسیر امام فخر ، ج ۴ ، ص ۷۴۰ ، و تفسیر مجمع البیان طبع طهران ،
ج ۱ ، ص ۴۸۴) .

۷۱ - حکایت آن چهار هندو که باهم جنگ می کردند

چار هندو در یکی مسجد شدند بهر طاعت راکع و ساجد شدند
(ص ۱۷۲)

مأخذ آن روایت ذیل است :
چنانکه هندوی در نماز سخن گفت آن هندوی دیگر که هم در نماز بود

می گوید هی خاموش در نماز سخن نباید گفتن .

(مقالات شمس ، نسخه کتابخانه فاتح ، ورق ۳۷)

و نظیر آن حکایتی است که : در عبون الاخبار ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، و اخبار الزمان مسمودی چاپ مصر ، ص ۱۹ ، و مجمع الامثال ، ص ۴۸ و در عجایب نامه از مؤلفات قرن ششم هجری نقل شده و در اینجا از روی مآخذ اخیر نوشته می آید :

گویند قومی بصید رفتند ، سه تن از سناس دریافتند ، یکی را بگرفتند و بکشتند و دو تن بگریختند ، در میان درختان پنهان شدند و از آنها که یکی را می کشتند مردی گفت ، فربه است و خونس سرخ است ، از آن دو که پنهان شده بودند یکی در نطق آمد و گفت تمشك خورده است ، وی را نیز بگرفتند و می کشتند ، قاتل گفت خاموشی نيك چیز است اگر این مسکین سخن نگفتی کشته نشدی ، سوم گفت من باری خموشم وی را نیز بگرفتند و بکشتند .

۷۲ - قصه کودکی که در پیش تابوت پدر مینالید

کودکی در پیش تابوت پدر زار مینالید و بر میکوفت سر
(ص ۱۷۴)

مآخذ آن حکایتی است که در اغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی ، طبع بولاق ، جلد ۱۵ ، ص ۳۷ و در محاضرات راغب ، جلد ۱ ، ص ۳۱۴ ، و در المحاسن و المساوی ، تألیف ابراهیم بن محمد بیهقی ، طبع مصر ، جلد دوم ، صفحه ۲۳۱ نقل شده است و ما آنرا بنقل از کتاب اغانی در اینجا می آوریم :

قال (ابن دراج الطفیلی) مرّت بی جنازة و معی ابن و مع الجنازة امرأة تبکیه و تقول بك ینهبون الی بیت لافراش فیه ولاوطاء ولاضیافة ولاعطاء ولاخیز ولاماء فقال لی ابنی یا ابت الی بیتنا و الله ینهبون بهذه الجنازة فقلت له و کیف و بلك قال لان هذه صفة بیتنا .

و همین حکایت را عبید زاکانی در لطائف بدین طریق آورده است :

جنازه بی را بر راهی میبردند ، درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند ، پسر از

پدر پرسید که بابا در اینجا چیست، گفت آدمی، گفت کجاش می برند گفت بجایی که
نه خوردنی باشد نه پوشیدنی نه نان نه آب نه هیزم نه آتش نه زرنه نه سیم نه بوریا نه کلیه
گفت بابا مگر بخانه ماش میبرند (لطائف عید، صفحه ۱۱۶).

۷۳ - آن دهل را مانی ای زفت چو عاد

که بر او آن شاخ را میکوفت باد

رو بهی اشکار خود را باد داد

بهر طبلی همچو خیک پر ز باد

چون ندید اندر دهل او فر بهی

گفت خوکی به از این خیک تهی

(ص ۱۷۰)

اشاره است بدین داستان :

آورده اند که روباهی در بیدیه می رفت، آنجا طبلی دید در پهلوی درخت
افکنده و هر گاه باد بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی آواز سهمناک بگوش رو
آمدی چون روباه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید، طمع در بست که گوشت
و پوست او فراخور آواز باشد، میکوشید تا آنرا بدرید، الحق جز پوستی بیشتر نیافت
مرکب ندامت را در جولان کشید و گفت ندانستم که هر کجا جثه ضخیم تر و آوازهائل
منفعت آن کمتر (کلیله و دمنه، طبع طهران ۱۳۱۱، ص ۶۶).

۷۴ - قصه تیر اندازی و ترسیدن او از سواری که در بیدیه می رفت

یک سواری با سلاح بس مهیب می شد اندر بیدیه بر اسبی نجیب

(ص ۱۷۰)

مأخذ آن قصه ذیل است :

یکی در راهی میرفت، شخصی را دید زفت و سواره و سلاحهای چست بر بس

گفت که بزخم او را پدش از آنکه قصد من کند، سوار گشت بطلم منکر که سخت بی هنرم، گشت نیک گفتمی که از بیم خود خواستم ترا تیرزدن، اکنون بیا تا کنارت گیرم (مقالات شمس، نسخه کتابخانه فاتح، ورق ۳۵).

و نزدیک بدان حکایت دیگر است که هم در مقالات شمس نقل شده بدین طریق: میرفتم در آن بیدیه که شیران نمی یارند رفتن، بادمی زند بر درختان، بانگی در میافتد، یکی جوان زفت میآید، میگوید مرا والک (کذا) من هیچ باو التفات نکردم و نظر نکردم، چند بار بانگ زد تا هیبت بر من اندازد، و با او ناخچی که اگر بزند سنک را فرو برد، بعد از آن بار دیگر که گفت والک بسر باز گشتم بسوی او، هنوز دست بهیچ سلاحی نکردم که به...^۱ فرو افتاد، بدست اشارت میگرد که مرا با تو هیچ کار نیست.

۷۵ - حکایت آن اعرابی و ریگ در جوال کردن

یک حکایت بشنو ای صاحب قبول در میان عقل و جهل بو الفضول
یک عرابی بار کرده اشتری در جوال زفت از گندم پری
(س ۱۷۶)

ماخذ آن حکایتی است که در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۸ و در ذیل زهر الاداب نیز روایت شده و ما آنرا از ماخذ اول نقل میکنیم:

مرّ رجل من العباد و علی عنقه عصاً فی طرفیها زیلان قد کادا یحطمانه فی احدیما برّ و فی الآخر تراب فقیل له ما هذا قال عدلت البرّ بهذا التراب لانه کان قد امانی فی احد جانبی فاخذ الرجل زبیل التراب فقلبه و جعل البرّ نصفین فی الزبیلین و قال له احمّل الآن فحمّله فلما راه خفیفاً قال ما اعقلک من شیخ.

۷۶ - کرامات ابراهیم ادهم بر لب دریا

هم ز ابراهیم ادهم آمده است کاو ز راهی بر لب بحری نشست
(س ۱۷۶)

ماخذ آن حکایت ذیل است:

۱ - در اصل لفظی زشت است که بجای آن نقطه گذارده شد.

نقل است که روزی بر لب دجله نشسته بود و بر خرقة ژنده خود پاره میدوخت سوزش در دریا افتاد کسی از او پرسید که ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی اشارت کرد بدریا که سوزنم بازدهیت، هزار ماهی از دریا بر آمد هر یکی سوزنی زرین بدهان گرفته، ابراهیم گفت سوزن خویش خواهم ماهی کی ضعیف بر آمد سوزن او بدهان گرفته، گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن ملك بلخ این است دیگرها را توندانی (تذكرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۰۵)

۷۷- دعوی کردن آن شخص که خدا از من گناه را نمی گیرد

آن یکی میگفت در عهد شعب که خدا از من بسی دیده است عیب (ص ۱۸۰)

مأخذ آن روایتی است که در محاضرات الادباء ج ۲ ص ۲۲۷ و در حلیة الاولیاء جلد ۱۰ ص ۱۶۸ نقل شده است. اینک آن روایت:

قیل و کان فی بنی اسرائیل حبرٌ فقال فی دعائه یاربکم اعصیک و انت لاتعاقبنی فوحی الله تعالی الی نبیّ ذلك الزمان قل لعبدی کم اعاقبک و لاتندری، اسلبک حلاوة مناجاتی. و جامی ابن روایت را بدینگونه آورده است:

وی گفت (عبدالله بن خبیق) چنین بما رسیده است که حبری از احبار بنی اسرائیل میگفت یاربکم اعصیک و لاتعاقبنی فوحی الله الی نبیّ من بنی اسرائیل قل له اعاقبک و لاتندری الم اسلبک حلاوة مناجاتی.

(نفعات الانس، در ذکر حال عبدالله بن خبیق)

۷۸- کشیدن موش مهار شتر را

موشکی در کف مهار اشتری در ربود و شد روان او از مری (ص ۱۸۱)

مأخذ آن حکایتی است که در مقالات شمس تبریز می بینیم:

شتر با مورچه همراه شد با آب رسید پای باز کشید اشتر گفت چه شد بیا سهل آب تا زانو است، گفت اگر چه ترا تا زانو است مرا شش گز از سر گذشته است.

(مقالات شمس، نسخه کتابخانه فاتح، ورق ۵)

و نیز این حکایت در تفسیر ابوالفتوح جلد پنجم صفحه ۵۱۷ بدینگونه آمده است و در بعضی تفسیرها آمده که يك روز موش بیامد و زمام شتری گرفت و می برد و شتر بر اثر او می رفت تا موش بسوراخ فرود شد، شتر هم آنجا بایستاد چون مردم بر آن واقف شدند گفتند سبحان الله خدایی که جانوری را باین عظیمی مسخر اینچنین ضعیفی کرد. و با تفصیلی مناسب گفته مولانا این قصه را در مقالات شمس می توان دید بدین صورت: موشی لکام اشتری بگرفت و بکشید، اشتر از روی موافقت و حلم از پی او روان شد، المؤمن کالجمل الا نوق، بعضی گویند جهت حلم و تواضع، بعضی گویند جهت آنکه از همه حیوانات بلند ترست و سرفرازتر، اگر چه این را سر دیگر است اما حالی علی قدر عقولهم میگوئیم بآبی رسید، بزرگ تیزرو، و عاجز بماند موش. اشتر گفت اکنون چه ایستادی اینجا چرا نمیروی، ندانی که نباید مهار چومنی را گرفتن اکنون چون گرفتی برو، گفت آبست عظیم، اشتر پای در آب نهاد و گفت درای که سهلست، آب تا زانو است، موش میگوید از زانو تا زانو (فرقت) اکنون توبه که چنین گستاخی نکنی و بر کودبان من نشین، مرا چه تفاوت از صد هزار چون تو که بر کودبان من باشد، بيك دم از آب بگذرانم.

(مقالات شمس، نسخه کتابخانه فاتح، ورق ۱۱۲ و ورق ۱۱۶)

۷۹ - کرامات آن شیخ که در کشتی بدزدی متهمش کردند

بود درویشی درون کشتی ساخته از رخت مردم پشینی

(ب ۱۸۲)

مأخذ آن حکایتی است که در حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۱۷۶ و در رساله قشیریه، صفحه ۱۶۵ از قول ذوالنون مصری و در کشف المحجوب، صفحه ۱۰۹ و در کتاب تذکرة الاولیاء، جلد اول، صفحه ۴۱ با مختصر تفاوت منسوب بمالك دینار و در صفحه ۱۱۶ منسوب بذوالنون مصری نقل شده است و ما آنرا از روی کشف المحجوب نقل میکنیم:

و منزلتش (مالك دینار) بجایی رسید که وقتی در کشتی نشسته بود جوهری اندر

کشتی غایب شد وی مجهول تر همه قوم می نمود و برا ببردن آن تهمت کردند سر بسوی آسمان کرد اندر ساعت هر چه اندر دریا ماهی بود همه بر سر آب آمدند و هر يك جوهری اندر دهان گرفته از آن جمله یکی بستد و بدان مرد داد و خود قدم بر سر آب نهاد و بر روی آب خوشی برفت تا بساحل بیرون شد .

۸۰ - سجده کردن مسیح و یحیی علیهما السلام

در شکم مادر یکدیگر را

مادر یحیی چو حامل بود از او بود با مریم نشسته رو برو
(ص ۱۸۵)

مأخذ آن روایت ذیل است : یحیی اول من آمن بعیسی و صدقه و ذلك ان أمه كانت حامله به فاستقبلتها مریم وقد حملت بعیسی فقالت لها أم یحیی یا مریم احامل انت فقالت لماذا تقولین هذا قالت انی اری مافی بطنی یسجدلما فی بطنك فذلك تصدیق له وایمانه به (قصص الانبیاء تعلی ، ص ۳۱۷ و ۳۲۴ - نیز رجوع کنید به : تفسیر طبری ج ۳ ، ص ۱۰۷) .

۸۱ - گر بگویی احوالی را ، مه یکیست

گویدت این دو است در وحدت شکیست

(ص ۱۸۶)

ظاهراً مأخوذ است از این قطعه :

کای حدیث تو بسته را چو کلید
من نیبم از آنچه هست فزون
بر فلک مه که دو است چارستی
کا حول ارطاق بنگرد جفت است
(حدیقه سنایی ، ص ۸۴)

پسری احوال از پدر پرسید
گفتی احوال یکی دو بیند چون
احوال از هیچ کز شمارستی
پس خطا گفت آنکه این گفته است

۸۲- جستن آن درخت که هر که میوه آن خورد هرگز نمیرد

گفت دانایی برای داستان

که درختی هست در هندوستان

(س ۱۸۶)

مأخذ آن حکایتی است که در شاهنامه فردوسی دفتر چهارم، داستان آوردن کلیله و در دیباچه کلیله و دمنه بهرامشاهی (چاپ قریب، صفحه ۷) و نیز در عجایب نامه و در کتاب فرائدالسلوک باب هفتم نقل شده و چون عجایب نامه در دسترس اکثر خوانندگان نیست آن حکایت را بر طبق روایتی که در آنجا آمده است می نگاریم:

بروز کار نوشیروان در کتاب یافت که آفریدگار دارویی آفریده است که بر مرده ریزند زنده گردد و در آفاق می جست نمی یافت، ویرا نشان دادند که در ولایت سرانندیب مردیست بر کوه و عمر دراز دارد، از متقدمان مکر او داند که این دارو چیست، نوشیروان مالهای بسیار داد و کس فرستاد بولایت سرانندیب، چون برسید احوال این مرد پرسید، گفتند شخصی است عادی، روی ننماید، بناگاه ویرا بینند، هیکلی سهمناک دارد، بر کوه زهون باشد، آن مرد برفت و تفحص کرد و در طلب بود تا ویرا بدید در شعب کوه، مردی سیاه چندانکه نیزه بالا و ناب از لب بالا بدر آمده و بینی چندانکه يك ارش، از وی پرسید، سخن وی فهم نمی کرد تا هندویی را ببرد و پرسید از حال این دارو، گفت من نمیدانم و این دارو نیست مگر حکمت که دلهای مرده را زنده گرداند.

۸۳- برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار پیر کت

وجود مبارك پیغمبر خدا

دوقبيله كاوس و خزرج نام داشت

کینه های کهنه شان از مصطفی

يك زديگر جان خون آشام داشت

محو شد در نور اسلام و صفا

(س ۱۸۸)

اشاره است بخونریزیها و جنگهای اوس و خزرج که آغاز آن حرب سمیر و پایان آن یوم بعثت بود و بیش از صد سال بطول انجامید و تفصیل آن در کامل ابن الاثیر (طبع مصر، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۴۰) و در مجمع الامثال (در ذکر ایام العرب) مذکور است

و داستان اسلام آوردن آن دو قبیله که در سیره ابن هشام (طبع مصر، ج ۲، ص ۳۸) و در کتب سیره و تواریخ نقل شده است (نیز رجوع کنید به: تفسیر طبری، ج ۴، ص ۲۲ و ج ۱۰، ص ۲۲ و تفسیر ابو الفتوح، ج ۱، ص ۶۱۷).

۸۴ - قصه بطن بچگان که مرغ خانگی می پروردشان

تخم بطی گرچه مرغ خانه ات

کرد زیر پر چودایه تربیت

(ص ۱۸۹)

مأخذ آن تمثیل ذیل است :

از عهد خرد کی این داعی را واقعه عجب افتاده بود، کس از حال داعی واقف نی، پدر من از من واقف نی، می گفت تو اولاد بوانه نیستی، نمی دانم چه روش داری ترتیب ریاضت هم نیست و فلان نیست، گفتم يك سخن از من بشنو، تو با من چنانی که خایه بطن را زیر مرغ خانگی نهادند، پرورد و بطن بچگان برون آورد، بطن بچگان کلان ترك شد (ظ: شدند) با مادر بلب جو آمدند، در آب درآمدند، مادرشان مرغ خانگیست، لب لب جو می رود، امکان در آمدن در آب نی، اکنون ای پدر من در رو می بینم مرکب من شده است و وطن و حال من اینست، اگر تو از منی یا من از تو در آدرین دریا و اگر نه برو بر مرغان خانگی (مقالات شمس، نسخه ولی الدین، ص ۱۱) چنانک مرغ آیدست در دریا رفت، مادر و برادران کرد می کردند، امکان موافقت نه زیرا خایه بطن زیر مرغ نهند، بطن بچگان برون می آیند، بطن می آیند بخشکی آنها با آنها در می آمیزند، چو بدریا رفتند اینها تالب آب آمدند که وای رفت. (مقالات شمس، نسخه فاتح، ورق ۹۶)

و جامی در نفحات الانس ابن مطلب را در ضمن حکایتی از مجدالدین بغدادی روایت میکند: روزی شیخ مجدالدین با جمعی از درویشان نشسته بود، سکری برون غالب شد، گفت ما بیضه بطن بودیم بر کنار دریا و شیخ ما شیخ نجم الدین مرغی بود بال تربیت بسر ما فرود آورد، ما از بیضه بیرون آمدیم، ما چون بیضه بطن بودیم در رو رفتیم و شیخ بر کنار دریا بماند.

ماخذ

قصص و تمثيلات

مثنوے

دفتر سرزم

۸۵ - قصه دانایی که دریابان ببعضی مردمان رسید

و وصیت کرد که پیل بچگان مخورید

آن شنیدی تو که در هندوستان دید دانایی گروهی دوستان
(ص ۱۹۰)

مآخذ آن حکایتی است که در حلیة الاولیاء، جلد دهم ص ۱۶۱ - ۱۶۰ بشرح ذیل

ذکر شده است :

حدثنا محمد بن الحسين حدثنا عبد الواحد بن البكر ان ابا عبد الله القلانسي ركب البحر في بعض سياحته فعصفت به الريح في مركبهم فدعا اهل المركب وتضرعوا ونذروا النذور وقالوا اي عبد الله كلنا قدعنا هدنا الله و نذرنا نذراً ان نجانا الله فانذر ان نذراً و عاهد الله عهداً فقلت انا متجرد من الدنيا مالي والنذر فالحوا علي فقلت لله علي نذر ان يخلصني الله مما انا فيه لا آكل لحم الفيل فقالوا ايش هذا النذروهل يا كل لحم الفيل احد فقات كذا وقع في سري واجري الله علي لساني فانكسرت السفينة و وقعت في جماعة من اهلها الي الساحل فبقينا اياماً لم نذق ذوقاً فينما نحن قعود اذا بولد فيل فاخذوه وذبحوه فاكلوا لحمه و عرضوا علي اكله فقلت انا نذرت و عاهدت الله ان لا آكل لحم الفيل فاعتلوا علي باني مضطرب و لي فسخ العهد لا اضطراري فايبت عليهم و ثبتت علي العهد فاكوا و امتلأوا و ناموا فينما هم نيام اذ جاءت الفيلة تطلب ولدها و تتبع اثره فلم تزل تشم الرائحة حتى انتهت الي عظام ولدها فشمته ثم جاءت وانا انظر اليها فلم تزل تشم واحداً واحداً فكلما شمّت من واحد رائحة اللحم داسته برجلها او بيدها فقتلته حتى قتلتهم كلهم ثم اقبلت الي فلم تزل تشمني فلم تجد مني رائحة اللحم فادارت مؤخرها و اومأت بخراطومها اي اركب فلم اقف علي ما اومأت فرفعت ذنبها ورجلها فعلمت انها تريد مني ركوبها فركبتها فاستويت علي شيمي و طيبي فسارت بي سيراً عنيفاً الي ان جاءت بي في ليلة الي موضع زرع و سواد و اومأت الي ان انزل فتدلّت برجلها حتى نزلت عنها فسارت سيراً اشد من سيرها بي فلما اصبحت رايت زرعاً و سواداً و ناساً فحملوني الي ملكهم فسألني

ترجمانه فاخبرته بالقصة و ماجرى على القوم فقال لى تدرى كم السيرالذى سار بك الليلة
فقلت لا فقال سيرة ثمانية ايام سارت بك فى ليلة فلبثت عندهم الى ان حملت ورجعت .

وهمین حکایت را دمیری از حلیة الاولیاء در کتاب حیاة الحیوان نقل میکند (جلد ۲

ص ۳۹۳) وقاضی ابوعلی تنوخى در نشوارالمحاضرہ جلد دوّم طبع دمشق صفحہ ۱۰۹ -

۱۰۷ بروایت جعفر خلدی صوفی و عوفی در جوامع الحکایات ، باب نهم از قسم چهارم این

کرامت را بابراہیم خوّاص نسبت میدهند و ابن بطوطہ این کرامت را بابو عبدالله

خفیف منسوب میکند (رحلہ ابن بطوطہ طبع مطبعہ تقدّم ، جلد اول ، ص ۱۲۴ - نیز رجوع کنید

بکتاب الفرج بعد الشدة ، طبع مصر ، جلد ۲ ، ص ۸۰).

۸۶ - در بیان خطای محبان که بهتر از صواب یگانگان است

آن بلال صدق در بانك نماز حی راہی خواند از روی نیاز

(ص ۱۹۷)

ظاہراً ماخذ آن حدیثی است موضوع و آن اینست : سین بلال عندالله شین

(اللؤلؤ المرصوع ، ص ۴۰) .

در طبقات ابن سعد جزو سوّم قسم اول ص ۱۶۷ مطلبی ذکر شده که با حکایت

فوق بی مناسبت نیست و ممکن است در ترکیب آن دخیل باشد :

ان رسول الله ص امر بلالاً ان يؤذن يوم الفتح على ظهر الكعبة فاذن على ظهرها

والحارث بن هشام و صفوان بن امية قاعدان فقال احدهما للآخر انظر الى هذا الحبشى

فقال ان بكرهه الله بغيره - ونظير آن حکایت ذیل است :

وقتی نماز شام حسن بدر صومعه او (حبیب عجمی) بگذشت وقامت نماز شام

گفته بود و در نماز ایستاده ، حسن در آمد ، حبیب الحمد را الهمد میخواند ، گفت

نماز در پی او درست نیست ، بدو اقتدا نکرد و خود بانگ نماز بگزارد ، چون شب

در آمد بخفت ، حق را تبارك و تعالی بخواب دید ، گفت ای بار خدای رضای تو در چه

چیزست ، گفت یا حسن رضاء ما دریافته بودی قدرش ندانستی ، گفت بار خدایا آن چه

مأخذ قصص و تمثيلات

بود گفت اگر تو نماز کردی از پس حبیب رضاء ما دریافته بودی و این نماز بهتر از جمله نماز عمر تو خواست بود اما ترا سقم عبارت از صحت نیت باز داشت ، بسی تفاوتست از زبان راست کردن تا دل

(تذکره الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۵۳)

۸۷ - امر کردن حق تعالی بموسی علیه السلام که بدهانی

خوان مرا که بدان دهان گناه نکرده باشی

بهر این فرمود باموسی خدا وقت حاجت خواستن اندر دعا
(ص ۱۹۷)

مأخذ آن حدیث ذیل است :

قال علیه السلام ادعوا لله بالسنة ما عصيتموه بها قالوا يا رسول الله ومن لنا بتلك الالسة قال يدعوا بعضكم لبعض لانك ما عصيت بلسانه و هو ما عصى بلسانك .

(تفسیر امام فخر رازی ، جلد ۱ ، ص ۱۳۶)

۸۸ - فریفتن روستایی شهری را

ای برادر بود اندر ما مضمی شهری با روستایی آشنا
(ص ۱۹۸)

مأخذ آن حکایتی است مذکور در کتاب البخلاء تألیف جاحظ ، ص ۱۷ ، طبع

مصر ۱۹۴۸ .

و من اعاجیب اهل مرو ما سمعناه من مشيختنا على وجه الدهر و ذلك ان رجلاً من اهل مرو كان لا يزال يحج و يتجر و ينزل على رجل من اهل العراق فيكرمه و يلقبه مؤنته ثم كان كثيراً ما يقول لذلك العراقي ليت اني قد رأيتك بمرو حتى اكفئك لقدم احسانك و ما تجد لي من البر في كل قدمة فاما هنهنا فقد اغناك الله عنى قال فعرضت لذلك العراقي بعد دهر طويل حاجة في تلك الناحية فكان ممّا هون عليه مكابدة السفر و وحشة الاغتراب مكان المروزي هنالك فلما قدم مضمی نحوه في ثياب سفره و في عمامته و قلنسوته و كسائه ليحط رحله عنده كما يصنع الرجل بثقته و موضع انسه فلما وجدته

قاعداً فی اصحابه اکتب علیه وعانقه فلم یرء اثبته ولاسأل به سؤال من رأه قطّ قال العراقی فی نفسه لعل انکاره ایّای لمکان القناع فرمی بقناعه و ابتداءً مسائلته فکان له انکر فقال لعله ان یکون انما اُتی من قبل العمامة فنزعها ثم انتسب و جدّد مسائلته فوجده اشدهما کان انکاراً قال فلعله انما اُتی من قبل القلنسوة و علم المروری انه لم یبق شیء یتعلق به المتغافل والمتجاهل فقال لو خرجت من جلدک لم اعرفک ترجمه هذا الکلام بالفارسیة اگر از پوست بیرون بیایی شناسم.

۱۸۹- قصه اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان را

تو نخواندی قصه اهل سبا یابخواندی ونیدی جز صدا

(ص ۱۹۹)

مأخذ آن روایاتی است که مفسّرین در ذیل آیه شریفه : لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال (سوره سبا ، آیه ۱۵) ذکر کرده اند و در ذیل بیت :
اصلشان بد بود آن اهل سبا
می رمیدندی ز اصحاب لقا
(ص ۲۶۱)

از همین دفتر مذکور خواهد شد.

۹۰- قصه اصحاب ضروان

قصه اصحاب ضروان خوانده یی پس چرا در حيله جویی مانده یی

(ص ۲۰۴)

مأخذ آن حکایتی است که در تفسیر ابو الفتح ، ج ۵ ، ص ۳۵۸ و نیز در عجایب نامه از مؤلفات قرن ششم نقل شده و آن حکایت در ذیل بیت :

بود مردی صالحی ربّانی
عقل کامل داشت پایان دانی

(ص ۴۶۹)

از دفتر پنجم منقول خواهد افتاد.

۹۱- در نواختن مجنون آن سگی را که مقیم کوی لیلی بود

همچو مجنون کوسگی را می نواخت بوسه اش میداد و پیشش میگذاخت
(ص ۲۰۶)

ماخذ آن حکایتی است که بطریق اشاره در تمهیدات ابن القضاة، ص ۲۵ می بینیم

بشرح ذیل :

اگر مجنون را باسک کوی لیلی محبتی باشد آن محبت از جهة عشق لیلی بود
نه از سگ مجنون .

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت بگرفت و ببوسید و بگردش میگشت

گفتند ترا دوستی او ز کجاست گفتا روزی بکوی لیلی بگذشت

و در کتابی تألیف حسن بن محمد نجفی که مشتمل بر پاره‌بی از مسائل تصوف است

و در تاریخ ۸۹۰ کتابت شده این اشعار ملاحظه میشود :

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت نانش میداد و کرد او بر می گشت

گفتم مجنون دوستی و سگ ز کجا گفتا که شبی بکوی لیلی بگذشت

رای المجنون فی البیداء کلباً فمدله من الاحسان ذیلاً

فلاموه علی ما کان منه فقال رأیته فی باب لیلی

و بیت ذیل در تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۲۵۲ آمده که مضمون این حکایت

را افاده میکند :

احبّ لحبّه السودان حتی احبّ لحبّهما سوداالکلاب

و عبارت ذیل :

قال بقیة بن الولید ان المؤمن اذا احبّ المؤمن کلبه که در احیاء العلوم، ج

۲، ص ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۳۰ و عبارت دیگر من یحبّ انساناً یحبّ کلب مجلته که در همان

کتاب ج ۴ ص ۲۳۸ نقل شده نیز مفید همین معنی است .

۹۲ - افتادن شغال در خم رنگ

آن شغالی رفت اندر خم رنگ اندران خم کرد يك ساعت درنگ
(ص ۲۰۹)

بنا بگفته مستشرق مأسوف علیه نیکلسن در شرح مثنوی این حکایت با یکی از قصه های منسوب به ازوپ مناسبتی دارد و آن حکایت اینست:

شغالی که از خود خواهی و تکبر نابجا ممتلی بود چند پرطاوس که از تن وی فرو ریخته بود بیافت بر گرفت و پیکر زشت و نا باندام خود بدان بیازاست و چون زیبایی آن بال بدید زشتی خویش از یاد ببرد و از همجنسان بپرید و بجمع طاوسان پیوست، طاوسان که آن تن ناساز و چهره بی شرم دیدند با سبب منقار آن بال و پر مستعار بکنند و شغال زشت اندام را وادار بگریز کردند، شغال که در جمع طاوسان قدر و منزلتی نیافته بود غرق اندوه گشت و بشتاب فراوان بسوی شغالان باز گشت، شغالان هم زوی در کشیدند و از وی برمیدند. شغالی گفت اگر بدانچه بود و داشتی قناعت می ورزیدی نه ضربت منقار طاوسان می دیدی و نه نفرت شغالان.

۹۳ - قصه هاروت و ماروت

چون حدیث امتحانی رونمود یادم آمد قصه هاروت زود
(ص ۲۱۱)

مأخذ آن روایاتی است که مفسرین در ذیل آیه شریفه: و اتبعوا ما تملوا الشیاطین علی ملک سلیمان (سورة البقرة، آیه ۱۰۲) نقل کرده اند و آن حکایت مشهور است. (رجوع کنید به: تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۳ و ابوالفتوح، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۰ و قصص الانبیاء تعلیمی، ص ۴۵-۴۲).

۹۴ - مستی بز از دیدن ماده

آن بز کوهی بران کوه بلند برود از بهر خوردی بی گزند
(ص ۲۱۲)

این تمثیل ظاهراً تفصیل این بیت عطار است در اسرارنامه:

چوبز تا چند خواهی از کمر جست که خواهی کام و نا کام این کمر بست

۹۵ - خواب دیدن فرعون آمدن موسی علیه السلام را

و تدارك آن

جهد فرعونى چوبى توفيق بود هر چه او میدوخت آن تفتیق بود
از منجم بود در حکمش هزار وز معبر بود و ساحر بی شمار
مقدم موسی نمودندش بخواب که کند فرعون و ملکش را خراب
(س ۲۱۳)

مأخذ این قصه که مشتمل است بر داستان ولادت موسی تفصیلی است که در تفسیر ابوالفتوح، ج ۱ ص ۱۱۴ نقل شده است: و بیک روایت آنست که کسها که علم کتب اوایل شناختند فرعون را گفتند ما در کتابها چنین مییابیم که این کودک که ملک تو بر دست او تباه شود از پشت عمران باشد و عمران مؤمن بود و ایمان پنهان میداشتی و از جمله خواص فرعون بود و فرعون او را گفت نخواهم که هیچ يك ساعت از پیش من غایب باشی بشب و روز، گفت همچنین کنم بشبها پیش او خفت، شبی از شبها فرعون بر کوشك خود خفته و عمران نیز پیش او خفته بود، خدایتعالی فرشته بی را بفرستاد مادر موسی را بر گرفت و بنزدیک عمران آورد و او خفته و بنزدیک عمران بنهاد او را، عمران از خواب در آمد، مادر موسی را دید بنزدیک خود در کوشك فرعون گفت تو چگونه آمدی اینجا و چند درها بسته است و حجاب و حراس نشسته، گفت من ندانم و من نیامدم مرا اینجا آوردند، عمران دانست که آن کار خدایست بر بالین فرعون باو خلوت کرد و او بموسى باز بر گرفت و آن فرشته او را با جایگاه خود برد، چون حمل ظاهر شد عمران بر خود ترسید از آنچه فرعون بر او عهد و میثاق گرفته بود که هیچ کرد زنان نگردد و خلوت نکند بهیچ وجه و او قبول کرده بود چون حمل آشکارا شد مردم ایشان باز گفتند بسمع فرعون رسید، فرعون گفت مرا باور نیست که من يك لحظه او را از پیش خود فرو نگذاشتم آنکه جماعتی زنان معتمد را از خاص خود بفرستاد تا آن حال بنگرند بیامدند و بدیدند و تفحص کردند، خدای تعالی فرمان داد تا کودک بایست مادر شد و ایشان باز گشتند و خبر دادند و سوگند خوردند که این معنی هیچ

نیست ، فرعون بفرمود تا آن ساعیان را عقوبت کردند و دربر او کرام عمران بیفزود و همچونین می بود تا وقت وضع چون بار نهاد ، خیر بسمع فرعون رسید گماشتگان و خاصان خود را بفرستاد تا بدانند که این حال چگونه است ، کسی آمد و خبر بمادر موسی آورد که کسان فرعون می آیند بتفحص این حال ، او کودک را بر گرفت و در تنور نهاد و سر تنور بر نهاد و خود بگریخت و خانه رها کرد و خواهر او که خاله موسی بود در آمد و از آن حال بی خبر بود آتش بیاورد و در تنور نهاد تا پاره نان پزد ، در تنور آتش زبانه می زد کسان فرعون در آمدند و همه برای زیر و زبر کردند و مادر موسی را بدست آوردند هیچ ندیدند بسر تنور نرفتند که آتش عظیم در او ظاهر بود و هم ایشان از آن دور بودند برفتند و خبر دادند فرعون را ، چون ایشان برفتند مادر موسی خواهر را گفتی کودک را چه کردی گفت من کودک را ندیدم ، گفت کودک در تنور بود همانا آتش را در تنور نهادی و کودک را بسوختی و جزع گرفتن گرفت آنکه بسر تنور آمد و فرو نگرید موسی علیه السلام در میان تنور نشسته بود و آتش گرد او میگردید و او را گزند نمیگردد مادر موسی شادمانه شد و بدانست که خدای تعالی را در زیر آن کار سری است ، کودک را بر گرفت ، اهل اشاره گفتند خدای تعالی برای آن این حال بمادر موسی نمود تا چون فرماید او را بوحی الهام که موسی را بآب افکن او ایمن باشد و اوثق و داند که آن خدای که او را در آتش نگاهداشت در آتش نگاه دارد .

و نظیر این قصه در داستان ولادت ابراهیم نیز روایت کرده اند - برای نمونه رجوع کنید بتفسیر ابوالفتوح ، ج ۲ ، ص ۲۹۷ و اینکه در ولادت موسی مولانا میگوید :

بر فلک پیدا شد آن ستاره اش کوری فرعون و مکر و چاره اش
(ص ۲۱۵)

مبتنی بر این عقیده است که تصور میکرده اند که در موقع ولادت انبیا ستاره بی سرخ در آسمان طالع میشود (رجوع کنید بدلائل النبوة ، ص ۱۸) .

مأخذ قصص و تمثيلات

۹۶ - او همی شد از دها اندر عقب

چون سگ صیاد و دانا و محب

چون سگ صیاد جنبان کرده دم

سنگ را می کرد ریگ اوزیر سم

(ص ۲۲۰)

مأخوذ است از روایت ذیل :

فهر ب فرعون و کان اعرج فاخذت الحیة ذیل ثیابه و رمته خلف السریر فجعل
يقول يا موسى بحق آسية اخلصني من هذه الحية فلما سمع موسى بذكر آسية صاح
بالحیة فاقبلت الحية نحوه كالكلب الذي يكون لصاحبه متعاقبا فادخل موسى يده فی فیها
و قبض علی لسانها . فاذاهی عصا کما كانت (قصص الانبیاء کسائی ، ص ۲۱۴ - نیز رجوع کنید
به ، تفسیر طبری ، ج ۹ ، ص ۹ و ابوالفتوح ، ج ۲ ، ص ۴۲۷ و ۴۳۸ و ۴۴۱ و قصص الانبیاء
ثعلبی ، ص ۱۵۴) .

۹۷ - فرستادن فرعون بمدائن در طلب ساحران

چونکه موسی بازگشت و او بماند اهل رأی و مشورت را پیش خواند

(ص ۲۲۱)

مأخذ این قصه روایتی است که در قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۱۵۶ و نیز در تفسیر
ابوالفتوح ، ج ۲ ص ۴۴۰ و ۴۳۸ ذکر شده است و ما آنرا از روی مأخذ اخیر نقل میکنیم :
مفسران در عدد سحره خلاف کرده اند ، مقاتل گفت هفتاد و دو مرد بودند هفتاد
اسرائیلی و دو قبلی ، کلبی گفت هفتاد مرد بودند بیرون از دو رئیس که ایشان را دو
مرد استاد جلد زیرک بودند و کبیر بودند در دهی مسکن داشتند که آنرا نینوا گفتند .
چون مرد فرعون آمد و ایشان را خواند ایشان بیامدند عطا گفت ایشان برخاستند و
بسر کور پدر خود شدند و آواز دادند و گفتند یا ابانا ، ای پدر ما فرعون ملک قبط کس
فرستاده است ما را میخواند و میگردد مردی آمده است عصایی دارد که هیچ سنگی و

آهنی و چوبی رها نمی کند الاّ که فرو می برد ، پیش او رویم یا نرویم از آن گورده
 آواز آمد که بروید و جهد کنید تا او را خفته یابید ، آنکه عصای او را بدزدید اگر
 ساحر است عصا بدست شما افتد و او از کار بماند که ساحر خفته سحر نتواند کردن
 اگر او خفته عصا با شما قتال کند او ساحر نیست پیش او مروید که او غالب آید شما
 را ، ایشان متفکر بیامدند و حیلت کردند تاموسی را خفته یافتند و عصا در پیش او بزمن
 فروبرده غنیمت شناختند ، آمدند تا عصا بر گیرند عصا ازدها شد و رو بایشان نهاد ، ایشان
 بگریختند و فرعون را گفتند این مرد جادو نیست و این قصّه بگفتند و برفتند و اختیاری
 مقابله موسی نکردند .

۹۸ اختلاف کردن در چگونگی شکل پیل

پیل اندر خانه تاریک بود عرضه را آورده بودندش هنوز

(ص ۲۲۴)

مأخذ آن روایت ذیل است :

سمعت ابا سلیمان يقول : قال افلاطون : ان الحقّ لم یصبه الناس فی کلّ وجوه
 ولا اخطأوه فی کلّ وجوهه ، بل اصاب منه کلّ انسان جهة . قال ومثال ذلك عمیان انطلق
 الی فیل واخذ کلّ واحد منهم جارحة منه فجسّتها بیده ومثلها فی نفسه ، فاخبر الی
 مس الرجل ان خلقه الفیل طویلة مدورة شبيهة باصل الشجرة وجذع النخلة ، واخبر الی
 مس الظهر ان خلقته شبيهة بالهضبة العالیة والرابية المرتفعة ، واخبر الی مس اذنه
 منبسط دقیق بطویه وینشره . فکلّ واحد منهم قدادی بعض ما ادرك ، وکل ما یک
 صاحبه ویدعی علیه الخطأ والغلط والجهل فیما یصفه من خلق الفیل ، فانظر الی الص
 کیف جمعهم وانظر الی الکذب والخطأ کیف دخل علیهم حتی فرّقهم .

(مقابسات ابو حیان توحیدی ، طبع مصر ، ۲۵۹)

واین مثل را غزالی در احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۶ و نیز در کتاب کیمیای سعادت

نقل می کند و ما آنرا از کیمیای سعادت نقل می کنیم :

بیشتر خلاف در میان خلق چنین است که هر یکی از وجهی راست گفته باشد

ولیکن بعضی بینند و پندارند که همه دیده‌اند و مثال ایشان چون گروه نایبنا بود که بشنوند که در شهر ایشان پیل آمده است بروند تا آنرا بشناسند پس پندارند که وی را بدست توانند شناخت و دست برسانند (و بدست پیرماسند . ظ) یکی را دست بگوش آید و یکی را برپای و یکی را بردندان و چون بدیگر نایبنا بیان رسند وصف آن از ایشان پرسند آنکه دست برپای نهاده بود گوید پیل مانند ستون است و آنکه بردندان نهاده گوید مانند عمودی است و آنکه بر گوش نهاده گوید مانند کلیمی است آنهمه راست گویند از وجهی و هم خطا کرده‌اند از آن وجه که پندارند جمله پیل را دریافته‌اند .

و در عجایب نامه این تمثیل بدین صورت آمده است :

گویند جماعتی پشه برفتند تا فیلرا ببینند یکی بر روی نشست و یکی بر پای و دیگری بر خرطوم وی چون باز آمدند یکی گفت پیل بعمودی ماند زیرا که برپای وی نشسته بود یکی گفت بگوهی ماند زیرا که بر روی نشسته بود و دیگری گفت بکلیمی ماند زیرا که بر گوش وی نشسته بود ، چشم هر یک از آنچه دید بیش چیزی نیافت از آن مقدار که بدیدند باز گفتند . و حکیم سنائی آنرا بدینگونه نظم فرموده است

بود شهری بزرگ در حد غور	و اندران شهر مردمان همه کور
پادشاهی دران مکان بگذشت	لشکر آورد و خیمه زد بردشت
داشت پیلی بزرگ با هیبت	از پی جاه و حشمت و صولت
مردمان را ز بهر دیدن پیل	آرزو خواست زان چنان تحویل
چند کور از میان آن کوران	بر پیل آمدند از آن عوران
تا بدانند شکل و هیأت پیل	هر یکی تازیان دران تعجیل
آمدند و بدست پیسودند	زانکه از چشم بی بصر بودند
هر یکی را بلمس بر عضوی	اطلاع اوفتاد بر جزوی
هر یکی صورت محالی بست	دل و جان در پی خیالی بست
چون بر اهل شهر باز شدند	برشان دیگران فراز شدند

آرزو کرد هر یکی زیشان
 صورت و شکل پیل پرسیدند
 آنکه دستش بسوی گوش رسید
 گفت شکلی است سهمناک و عظیم
 آنکه دستش رسید زی خرطوم
 راست چون ناودان میانه تهی است
 و آنکه را بد زییل ملموش
 گفت شکلاتش چنانکه مضبوط است
 هر یکی دیده جزوی از اجزا
 (حدیقه سنایی، چاپ طهران، بسمی آقای مدرس رضوی، ص ۷۰-۶۹)

۹۹ - همچو کنعان کاشنا میگرد او

که نخو اهم کشتی نوح عدو

(ص ۲۲۵)

اشاره است بروایتی که مفسرین در ذیل آیه شریفه: و نادى نوح ابنه و كان معزلاً (سوره هود، آیه ۴۲ ببعده) می آورند (رجوع کنید به تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۹-۳۰ و ابوالفتوح ج ۳، ص ۷۴ و قصص الانبیاء تعلیمی، ص ۴۸).

و داستان پسر نوح در نظم و نثر پارسی مثلست.

و گفته مولانا در ضمن این حکایت:

چونکه دندان ترا کرم اوقناد
 تا که باقی تن نگردد زار از او
 نیست دندان برکش ای اوستاد
 گرچه آن تست شو بیزار از او

مناسبت آن را با سیاق این روایت در سند باد نامه (طبع استانبول، ص ۷۸) روشن میکند:

نوح در حق پسر خویش کنعان می گفت: ربّ انّ ابنی من اهلی - قهر جلال

و عزت جبروت پادشاهی ندا در می داد : یا نوح انه لیس من اهلك - خار قلع را شاید و مار قتل را ، و در شریعت عقل اجازت می دهد که چون عضوی از اعضای مردم به بیماری معدی چون آکله و جدر و جذام یا از زهر مار متاثر و متأثر گردد از برای سلامت مهجت و ابقای بقایای اعضا آن عضو را اگر چه شریف بود بقطع و حرق علاج فرمایند .

و این مضمون معروف است و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر آن را در قطعه یی بنظم آورده است :

الم تران المرء تدوی یمینه فیقطعها عنه لیسلم سائره
فکیف ترأه بعد یمناه صانعا بمن لیس منه حین تدوی سرائره
(ربیع الابرار ، باب الاخاء و المحبة)

و راغب در محاضرات نقل می کند : وقیل لاعرابی لم تقطع اخاک و شقیقک فقال انا اقطع الفاسد من جسدی الذی هو اقرب الی منه فکیف لا اقطعه اذا فسد .
(محاضرات الادباء ، ج ۱ ، ص ۲۲۹)

۱۰۰- در بیان آنکه حیرت مانع بحث و فکر تست

آن یکی مرد دو مو آمد شتاب پیش یک آینه دار مستطاب
(سر ۲۲۷)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

یکی مزینی را گفت که تارهاه موی سپید از محاسنم بر چین ، مزین نظر کرد ، موی سپید بسیار دید ، ریشش بیرید بیکبار بمقراض و بدست او داد و گفت تو بگزین که من کار دارم .

(مقالات شمس تبریز ، نسخه موزه قونیه ، ورق ۲۷)

۱۰۱- داستان مشغول شدن عاشق بعشق نامه خواندن

آن یکی را یار پیش خود نشاند نامه بیرون کرد و پیش یار خواند
(سر ۲۲۸)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

انَّ عُرِيبَ زَارَتِ مُحَمَّدَ بْنَ حَامِدٍ وَ جَلَسَا جَمِيعاً فَجَعَلَ يُعَابِتُهَا وَيَقُولُ فَعَلْتَ كَذَا وَ
فَعَلْتَ كَذَا ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ يَا عَاجِزُ خُذْ بِنَا فِيمَا نَحْنُ فِيهِ وَفِيمَا جِئْنَا إِلَيْهِ وَقَالَ جَحْظَةٌ
فِي خَيْرِهِ أَجْعَلْ سِرَّ أَوَّلِي مَخْنَقَتِي وَ أَلْصِقْ خَلْجَالِي بِقِرْطِي فَإِذَا كَانَ غَدًا أَكْتُبُ إِلَيْكَ بِعَتَابِكَ
فِي طُومَارٍ حَتَّى أَكْتُبَ إِلَيْكَ فِي ثَلَاثَةِ وَ دَعِ الْفُضُولَ فَقَدْ قَالَ الشَّاعِرُ :

دَعَى عَدَّ الذُّنُوبِ إِذَا التَّقِينَا تَعَالَى لَا أَعُدُّ وَلَا تَعُدِّي

(اغانی ، طبع بولاق ، ج ۱۸ ، ص ۱۸۴)

و این حکایت در محاضرات راغب ج ۲ ، ص ۱۵۷ بطریق ذیل روایت شده است

و کان رجل یعشق جاریة فاجتمع بها لیلۃ فجعل یعاتبها فقالت یا جاهل دع العتاب

للکتاب و اجعل قمیصی مخنقتی .

۱۰۲ - حکایت آن مرد که در عهد داود علیه السلام

شب و روز دعا میکرد

آن یکی در عهد داود نبی نزد هر دانا و پیش هر غبی

(ص ۲۲۹)

مأخذ آن حکایتی است که در قصص الانبیاء ثعلبی ، ص ۲۳۴ و در تفسیر ابوالفتوح

ج ۴ ، ص ۴۶۰ آمده و از مأخذ اخیر در اینجا نوشته میشود :

عکرمه گفت از عبدالله عباس که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یک

بر دیگری دعوی کرد که او گاو از آن من غصب میدارد و مدعی ضعیف بود

مدعی علیه قوی بود ، داود مدعی را گفت بیینه داری گفت نه ، مدعی علیه را گفت تو

صاحبیدی بیینه داری گفت نه ، گفت بر خیزید تا من در کار شما نگرم ، ایشان بر رفتند

داود آن شب در خواب دید که او را گفتند این مرد مدعی علیه را پیش خوان و بفرم

تا او را بکشند و از خواب در آمد و گفت این چه خواب است که من دیدم و اعتد

نتوان کردن توقف باید کرد یک بار دیگر بیدار توفیق کرد دیگر باره بیدار با آنها

کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و گفت خدای مرا فرموده است و وحی کرد

در خواب که تو که مدعی علیه هستی ترا بکشم ، گفت مرا بی بیتهی بکشی ، گفت

نگفتند که بیئت طلب کنم مرا امری کردند بقتل تو و من فرمان خدای را تأخیر نکنم چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن گفت یا نبی الله دانی تا قصه من چیست من پدر این مرد را بکشتم و این گاو را از او بستند مرا نه برای گاو میفرماید کشتن خدای برای خون آن مرد میفرماید ، داود علیه السلام بفرمود تا او را بقصاص آن مرد بکشند باقرار او .

۱۰۳ - رنجور شدن آدمی بوجه تعظیم خلق

کودکان مکتبی از اوستاد رنج دیدند از ملال و اجتهاد
(ص ۲۴۱)

مأخذ آن حکایتی است مذکور در فردوس الحکمة ، ص ۵۳۷ بشرح ذیل :
وبلغنی ایضاً أنّ صبیاناً عبثوا بمعلمهم فما زالوا يقولون ان لونک متغیرٌ وقواک
ضعیفٌ حتی اذا انصرف الی منزله لام امرأته علی انه لم تُخبره بما اخبره الصبیان .
و نظیر آن حکایت ذیل است در کتاب عیون الاخبار ، جلد ۲ ، ص ۴۱ .
ومن حمقی قریش الاحوص بن جعفر بن عمرو بن حرث قال له يوماً مجالسوه ما
بال وجهک اصفر انشکی شیئاً واعاد واعلیه ذلك فرجع الی اهله یلومهم ویقول لهم انا
شاکر ولا تعلموننی القوا علی الثیاب وابعثوا الی الطیب .
و این حکایت مطابق نقل عیون الاخبار در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ،
ج ۴ ، ص ۲۶۰ نیز آمده است .

۱۰۴ - حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود

بود درویشی بکھساری مقیم خلوت اورا بود هم خواب و ندیم
(ص ۲۴۵)

مأخذ آن روایت ذیل است :
حدثنا بکر بن محمد قال کنت عند ابی الخیر النیسابوری فبسطنی بمحادثة لی بذکر
بدايته الی ان سألته عن سبب قطع یده فقال یدٌ جنت فقطعت ثم اجتمعت به مع جماعة

فسألوه عن ذلك فقال سافرت حتى بلغت اسكندرية فاقمت بها اثنتي عشرة سنة و كنت قد بنيت بها كوخاً و كنت اجيبُ اليه من ليل الى ليل و افطر على ما ينفضه المرابطون و ازاحم الكلاب على قمامة السفر و آكل من البردى في الشتاء فنوديت في سرى يا ابا الخير تزعم انك لا تشارك الخلق في اقواتهم و تشير الى التوكل و انت في وسط قوم جالس فقلت الهى و سيدى و عزتك لا ممدت يدي الى شىء مما تُنبت الارض حتى تكون الموصل الى رزقى من حيث لا اكون فيه فاقمت اثني عشر يوماً أُصلى الفرض و أتفّل ثم عجزت عن النافلة فاقمت اثني عشر يوماً أُصلى الفرض و السنّة ثم عجزت عن السنّة فاقمت اثني عشر يوماً أُصلى الفرض لا غير ثم عجزت عن القيام فاقمت اثني عشر يوماً أُصلى جالساً لا غير ثم عجزت عن الجلوس فرايت ان طوحت نفسي ذهب فرضي فرجعت الى الله بسرّي فقلت الهى و سيدى افترضت على فرضاً تسألني عنه و قسمت لي رزقاً و ضمنته لي فتفضل على برزقى و لا توأخذني بما عقدته معك فوعزتك لا اجتهدن ان لا حللتُ عقداً عقده معك فاذا بين يدي قرصان بينهما شىء فكنت آجده على الدوام من الليل الى الليل ثم طولبت بالمسير الى الثغر فسرت حتى دخلت الفرما فوجدت في الجامع قاصاً يذكر قصة زكرياء و المنشار و ان الله تعالى اوحى اليه حين نُشر فقال ان صعديت الي منك آنة لأخوتك من ديوان النبوة فصبر حتى قطع شطرين فقلت لقد كان زكريا صباراً الهى و سيدى لان ابتليتني لاصبرن فسرت حتى دخلت انطاكية فرآني بعض اخواني و علم اني اريد الثغر فدفع اليّ سيفاً و ترساً و حرباً فدخلت الثغر و كنت حينئذٍ احتشم من الله تعالى ان اتواري وراء السور خيفة من العدو فجعلت مقامي في غابة اكون فيها بالنهار و اخرج بالليل الى شاطئ البحر فاغرز الحربة على الساحل و اسند الترس اليها محرّاباً و اتقلد سيفي و أُصلى الغداة فاذا صليت الصبح غدوت الى الغابة فكنت فيها نهاري اجمع فبدوت في بعض الايام فعثرت بشجرة فاستحسننت ثمرها و نسيت عقدي مع الله و قسمي به اني لا امدُ يدي الى شىء مما تُنبت الارض فمددت يدي فاخذت بعض الثمرة فيينا انا امضغها ذكرت العقد فرميت بها من فيّ و جلست و يدي على رأسي فدار بي فرسان و قالوا لي قم فاخرجوني الى الساحل فاذا امير و حوله خيل و رجالة و بين يديه جماعة سودان كانوا يقطعون الطريق و قد اخذهم

و افتقرت الخيل في طلب من هرب منهم فوجدوني اسود معي سيف و ترس و حربة فلما قدمت الى الامير قال ايش، انت قلت عبد من عبيد الله فقال للسودان تعرفونه قالوا لا قال بلى هو رئيسكم وانما تفدونه بانفسكم لا قطعن ايديكم وارجلكم فقدّموهم ولم يزل يُقدّم رجلاً رجلاً ويقطع يده ورجله حتى انتهى الى فقال تقدّم مدّ يدك فمدتها فقطعت ثم قال مدّ رجلك فمدتها ورفعت راسي الى السماء وقلت الهى وسيدى يدي جنت ورجلى ايش عملت فاذا بفارس قد وقف على الحلقة ورمى بنفسه الى الارض وصاح ايش تعملون تريدون ان تنطبق الخضراء على الغبراء هذا رجل صالح يُعرف بابى الخير فرمى الامير نفسه واخذ يدي المقطوعة من الارض فقبلها وتعلق بي يقبل صدرى ويبكى ويقول سألتك بالله ان تجعلنى فى حلّ فقلت قد جعلتك فى حلّ من اول ما قطعتها هذه يد قد جنت فقطعت (تليس ابليس، ص ۳۱۴-۳۱۲).

شيخ عطار اين حكايت را در ذيل حال ابوالخير اقطع بدين طريق روايت کرده است: و گفت در كوه لكام بودم سلطان ميامد هر كه را ميديد دينارى بردست مينهاد يكى بمن داد پشت دست آنجا داشتم و در كنار رفيقى انداختم اتفاق افتاد كه بى وضو كراسه بر گرفتم يك روز بدان بازار مى رفتم با اصحاب بهم چون شوریده بى جماعتى دزدى کرده بودند درمیان بازار ایشان بگریختند و همه خلق بهم بر آمدند در صوفیان آویختند، شيخ گفت مهتر ایشان منم ایشان را خلاص دهيد كه رهن منم با مریدان گفت هيچ مگوئيد آخر اورا ببردند و دستش ببريدند، گفتند توجه كسى گفت من فلانم، امير گفت زهى آتشی كه در جان ما زدى، گفت باك نيست كه دستم خيانت کرده است مستحق قطع است گفت چيزى بدستم رسیده است كه دستم ازان پا كيزه تر بود و آن سيم لشكرى بود و دست بچيزى رسیده است كه آن از دست من پا كيزه تر بود و آن مصحف است كه بى وضو بر گرفتم چون بخانه باز آمد عيالش فریاد بر گرفت، شيخ گفت چه جای تعزيت است جای تهنيت است اگر چنان بودى كه دست ما نبردندى دل ما نبردندى و داغ بيگانكى بردل ما نهادندى بدست ما چه بودى؟

(تذكرة الاوليا، ج ۲، ص ۱۰۰)

دفتر سوّم

۱۰۵ - با یزید از بهر این کرد احتراز

دید در خود کاهلی اندر نماز

از سبب اندیشه کرد آن ذولباب

دید علت خوردن بسیار آب

گفت تا سالی نخو اهم خورد آب

آنچنان کرد و خدایش داد تاب

(ص ۲۴۷)

مأخذ آن روایت ذیل است :

بایزید را گفتند که از مجاهده خود ما را چیزی بگو، گفت اگر بزرگتر گویم
طاقت ندارید اما از کمترین بگویم، روزی نفس را کاری بفرمودم حرونی کرد یعنی
فرمان نبرد، یکسالش آب ندادم گفتم یا نفس تن در طاعت ده یا در تشنگی جان بده.
(تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۶)

۱۰۶ - شکایت کردن استر پیش شتر

گفت استر با شتر ای خوش رفیق
تو نیایی در سر و خوش میروی
در فراز و شیب و در راه عمیق
من همی آیم بسر در چون غوی
(ص ۲۴۸)

مأخذ آن حکایت ذیل است که در مقالات شمس نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول

ورق ۲۷ و نیز ورق ۷۶ می بینیم :

استر اشتر را گفت که تو در سر کم می آیی چگونه است؟ گفت یکی آنکه
بر من سه نقطه زیادت است آن زیادت نهلد که در رو آیم، آن دگر بزرگی جثه و بلندی
قد، دیگر روشنی چشم از بالاء گریوه نظر کنم تا پدایان عقبه همه را بینم نشیب و بالا
دیگر من حلال زاده ام تو حرام زاده ای، استر معترف شد پیش اشتر حرام زاد گیش نمازد

و بشکل ذیل در مقالات شمس، نسخه موزة قونیه، ص ۸۴ آمده است :
اشتر اشتر را پرسید که چونست که من بسیار درس می آیم تو کم درس می آیی،
اشتر جواب گفت که من چون بر سر عقبه بر آیم نظر کنم تا پایان عقبه ببینم زیرا بلند
سرم و بلند همتم و روشن چشمم، يك نظر پایان عقبه می نگرم و يك نظر پیش یا، مراد
از شتر شیخ است که کامل نظر است :

و در ص ۱۲، از همان نسخه بصورت ذیل : كما قال البغل للجمل لایش یقل
عشورك قال لانی انظر الی آخر العقبة .

و این حکایت در دفتر چهارم مثنوی، ص ۴۱۴ مکرر شده است .

۱۰۷ - هین عزیزا در نگر اندر خرت

که پیو سیده است و ریزیده برت

(ص ۲۳۹)

اشاره است بمضمون آیه شریفه : او کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها
الخ (آیه ۲۵۹، سورة بقره) و روایاتی که مفسرین در احیاء عزیز (یا ارمیا) و حمار
او روایت کرده اند (رجوع کنید به : قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۲۹۱-۲۹۰ و تفسیر ابو الفتوح،
ج ۱، ص ۴۵۲) .

۱۰۸ - جزع نا کردن آن شیخ بزرگوار بر مرگ فرزندان خویش

بود شیخی رهنمایی پیش از این آسمانی شمع بر روی زمین

(ص ۲۳۹)

مأخذ آن روایت ذیل است که در حلیة الاولیا، ج ۸، ص ۱۰۰ و رساله قشیریه،
ص ۹ و تذکرة الاولیاء، ج ۱ ص ۸۴ نقل شده و اینک آنرا از مأخذ اخیر در اینجا
نقل میکنیم :

نقل است که سی سال هیچ کس لب او (فضیل عیاض) خندان ندیده بود مگر
آنروز که پسرش بمرد تبسمی بکرد، گفتند خواجه این چه وقت این است، گفت دانستم

که خدای راضی بود بمرگ این پسر من موافقت رضاء او را تبسمی بکردم .

و نظیر آن حکایتی است که هم در تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۶۸ مذکور است

بشرح ذیل :

نقل است که ابن عطا ده پسر داشت همه صاحب جمال ، در سفری میرفتند با پدر دزدان بر او افتادند و يك يك پسر او را کردن میزدند و او هیچ نمی گفت هر پسری را که بکشتندی روی با آسمان کردی و بخندیدی تا نه پسر را کردن بزدند چون آن دیگر را خواستند که بقتل آرند روی بیدر کرد و گفت زهی بی شفقت پدر که تویی ، نه پسر ترا کردن زدند و تو می خندی و چیزی نمیگویی . گفت جان پدر آن کس که این میکند با او هیچ نتوان گفت که او خود میداند و می بیند و میتواند . اگر خواهد همراه نگاه دارد . دزد چون این بشنید حالتی در روی ظاهر شد گفت ای پیر اگر این سخن پیش میگفتی هیچ پسر ت کشته نمی شد .

۱۰۹ - قصه خواندن شیخ ضریر قرآن را از روی مصحف

دید در ایام آن شیخ فقیر ، مصحفی در خانه پیری ضریر

(ص ۲۴۱)

مأخذ آن روایت ذیل است :

کان ابو معاویة ذهب بصره فاذا اراد ان یقرأ نشر المصحف فیرد الله علیه بصره فاذا

اطبق المصحف ذهب بصره (رساله قشیریه ، ص ۱۶۹) .

۱۱۰ - صبر کردن لقمان علیه السلام ...

رفت لقمان سوی داود از صفا دید کاو میکرد ز آهن حلقه ها

(ص ۲۴۱)

مأخذ آن حکایتی است که در عقد الفرید ، ج ۲ ص ۱۵ و قصص الانبیاء نعلبی

ص ۲۳۵ و احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۸۳ و تفسیر ابو الفتوح ، ج ۴ ، ص ۲۷۱ و در مجمل

التواریخ والقصص ذکر شده و از مأخذ اخیر در اینجا آورده میشود :

و چون دوازده سال از مملکت وی بر رفت خدای تعالی لقمان را حکمت داد و

سال با داود بود روزی درپیش او رفت و داود زره همی کرد بدست خویش و آهن داود را چون موم نرم بود، لقمان ندانست که چه همی کند و آن چیست و از حکمت واجب ندید سخن پرسیدن و خاموش بود تا تمام کرد و در لقمان پوشید تا به بیند لقمان، گفت هذا جيدٌ للحرب و این سخن لقمان آن وقت گفت الصمت حکمٌ و قلیلٌ فاعله یعنی خاموشی حکمتی است و کمتر بکار دارند.

۱۱۱- آن دقوقی داشت خوش دیباجه‌یی

مشفق و صاحب کرامت خواججه‌یی

(س ۲۴۳)

با فحص و تتبع بسیار در باره دقوقی و اینکه او چه کس است و در کدام عصر بوده است اطلاع صحیح و دقیقی بدست نیاورده و حکایت مذکوره را نیز در هیچ موضع نیافته‌ام الا آنچه علامه استاد مرحوم محمد قزوینی روح الله روحه در نامه‌یی که از پاریس نوشته‌اند (مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۱۶) و آن مشتمل است بر تقریظ رساله نگارنده در شرح احوال مولانا و جواب سؤالی چند که از آن آفتاب نورپاش معانی و بحر بیکران معرفت کرده بود منجمله در باره دقوقی بشرح ذیل:

و اما سؤال دوم سر کار عالی راجع به دقوقی که مولانا در دفتر سوم مثنوی (صفحه ۲۴۳ از چاپ علاءالدوله) حکایت مفصلی در باره او بنظم آورده پس از زیارت مرقومه عالی کنجکاو اینجانب نیز در حرکت آمده در غالب مظاننی که دسترس بدانها داشتم خواه از تذکرها یا از سایر معاجم رجال و کتب مسالک و ممالک از قبیل انساب سمعانی و معجم الادبا و معجم البلدان هر دو از یاقوت و ابن خلیکان و ذیل آن از ابن شاکر و کشف المحجوب هجویری و کتاب اللمع فی التصوف و الجواهر المضية و میزان الاعتدال ذهبی و لسان المیزان ابن حجر و آثار البلاد قزوینی و طبقات الاخیار شعرانی و نفحات جامی و خزینة الاصفیاء غلام سرور لاهوری و طرائق الحقائق مرحوم نایب‌الصدر و شرح مثنوی از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری و شاید غیر این ماخذ

که الآن اسامی همه آنها در خاطر نیست رجوع کردم هرچه بیشتر گشتم کمتر یافتیم در هیچیک از ماخذ مذکوره مطلقاً و اصلاً کسی خواه از مشایخ عرفا یا غیر ایشان باین نسبت دقوقی نیافتم فقط در يك مأخذ (یا بعبارة اصح در دو مأخذ که چون یکی از آنها یعنی تاج العروس در مادة د ق از دیگری یعنی کتاب المشتبه آتی الذکر ذهبی نقل کرده سند مستقل علیحده محسوب نمیتوان نمود) عرض کردم بالاخره فقط در يك مأخذ نسبت دقوقی را یافتیم نمیگویم که همان شخص مقصود بالذکر مولانا ر بدست آوردم بلکه عرض میکنم اصل نسبت دقوقی را که در هیچیک از این کتب مبسوطه رجال و معاجم و طبقات وجود نداشت بالاخره در کتاب آتی الذکر یافتیم و آن کتاب المشتبه للذهبی المتوفی فی سنة ۷۴۸ است در ص ۲۰۱ از کتاب مزبور گوید « الدقوقی ... و بقافین الدقوقی عبدالمنعم بن محمد بن محمد بن ابی المضاء الدقوقی نزیل حماة حدث عن ابن عساکر بعد ۶۴۰ و محدث بغداد فی وقتنا تقی الدین محمود بن علی بن محمود عذب القراءة فصیح العبارة یحضر مجلسه نحو الالفین » انتهى شرح حال این دقوقی اول یعنی عبدالمنعم بن محمد را عجاله در هیچ جای نیافتم (بعدها استاد علامه فقید شرح حال او را یافته و در حاشیه المشتبه که از کتابخانه آن بزرگوار بکتابخانه دانشسرا عالی منتقل شده اینطور یادداشت فرموده اند : توفی فی سنة ۶۴۵ انظر النجوم الزاهية فی حوادث هذه السنة ج ۶ ، ص ۳۵۷) ولی شرح حال دقوقی دوم یعنی تقی الدین محمود را در ذیل طبقات الحفاظ ذهبی لابن فهد (طبع دمشق سنة ۱۳۴۷ ، ص ۱۰۶) بدست آوردم و در آنجا گوید که وی از وعاظ مشهور عصر خود بوده و در سنة ۶۳۳ متولد و در سنة ۷۳۳ وفات یافته پس بنا بر این این دوّمی بنحو قطع و یقین نمیتوان مقصود مولانا باشد چه در وقت وفات مولانا در سنة ۶۷۲ وی طفلی نه ساله بوده است اما دقوقی اول یعنی عبدالمنعم بن محمد که در سنة ۶۴۰ زنده و مقیم در حماة یعنی یکی نزدیک آسیای صغیر و قونیه مقرر مولانا بوده و درست عصر وی با عصر مولانا موافق منطبق بوده محتمل است با احتمال قوی که همو مقصود مولانا بوده در قصه مزبوره و اگرچه از سیاق عبارت ذهبی بر نمیآید که وی از مشایخ عرفا بوده ولی ضد آن

بر نمی آید، نمیخواهم عرض کنم که عین آن وقایع و مشاهدات و کشف و شهودها که مولانا در قصه مزبوره بدقوقی نسبت میدهد از این دقوقی نزیل حماة صادر شده بود خیر بلکه فقط میخواهم عرض کنم که مولانا در بسط و شاخ و برگ دادن این قصه لطیف ممتع برسم غالب حکایاتی که آن نقاش چیره دست بقول مسعود سعد سلمان: عنقا ندیده صورت عنقا کند همی - از گاهی کوهی میساخته و اغلب از حکایاتی تاریخی یا افسانه که اصل آنها در کتب دیگر قبل از مثنوی مثل چهار مقاله و جوامع الحکایات و کلیله و دمنه و نحو ذلك مذکور و فقط یکی دوسه سطر بوده است آن صنعتگر زبردست با آن مهارت خارق العاده که از صفات مخصوصه نوابغ درجه اول است در خلق مضامین و تنمیه و شاخ و برگ دادن آنها و از هیچ محض حکایاتی عریض و طویل ساختن می بینیم که چندین صفحه و چند صد شعر حکایاتی در نهایت دلکشی و لطافت و ذوق مشحون از فواید اخلاقی و حکمی و عرفانی بعمل می آورده (از جمله مثلاً حکایت مفصل مطول کنیزک که حکایت اول مثنوی است و منشاء آن بدون شك همان حکایت مختصر یکی دو صفحه چهار مقاله است و دیگر مثلاً حکایت مختصر خرگوش و شیر کلیله و دمنه که مولانا از آن حکایتی مملو از روح حیات و مفصل و مشروح ساخته و غیره و غیره). باری غرض راقم سطور اینست که هیچ مستبعد نیست که مولانا برای ساختن بطلی برای این حکایت مرموز عرفانی خود راجع بدقوقی چون بهیچیک از مشاهیر عرفا که شرح احوال ایشان در تذکرهای اولیا مدون و مسطور و بین الجمهور متداول و مشهور بوده است آن واقعات و کرامات را نمیتوانسته چهاراً بدون خوف تکذیب حساد و نکته جوینان نسبت دهد که آنها نگویند تو این حکایات و وقایع را از روی چه ماخذ در حق جنید مثلاً یا شبلی یا منصور ذکر کرده لهدا گشته و از مابین پیغمبران جرجیس را انتخاب کرده یعنی شخصی را از علما یا عرفای متوسط - الحال نسبة مجهول معاصر با خود او و مقیم حماة که بکلی همسایه بلاد روم است و باین مناسبت اسم او را لابد شنیده بوده پیدا کرده و این وقایع و سوانح را بدم او بسته و از زبان او نقل کرده و چون این شخص نسبة مجهول الحال و از قدما نبوده و شرح حال او در کتب رجال مرقوم نه، کسی از نکته جوینان ظاهریین نیز نمی توانسته زبان طعن و

اعتراض بر مولانا گشوده ولم ولانسلم درانداخته و طريق جدل ساخته بگويد اين
حكايات در فلان كتاب طبقات الاوليا مثلا مسطور نيست تو از روى چه سند و مأخذ
اينها را نقل کرده .

اين بود نظر علامه استاد رحمة الله عليه و هيچ مستبعد نيست كه مولانا در مسافرتي
كه جهت تكميل تحصيل علوم ظاهر بجلب و شام کرده (مابين سنه ۶۳۸ - ۶۲۹) بد
دقوقي مذكور ملاقات کرده و اين كرامت را كه صوفيه آنرا از جنس واقعات ميشمارند
از روى شنيده باشد چنانكه نظائر آن در فتوحات محيي الدين ملاحظه ميشود و از جمله
واقعه مانند حكايتي است كه اوحد الدين كرماني از براي محيي الدين نقل کرده است و
تمثل رجال گذشته و ظهور ارواح در قوالب پيش صوفيه امري مسلم است و نمونه هاي
بسيار از ان جنس تصور در فتوحات مي توان ديد (رجوع كنيد به : فتوحات مكبه ، ج ۱
ص ۱۶۵ ، ج ۲ ، ص ۵۵) .

۱۱۲ - ريگماهم آرد شد از سعیشان

پشم بزه ابريشم آمد كش كشان

(ص ۲۵۸)

مأخذ آن روايت ذيل است :

و قد قيل سمّاه الله (اي ابراهيم) خليلا من اجل انه اصاب اهل ناحيته جده
فارتحل الي خليل له من اهل الموصل وقال بعضهم من اهل مصر في امتياز طعام لاهله من قبل
فلم يصب عنده حاجته فلما قرب من اهله مرّ بمفازة ذات رمل فقال لوملائ غرائري
هذا الرمل لئلا اغم اهل بيوتهم بغير مريّة (ميرة - ظ) وليظنوا اني قد آتيتهم بما يحبون
ففعّل ذلك فتحول ما في غرائره من الرمل دقيقا فلما صار الي منزله نام وقام اهله ففتح
الغرائر فوجد وادقيقا فمعجنوا منه وخبزوا فاستيقظ فسألهم عن الدقيق الذي منه خبز
فقالوا من الدقيق الذي جئت به من عند خليلك فعلم فقال نعم هو من خليلي الله قال
فسمّاه الله بذلك خليلا (تفسير طبري ، ج ۵ ، ص ۱۷۶) .

و اين حكايت در تفسير ابوالفتوح بدینگونه روايت شده است :

ابراہیم علیہ السلام برفت تا پارہ بی گندم خرد از آنجا با جماعتی، او (نمرود) آن جماعت را گفت من ربکم خدای شما کیست بر عادتتی کہ او را بود، ایشان گفتند خدای ما تویی ابراہیم گفت: ربی الذی یحیی و یمیت چنانکہ خدای تعالی از او حکایت کرد، نمرود ہمہ را طعام بداد مگر ابراہیم را کہ ابراہیم را باز گردانید بی طعام، ابراہیم علیہ السلام باز گشت، چون بدر شهر خود رسید شرم داشت و از شماتت اعدا اندیشہ کرد کہ گویند ہمہ آمدند و گندم آوردند و ابراہیم نیاورد، بیامد و تلی ریگ بود و از آن ریگ جوالہا پر کرد و آمد تا بدر سرای و بار بر در سرای بیفکند و او مانده بود، آنجا بنخت اہل او بدر آمد و سر جوالہا بگشاد، آردی سپید پا کیزہ دید کہ از آن نیکوتر ممکن نبود از آنجا نان پخت، چون ابراہیم علیہ السلام در سرای شد آن طعام در پیش او بنهاد، او گفت این از کجا آوردی گفت از آن آرد است کہ تو آوردی، او بدانست کہ نعمتی است کہ خدا با او کرد (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۴۹۔ نیز رجوع کنید بہ، قصص الانبیاء، ثعلبی، ص ۸۰ و جوامع الحکایات عوفی، باب دوم از قسم اول)۔ و ہمین معنی را مولانا در این مصراع: کرد حق بہر خلیل از ریگ آرد۔ و بیت ذیل:

آرد سازد ریگ را بہر خلیل کسوہ باد داد سازد ہم رسید
تکرار کردہ است۔

مصراع دوم نیز اشارہ بقصہ یدست کہ یوسف بن احمد مولوی مجملآ آنرا ذکر میکند:
و جعل اللہ لامرأة موسیٰ صوف الماعز حریرا متصلا۔

(المنہج القوی، طبع مصر، ج ۳، ص ۳۴۰)

و تفصیل آن را تا کنون بدست نیاورده ام۔

۱۱۳۔ مرغ با بیللی دو سه سنگ افکند

لشکر زفت حبش را بشکنند

(ص ۲۵۸)

مأخذ آن روایاتی است که مفسّرین و اصحاب سیره در باره هجوم حبشه بمکه مکرّمه نقل کرده‌اند و رواة و محدّثین و عرب قبل الاسلام نیز آنرا از حوادث کبار شمرده و عام الفیل را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند و اهمّیت آن بحدّیست که يك سوره از قرآن کریم در اشاره بدان واقعه نازل شده است و آن سوره ۱۰۵ است موسوم بسورة الفیل (رجوع کنید به : تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۶۹-۱۶۴ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۵، ص ۵۸۷-۵۸۴).

۱۱۴ - دم گاو کشته بر مقتول زن

تا شود زنده همان دم در کفن

(ص ۲۵۸)

اشاره است بروایتی که مفسّرین در ذیل آیه شریفه : و اذ قال موسی لقومه ان اللّٰه یأمرکم ان تذبحوا بقرة النخ (آیه ۶۷ سوره بقره) نقل کرده‌اند متضمّن آنکه یکی از افراد بنی اسرائیل کشته شد و قاتل معلوم نبود و خداوند فرمود تا بنی اسرائیل گاو کوهی که در آیات قرآنی صفت آن آمده بخرند و بکشند و دم او بر کشته زنند تا قاتل پس از زنده شدن مقتول بنشانی او پدید آید و این مضمون در مثنوی مکرّر آمده است (رجوع کنید به : قصص الانبیاء، تعلیقی، ص ۱۹۷-۱۹۴ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۳۸).

۱۱۵ - گریختن عیسی علیه السلام فراز کوه

عیسی مریم بکوهی میگریخت شیرگویی خون او میخواست ریخت
(ص ۲۵۹)

مأخذ آن روایت ذیل است :

رُوی انّ عیسی علیه الصلوة والسلام اُتی باحق لیّد اویبه فقال اعیانی مداواة الاحم و لم یعینی مداواة الاکمه والابرس (محاضرات راغب، جلد ۱، صفحه ۷) .
و این مطلب را غزالی در کتابی موسوم به کتاب ید کرفیه حماقة اهل الاباحة چم اروپا صفحه ۱ بدینگونه آورده است :

و از عیسی صلوات الله علیه نقل کرده‌اند که از معالجه اکمه و ابرص بلکند

مأخذ قصص و تمثيلات

زنده کردن مرده عاجز نیامدم و از معالجهٔ احمق عاجز آمدم .

وز مخشری در ربیع الا برابر این مطلب را بدینصورت نقل میکند :

عيسى عليه السلام - عالجت الائمة والابرس فابرأتهما وعالجت الاحمق فاعيانى

لكل داء دواء يُستطب به

الألحماقة اعيت من يداويها

(ربيع الا برار ، باب الجنون والحمق)

و مولانا در تنظیم این حکایت استفاده کرده است از مضمونیکه در مقالات شمس

آمده بدینگونه :

« اگر طبیبی را گویند که علاج این رنجور میکنی چرا علاج پدرت نکردی

که بمرد و علاج فرزندت نکردی و مصطفی را گویند که چرا عمّت را که ابولهب است

از تاریکی بیرون نیاوردی جواب گوید که رنجهایست که قابل علاج نیست ، مشغول

شدن طبیب بدان جهل باشد و رنجهایست که قابل علاج است ، ضایع گذاشتن آن

بی رحمی باشد . » (مقالات شمس ، نسخهٔ موزهٔ قونیه ، ورق ۶) .

۱۱۶ - قصهٔ خرمی اهل سبا و ناشکری ایشان

اصلشان بد بود آن اهل سبا میرمیدندی ز اصحاب لقا

(ص ۲۶۱)

مأخذ آن روایتی است که مفسرین در ذیل آیهٔ شریفه : لقد كان لسبأ فی مسکنهم

آیهٔ ۱۵ بعد که در سورهٔ سبأ واقع است نقل کرده اند .

و از جمله در تفسیر ابوالفتوح ، ج ۴ ، ص ۳۶۵ آمده است .

و هب گفت خدایتعالی سیزده پیغمبر را بسبب فرستاد تا ایشان را باخدای خواندند

و تذکر نعمت خدای کردند و ایشان اعتراض کردند و عدول و کفر آوردند و گفتند

ما خدا را بر خود نعمتی نمی شناسیم و اگر این نعمت او کرده است بگوی تا باز

گیرد از ما .

در قصص الانبیاء کسائی ، ص ۲۸۶ روایت ذیل دربارهٔ اهل سبا ملاحظه میشود :

و كانوا يتكلمون بالعربية و كانوا عصاة طغاة فبعث الله اليهم ثلاثة عشر نبيا يدعونهم

الی طاعة الله فکذبوهم وهمّوا بقتلهم .

و سؤال و جوابی که در این حکایت میانه انبیا و اهل سبدا مکرّر شده متأثر است از آیانی که در آغاز سوره یس در ذکر قصّه رسولان مسیح و مردم انطاکیه آمده است .
(سوره یس ، آیه ۱۲ بعد)

۱۱۷ - حکایت خرگوشان که خرگوشی را

برسالت پیش فیل فرستادند

این بدان ماند که خرگوشی بگفت من رسول ماهم و با ماه جنت

(ص ۲۶۴)

اشاره بقصّه ذیل است :

آورده اند که در ولایتی از ولایتهای پیلان امساک باران اتفاق افتاد چنانکه چشمه ها خشک شد و آبها بگل رسید ، پیلان از رنج تشنگی پیش ملک خویش آمدند و بنالیدند ، ملک مثال داد تا از بهر آب بهر جانب برفتند ، آخر چشمه بی یافتند که آنرا چشمه قمر خوانند زهی قوی و آبی بی پایان داشت ، ملک پیلان با جملگی لشکر و حشم با بخور سوی آن چشمه رفتند و آن زمین خرگوشان بود و لابد ایشان را از آسیب پیل زحمتی می باشد ، فی الجمله از ایشان بسیار مالیده و کوفته گشتند ، دیگر روز خرگوشان پیش ملک خویش رفتند و گفتند ملک میدانند حال ما از رنج پیلان ، زودتر تدارکی فرماید که ساعت تا ساعت باز آیند و باقی را زیر پای بسپارند ، ملک گفت هر که در میان شما کیاستی دارد باید حاضر شود تا مشاورتی فرمایم که امضاء عزیمت پیش از مشاورت از اخلاق مقبلان خردمند دور افتد ، یکی از دههات ایشان پیروز نام پیش رفت و ملک او را بغزارت عقل و رزانت رأی شناختی و گفت اگر ملک مرا برسالت فرستد امینی را بمشاورت نامزد کند تا آنچه من گویم و کنم بعلم او باشد ، ملک گفت در سداد و امانت و راستی و دیانت تو شبهتی نیست و نتواند بود و ما گفتار ترا مصدق میداریم و کردار ترا بامضا میرسانیم ، بمبارکی باید رفت و آنچه فراخور حال و مصلحت وقت باشد بجای آورد پس پیروز در شب بدان وقت که ماه نور چهره خویش بر آفاق

گسترده بود و صحن زمین را بجمال چرخ آرای خویش مزین گردانیده روان گشت، چون بجایگاه پیلان رسید اندیشید که نزدیکی پیل مرا از هلاکی خالی نماید اگر چه از طرف ایشان قصدی نرود حالی صواب آنست که بر بالای روم و رسالت از دور گزارم، همچنان کرد و ملک پیلان را از دور آواز داد و گفت من فرستاده ماهم و بر رسول در آنچه گوید و رساند حرجی نباشد و سخن او اگر چه بی محابا و درشت بود مسموع باشد، پیل پرسید که رسالت چیست گفت ماه میگوید که هر که فضل قوت خویش برضعیفان بیسندد و بدان مفرور گردد و خواهد دیگرانرا اگر چه ازوی قویتر باشند دست گرایبی کند هر آینه قوت او بر فضیحت و هلاک او دلیل کند و تو بدان که خود را بر دیگر چهار پایان راجح می شناسی در غرور افتاده بی و کار بدان رسید که قصد چشمه بی کردی که بنام من معروفست و لشکر بدان موضع بردی و آب آن تیره کردی، بدین رسالت ترا تنبیه واجب داشتم اگر بخویشتن نزدیک نشستی و از این اقدام اعراض نمودی فبها و نعم والا بیایم و چشمهایت بر کنم و هر چه زارترت بکشم و اگر در این پیغام بشک میباشی این ساعت بیای که من در چشمه حاضرم تا ببینی، ملک پیلانرا از این حدیث عجب آمد و سوی چشمه رفت ماه در آب بدید، پیروز گفت قدری آب بخرطوم برگیر و روی بشوی و سجده کن چون آسیب خرطوم او بآب رسید حرکتی در آب پیدا آمد و پیل را چنان نمود که ماه همی بجنبید بترسید و پیروز را گفت مگر ماه بدان که من خرطوم در آب کردم برنجید، گفت آری زود سجده کن فرمانبرداری نمود و بپذیرفت که بدش آنجا نرود و پیلانرا نگذارد که آنجا بیایند.

(کلبه و دمنه، ص ۱۸۳-۱۸۰ باختصار)

۱۱۸- مثل زدن قوم نوح باستهزاه در کشتی ساختن او

نوح اندر بادیه کشتی ساخت

صدمثل گو از پی تسخر بتاخت

(س ۲۶۵)

اشاره بمطلبی است که مفسرین در ذیل آیه شریفه: و یصنع الفلك و کلمه مرّ علیه ملائمن قومه سخر و امنه (سوره هود، آیه ۳۸) نقل کرده اند.

و ثعلبی در قصص الانبیاء این مطلب را بدینگونه روایت میکند: و کان نوح یقطع الخشب و یضرب الحديد و یهتئ عدة الفلك من القار و غیره و کان قومه یمررون علیه و هو فی عمله فیسخررون منه و یقولون یا نوح قد صرت نجاراً بعد النبوة ثم یقولون الا ترون الی هذا المجنون یتخذ بیتاً یسیر به علی الماء و یضحکون منه (قصص الانبیاء ص ۴۶ - نیز رجوع کنید بتفسیر ابوالفتوح، ج ۳، صفحه ۷۰ و تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۲۰)

۱۱۹ - وخامت حال آن مرغ که ترک

حرم کرد از حرص و هوی

باز مرغی فوق دیواری نشست دیده سوی دانه و دامی بیست
(ص ۲۶۷)

اشاره بقصه‌ی است که در دفتر اول در ذیل قصه همد و سلیمان مذکور افتاد.
(ص ۱۶-۱۴ از همین کتاب)

۱۲۰ - بیان آنکه حق تعالی صورت ملوک را

سبب مسخر کردن جباران که مسخر حق نیند ساخته

ساخت موسی قدس در باب صغیر تا فرود آرند سر قوم زحیر
(ص ۲۷۱)

اشاره بروایتی است که مفسرین در ذیل آیه شریفه: و ادخلوا الباب سجداً و قولوا حطة (سوره بقره، آیه ۵۸) روایت کرده‌اند و ثعلبی این مطلب را در قصص الانبیاء ص ۲۱۰ می‌آورد:

ثم امرهم الله ان یدخلوا اریحاء متواضعین مستغفرین خافضین رؤسهم و ذلك قوله تعالی و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حیث شئتم رغداً و ادخاوا الباب سجداً و قولوا حطة و كان لهم سبعة ابواب سجداً ای منحنین متواضعین و قولوا حطة ای حطاً عنا خطایانا (نیز رجوع کنید بتفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۱۲۸).

۱۲۱ - حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود

اندر این معنی بگویم قصه‌ی گوش بگشا تبری زان حصه‌ی
(ص ۲۷۳)

مأخذ قصص و تمثيلات

مأخذ آن قصه ذیل است در معارف بهاء ولد :

چنانکه آن غلام را خواجہ اش میگفت کہ بیرون آی از مسجد غلام گفت مرا
رها نمی کنند تا بیرون آیم خواجہ اش گفت کہ رها نمی کند تا بیرون آیی، گفت آنکس
کہ ترا رها نمی کند تا بعبادت بمسجد اندر آیی . و این حکایت را مولانا در مکتوبات
خود و نیز در فیه ما فیه نقل کرده است (مکتوبات مولانا چاپ ترکیه ، ص ۹۴ - فیه ما فیه
انتشارات دانشگاه تهران ، ص ۱۱۳) .

۱۲۲ - قصه فریاد رسیدن رسول صلی الله

علیه و آله کاروان عرب را

اندران وادی گروهی از عرب خشک شد از قحط باران شان قرب

(ص ۲۷۵)

مأخذ آن روایت ذیل است : عن عمران بن حصین قال كنت مع نبي الله ﷺ في
مسير له فادلجنا ليلتنا حتى اذا كان في وجه الصبح عرسنا فقلبتنا اعيننا حتى بزغت الشمس
قال فكان اول من استيقظ منا ابوبكر و كنا لا نوقف نبي الله ﷺ من منامه اذا نام حتى يستيقظ
ثم استيقظ عمر فقام عند نبي الله ﷺ فجعل يكبر ويرفع صوته حتى استيقظ رسول الله ﷺ
فلما رفع رأسه و رأى الشمس قد بزغت قال ارتحلوا فاسار بنا حتى اذا ابيضت الشمس نزل
فصلى بنا الغداة فاعتزل رجل من القوم لم يصل معنا فلما انصرف قال له رسول الله ﷺ
يا فلان ما منعك ان تصلى معنا قال يا نبي الله اصابتني جنابة فامر رسول الله ﷺ فتيمم
بالصعيد فصلى ثم عجلنى في ركبي بين يديه نطلب الماء وقد عطشنا عطشاً شديداً فبينما
نحن نسير اذا نحن بامرأة سادلة رجلها بين مزادتين فقلنا لها اين الماء قالت ايها
ايها لاء لكم قلنا فكم بين اهلك و بين الماء قالت مسيرة يوم و ليلة قلنا انطلقى الى
رسول الله ﷺ قالت و ما رسول الله ﷺ فلم نملكها من امرها شيئاً حتى انطلقنا بها فاستقبلنا
بها رسول الله ﷺ فسألها فاخبرته مثل الذي اخبرتنا و اخبرته انها مؤتمة لها صبيان ايتام
فامر برأوتها فأبيخت فمج في العزلاوين العلياوين ثم بعث برأوتها فشربنا و نحن اربعمون
رجلاً عطاش حتى روينا و ملأنا كل قربة معنا و اداوة و غلنا صاحبنا غير انالم نسق

بعيراً وهي تكاد تنفرج من الماء (یعنی المزدتین) ثم قال هاتوا ما كان عندكم فجمعنا
من كسر وتمر وصرلها صرة فقال لها اذهبي فاطمى هذا عيالك واعلمى انى لم تر
من ماءك فلما آتت اهلها قالت لقد لقيت اسحر البشر او انه لنبى كما زعم كان
امرہ ذیت وذیت فهدى الله ذاك الصرم بتلك المرأة فاسلمت واسلموا (صحیح مسلم
جلد ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ - نیز رجوع کنید، بصحیح بخاری، ج ۱ ص ۴۷ و ج ۲ ص ۱۷۵
دلائل النبوة، ج ۲، ص ۱۴۶) .

۱۲۳ - ربودن عقاب موزة رسول عليه السلام

هر دو پاشست و بموزه کرد رای موزه را بر بود يك موزه ربای
(ص ۲۷۹)

مأخذ آن روایت ذیل است :

كان رسول الله ﷺ اذا اراد الحاجة ابعد المشى فانطلق ذات يوم لحاجته ثم تولى
ولبس احد خفيه فجاء طائر اخضر فاخذ الخف الاخر فارتفع به ثم القاه فخرج منه اس
سالخ فقال رسول الله ﷺ هذا كرامة اكرمنى الله عز وجل بها (دلائل النبوة، ج ۱
ص ۶۲ - نیز رجوع کنید به : احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۷۶) .

۱۲۴ - حيله دفع مغبون شدن در بيع و شری

آن یکی یاری پیمبر را بگفت که منم در بیعها باغبین جفت
(ص ۲۸۰)

مأخذ آن روایت ذیل است :

عن ابن عمر قال رجل للنبي ﷺ انى أخذ ع فى البيوع فقال اذا بايعت فقل لا خا
و در بعضی روایات باضافه : ولى الخيار ثلاثة ايام (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹ و ص ۹
ج ۴، ص ۱۳۰ و صحیح مسلم ج ۵، ص ۱۱) .

۱۲۵ - وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی

چون بلال از ضعف شده همچون هلال رنگ مرسی افتاد بر روی بلال
(ص ۲۸۶)

مأخذ آن روایت ذیل است :

و لما حضر بلا لالوفاة قالت امرأته و احرباه فقال بل و اطرباه غداً نلقى الاحبة
محمداً و حزبه (رسالة قشيره ص ۱۳۷) و نظير آن حکایتي است از ربيع بن خثيم مذکور
در حلیة الاولیاء ج ۲، ص ۱۱۴ .

۱۲۶- قصه و کیل صدر جهان

در بخارا بنده صدر جهان متهم شد گشت از صدرش نهران

(ص ۲۹۰)

این قصه مفصل پر آب و تاب که از غرر حکایات مثنوی است مأخوذ است از قصه
بسیار ساده‌یی که محمد عوفی در لباب الالباب، جلد اول، چاپ لیدن ص ۱۷۵ در ضمن
شرح حال محمد بن عمر بن مسعود (از آل برهان) ذکر میکند و آن حکایت اینست:
الصدر الاجل نظام الملة والدين محمد بن عمر مسعود رحمة الله در آن درج و دري
آن برج و ثمر آن شجر و پسر آن پدر بود، جوانی که چرخ پیر در هنر چو آن جوان
نیاورده بود و ایام در اثنای دوران از ابناء خود مثل او نپروورده در دقایق مشکلات فتوی
بر مشایخ کبار فایق آمده بود و در میدان فضایل بر سواران افاضل سابق و در غوامض
علوم حساب و هندسه و جبر و مقابله کس با او مقابله نتوانستی کرد و در حل مشکلات
اقلیدس افلاطون پیش او زبون بودی و با این چند فضل و هنر از روزگار بی نصیب
و از دولت پدر نا برخوردار بود و پیوسته ایام مشرب عیش او را بکدورت نامرادی مکرر
داشتی و يك ساعت او را در آسایش بنکذاشتی و سبب آن بود که میان برهان اسلام
و اهل او مفارقتی افتاده بود و زنی دیگر را از معارف سادات در حباله خود آورده و
آن زن را از برهان اسلام فرزندی دیگر متولد شده و پیوسته آن زن از این پسر پیش
پدر بدها گفتی و قصدهای صریح کردی و برهان اسلام این معانی را در ضمیر جای
دادی و او را بر نجانیدی و کار بجایی رسید که از این پسر بیزار شد و قطعه‌یی گفت
در این معنی بتازی که این دو بیت از آخر آنست:

قولی لمن یرنوا لیک من الرضا زان نظرأ بعین الارمد
ان کنت تظلمنی بفعل مذمم فلقد ظلمت لا جلمک اسم محمد

و نظام مغانز این قصه ها را میدانست آخر الامر فرصت نگاهداشت وقتی که برهان اسلام غایب بود و حرم او بدیهی بودند در خانه شد و صندوقچه زرینه زن پد بدست آورد و تمامت زرینه از آنجا بیرون گرفت و آلتی مخروط بساخت و برانجا این ابیات نبشت :

عاقل ز جفاء چرخ گردنده هر بد که به بیند آن خود بیند
این واقعه را اگر چه نپسندد آنکس که بدیده خرد بیند
(اینجا يك بیت است که بسبب رکاکت حذف شد) .

و چون این فعل بکرد از بخارا رحلت کرد و بمر و رفت و از آنجا نامه یی نبشت و را به خود را هجوی کرد که یکی از آن جملت این است :

پیوسته ز حسن خویشتن میلافی با هر که بود می تنی و می بافی
در درج زر از آیت روزی مندی زر میطلبی و لعل بر مییافی
و بعد از آن قمر الدین ملک آموی او را استدعا کرد و بآموی رفت و مدت در آنجا بود تا وقتیکه داعی که مؤلف این اوراق است از مر و مراجعت میگرد و بیخ میرفت ، روزی چند در آموی بخدمت او استیناس طلبیده آمد و نامه ها نبشت و یکی آن جمله بخدمت والد قطعہ یی در قلم آورده بود بر این جملت :

زهی ز خاک درت توتیای دیده من زیادتست قرار دل رهیده من
دهد خبر که پشیمانم از جدایی تو بدشت دست بصد گاز بر گزیده من
شود درست ز حال دلم چو در نگری پیش جامه نانا ف بر دریده من
ز بار دوری تو ماه ماه میگذرد که راست می نشود این قد خمیده من
ز سوز سینه کنی یادم از خبر داری ز آب دیده با خون دل چکیده من
نگاه کن که ز هجر تو چون پریشان گشت نظام حال سر کار آرمیده من
بسر مه خط خود چشم بنده را دریاب که بی جمال تو تیره است نور دیده من
دگر ز بنده پرسی که تا کجا باشد غریب بی کس در جور غم رسیده من

بوقت خرمی از خانمان کسسته من بوقت خوشدلی از دوستان بریده من
بلطف خویش بزودی خبر کنم باری ز حال آن دو جگر بند نا رسیده من
و چون این مکتوبات داعی بیخارا برد و در خدمت مولانا برهان اسلام اعذار
واضح او تقریر کرد با او بسر رضا آمد و مکتوبات فرمود بخط خود و در آن او را
استدعا کرد.

و اینکه عوفی در وصف نظام الملة والدین صحبت از اطلاع او در علوم حساب و
هندسه و جبر و مقابله و حل مشکلات اقلیدس بمیان میآورد مناسب است با این بیت
مولانا در وصف و کیل صدر جهان :

بنده صدر جهان بودی و راد معتمد بودی مهندس اوستاد

۱۲۷ - پیدا شدن روح القدس بصورت آدمی بر مریم

دید مریم صورتی بس جان فزا جان فزایی دلربایی در خلا
(ص ۲۹۱)

ماخذ آن آیاتی است که در قصه ولادت عیسی در سوره مریم آمده (آیه ۱۶ بعد)
و آن حکایت مشهور است و مفسرین بتفصیل نقل کرده اند.
(رجوع کنید به ، قصص الانبیاء تعلیمی ، ص ۲۲۳)

۱۲۸ - پرسیدن معشوقی از عاشق که از شهرها کدام بهتر است

گفت معشوقی بعاشق کای فتی تو بغربت دیده‌ی بس شهرها
(ص ۲۹۳)

مضمون این حکایت مقتبس است از این اشعار که امین احمد رازی در کتاب هفت
اقلیم بسنایی نسبت میدهد :

تا نقش خیال دوست با ماست ما را همه عمر خود تماشا است
آنجا که جمال دوستان است واللہ که میان خانه صحر است
هر جا که مراد دل بر آید یک خار به از هزار خرماست

۱۲۹ - حکایت آن مسجد که مهمان کُش بود

یک حکایت گوش کن ای نیک پی مسجدی بد در کنار شهر ری

(ص ۲۹۶)

مطابق روایات مردم شهر ری (حضرت عبدالعظیم) و پیران زمان، مسجد مهمان کُش همان مسجد ماشاءالله است که در شمال ابن بابویه واقع است، مرحوم حاج سید نصرال تقوی و دیگر پیران ادب این مطلب را نقل می‌کردند و مردم کرمان (بنقل استاد محترم آقای بهمنیار) این حکایت را در باره مسجد گنج که در نزدیکی محله پامنار کرمان واقع است حکایت میکنند و مأخذ این روایت ظاهراً حکایتی است که در الف لیله داستان شبانه، ۴۲۴ و ۴۲۵ نقل شده بتفصیل ذیل:

علی مصری گفته است من با آن غلام رفتم بکوچه‌یی برسیدم که در آنجا خانه در بسته بود غلامک یکی از آن خانه‌ها را در بگشود من تفرج کردم بیرون آمد بسوی خانه دومین رفتم، من آنرا نیز تفرج کردم و باو گفتم این خانه بزرگ از کیست گفت آن نیز از خواجه من است، گفتم این را نیز در بگشا تا تفرج کنم، غلامک گفت ترا باو حاجتی نیست هیچ کس یک شب در آنجا نمانده مگر اینکه بامدادش مرد یافته‌اند و خواجه من ترك او کرده باو گفتم ناچار باید در این خانه بگشایی، غلام در بگشود، من بخانه اندر شدم خانه‌یی دیدم بزرگ که مانند آن خانه ندیده بودم بغلام گفتم کلید این بمن بسپار، غلامک گفت تا بخواجه مشورت نکنم کلید ندهم، آنکس غلامک بسوی خواجه خود رفت و باو گفت بازار کان مصری میگوید که من نشینم مگر در خانه بزرگ پس آن مرد برخاسته بسوی علی مصری بیامد و گفت ترا باو حاجتی نیست، علی مصری گفت من نشینم مگر در این خانه و از این سخنان باک ندارم بازار کان بغدادی گفت چیزی بنویسی تا در میان من و تو حجت باشد که اگر ترا آفت برسد من ضامن نباشم، علی مصری گواهی از محکمه حاضر کرد و حجتی نوشته باو سپرد و کلید از او گرفته بخانه درآمد و بازار کان بغدادی فرشی و غلامی از برای او بفرستاد غلام مصطبه‌یی که در پشت در بود فرش گسترده خود باز گشت، پس از آن علی مصری

برخاسته خانه را تفرّج می‌کرد که غلامك از خانه خواجه شمع و شمعدان و مائده عشا از بهر او بیاورد، علی مصری شمع روشن کرده خوردنی بخورد و فریضه بجای آورده با خود گفت اگر فرش بقصر برده در آنجا بخوابم بهتر است در حال برخاسته بقصر اندر آمد، در آنجا مکانی دید بزرگ که سقف او زرانود بود پس فرش در آنجا گسترده و آیاتی چند از قرآن مجید تلاوت کرد ناگاه دید شخصی او را آواز میدهد و میگوید یا علی بن الحسن آیا میخواهی که از برای تو زر بیفشانم، علی گفت زر کجا بود که از برای من بیفشانی، هنوز علی مصری را سخن تمام نشده بود که او زر ریختن آغاز کرد و چندان زر ریخت که آن مکان پراز زرشد، آنگاه آن شخص گفت ای علی من خدمت بانجام رسانیدم مرا آزاد کن که پی کار خود روم، علی مصری گفت ترا بخدا سوگند میدهم سبب این زرها با من بگو، آن شخص گفت این زرها از قدیم بنام تو طلسم شده بود هر کس که باین خانه داخل می‌شد من بسوی او می‌آمدم و باو میگفتم یا علی بن الحسن زرمیخواهی که از برای تو بریزم، او از سخن من میترسید و فریادی میزد آنگاه من فرود آمده گردن او را میشکستم اکنون که تو بدین مکان آمدی و من ترا بنام تو و پدر تو آواز دادم تو هراس نکردی و گفתי زر در کجاست من دانستم که خداوند زر تو هستی پس زرها فرو ریختم.

۱۳۰ - عشق جالینوس بر این حیات بود..... الخ

آنچنان که گفت جالینوس راد از هوای این جهان و از مراد (س ۲۹۷)

مآخذ آن سخن شمس تبریزی است :

جالینوس همین عالم را مقرر است از آن عالم خبر ندارد که میگوید که اگر نامه و در شکم استر کنند از راه فرج استر این جهان را نظاره میکنم خوشترم آید از آنکه

بمیرم (مقالات شمس، نسخه کتابخانه فایز اسلامبول، ورق ۱۶)

۱۳۱- همچو شیطان کز وساوس باقریش

دم دمید و گفت گرد آرید جیش

(ص ۲۹۹)

مأخوذ است از مضمون آیه شریفه : و اذین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لكم الیوم من الناس و انی جار لكم فلما تراءت الفتنان نکص علی عقبیه و قال انی بری منکم انی اری مالائرون انی اخاف الله و الله شدید العقاب . (آیه ۴۸ ، سورة انفال) و در تفسیر طبری تفصیل آن چنین است :

خرج ابلیس یوم بدر فی جند من الشیاطین معه رایته فی صورة رجل من بنی مدلیج فی صورة سراقه بن مالک بن جعشم فقال الشیطان للمشرکین لا غالب لكم الیوم من الناس و انی جار لكم فلما اصطف الناس اخذ رسول الله قبضة من التراب فرمی بها وجوه المشرکین فولوا مدبرین و اقبل جبریل الی ابلیس فلما رآه و کانت یده فی ید رجل من المشرکین انتزع ابلیس یده فولی مدبراً و شیعته فقال الرجل یا سراقه تزعم انک لنا جار قال انی اری مالائرون انی اخاف الله و الله شدید العقاب (تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۲ نیز رجوع کنید به : دلائل النبوة، ج ۲، ص ۲۱۹ و تفسیر ابو الفتوح، ج ۲، ص ۵۳۸).

۱۳۲- کودکی کاو حارس کشتی بدی

طبلکی در دفع مرغان میزدی

(ص ۳۰۰)

حکایت ذیل که در انیس المریدین نقل شده مأخذ گفته مولانا تواند بود : گفته اند که در وقت سلطان محمود برزیکری مزرعه داشت و طبلکی ساخته بود که هر گاه چهارپایی در زراعت در آمدی طبل کوفتی تا او میرمید، یکبار سلطان آنجا گذر کرد شتر پیری که نقاره سلطانی بر پشت او می کوفتند وی را آنجا بگذاشتند و یکی جهت وی آنجا گذاشتند چون شتر آسوده گشت برخاست و بمیان کشت زار در آمد.

آن مرد هر چند طبل میکوفت شتر نمی رمید، مردك عاجز شد چون نزد يك آمد ساربان گفت ای دردمند بین که کوس سلطانی بر پشت اوست و او در همه عمر خود کوس سلطانی کشیده است از آواز طبل تو نخواهد رمید. (نقل از مجله سخن، شماره ۷ خرداد ماه ۱۳۳۲، ص ۵۴۳).

انیس المریدین کتابیست در تفسیر سوره یوسف که زمان تألیف آن بتحقیق معلوم نیست ولی چون مؤلف بعضی از اشعار سعدی را در آن کتاب آورده بی شك تألیف آن از زمان مولانا مؤخر است و دانشمند محقق آقای مجتبی میزوی که آن کتاب را دیده و این اطلاعات هم مستفاد از ایشانست حدس میزنند که انیس المریدین باید در نیمه اول از قرن هشتم تألیف شده باشد.

و سباق و کیفیت روایت انیس المریدین و مختصر اختلافی که با گفته مولانا دارد گواه آن تواند بود که از مآخذ دیگر اقتباس شده باشد.
بیت ذیل از شیخ سعدی:

جور رقیب و سرزنش اهل روز کار بامن همان حکایت گاو و دهل زنت
و مثل معروف «اشتر نقاره خانه» هم اشاره بقصه مزبوره است.

۱۳۳ - مثل زدن در رمیدن کره آسب از خوردن آب

آنکه فرمود است او اندر خطاب کره و مادر همی خوردند آب
(ص ۳۰۶)

این تمثیل مأخوذ است از گفته حکیم سنایی:

آن کره بی بمادر خود گفت چونکه ما آبی همی خوردیم صفیری همی زنند
مادر بکره گفت برو بیهده مگوی تو کار خویش کن که همه ریش میانند

۱۳۴ - نظر کردن پیغمبر - با سیران

دید پیغمبر یکی جوق اسیر که همی بردند و ایشان در نضیر
(ص ۳۱۱)

مآخذ آن حدیثی است که در ربیع الابرار باب التعجب نقل شده است.

و عنه ۳ عجب ربنا من قوم يُقادون الى الجنة في السلاسل وهم كارهون .
و بعضی از شارحان مثنوی مضمون آن را با گفت و گوی بنی قریظه و کعب بن
اسد مناسب شمرده اند و آن قصه را در سیره ابن هشام ، ج ۳ ، ص ۲۵۹ می توان دید .

۱۳۵- دادخو استن پشه از باد بحضرت سلیمان

پشه آمد از حدیقه وز گیاه وز سلیمان نبی شد دادخواه
(ص ۲۱۵)

این حکایت را شیخ عطار در اسرارنامه بطریق ذیل نظم کرده است :

بنزدیک سلیمان شد بفریاد	یکی پشه شکایت داشت از باد
بیندازد جهانی در جهانی	که تا کسی باد تندم در زمانی
و گر نه بر تو بفروشم جهان را	بساعت باز خر این تن و جان را
پس آنکه باد را نزدیک خود خواند	سلیمان پشه را نزدیک بنشانند
گریزان شد از او پشه بصد میل	چو آمد باد از دوری بتعجیل
ولیکن پشه می نتواند استاد	سلیمان گفت نیست از باد بیداده
چگونه پشه با پیلی ستیزد	چو بادی میرسد او میگریزد

و عراقی در کتاب لمعات این حکایت را بدینگونه آورده است : پشه پیش سلیمان
از باد بفریاد آمد، سلیمان گفت که ^{خود} را حاضر کن، پشه گفت اگر مرا طاقت مقاوم
کردن بودی از باد بفریاد نیامدمی .

مآخذ

قصص و تمثیلات

مثنوے

دفتر چہارم

۱۳۶ - سؤال کردن شخصی از عیسی که در وجود از همه

اصعب چیست

گفت عیسی را یکی هشیار سر چیست در هستی ز جمله صعب تر
(ص ۳۲۵)

مأخذ آن روایتی است که در مستدرک الوسائل چاپ ایران، ج ۲، ص ۳۲۶ بنقل
از المنیه تألیف شهید ثانی منقول است:

سئل النبى ۳ ما یبعد من غضب الله تعالى قال ان لا تغضب .

و در نهج البلاغه این جمله از حضرت علی^ع روایت شده: یباعدك من غضب الله ان
لا تغضب (شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶۲) و هم در مستدرک الوسائل این روایت از
حضرت امام موسی کاظم نقل شده است:

من كف غضبه عن الناس كف الله عنه غضبه يوم القيامة (و این مطلب را مولانا در
فیه مافیه، ص ۲۲۲ و در مکتوبات، ص ۳۳ و ص ۵۸ نیز میآورد).

۱۳۷ - قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر

بیهوش شد

آن یکی دباغ در بازار شد تا خرد آنچه و رادر کار بد
(ص ۳۲۹)

مأخذ آن گفته غزالی است در کیمیای سعادت:

مثل او (یعنی آنکه بحق انس ندارد) چون آن کتاس بود که بی بازار عطاران
رفت و از آن بویهای خوش بیفتاد و بیهوش شد و مردم می آمدند و کلاب و مشک بروی
میزدند و حال او بدتر می شد تا یکی که وقتی کتاسی کرده بود آنجا رسید بدانست
که حال او چیست، پاره بی نجاست آدمی بیاورد و تر کرد و در بینی وی مالید بیهوش
باز آمد و گفت این است بوی خوش.

و شیخ عطار در اسرار نامه این حکایت را نظم فرموده است بدینگونه :

یکی کتاس بیرون جست از کار
مگر ره داشت بر دکان عطار
چو بوی مشک ازدکان برون شد
همی کتاس آنجا سر نگون شد
دماغ بوی خوش او را کجا بود
تو گفتی گشت جان از وی جدا زود
برون آمد ز دکان مرد عطار
کلاب و عود پیش آورد بسیار
چو رویش از کلاب و عود تر شد
بسی کتاس از آن بیهوش تر شد
یکی کتاس دیگر چون بدیدش
نجاست پیش بینی آوریدش
مشامش از نجاست چون خبر یافت
تو گفتی زنده شد جانی دگریافت

۱۳۸ - گفتن جهودی علی علیه السلام را که اگر اعتم

بر حفظ الله تعالی داری از سر این گوشه خود را بیند

مر ترضی را گفت روزی يك عنود
کاو ز تعظیم خدا آگه نبوده
(ص ۲۲۲)

مأخذ آن روایت ذیل است :

لقی عیسی بن مریم ابلیس فقال أما علمت أنه لا بُصیبک الا ما قدر لك
نعم قال ابلیس فأوف بذروة هذا الجبل فتردمنه فانظر أتعیشام لا قال عیسی أما
ان الله تعالی قال لا ینخبرنی عبدی فانی افعل ما شئت (حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۲
و همین روایت در تلخیص ابلیس، ص ۲۸۱ نیز توان دید.

۱۳۹ - قصه مسجد اقصی و خروب رستن

چون در آمد عزم داودی بتنگ
که بسازد مسجد اقصی بتنگ
(ص ۲۲۳)

مأخذ آن روایتی است که در عهد عتیق، ص ۶۶۶ و در حلیة الاولیاء،

ص ۲۴۶ و تفسیر ابو الفتوح ، ج ۴ ، ص ۳۵۸ نقل شده و ما آنرا از حلیة الاولیاء در اینجا میآوریم .

عن رافع بن عمیر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول قال الله تعالى لداود ابن لی بیتاً فی الارض فبنی داود علیه السلام بیتاً لنفسه قبل البیت الذی امر به فقال الله تبارک و تعالی یا داود بنیت بیتک قبل بیتی فقال ای رب هکذا قلت فیما قضیت من ملک استأثر ثم اخذ فی بناء المسجد فلما تم السور سقط ثلثاء فشکی ذلک الی الله تعالی فاوحی الله تعالی الیه أنه لا یصلح ان تبنی لی بیتاً قال ای رب و لم قال لما جرت علیک من الدماء قال ای رب او لیس ذلک فی هواک و محبتک قال بلی و لکنهم عبادی و انا ارحمهم قال فسق ذلک علیه فاوحی الله الیه ان لا تحزن فانی سأقضى بنائه علی یدی ابنک سلیمان فلما مات داود علیه السلام اخذ سلیمان علیه السلام فی بُنیانه .

۱۴۰ - قصه آغاز خلافت عثمان

قصه عثمان که بر منبر برفت چون خلافت یافت بشتاید تفت (ص ۲۳۶)

این قصه را جاحظ بصورت ذیل روایت میکند :

و سعد عثمان المنبر فارتج علیه فقال ان ابابکر و عمر کانا یعدان لهذا المقام مقالاً و انتم الی امام عادل احوج منکم الی امام خطیب و ستأتیکم الخطب علی وجهها و تعلمون ان شاء الله تعالی (البیان و التبیین ، چاپ مصر ، ص ۲۷۲) .

و در عیون الاخبار ، ج ۲ صفحه ۲۳۵ این حکایت بدینگونه روایت شده است :

و لما ولی عثمان سعد المنبر فقال رحمهما الله لو جلسا هذا المجلس ما کان بذلك من بأس فجلس علی ذروة المنبر فرماہ الناس بابصارهم فقال ان اول مر کب صعب و ان مع الیوم ایاماً و ما کنا خطباء و ان نعش لکم تاتکم الخطبة علی وجهها ان شاء الله تعالی .

نیز رجوع کنید بمحاضرات راغب ، ج ۱ ، ص ۸۳ و بکتاب التؤلوالمرص
صفحه ۵۷ که آنرا از موضوعات شمرده است ، لیکن طبری وابن الاثیر در حوادث خ
عشمان بدین مطلب اشاره بی نکرده اند .

۱۴۱ - قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا

همچو آن هدیه که بلقیس از سبا بر سلیمان میفرستاد ای کید
(ص ۲۲۸)

این مطلب را مفسرین در ذیل آیه شریفه و انی مرسله الیهم بهدیة (آیه ۳۵ ،
نمل) نقل کرده اند و ثعلبی این مطلب را بدینگونه می آورد .

ثم انما اهدت الیه و صفاء و وصائف قال ابن عباس البستهم لباساً واحداً
لا یكون یعرف الذکر من الانثی وقال مجاهد البست الغلمان لباس الجوارى والبست الج
لباس الغلمان واختلفوا فی عددهم فقال الکلبی عشرة جوار وعشرة غلمان و قال
مأة و صیف و مأة و صیفة وقال مجاهد مأتا غلام و مأتا جاریة و قال وهب خمسمائة
و خمس مائة جاریة و ارسلت الیه أيضاً بصفائح الذهب واختلفوا فی کیفیتها و
اخبرنی ابن میمونۃ ایضاً باسناده عن ثابت البنانی فی قوله تعالی و انی مرسله
بهدیة قال اهدت له صفائح الذهب فی اوعیة الدیباچ فلما بلغ ذلك سلیمان ام
فمؤهوا له الا جرب بالذهب ثم امر به فالقی فی الطريق فی کل مکان فلما جاءوا رأوا
فی الطريق فی کل مکان قالوا قد جئنا نحمل شیئاً نراه ههنا ملقی لا یلتفت الیه
فی أعنیهم ما جاء وابه و قیل كانت اربع لبنات من ذهب (فصر الانبیاء ، ص ۲۶۶)

۱۴۲ - کرامات شیخ عبداللہ المغربی

گفت عبداللہ شیخ مغربسی شخصت سال از شب ندیدم من
(ص ۲۳۹)

مأخذ آن روایت ذیل است :

كان ابو عبداللہ المغربی یسافر ابداً و معه اصحابه و كان یكون محرمأ و

من احرامه احرم ثانياً ولم يُنسج له ثوب ولا طال له ظفر ولا شعر و كان يمشي معه اصحابه بالليل ورائه فكان اذا حاد احدهم عن الطريق يقول يمينك يا فلان يسارك يا فلان (رسالة قشيره ، ص ۱۳۱ - نیز رجوع کنید بتذكرة الاوليا ، ج ۲ ص ۱۱۶-۱۱۷ که در انجا نام او را مطابق مثنوی عبدالله مغربی آورده است) .

۱۴۳ - قصه عطاری که سنگ ترازوی او از گل سرشوی بود

پیش عطاری یکی گل خوار رفت تاخرد ابلوج و قند خاص رفت
(۳۳۴)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

بود در شهر بلخ بقالی
ز اهل حرفت فراشته کردن
هم شکر داشت هم گل خوردن
ابلهی رفت تا شکر بخرد
مرد بقال را بداد درم
برد بقال دست زی میزان
در ترازو ندید صدگان سنگ
مرد بقال در ترازوی خویش
کرد از گل ترازو را با سنگ
مرد ابله مگر که گل خوردی
از ترازو گلك همی دزدید
گفت مسکین خبر نمی دارد
هرچه گل کم کند همی زین سر

بی کران داشت در دکان مالی
چابک اندر معاملات کردن
عسل و خردل و خل اندر دن
چونکه بخرید سوی خانه برد
گفت شکر مرا بده بکرم
تا دهد شگر و برد فرمان
گشت دلتنگ ازان و کرد آهنگ
سنگ صدگان نهاد از کم و بیش
تا شکر بدهش مقابل سنگ
تن و جان را فدای گل کردی
مرد بقال نرم می خندید
کان زبان است و سود پندارد
شگرش کم شود سری دیگر

(حدیقه سنایی ، طبع طهران ، ص ۴۱۱)

۱۴۴ - در دل گذرانیدن درویش که این زر بدین

هیزم کش دهم

آن یکی درویش هیزم میکشید خسته و مانده زیشه میرسید
(ص ۳۴۲)

نظیر آن حکایت ذیل است :

حسن بصری رحمه الله روایت کند که بعد از آن سیاهی بود که اندر خرابه‌ها بودی، روزی من از بازار چیزی بخریدم و بدو بردم، مرا گفت این چه چیز است، گفتم طعامی است که آورده‌ام بدانکه مگر تو بدان محتاجی، گفت بدست اشارتی کرد و در من خندید، من سنگ و کلوخ دیوارهای آن خرابه را جمله زر دیدم از کرده خود تشویر خوردم و آنچه برده بودم بگذاشتم و خود بگریختم از هیبت او.
(کشف‌المحجوب، ص ۲۹۷ - ۲۹۸)

۱۴۵ - سبب هجرت ابراهیم ادهم

ملک بر هم زن تو ادهم وار زود تا بیابی همچو او ملک خلود
(ص ۳۴۳)

مأخذ آن روایت ذیل است :

و ابتدای حال او (ابراهیم ادهم) آن بود که او پادشاه بلخ بود و عالمی زیر فرمان داشت و چهل شمشیر زرین و چهل گرز زرین در پیش و پس او می بردند، یککش بر تخت خفته بود نیم شب سقف خانه بجنبید چنانکه کسی بر بام می رود آواز داد کیست، گفت آشناست اشتری گم کرده‌ام بر این بام طلب میکنم، گفت ای جاهل اش بر بام می جویی، گفت ای غافل تو خدا را در جامه اطلس خفته بر تخت زرین میطلبی
(تذکره الاولیاء عطار، ج ۱، ص ۸۶)

۱۴۶ - در بیان تحمل کردن از هر بی ادبی

آن یکی نایی که خوش نی می زد است ناهمجان از مقعدش بادی بجس
(ص ۳۴۴)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

ہای می زد از او بادی رها شد نای بر^۱ نهاد کہ اگر تو بہتر میزنی تو بزن
(مقالات شمس ، نسخہ موزة قونہ ، ص ۱۶)

و نظیر آن حکایتی است کہ در لطائف عبید آمده است :
شخصی خواست کہ پف در آتش کند بادی از بجست ، پشت در آتش دان
کرد را گفت اگر ترا تعجیل است بفرمای (لطائف عبید ، ص ۹۳) .

۱۴۷ - قصہ یاری خواستن حلیمہ از بتان

قصہ راز حلیمہ گویمت تازداید داستان او غمت
(ص ۳۴۸)

مآخذ آن روایت ذیل است :

ثم رجعت به (ای حلیمہ) ایضاً فکان عندها سنۃ او نحوها لاتدعه یذهب مکاناً
بعیداً ثم رأت غمامةً تظله اذا وقف وقفت واذا سار سارت فافزعها ذلك ایضاً من امره
فقدمت به الی امه لترده وهو ابن خمس سنین فاضلتها فی الناس فالتمسته فلم تجده فأتت
عبدالمطلب فاخبرته فالتمسه عبدالمطلب فلم یجده فنام عند الکعبۃ فقال .

لنهم اذرا کبی محمداً اذہ الی واصطنع عندی یداً
انت الذی جعلته لی عضداً لایبعدا لدهر به فیبعداً

انت الذی سمیتہ محمداً

(طبقات ابن سعد ، طبع بدن جزء اول از قسم اول ، ص ۷۰)

و این حکایت بتفصیل تمامتر کہ مطابق است با روایت مولانا در تفسیر ابو الفتوح
ج ۵ ، ص ۵۴۶ - ۵۴۷ نقل شده است بدینگونه :

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون مادر او را رها کرد و او شیر خواره بود
عبدالمطلب حلیمہ را بخواند و او را بدو سپرد و او محمد (س) بر گرفت و با قبیلہ
خود برد بنی سعد و آنجا شیر میداد او را چون مدت رضاع تمام شد بر گرفت او را و

۱ - بجای نقطہ در اصل لفظی رکبکت .

بنزدیک عبدالمطلب آورد ، حلیمه گفت چون بدر مکه رسیدم هاتفی آواز داد هنیئاً
 لك یا بطحاء مکه نوش باد ترا ای بطحاء مکه که امروز نور و بهاء و جمال وزین عالم
 بتو آمد ، گفت آنکه رسول (ص) را بنهادم تا قضای حاجتی کنم ، چون بازنگریدم رسول
 را ندیدم از جوانب بتاختم هیچ جای نیافتم او را فریاد کردم و جامه چاک کردم و
 میگشتم واله شده و هر که را دیدم می پرسیدم کودکی را دیدید بدین صفت و بر این
 شکل کسی خبر نداد مرا چون آیس شدم با خود گفتم من با عبدالمطلب چه عذر آورم ،
 گویم پسری را چون محمد (ص) که در عالم نظیر نداشت بمن دادی آنکه گفتم اگر
 باز نیابم او را خویشتم را از این کوه بیندازم و از این غم بر هم گفت پیری آمد و
 مرا گفت ترا چه رسید و این برای چه میکنی قصه با او گفتم گفت بیا تا نزدیک صنم
 بزرگتر رویم که هبل است و از او درخواست کن تا هدایت کند ما را براو گفت برخاستم
 و با او بنزدیک هبل رفتم آن پیرگرد هبل درگردید و گفت ای دستگیر ما را در نوائب
 و شدائد ترا بر قریش منت های بسیار است و این زن سعدیه بر تو مینالد از آنکه کودکی
 داشت بر در مکه کم شده ما را بر او راه نمایی و او را محمد نام است و بر ما منت نه
 برد او با ما حلیمه گفت چون نام محمد برد هبل بر روی در آمد و اصنام جمله بیفتادندی
 و هاتفی آواز داد و گفت ای پیر بی خرد دور باش این چه حدیثی است که میگوی
 نمیدانی که هلاك این بتان بر دست محمد (ص) خواهد بود گفت پیر از جای بلرزید
 و متغیر شد و عکازه از دستش بیفتاد و روی بمن کرد و گفت یا حلیمه دل مشغول مدار
 این محمد که تو میجویی او را خدایی هست که او را ضایع نمی کند . برو و او را
 بسا کنی طلب کن حلیمه گفت چون این حدیث آشکارا شد بعبدالمطلب رسید نگاه
 میکردیم آمد مرا گفت یا حلیمه چه کردی محمد (ص) را گفتم او را در میان جان پروردم
 چون بدر مکه رسیدم نا پیدا شد عبدالمطلب گمان برد که بعضی قریش بر او اغتیالی
 کردند تیغ بر کشید و آواز داد که یا آل غالب قریش جمله در پیش او جمع آمدند و
 گفتند یا سید چه رسید ترا گفت فرزند من محمد (ص) مفقود شده است آنکه بر نشست
 و قریش با او بر نشستند و در شعاب مکه بگردیدند چون نیافتند عبدالمطلب بیامد

و سلاح بينداخت و روی بيت الحرام نهاد و طواف کرد کرد خانه اسبوعی و گفت :
 يا ربُّ رُدِّ را کبی محمدا
 رُدِّ الی وانخذ عندی یدا
 يا رب ان محمدا لن یوجدا
 اصبح قریش کلهم مبدداً
 منادی از آسمان ندا کرد و گفت ای قوم جزع مکنید که محمد ص را خدایی
 هست که او را نگاه دارد ، عبدالمطلب گفت یا هاتف کجاست او گفت بوادی نهامه
 بنزدیک فلان درخت عبدالمطلب بر نشست و روی بدانجا نهاد ، در راه ورقه بن نوفل
 پیش بر افتاد با او بر گردید چو با آنجا رسیدند رسول ص شاخ آن درخت بگرفته بود
 و با درخت بازی میکرد ، عبدالمطلب گفت من انت یا غلام ، تو کیستی ای کودك چه
 عبدالمطلب او را شناخت که مدتی دراز غایب بود از او ، گفت انا محمد بن عبدالله بن
 عبدالمطلب ، عبدالمطلب گفت فدتك روحی جان فدای تو باد آنکه او را در پیش
 خود گرفت و بامکه آورد .

۱۴۸ - مثل قانع شدن آدمی بدنيا

آن سگی در کوگدایی کور دید حمله می آورد و دلش میدرید
 (۳۵۱)

این حکایت در دفتر دوم مثنوی ، ص ۱۵۶ آمده است .

۱۴۹ - نشستن دیو بر مقام سلیمان

دیو گر خود را سلیمان نام کرد ملك برد و مملکت را رام کرد
 (ص ۳۵۷)

اشاره است بقصه صخر جتی که خاتم سلیمان را ربود و بر جای سلیمان نشست
 و مدتی ملك راند و سلطنت کرد و آن قصه مشهور و تفصیل آن در قصص الانبیاء تعلیمی
 (ص ۲۷۳) مذکور است .

۱۵۰۔ در آمدن هر روز حضرت سلیمان در مسجد اقصی

چون سلیمان نبی شاه انام ساخت مسجد را و فارغ شد تمام

(ص ۳۵۸)

مأخذ آن روایت ذیل است :

كانت الشجرة تنبت في محراب سليمان النبي ^ص و تكلمه بلسان ذلق فتقول انا شجرة كذا وفي دواء كذا فيامر بها سليمان فيكتب اسمها ومنفعتها وصورتها وتقطع وترفع في الخزائن حتى كان آخر ما جاء منها الخروبة فقالت انا الخروبة فقال سليمان الآن نعت الى نفسي و اذن في خراب بيت المقدس (عيون الاخبار، ج ۱، ص ۱۵۰ ص ۱۵۱ - نیز رجوع کنید بقصص الانبياء، تعلبي، ص ۲۷۵ و حلية الاولياء، ج ۴، ص ۳۰۴ و اسرار النزول واحدي، ص ۲۱ و تفسير ابو الفتوح، ج ۴، ص ۳۶۱).

۱۵۱۔ آموختن پیشه گور کنی قایل از زاغ

کندن گوری که کمتر پیشه بود ^۴ کی ز فکر و حيله و اندیشه بود

(ص ۳۵۸)

مأخذ آن مطلبی است که در ذیل آیه مبارکه : فبعث الله غراباً يبحث في الارض (سورة مائده، آیه ۳۱) بدان اشاره شده و مفسرین آن مطلب را بتفصیل نقل کرده اند، (برای نمونه رجوع کنید بقصص الانبياء، تعلبي، ص ۳۸ و تفسير ابو الفتوح، ج ۲، ص ۱۴۰).

۱۵۲۔ قصه صوفی که در میان گلستان

سر بر زانوی مراقبت نهاده بود

صوفی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو نهاد

(ص ۳۵۹)

مأخذ آن روایت ذیل است که شیخ عطار در شرح حال رابعه عدویه نقل میکند :

وقتی در فصل بهار در خانه شد و سر فرو برد خادمه گفت یا سیده بیرون آی تا صنع بینی، گفت تو باری در آی تا صانع بینی شغلتنی مشاهده الصانع عن مطالعة المصنوع. (تذكرة الاولیاء، جلد ۱، ص ۶۸)

و این حکایت در مقالات شمس بدینگونه روایت شده است: صوفیی را گفتند سر بر آر انظر الی آثار رحمة الله گفت آثار آثار است کلها و لالهها در دل است. (مقالات شمس، نسخه کتابخانه فاتح، ورق ۱۰۲)

۱۵۳ - چالش عقل با نفس همچون تنازع مجنون با ناچه

روز و شب در جنگ و اندر کشمکش کرده چالیش اولش با آخرش همچو مجنونند و چون ناچه اش یقین میکشد آن پیش و آن واپس بکین (ص ۲۶۴)

این حکایت ظاهراً از روی بیت ذیل ساخته شده است.

هوی ناقتی خلفی و قدامی الهوی و انسی و ایاها لمختلفان

و این بیت مطابق تصریح ابوعلی قالی در کتاب النوادر چاپ دارالکتب المصریه، ص ۱۵۸ بعد جزو قصیده‌یی است از عروة بن حزام مشتمل بر ۸۴ بیت و این قصه در حکایات مجنون بنظر نرسید و مولانا این حکایت را در کتاب فیه مافیہ نیز آورده است، (فیه مافیہ، ص ۱۶ و نیز در مکتوبات ص ۷۰).

۱۵۴ - زجر کردن مدعی را از دعوی

بومسیلم گفت من خود احمدم دین احمد را بفن برهم زدم (ص ۲۶۸)

اشاره است بداستان مسیلمه کذاب ملقب بر حن الیمامه که در آخر عهد حضرت رسول^ص مدعی نبوت شد و مردم یمامه را بفریفت و سرانجام در زمان خلافت ابوبکر در جنگ یمامه بقتل رسید (رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۲۴۳)

۱۵۵ - حکایت آن مداح که از جهة ناموس شکر ممدوح می-کرد

آن یکی بادلق آمد از عراق باز پرسیدند یاران از فراق
(ص ۲۶۹)

ظاهراً مضمون این حکایت مأخوذ است از قطعه ذیل از بشاربن برد .
أنتی علیک ولی حال تکذّ بنی فیما اقول فاستحیی من الناس
قد قلت ان ابا حفص لا کرم من یمشی فخاصمنی فی ذاک افلاسی
(عبون الاخبار ، ج ۳ ، ص ۱۶۲)

و نظیر آن بیت ذیل است :

فلئن نطقت بشکر برک جاهداً فلسانُ حالی بالشکایة ینطق

۱۵۶ - مرثده دادن بایزید از زادن ابوالحسن خرقانی

آن شنیدی داستان بایزید که ز حال ابوالحسن از پیش دید
(ص ۲۷۱)

مأخذ آن روایت ذیل است :

نقل است که شیخ بایزید هر سال یکنوبت بزیارت دهستان شدی بسرریگ که
آنجا قبور شهداست چون بر خرقان گذر کردی باستادی و نفس بر کشیدی مریدان
از وی سؤال کردند که شیخا ما هیچ بوی نمی شنویم گفت آری که از این دیه دزدان
بوی مردی می شنوم مردی بود نام او علی و کنیت او ابوالحسن بسه درجه از من بیش
بود بار عیال کشد و کشت کند و درخت نشاند نقل است که شیخ در ابتدا دوازده سال
در خرقان نماز خفتن ، جماعت بکردی و روی بخاک بایزید نهادی و بیسطام آمدی و
باستادی و گفتی بار خدایا ازان خلعت که بایزید را داده یی ابوالحسن را بویی ده و آنکاه
باز گشتی وقت صبح را بنخرقان باز آمدی (تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۱) .

۱۵۷ - کج وزیدن باد بر سلیمان علیه السلام

باد بر تخت سلیمان رفت کثر پس سلیمان گفت بادا کثر مغر

مأخذ قصص و تمثيلات

مأخذ ابن حکایت روایت ذیل است :

و فی بعض الروایات أنّ سلیمان علیه السلام لما افتتن سقط الخاتم من یدہ و کان فیہ ملکہ فاخذہ سلیمان و اعاده علیہ فسقط من یدہ فلما رآه سلیمان لا ینبت فی یدہ ایقن بالفتنه فقال آصف لسلیمان أنّک مفتون بذنبک والخاتم لا یتماسک إربعة عشر يوماً ففرّ الی اللہ تائباً من ذنبک و انا اقوم مقامک و اسیر فی عملک و اهل بیوتک بسیرک الی ان یتوب اللہ علیک و یردک الی ملکک ففرّ سلیمان هارباً الی ربّہ و اخذ آصف الخاتم فوضعه فی یدہ فثبت (قصص الانبیاء تعلی، ص ۲۷۴ - نیز رجوع کنید بتفسیر ابو الفتح ، جلد چهارم ، صفحہ ۴۶۹) .

ابن حکایت را مولانا در مجالس سبعمہ ذکر کرده است .

۱۵۸ - امیر گردانیدن رسول ص جوان ہدلی را

یکسریہ میفرستادی رسول بہر جنگ کافر و دفع فضول
(ص ۲۷۶)

ظاہراً مأخذ آن روایت ذیل است :

بعث النبی بعثاً و امر علیہم أسامة بن زید فطعن بعض الناس فی امارتہ فقال النبی ص ان تطعنوا فی امارتہ فقد کنتم تطعنون فی امارة ابيه من قبلہ و ایم اللہ ان کان خلیقاً للامارة و ان کان لمن احب الناس الیّ و انّ هذا لمن احب الناس الیّ بعدہ (صحیح بخاری ، ج ۲ ص ۱۹۴ - مسلم ، ج ۷ ص ۱۳۱ - نیز رجوع کنید بطبقات ابن سعد ، جزء دوم از قسم دوم ، ص ۴۱) و نظیر آن روایت ذیل است :

عن عثمان بن عفان قال بعث رسول اللہ ص بعثاً و امر علیہم امیراً منهم هو اصغرهم فلم یسیروا فلقی النبی ص رجلاً منهم فقال یا فلان مالک اما انطلقتم قال یا رسول اللہ امیرنا یشتکی رجلہ فاتاه النبی ص او بعث الیہ فقال بسم اللہ و باللہ و اعوذ بعزّة اللہ و بقدرتہ من شرّ ما فیہا سبع مرّات فبرء الرجل فقال له یا رسول اللہ انؤمرہ علینا و هو اصغرنا فذکر النبی ص قراءتہ للقرآن (نوادر الاصول از محمد بن علی حکیم ترمذی ، چاپ آستانہ ، ص ۲۲۲) .

۱۵۹ - قصه سبحانی ما اعظم شأنی گفتن ابایزید

با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که ناک یزدان منم

(ص ۲۲۸)

مأخذ آن روایت ذیل است :

یکبار در خلوت بود بر زبانش برفت که سبحانی ما اعظم شأنی چون با خود آمد مریدان با او گفتند که چنین کلمه بی بر زبان تو برفت، شیخ گفت خدانان خصم بایزیدتان خصم اگر از این جنس کلمه بی بگویم مرا پاره پاره بکنید، مگر چنان افتاد که دیگر بار همان بگفت، مریدان قصد کردند تا بکشندش خانه از بایزید انباشته بود، اصحاب خشت از دیوار بیرون گرفتند و هریکی کاردی میزدند، چنان کار گر میآمد که کسی کارد بر آب زند هیچ زخم کار گر نمی آمد، چون ساعتی چند بر آمد آن صورت خرد میشد بایزید پدید آمد چون صعوه بی خرد در محراب نشسته اصحاب در آمدند و حال بگفتند شیخ گفت بایزید اینست که می بینید آن بایزید نبود (تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۰ - نیز رجوع کنید بتلیس ابلیس، ص ۲۴۴، ۲۴۵ و فتوحات مکیه، ج ۱ ص ۳۵۴).

۱۶۰ - قصه آن آ بگیر است ای عنود

که در آن سه ماهی اشگرف بود

(ص ۲۸۱)

مأخذ آن حکایتی است مذکور در کلیله و دمنه، باب الاسد و الثور (ص ۸۴)

بطریق ذیل :

آورده اند که در آگیری از راه دور واز گذریان و تعرض ایشان مصون سه ماهی بودند دو حازم و یکی عاجز، از قضا روزی دو صیاد بر آن گذشتند، بایکدیگر میعاد نهادند که دام بیاورند و هر سه را بگیرند، ماهیان این سخن بشنودند، آنکه حزمی داشت و بارها دستبرد زمانه جافی و شوخ چشمی سپهر غدار دیده بود و بر بساط خرد

تجربت ثابت قدم شده ، سبک روی بکار آورد و از آن جانب که آب آمدی بر فور بیرون شد ، در این میان سیّادان برسیدند و هر دو جانب آبگیر محکم بیستند ، آن دیگری که تحرّزی داشت از پیرایه خرد عاقل نبود و از خبرت و تجربت بی بهره با خود گفت غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلتست هر چند تدبیر هنگام بلا فایده بیشتر ندهد و از ثمرت رای در وقت آفت تمتعی زیادت نتوان یافت با اینهمه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نشود و در دفع مکیب دشمن تأخیر صواب نبیند وقت ثبات مردان و هنگام مکر خردمندان است پس خود را مرده ساخت و بر روی آب میرفت ، سیّادان پنداشتند که مرده است او را بینداختند و او خویشتن بحیله در جوی افکند و جان سلامت ببرد و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود ، حیران و سرگردان و مدهوش و پای کشان چپ و راست میرفت و در فراز و نشیب میشد تا گرفتار آمد .

و مفاد این حکایت در این سخن عمر بن خطاب مندرج است :

قال عمر الرجال ثلاثة رجل ينظر في الامور قبل ان تقع فيصدرها مصدرها ورجل متوكل لا ينظر فاذا نزلت به نازلة شاور اهل الراي و قبل قولهم و رجل حائر بائر لا ياتمر رشدًا و لا يطيع مرشدا (البيان والتبيين ، ج ۳ ، ص ۱۸۲) .

۱۶۱ - حکایت آن شخص که بوقت استنجا گفت

اللهم ارحني رائحة الجنة

آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت دار جفت

(ص ۳۸۲)

مآخذ آن حکایتی است که بطریق اشارت در مقالات شمس آمده است .
سور اخ غلط کرده است ارحني رائحة الجنة وقت استنجا میگوید دعا راست اما سور اخ غلط کرده (مقالات شمس ، نسخه کتابخانه فاتح ، ورق ۳۸) .

۱۶۲ - نیست وقت مشورت هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

(ص ۳۸۲)

مأخذ آن گفته عطار است در منطق الطیر :

مصطفی جایی فرود آمد براه
رفت مردی زود باز آمد بتاب
گفت پنداری ز درد کار خویش
چاه چون بشنید آن تابش نماند
گفت آب آرید لشکر را ز چاه
گفت پرخونست چاه و نیست آب
مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
لاجرم پر خون شد و آبش نماند

۱۶۳ - قصه آن مرغ که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی مخور

آن یکی مرغی گرفت از مکر و دام
مرغ او را گفت کای خواجه همام

(ص ۳۸۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

عن الشعبي أنّ رجلاً من بني إسرائيل صاد قُبْرَةَ فقالت ماتريد ان تصنع بي قال
أذبحك فأكلك قالت والله ما اشفى من برم ولا أغنى من جوع ولكن أعلمك ثلاث
خصال هو خير لك من اكلى اما الواحدة فاعلمكها و انا فى يدك والثانية اذا اسرت الى
هذه الشجرة والثالثة اذا سرت على الجبل فقال هات قات لا تلهفن على مافاتك فخلّى
عنها فلما سارت فوق الشجرة قال هات الثانية قالت لا تصدقن بما لا يكون انه يكون ثم
طارت فسارت على الجبل فقالت باشقى لئن ذبحتنى لاخرجت من حوصلتى درة فيها
زينة عشرين مثقالاً قال فعرض على شفتيه وتلفهف ثم قال هات الثالثة قالت له انت قد
نسيت الاثنتين فكيف اعلمك الثالثة الم اقل لك لا تلهفن على مافاتك فقد تلفهفت على
اذ فئتك و قلت لك لا تصدقن بما لا يكون انه يكون فصدقت انا وعظمى وريشى لا ازن
عشرين مثقالاً فكيف يكون فى حوصلتى ما بزنها (عقد الفريد ، ج ۳ ، ص ۵۹ - ص ۶۰ -
نيز رجوع كنيد بكتاب اكمال الدين واتمام النعمة تأليف صدوق ، طبع ايران ص ۳۳۹ - وحلية الاولياء
ج ۴ ص ۳۱۶ - واحياء العلوم ، ج ۳ ص ۱۶۶ والاذكيا ابن جوزى ، ص ۱۵۶ - وجوامع الحكايات

عوفی باب ۱۳ از قسم چهارم و شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۲۷۴ - و نثر الدر ، باب چهاردهم نسخه کتابخانه استانه رضويه شماره ۱۲۱) .

و شيخ عطار اين حكایت را در آلهی نامه منظوم فرموده است ، اينك ابيات عطار :
چنين گفته است شعبی مرد در گاه
بدو آن صعوه گفت از من چه خواهی
گرم آزاد گردانی ز بندت
يکي در دست تو گويم وليکن
سيم چون جای تیغ کوه جويم
بصعوه گفت بر گوی اولين راز
که هر چ از دست شد گر هست جانی
رها کردش بقول خویش از دست
دوم گفتا محالی گر شنیدی
بگفت اين و روان شد تاسر کوه
دروم بود دو گوهر قوی حال
مرا گر کشتی گوهر ترا بود
دل آن مرد خونین شد ز غیرت
بصعوه گفت باری آن سيم حرف
بدو گفتا نداری ذره بی هوش
چوزان دو حرف نشنیدی یکی راست
ترا گفتم مخور بر رفته حسرت
تو بر رفته بسی اندوه خوردی
دو مثقال نباشد گوشت امروز
چگونه نقد باشد در درونم
بگفت اين و پیرید از سر کوه

(آلهی نامه ، چاپ استانبول ، ص ۲۱۱ - ۲۱۰)

۱۶۴ - بیان اینکه عمارت در ویرانی است

آن یکی آمد زمین را میشکافت ابلهی فریاد کرد و بر نتافت

(س ۲۸۵)

مأخذ این تمثیل در مقالات شمس (نسخه کتابخانه فاتح، ورق ۱۶) توان یافت

بطریق ذیل:

این زمین را یکی میشکافت یکی آمده است که این زمین سلامت را چرا خراب
میکنی او خود عمارت را از خراب نمیداند اگر خراب نکردی زمین خراب شدی نه
در آن خرابی عمارتهاست؟

۱۶۵ - گفتن موسی علیه السلام فرعون را که از من

یک پند قبول کن

هین ز من پذیر یک چیز و بیار پس زمن بستان غوض آنرا چهار

(س ۲۹۰)

مأخذ آن چنین است:

فأوحى الله لموسى ان قل لفرعون انك ان آمنت بالله وحده امرتك فى مملكتك
ورددتك شاباً طرياً فاستنظره فرعون فلما كان من الغد دخل اليه هامان فاخبر
فرعون بما وعده موسى من ربه فقال له هامان والله لا يعبد هذا عبادة هؤلاء لك يوم
واحداً و نفع فى منخره (قصص الانبياء ثلثي ص ۱۰۰ - نیز رجوع کنید باحياء العلوم، ج
ص ۷۵ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۲، ص ۴۳۸).

۱۶۶ - معنی حدیث من بشرنی بخروج صفر بشرته بالجنة

احمد آخر زمان را انتقال در ربیع اول آمد بی جدال

(س ۲۹۲)

مأخذ مطلبی که در ذیل این اشعار نقل شده حدیثی است که مولانا در عنوان

ذکر کرده و آن حدیث را علما از موضوعات شمرده اند (رجوع کنید برواشح سماویہ نالیف میر داماد) و آنچه دربارہٴ عکاشہ نقل میکنند اشارہ است بحدیث سبقك بها عکاشة کہ در غیر این مورد گفته شده است (رجوع کنید بتفسیر ابوالفتوح ، ج ۳ ص ۵۸۱ و ج ۵ ص ۲۳۱) .

و دربارہٴ تاریخ وفات پیغمبر ﷺ روایات اهل سنت و شیعه مختلف است و مطابق روایات شیعه وفات آنحضرت علی الاصح در ۲۷ صفر از سال یازدهم هجرت و مطابق روایات اهل سنت در سوم یا دوازدهم ربیع الاول همان سال اتفاق افتاده است .

۱۶۷ - مثل در باز پادشاه و کمپیر زن

باز اسپیدی بکمپیری دہی او ببرد ناخشن بہر بھی
(ص ۳۹۴)

مأخذ آن در مأخذ حکایات دفتر دوم گذشت . (ص ۴۴)

۱۶۸ - قصہ آن زن کہ طفل او بر سر ناودان میغیڑید

يك زنى آمد پيش مرتضى گفت شد بر ناودان طفلى مرا
(ص ۳۹۴)

مأخذ آن روایت ذیل است :

عن جابر قال كنا عند النبي ﷺ فجاءه رجل من الانصار فقال ان ابناً لى دب من سطح الى ميزاب فادع الله ان يهبه لابيويه فقال النبي ﷺ قوموا قال جابر فنظرت الى امره هائل فقال النبي ﷺ ضعوا له صبياً على السطح فوضعوا له فناغاه فدب الصبى حتى اخذه ابواه فقال رسول الله ﷺ هل تدرون ما قال له قالوا الله ورسوله اعلم قال لم تلقى نفسك فتلفها قال انى اخاف الذنوب قال فلعل العصمة ان تلحقك قال وعسى فدب الى السطح قال ابن عدى حديث عجيب و ابواليسر ليس بالمعروف فلادرى البلاء منه او من غيره قلت قال ابن عساكر هذا حديث منكر و قال الذهبى هذا خبر كذب والله اعلم (اللآلى المصنوعه ، جلد ۱ ص ۹۹) .

۱۶۹ - بحث کردن سنی و فلسفی

دی یکی میگفت عالم حادث است فانی است این چرخ و حقیقش وارث است
(ص ۲۹۹)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

نقل است که مالک را با دهری مناظره افتاد ، کار بر ایشان دراز شد هر يك
میگفتند من بر حقم اتفاق کردم که دست مالک و دست دهری هر دو بر هم بندند و بر
آتش نهند هر کدام که بسوزد او بر باطل بود و در آتش آوردند دست هیچکدام نسوخت
و آتش بگریخت ، گفتند هر دو بر حقند مالک دلتنگ بخانه باز آمد و روی بر زمین نهاد
و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهاده ام که تا با دهری برابر کردم ، آوازی
شنود که تو ندانستی که دست تو دست دهری را حمایت کرد ، دست او تنها در آتش
نهادندی تا بدیدی (تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۴۲ - ۴۳) .

و نظیر این حکایت از کرامات حسن بصری در همان کتاب ص ۳۴ نیز نقل

شده است .

۱۷۰ - وحی کردن حق تعالی بموسی که من ترا دوست میدارم

گفت موسی را بوحی دل خدا گای گزیده دوست میدارم ترا
(ص ۴۰۱)

ظاهراً این مطلب مأخوذ است از سخنان ذیل :

و قيل المتوكل كالطفل لا يعرف شيئاً يأوي اليه الا ندى امه كذلك المتوكل
لا يهتدي الا الى ربه تعالى (رساله قشيره ، ص ۷۸) .

الثانية (یعنی از درجات تو گدل) وهی اقوی ان يكون حاله مع الله تعالى كحال
الطفل مع امه فانه لا يعرف غيرها ولا يفزع الى احدٍ سواها . ولا يعتمد الا اياها فان
رأها تعلق في كل حال بذيها ولم يخلها وان نابه امر في غيبتها كان اول سابق الي
لسانه يا أمه و اول خاطر يخطر على قلبه امه فانها مفزعه (احياء العلوم ، ج ۴ ، ص
۱۸۵ - نیز رجوع کنید به حلیة الاولیاء ، ج ۶ ، ص ۲۳۰ و ابوالفتوح ج ۱ ، ص ۲۳۰) .

۱۷۱ - خشم کردن پادشاه بر ندیم

پادشاهی بر ندیمی خشم کرد خواست تازوی بر آرد دود و کرد
(س ۴۰۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است:

خداوندی بر بنده خود خشم گرفت شفیعان فرا کرد تا او را عفو کرد و بنده
همچنان میگریست، شفیع گفت اکنون این گریستن بر چیدست او ترا عفو کرد، خداوند
گفت او رضاء من میجوید و او را اندران راه نیست بدان همی گرید (تذکرة الاولیاء، ج ۲،
ص ۱۹۱ - ۱۹۲ - نیز رجوع کنید بر ساله قشیریہ، ص ۹۰ که این حکایت را مؤلف از قول ابوعلی
دقاق روایت میکند).

۱۷۲ - گفتن جبرئیل علیه السلام مر خلیل علیه السلام را

که هل لك حاجة

او ادب ناموخت از جبریل راد که پرسید از خلیل حق مراد
(س ۴۰۲)

مأخذ آن مطلبی است که در قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۶۵ و حلیة الاولیاء، ج ۱،
ص ۲۰ و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۲۳ و تفسیر ابو الفتوح، ج ۳، ص ۵۵۳ و ج ۵،
ص ۱۸۴ و کشف المحجوب صفحه ۸۲ نقل شده و ما آنرا از مأخذ اخیر در اینجا
مینگاریم:

چنانکه نمرود آتش بر افروخت و ابراهیم را علیه السلام اندر پله منجنیق نهاد،
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت هل لك من حاجة، گفت اما الیک فلا، بتوهیج حاجت
ندارم، گفت پس از خدای بخواه، گفت حسبی من سئوالی علمه بحالی مرا آن بس
که او میداند که بمن چه میرسد و او بمن دانانتر از من، او داد که صلاح من در
چه چیز است.

۱۷۳ - مطالبت کردن موسی از حضرت عزت که

لم خلقت خلقاً فاهلکته

گفت موسی ای خداوند حساب نقش کردی باز چون کردی خراب
(ص ۴۰۳)

مأخذ آن روایت ذیل است :

قال موسی علیه السلام یا رب خلقت خلقاً وهم عبادك ثم تحرقهم بالنار قال یا موسی اذهب فزرع زرعاً قال قد فعلت قال فاحصده قال قد فعلت قال فاجعله فی كدوسه قال قد فعلت قال فلاتدع منه شیئاً الا رفعته قال قد فعلت قال فلعلك قد ترک منه شیئاً قال لا الا مالا بال له قال فمثل اولئك ادخل من عبادی النار (حلیة الاولیاء ، ج ۴ ص ۳۶۰ و نیز ص ۲۸۶ و ج ۵ ، ص ۹۴) .

۱۷۴ - حکایت آن زاهدی که در سال قحط خندان و شاد بود

همچنان کان زاهد اندر سال قحط بود او خندان و گریان جمله وهط
(ص ۴۱۰)

ظاهراً مأخذ آن حکایتی است که عوفی در جوامع الحکایات (باب سوم از قسم اول) در ذکر سبب توبه شقیق بلخی نقل میکنند بدین تفصیل :

و بعضی گفته اند سبب توبه او آن بود که یکسال خلائق از قحط بجان آمده بودند و نان چون کبریت احمر عزیز گشته بود و باران را امساکی پدید آمده و خلق بسیار باستسقا برون رفته بودند بتضرع و زاری از خدایتعالی باران میخواستند ، شقیق در اثنای آن حال غلامی زنگی دید که نشاط میکرد و میخندید . شقیق او را گفت که این چه نشاط است که میکنی اندوه مردمان ندانی و محنت ایشان را مشاهده نمیکنی که تیغ سیاست قهر خون خلق ریخت ، آن غلام گفت من از قهر چه خبر دارم که من ازان خواجه بی ام که دو انبار غله دارد و مرا چه باک و دانم که مرا ضایع نگذارد .

۱۷۵ - قصه فرزندان عزیز علیه السلام که از پدر

حال پدر می پرسیدند

همچو پور آن عزیز اندر گذر آمده پسران ز احوال پدر
(س ۴۱۱)

اشاره است بقصه عزیر که در آیه شریفه : او کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها (آیه ۲۵۹ ، سوره بقره) در قرآن کریم بدان اشارت رفته و مفسرین آن داستان را بتفصیل نقل کرده اند (رجوع کنید بقصص الانبیاء تعلیمی صفحه ۲۹۳ - ۲۹۰ و بتفسیر ابوالفتوح ج ۱ ص ۴۵۲ - ۴۵۱).

۱۷۶ .. همچو آن مرد مفلس روز مرگ

عقل را میدید بس بی بال و برگ

بی غرض می کرد آن دم اعتراف

کز ذکاوت را ندیم اسب از گزاف

از غروری سرکشیدیم از رجال

آشنا کردیم در بحر خیال

(س ۴۱۴)

ظاهراً مقصود از این مرد مفلس ابونصر فارابی است. چنانچه در کتاب ابن رشد و مسلك ابن رشد تألیف ارنست رنان طبع پاریس ص ۱۴۶ از قول ابن رشد چنین نقل شده است :

غرض زندگانی انسان آنست که جزء برتر نفس را بر حس غالب سازد و چون این از برای او حاصل گشت از هر دینی که باشد بیبخت واصل میگردد. لیکن این سعادت بنادر روی میکند و تنها نصیب مردان بزرگت که با تفکر مستمر و ترك

فضول عیش پس از سالها بی آنکه تدارك امور زندگانی را مهمل گذارند در پیری بدان توفیق می یابند، بسا مردم این سعادت را فقط هنگام مرگ ادراك میکنند زیرا این کمال تقریباً همیشه با کمال جسمانی نسبت معکوس دارد، فارابی که تا آخر عمر خویش بیهوده منتظر وصول باین سعادت عظمی بود چون اجلش فرا رسید گفت این سعادت زاده وهم و خیال است.

و از این عبارت: او شاگرد فخر رازیست، ابوقت مرگ این می گوید از روی انصاف: نهیة اقدام العقول عقال - و آخر سعی العالمین ضلال - و اجسامنا فی وحشة من جسمنا، محرومش نکردند، در آن حالت سری با او کشف کردند که او را این نفس و مراد های او وحشت نمود، و کم من جبال قد علت شرفاتها - رجال فزالوا و الجبال جبال - ازین بوی قدم عالم می آید مگر که مراد ازین جبال بندگان خاصه باشند اما این مراد او نباشد، او ازین دورست، او مرد این نباشد (مقالات شمس، نسخه موزة قونیه، ص ۵) احتمال می رود که مراد مولانا فخر رازی باشد و این بیت مثنوی:

پس بکوشی و با آخر از کلال خود بخود گویی که العقل عقال
که قبل از ابیات فوق آمده مؤید این احتمال تواند بود.

۱۷۷ - قصه شکایت استر با شتر

اشتری را دید روزی استری چونکه با او جمع شد در آخری
(ص ۴۱۴)

مأخذ آن در همین کتاب، ص ۱۰۴ مذکور افتاد.

۱۷۸ - لابه کردن قبطنی سبطی را

من شنیدم که در آمد قبطنی از عطش اندر وثاق سبطی
(ص ۴۱۶)

مأخذ آن مطلبی است که مفسرین و اصحاب اخبار در ذکر معجزات نه گانه موسی ذکر کرده اند. اینک آن مطلب را از قصص الانبیاء ثعلبی (ص ۱۶۳) در اینجا

نقل ميكنيم :

فارسل الله عليهم الدم و كذلك ان الله تعالى امر موسى ان يذهب الى شاطئ البحر فيضربه بعصاه ففعل ذلك فسال عليهم النيل دماً و صارت مياههم كلها دماً و ما يسقون من الانهار و الآبار الا وجدوه دماً احمر عبيطاً فشكوا ذلك الى فرعون و قالوا انا قد ابتلينا بهذا الدم و ليس لنا شرابٌ غيره . فقال لهم انه قد سحركم موسى فكان يجتمع الرجال على الاناء الواحد القبطي و الاسرائيلي فيكون مايلى الاسرائيلي ماءً و مايلى القبطي دماً عبيطاً و كان القبطي و الاسرائيلي يستقيان من ماء واحد فيخرج ماء القبطي دماً و ماء الاسرائيلي ماءً عذباً و كانا يقومان الى الجرة التي فيها ماء فيخرج للاسرائيلي ماءً و للقبطي دم حتى ان المرأة من آل فرعون تأتي الى المرأة من بنى اسرائيل حين يجهدا العطش فتقول اسقيني من مائك فتسكب لها من جرّتها او تصب لها من قربتها فتعود في الاناء دماً حتى انها تقول لها اجعليه في فيك ثم يجيئه في فتأخذ في فيها ماءً فاذا مجّته صار دماً (نيزرجوع كنيدي به ، تفسير طبري ، ج ١٩ ص ٢٤ - ٢١ و ابو الفتح ، ج ٢ ص ٤٤٩) .

١٧٩ - رفتن ذوالقرنين بكوه قاف

رفت ذوالقرنين سوى كوه قاف ديد كه را كز زمرد بود صاف
(ص ٤٢٢)

مأخذ آن روایت ذیل است :

قال وهب ان ذالقرنين اتى الى جبل قاف فرأى حوله جبلا صفاراً فقال له من انت قال انا قاف قال فاخبرني ما هذه الجبال التي حولك فقال هي عروقي فاذا اراد الله ان يزلزل ارضاً امرني فحركات عرقاً من عروقي فتزلزل الارض المتصلة به فقال يا قاف اخبرني بشيئ من عظمة الله تعالى فقال ان شأن ربنا لعظيم تقصر عنه الصفات و تنقضي دونه الاوهام قال فاخبرني بادنني ما يوصف منها قال ان ورائي ارضاً لمسيرة خمسمائة عام من جبال تلج يحطم بعضها بعضاً و من وراء ذلك جبال من البرد مثلها لولا ذلك

الثلج و البرد لا تحترقت الدنيا من حر جهنم (فصل الانبياء ثعلبی، ص ۵ - نیز رجوع کنید بتفسیر ابوالفتوح، ج ۵۰، ص ۱۳۲).

۱۸۰ - در بیان آنکه موری بر کاغذ میرفت

مورکی بر کاغذی دید او قلم گفت با مور دگر این راز هم

(ص ۴۲۳)

مأخذ این تمثیل گفته غزالی است در احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۲ و ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و نیز آنرا در کیمیای سعادت بدین طریق آورده است:

آن بیچاره محروم طبیعی و منجم که کارها بطبایع و نجوم حواله کردند مثال ایشان چون مورچه است که بر کاغذ می‌رود و کاغذ را ببیند که سیاه میشود و بر آن نقشی پیدا می‌آید نگاه کند سر قلم را ببیند شاد شود و گوید حقیقت این کار شناختم و فارغ شدم، این نقش قلم میکند و این مثل طبیعی است که هیچ خبر نداشت از محرکات جز درجه بازپسین پس مورچه دیگر بباید که چشم او فراخ تر بود و مسافت دیدار او فراختر کشد، گوید غلط کردی که من این قلم را مسخر می‌بینم و ورای آن چیزی دیگر می‌بینم این نقاشی او میکند و باین شاد شود و گوید حقیقت این است که من دانستم که نقاشی انگشت میکند نه قلم و قلم مسخر است و این مثال منجم است که نظر او بیشتر کشید و دید که طبایع مسخر کوا کبند.

۱۸۱ - نمودن جبرئیل خود را بمصطفی علیه السلام

مصطفی میگفت پیش جبرئیل که چنانکه صورت تست ای جلیل

مر مرا بنمای محسوس آشکار تا بینم من ترا نظاره وار

(ص ۴۲۴)

مأخذ آن خبر ذیل است:

عن عبدالله قال ما کذب الفؤاد ما رأى قال رأى جبریل علیه السلام له ستمائة جناح (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۹) و در احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۰۱ آمده است:

ماخذ قصص و تمثيلات

قد رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، جبرئيل عليه السلام مرتين في صورته واخبر عنه بأنه ستر الافق (نيز رجوع كنيد بهمان كتاب، ج ۳، ص ۳۰).

و در جزء چهارم از همان کتاب، صفحه ۱۳۰ روایت شده است: و رأى رسول الله ص صورة جبريل عليه السلام بالابطح فصعق. و در همان جزء از احیاء العلوم، صفحه ۲۸۰ این روایت بطریقى که با نقل مولانا مناسب تر است آمده:

ولذلك قال النبي ص لجبريل عليه السلام احب ان اراك فى صورتك التى هى صورتك فقال لا تطيق ذلك قال بل ارنى فواعده البقيع فى ليلة مقمرة فاتاه فنظر النبي ص فاذا هوبه قد سد الافق يعنى جوانب السماء فوق النبي ص مفضياً عليه فافاق وقد عاد جبريل لصورته الاولى.

و در طبقات ابن سعد، جزء سوم از قسم اول، ص ۶ این حکایت بدین طریق نقل شده است:

عن عمارة بن ابي عمار. ان حمزة بن عبدالمطلب سأل النبي ص ان يريه جبريل فى صورته فقال انك لا تستطيع ان تراه قال بلى قال فاقعد مكانك قال فنزل جبريل على خشبة فى الكعبة كان المشركون يضعون ثيابهم عليها اذا طافوا بالبیت فقال ارفع طرفك فانظر فنظر فاذا قد ماہ مثل الزبرجد الاخضر فخر مفضياً عليه (نيز رجوع كنيد بهمان کتاب، جزء اول از قسم اول، صفحه ۱۲۹-۱۳۰ و تفسیر ابوالفتوح، ج ۴ صفحه ۲۸۲ و ج ۵ ص ۱۷۶ و ص ۴۸۳).

۱۸۲ - در بیان اعتقاد یهود و نصاری پیش از بعثت

در شأن پیغمبر ص

سجده می کردند گای رب بشر در عیان آرایش هر چه زودتر (ص ۴۲۶)

اشاره است بمطلبی که مفسرین در ذیل آیه شریفه: و كانوا من قبل يستفتحون على الذین كفروا (سوره بقره، آیه ۸۹) روایت کرده اند اینک آن روایت از تفسیر ابوالفتوح:

دفتر چهارم

و سبب نزول این آیه آن بود که جهودان پیش از آمدن رسول علیه السلام چون با مشرکان خصومت و مناظره کردند گفتندی اگر پیغامبر آخر الزمان که محمد است بیاید با ما باشد و برای ما گواهی دهد او پیغامبر ما ایمان آرد و بگوید که ما بحق اولیتریم از شما مشرکان ، چون این دانند که ما اهل کتابیم و کتاب ما حق است و پیغامبر ما موسی علیه السلام پیغامبری صادق بود چنانکه خدایتعالی در دیگر آیت بگفت ان تستفتحوا فقد جائکم الفتح و چون رنجی از مشرکان بایشان رسیدی دعا کردند که اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعتہ فی التوراة (تفسیر ابوالفتوح ، ج ۱ ، ص ۱۵۹ و نیز رجوع کنید به : احیاء العلوم ، ج ۳ ص ۱۳۰ و تفسیر طبری ج ۱ ص ۳۱۱ - ۳۰۹) .

ماخذ

قصص و تمثيلات

مثنوے

دفتر پنجم

۱۸۳ - در معنی آیه کریمه فخذ اربعة من الطير

چار و صف است این بشر را دل فشار چار میخ عقل گشته این چهار
(ص ۴۲۰)

اشاره است بتفصیلی که مفسرین باختلاف روایات در ذیل آیه شریفه :
و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف نحیی الموتی (سوره بقره ، آیه ۲۶۰) نقل
کرده اند .

اینک روایت ابوالفتوح :

مفسران خلاف کردند دران مرغان ، عبدالله عباس گفت طاوس بود و کرکس و
کلاغ و خروس . مجاهد و عطاء و ابن یسار و ابن جریر گفتند کلاغ بود و خروس و
طاوس و کبوتر . ابوهریره گفت طاوس بود و خروس و کبوتر و مرغی که آن را
فرونق گویند . عطاء خراسانی گفت خدایتعالی وحی کرد باو که چهار مرغ بگیر : بطی
سبز و کلاغی سیاه و کبوتری سفید و خروس سرخ ، اهل اشاره گفتند اختصاص این
مرغان ازان بود که طاوس مرغی بازینت است و کلاغ مرغی حریص است و خروس
شهوانی است و کرکس دراز عمر است و کبوتر الوف است ، گفتند این چهار مرغ را بگیر
باین چهار معنی و ایشان را بکش و بکشتن ایشان این چهار معنی خود را بکش .
کرکس را بکش و طمع را از طول عمر بر گیر و طاوس را بکش و طمع را از زینت
دنیا ببر و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر و خروس را بکشتن و مرغ شهوت را پر
و بال بشکن و کبوتر را بکش و الف از همه جهان بگسل (تفسیر ابوالفتوح ، ج ۱ ص
۴۵۸ و نیز رجوع کنید به کشف الاسرار چاپ تهران ، ص ۴۷ و ۷۱۸ و تفسیر طبری ، ج ۳ ص
۳۷ - ۳۳) .

۱۸۴ - در بیان حدیث الکافر یا کل فی سبعة امعاء

لاجرم کافر خورد در هفت بطن
کافران مهمان پیغمبر شدند
دین و دل باریک لاغر زفت بطن
وقت شام ایشان بمسجد آمدند
(ص ۴۳۰)

مأخذ این حکایت روایت ذیل است :

بلغنی عن ابی سعید المقبری عن ابی هريرة أنه قال خرجت خيلُ لرسول الله
فاخذت رجلاً من بنی حنیفة لا يشعرون من هو حتى اتوا به رسول الله ﷺ فقال اندرون
من اخذتم هذا ثمامة بن أثال الحنفي احسنوا اساره ورجع رسول الله ﷺ الى اهله فقال
اجمعوا ما كان عندكم من طعام فابعثوا به اليه و امر بلقحته ان يُغدى اليه بها و يُرام
فجعل لا يقع من ثمامة موقعاً و ياتيه رسول الله ﷺ فيقول أسلم يا ثمامة فيقول ايها يا
محمدُ ان تقتل تقتل ذام و ان تُرد الفداء فسد ما شئت فمكث ما شاء الله ان يمكث
ثم قال نبي الله ﷺ يوماً اطلقوا ثمامة فلما اطلقوه خرج حتى انى البقيع فتطهر فاحسر
طهوره ثم اقبل فبايع النبي ﷺ على الاسلام فلما امسى جاؤه بما كانوا يأتونه به من الطعام
فلم ينل منه الا قليلاً و باللقحة فلم يصب من حلابها الا يسيراً فعجب المسلمون من
ذلك فقال رسول الله ﷺ حين بلغه ذلك مم تعجبون ام من رجل اكل اول النهار في مع
كافر و اكل آخر النهار في معاء مسلم ان الكافر يأكل في سبعة امعاء و ان المسلم
ياكل في معى واحد (سيرة ابن هشام بتصحيح محمد محيى الدين عبدالحميد ، چاپ مصر ، ج ٤ ، ص ٣١٥ - ٣١٦) و این روایت در نوادر الاصول ، صفحه ٨٢ و ٨٣ بصورت ذیل نقل شده است
از بعضی جهات بنقل مولانا شبیه ترمینماید .

عن ابی صالح السمان قال قدم ثلثون راكباً على رسول الله ﷺ من غفار في
رجلٌ يقال له ابوبصيرة مثل البعير فقال رسول الله ﷺ لاصحابه بددوا القوم وجعل الرجل
يقيم الرجل والرجل يقيم الرجلين على قدر ما عنده من الطعام حتى تفرق القوم غير
بصيرة قال و كل القوم يرى ان ليس عنده ما يشبعه فلما رأى رسول الله ﷺ ذلك
واستبعبه فتبعه فلما دخل دعاه بطعام فوضعه بين يديه فكأنا لما احسه ثم دعا بقدر فح
فيه فشربه حتى حلب له في سبعة اقداح فشربها فبات عند رسول الله صلى الله عليه و آله
عليه السلام فتكلم منه بشيء فلما خرج رسول الله ﷺ الى صلوة الغداة و استبعبه فته
فصلّى معه الغداة فلما سلم رسول الله ﷺ اقبل على القوم بوجهه فقال علموا اخاكم و بشراهم

مأخذ قصص و تمثيلات

فاقبل القومُ بنصح يعلمونه و القى عليه رسول الله ﷺ ثوباً حين اسلم ثم قال فاستتبعه فتبعه فلما دخل دعاه بطعام فوضعه بين يديه فلم يأكل الا يسيراً حتى قال شبعت ثم دعاه بقدرح فحلب فيه فلم يشرب الا يسيراً حتى قال رويت فضرب رسول الله ﷺ على منكبه فقال اشهد ان لا اله الا الله و انى رسول الله انك كنت امس كافراً و انك اليوم مؤمن و ان الكافر يا كل فى سبعة امعاء و ان المؤمن يا كل فى معنى واحد .

و در موطأ مالك اين روايت بصورت ذيل ديده ميشود :

عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضافه ضيف كافر فامر له رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة فحلبت فشرب حلابها ثم اخرى فشربه حتى شرب حلاب سبع شياه ثم انه اصبح فاسلم فامر له رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة فحلبت فشرب حلابها ثم امر له باخرى فلم يستتمها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يشرب فى معنى واحد و الكافر يشرب فى سبعة امعاء (شرح الزرقانى على موطأ الامام مالك ، طبع مصر ١٣٥٥ هجرى ج ٤ ، ص ٢٩١-٢٨٠ و نیز رجوع كنيد بمسند احمد بن حنبل ، ج ٢ ، ص ٢١ و ٤٣ و ٧٤)

١٨٥ - سبب نام نهادن فرجى

صوفى بدرید جبہ در حرج پیشش آمد بعد بدریدن فرج (س ٤٣٨)

مأخذ آن مطلب ذیل است :

جبّه را بدرید گفت و فرجى يعنى فرجيم بخش فرجى نام شد (مقالات شمس، نسخه كتابخانه فاتح ، ورق ١٠١) .

١٨٦ - حکايت آن حکيم که بطاوس اعتراض کرد

پر خود میکند طاوسى بدشت يك حکيمى رفته بود آنجا بگشت (س ٤٤٢)

مأخذ آن ابیات ذیل است از سعدالدين شرفالحکما كافي البخارى .

طاوس را بدیدم میکند پَرّ خویش
بگریست زارزار و مرا گفت ای حکیم
ای خواجه پَرّ و بال تو میدان که زرتو است
گفتم مکن که پَرّ تو بازیب و با فراس
آ که نبی که دشمن جان من این پراس
زیرا که شخص پاک تو طاوس دیگر است
(باب الالباب، ج ۲، ص ۲۸۰)

۱۸۷ - آن چنان کاندرا صباح روشنی

قطره می بارید و بالا ابرنی

(س ۴۴۷)

اشاره بقصه‌ی است که در دفتر اول نقل شده و مأخذ آن را در صفحه ۲۳ از
کتاب توان دید.

۱۸۸ - حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار را بگری

شد محمد الب الف خوارزمشاه در قتال سبزوار بی پناه
(س ۴۰۱)

مأخذ آن حکایتی است که یاقوت در معجم البلدان، ج ۷ ص ۱۶۰ نقل کرده
بشرح ذیل:

و عن ظریف ما یحکی أنه ولیّ علیهم والی و کان سنیا متشدداً فبلغه
أنهم لبغضهم الصحابة الكرام لا یوجد فیهم من اسمه ابوبکر قطّ ولا عمر فجهل
یوماً و قال لرؤسائهم بلغنی أنكم تُبغضون صحابة رسول الله ﷺ و انكم لبغضكم
لا تسمون اولادكم باسمائهم و انا اقسم بالله العظيم لئن لم نجیثونی برجل
اسمه ابوبکر او عمر و یثبت عندی أنه اسمه لافعلن بكم ولا صنعن فاستمهلوم
ایام و فتشوا مدینتھم و اجتهدوا فلم یروا الا رجلاً صعلو کاً حافیا عاریا احول
خلق الله منظرأ اسمه ابوبکر لان اباه کان غریباً استوطنها فسماه بذلك فجأوابه فسمه
و قال جثمونی باقبح خلق الله تتنادرون علیّ و امر بصفهم فقال له بعض ظرفائهم

الامير اصنع ماشئت فان هواء قم لا يجيبى منه من اسمه ابوبكر احسن صورة من هذا
فقلبه الضحك وعفا عنهم .

این حکایت را قاضی نورالله در مجالس المؤمنین (مجلس اول در ذکر قم) از
معجم البلدان نقل کرده و میگوید نظیر این حکایت را از اهل سبزوار نیز نقل کرده‌اند
و ظاهراً مأخذ او همین نقل مولانا است و اکنون در سبزوار دیهی وجود دارد معروف بدیه
بدنام که اهالی سبزوار میگویند که آن ابوبکر نام را از این ده بدست آورده‌اند
و گمان میرود که این حکایت که باقوت درباره اهل قم نقل میکند مخلوط شده است
بقضیه تاریخی که عطا ملک در جهانکشی جوینی نقل میکند بتفصیل ذیل :

و چون سلطان شاه خیر مراجعت برادر بشنید برقرار معهود و طمع در اختیار
ملك نسابور دگر بار عازم شادیاخ شد و يك چندی حرب کرد و چون دانست که کاری
متممی نخواهد شد و اهل شهر غالب بودند از آنجا عزیمت سبزوار کرد و آنرا در
حصار گرفت و مجانبق نهاد و اهالی سبزوار او را فحشها گفتند و سلطان شاه کینه گرفت
و در استخلاص آن مبالغتی عظیم داشت، چون کار اهل سبزوار باضطرار رسید و ملجأ
و مهربی نبود بشیخ وقت احمد بدیلی که از ابدال زمانه بود و در علوم دینی و حقیقی
یکانه توسل جستند سبب استخلاص آن طایفه بیرون رفت و نزدیک سلطان شاه شفیع
گشت سلطان شاه مورد او را تعظیم فرمود و ملتمس او را در صفع جمیل و اغضاء بر هفوات
و بادرات آن قوم مبذول داشت و شیخ احمد از سبزوار بود وقت آنکه سبب شفاعت از
سبزوار بیرون می آمد اهالی آن سبب انکاری که با اهل صفه و مشایخ داشتند او را فحش
میگفتند (جهانکشی جوینی، چاپ لیدن، ج ۲، ص ۲۴) .

۱۸۹ - در بیان معنی انی اری سبع بقرات سمان

آن عزیز مصر میدیدی بخواب چونکه چشم غیب را شد فتح باب
(ص ۴۰۳)

این مطلب مقتبس است از مضمون آیه شریفه :

و قال الملك انى ارى سبع بقرات سمان يا كلهن سبع عجاف (سورة يوسف آية ٤٣) و تفصیل آن در کتب تفسیر ذکر شده (رجوع کنید به : تفسیر طبری ، ج ١٢ ، ص ١٢٥ و قصص الانبیاء تعلیمی ، ص ١٠٥) :

١٩٠ - گفت ابلیس لعین دادار را

دام زفتی خواهم این اشکار را

(ص ٤٥٣)

مأخذ آن روایتی است مذکور در احیاء العلوم ، ج ٣ ، ص ٢٦ :

و قال ابو امامه ان رسول الله ص قال ان ابليس لما نزل الى الارض قال يا رب انزلتنى الى الارض وجعلتنى رجیماً فاجعل لى بيتاً قال الحمام قال اجعل لى مجلساً قال الاسواق و مجامع الطرق قال اجعل لى طعاماً قال طعامك ما لم يذكر اسم الله عليه قال اجعل لى شراباً قال كل مسكر قال اجعل لى مؤذناً قال المزامير قال اجعل لى قرآناً قال الشعر قال اجعل لى كتاباً قال الوشم قال اجعل لى حديثاً قال الكذب قال اجعل لى مصاید قال النساء .

و بهمین جهت در کنایه از زنان میگویند سلاح ابلیس و در حدیث آمده است النساء حبائل الشیطان (شرح نهج البلاغه ، ج ٤ ، ص ٢٧٠) .

١٩١ - در زمانه مر ترا سه هم رهند

زان یکی وافی و آن دو غدر مند

(ص ٤٥٦)

مضمون این ابیات مأخوذ است از مضمون این حکایت که در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة تألیف شیخ صدوق ، چاپ ایران ، ص ٣٢٨ نقل شده است :
زعموا ان رجلاً كان له ثلاثة قرناء و كان قد آثر احدهم على الناس جیماً و یرك الاھوال و الاخطار بسببه و یفرّر بنفسه له و یشغل ليله و نهاره فى حاجته و كان القرن

الثاني دون الأول منزلةً وهو على ذلك حبيبٌ إليه أثيرٌ عنده بكرمه وبلاطفه وبخدمته ويطيعه و يبذل له ولا يغفل عنه وكان القرين الثالث محقوراً مستقلاً ليس له من وُدّه وماله إلا أقله حتى اذا نزل بالرجل الامر الذي يحتاج فيه الى قرنائته الثلاثة فاناه زبانية الملك ليذهبوا به ففرع الى قرينه الاول فقال له قد عرفت ايتارى اياك وبذل نفسى لك وهذا اليوم يوم حاجتى اليك فماذا عندك؟ قال ما انالك بصاحب و ان لي اصحاباً يشغلونى عنك هم اليوم اولى بي منك ولكن لك عندى ثوبان لا ينتقع بهما لعلى ازودك بهما ثم فرع الى قرينه الثانى ذى المحبة واللفظ فقال له قد عرفت تكرمتمى اياك ولطفى بك وحرصى على مسرتك وهذا يوم حاجتى اليك فمالى عندك فقال ان امر نفسى يشغلنى عنك و عن امرك فاعمل بشانك و اعلم انه قد انقطع الذى بينى و بينك و ان طريقى غير طريقتك الا ابنى لعلى اخطو معك خطوات يسيرة لا ينتفع بها ثم انصرف الى ما هو هم الى منك ثم فرع الى قرينه الثالث الذى كان يُحقره و يعصيه ولا يلتفت اليه ايام رخائه فقال له انى منك لمستح ولكن الحاجة اضطررتى اليك فمالى عندك قال لك عندى المواساة والمحافظة عليك وقلة الغفلة فابشر وقر عيناً فانى صاحبك الذى لا يخذلك ولا يسلمك ولا يهتمك قلة ما اسلفتنى واصطنعت الى فانى قد كنت احفظ لك ذلك و اوفره عليك كله ثم لم ارض لك بعد ذلك حتى انجرت به فربحت ارباحاً كثيرةً فلك اليوم عندى من ذلك اضعاف ما وضعت عندى منه فابشر فانى ارجو ان يكون فى ذلك رضا الملك عنك اليوم و فرجاً مما انت فيه فقال الرجل عند ذلك ما ادرى اى الامرين انا اشد حسرةً عليه على ما قرطت فى القرين الصالح ام على ما اجتهدت فيه لقرين السوء قال بلوهر فالقرين الاول هو المال والقرين الثانى هو الامل والولد والقرين الثالث هو العمل الصالح

وهين حكايه در حليه الاولياء، ج ٣، ص ٢٦٩ نیز مذکور است.

ودر حديث آمده است يتبع الميت ثلاث فيرجع اثنان و يبقى واحد يتبعه اهله و ماله و عمله فيرجع اهله و ماله و يبقى عمله (حليه الاولياء، ج ١٠، ص ٤٠ ربيع الارار،

دفتر پنجم

باب العمل والكد و در ربيع الابرار ، باب الخير والصلاح قصه ذيل نقل شده كه از مضمون اين حكايه متاخر است .

انشد الصلصال بن الدلهمس رسول الله :

تخير خليفاً من فعالك انما قرين الفتى في القبر ما كان يفعل
ولن يصحب الانسان من قبل موته و من بعده الا الذي كان يعمل

و حكايه مذكور در عجايب نامه بدينگونه آمده است :

شخصي را زني بود با جمال و غنچ و دلال و باغي و كتابي داشت روزي بباغ رفتي و كتاب خواندي و روزي با زن نشستي و چون مرگ نزديك رسيد باغ را گفت ترا آب دادم و آبادان داشتم ، امروز من ميروم با من چه خواهي كردن ، از باغ آوازي آما كه مرا پاي نباشد كه با تو بيايم و چون تو بروي ديگري خواهد آمد از باغ نوميدي پس زن را گفت كه عمر در سر تو كردم و از بهر تو رنجها كشيدم امروز بخواهم رفت چه كني گفت تا زنده باشي خدمت كنم و اگر بميري جزع و فرياد كنم و چون ترا ببرم با تو تا لب كور بيايم و چون پنهان شوي در خاك نيايم اما بنالم و بگريم و باز كور و شوهري ديگر كنم و مرد ازوي نيز نوميدي شد ، روي بكتاب كرد و گفت بخواهم رفت چه خواهي كرد گفت من با تو باشم و اگر در كور شوي مونس تو باشم و چون قيامت بر خيزد دستگير توشوم و هرگز ترا نكذارم .

و در كتاب فرائد السلوك حكايه فوق مذكور است بصورت ذيل :

گويند از سالكان طريقت و حافظان شريعت سالكي امين و ناصحي تقى را :

شعر

محيي الدوارس من شريعة احمد و رسوم سنتها مروت عطل

زمان اجل نزديك آمد و وقت استرداد امانت فراز رسيد و در تحت تملك و قيد تصراف او زني بود و باغي و مصحفى زن را گفت اي رفيق موافق و اي يار مساعد سالهاست تا مرائر مصاحبت ميان ما استمرار دارد و قواعد مصادقت استحكام و محب صادق و دوست

موافق آنست که حق صحبت قدیم فراموش نکند و منافق غدار آنکه چون دوستی نو یافت کهن را بعدم التفات مخصوص گرداند :

شعر

و ذوالقدر لا یرعی تلید مودة و یقتاده الود الطریف فیتبع

اکنون اشتیاق نفس بمقار قدس قائد زمام من شد و توقان روح بجوار رحمت مرا بر سفر آخرت باعث آمد با من چه خواهی کرد از حال سفر و اقامت مرا آگاهی ده، زن گفت موافقت در سلوک آن مقصد حالی را ممکن نیست و مصاحبت در سپردن آن راه متصور نه اما چون بدان منزل پیوستی و در آن موضع مقیم شدی مدتی طریق وفای تو مسلوک دارم و با دیگری سر بر بالین نهم چون آن مدت منقضی شود و آن عدت سپری گردد صحبت دیگری اختیار کنم و با او سراز گریبان عیش برارم و گویم :

شعر

یکی چون شود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای

نیک مرد از روی نومید باز گشت و گفت وفا طلبیدن از زنان و از آتش عمل آب طمع داشتن هر دو یک مزاج دارد و خوش گفت آن حکیم :

شعر

مبادا کس که از زن مهر جوید
دع ذکرهن فما لهن وفاء
یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه
که از شوره بیابان گل نروید
ریح الصباء و عهدهن سواء
و قلوبهن من الدواء خلاء

پس سوی باغ آمد و گفت ای باغ شورستانی بودی گلستانت کردم و از انواع عمارت چون بوستان بهشت گردانیدم اینک می روم با من خواهی آمدن یا تو نیز چون زن رقم بی وفایی و بدعهدی بر خود خواهی کشید، باغ بزبان حال گفت ای سلیم القلب کشته دیگران خوردی طمع داری که کشته تو نخورند و ورزیده دیگران برداشتی کمان بری که ورزیده تو برندارند مگر گفته حکیم نشنیده بی که :

دفتر پنجم

شعر

پسر ندیدی ورزیده پدر بخورد
همی خوریم پسروارا گرچه ما پدریم
بکاشند و بخوردند کاشتیم و خورند
چو بنگری همه برزیکران یکدگریم

برو که من چون تو هزار مالک یاد دارم و صد هزار بیش خواهم دید نیک مرد نوح
و زاری کرد و قطرات اشک بر صفحات رخساره بارید و گفت بدبخت کسا که
بزخارف دنیا مشغول و مغرور گردد و بمصاحبت ملامی او ثقت افزاید چون من وقت
فرماندگی در بدر گردد نه اهل و عیال فریاد او رسد و نه ملک و منال او را بکار آید

شعر

تا بدانی که وقت پیچا پیچ
هیچکس مر ترا نباشد هیچ

پس پیش مصحف آمد و گفت ای مونس دل درویشان و ای ذکر زبان نیازمندان
سالهاست تا قوت باصره روح من از قراءت تست و قوت دل و قوت نفس من از تلاوت
تو اینک پا افزار سفر آخرت می پوشم و دستیار من در ظلمت آن راه نور تو خواهد بود
و پای مردی در قربت آن حضرت برکت تو با من خواهی آمد یا چون زن و باغ
بی وفایی بر جانم خواهی نهاد ، مصحف گفت من حبل متینم هر کس که با من سازد
اورا ضایع نگذارم و هر کس که بمن در گریخت اورا بمکان رحمت رحمان فرود آرم و بیم
معرفت و رضوان رسانم فارغ باش که من بانوام در ظلمت گور شمعیت افروزم و در با
قیامت راه سلامت نمایم .

۱۹۲ - گر زلیخا بست درها هر طرف

یافت یوسف هم ز جنبش منصور

(ص ۴۵۸)

مقتبس است از مضمون آیه شریفه : و راودته الّتی هو فی بیتها و غلقت الابواب

مأخذ قصص و تمثيلات

(سورة يوسف آية ۲۳) وتفصیلی کہ رواة ومفسرین در ذیل آن نوشته اند (رجوع کنبد
به: تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۹۹ و ابوالفتوح، ج ۲، ص ۱۲ و قصص الانبیاء نعلبی، ص ۹۹ - ۱۰۱)

۱۹۳ - حکایت آن عاشق که با معشوق خدمتها

و وفاهای خود را می شمرد

آن یکی عاشق پیش یار خود می شمرد از خدمت و از کار خود

(ص ۴۶۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است:

قال الجنید رأیت رجلاً متعلقاً بکم صبی، وهو يتضرع اليه و يُظهر له المحبة
فالتفت اليه الصبي وقال له الى متى ذا النفاق الذي تظهر لي فقال قد علم الله اني صادق
فيما اوردته حتى لو قلت لي مت لمت فقال ان كنت صادقاً فمت قال فتنحى الرجل و
غمض عينيه فوجد ميتاً (احياء الملوم ج ۴، صفة ۲۵۱).

و نظیر آن در الف ليلة و ليلة افسانه شب ۴۰۷ حکایتی نقل شده است.

۱۹۴ - قصه اهل ضروان و حسد ایشان

بود مردی صالحی ربانی عقل کامل داشت پایان دانی

(ص ۴۶۹)

مأخذ آن روایاتی است که مفسرین در ذیل آیه شریفه: انا بلونا هم كما بلونا
اصحاب الجنة اذ اقساموا ليصرمتها مصبحين (سورة ن والقلم، آیه ۱۷) ذکر کرده اند
و اینک بجهت توضیح یکی از آن روایات نقل میشود: كانت الجنة لشيخ و كان يتصدق
فكان بنوه يهونه عن الصدقة و كان يمسك قوت سنته و ينفق و يتصدق بالفضل فلما مات
ابوهم غدوا عليها فقالوا لا يدخلنها اليوم عليكم مسكين (تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۱۷).
و در تفسیر قدیم که نسخه عکسی آن متعلق بکتابخانه ملی است این حکایت

بطریق ذیل می آید: و ایشان مؤمنان بودند و از پس عیسی بن مریم بودند و پدران ایشان نیک مردان بودند و لکن آن سال تنگی بوده بود و خواهند گان بسیار بودند، چون بکشت درودن شدند درویشان گرد آمدندی، هر چه همی درودندی ایشانرا بایستی داد. با یکدیگر گفتند که این کشتهای ما بیشتر درویشان می بستانند، بیاید کامشب بشویم و کشت را بدرویم تا درویشان آگاه شوند، ما همه برداشته باشیم تا ما را هیچ بدرویشان نباید داد تا ما را بسنده باشد، چون ایشان نیت بر درویشان بدکردند خدای عزوجل آتشی فرستاد هم اندر آن شب تا کشت ایشان همه بسوخت، پس چون ایشان بدانستند که ما خطا کردیم توبه کردند و باز گشتند.

و در عجایب نامه قصه مذکورہ بدین صورت ملاحظه میشود:

ضروان: باغی است بصنعا در حدود یمن قوله تعالی ودخل جنته وهو ظالم لنفسه در عالم مثل آن نبود، مسکینی از آن طعام بخواست، نداد گفت مرا بشوای حاجت نیست، روز دیگر آتش را می دید در هوا میرفت و باغ را دیدند سوخته و سیاه گشته و خاکستری مانده دوازده میل، از آن باغ سیصد سال دود و آتش بر میخاست، اکنون همچنان سیاه مانده است و هیچ گیاه از گرمی آتش از آن نروید و هیچ مرغ آنجا نپرد و از صنعا تا ضروان چهار فرسنگ است، خداوند این باغ را صفیان نام بود، از دنیا رحیل کرد، پس روی زکوة نداد، بدین عقوبت گرفتار شد (بیز رجوع کنید به: تفسیر ابوالفتوح ج ۵، ص ۳۵۸ و معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۱ و این مطلب را مولانا در دفتر سوّم مثنوی ص ۲۰۴ نیز آورده و در صفحه ۹۰ از این کتاب بدان اشارت رفت).

۱۹۵ - در بیان حکایت ابتدای خلقت آدم علیه السلام

چونکه صانع خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر

(ص ۴۲۱)

مأخذ آن روایت ذیل است:

ان الله تعالی لما اراد خلق آدم علیه الصلوة والسلام اوحى الله الى الارض انى خال

منك خلقاً منهم من يطيعني منهم من يعصيني فمن اطاعني منهم ادخلته الجنة و من عصاني ادخلته النار . ثم بعث اليها جبريل عليه السلام ليأتيه بقبضة من ترابها فلما اتاها جبريل ليقبض منها القبضة قالت له الارض انى اعوذ بعزة الله الذى ارسلك ان تاخذ منى شيئاً يكون فيه غداً للنار نصيب فرجع جبريل عليه السلام الى ربه ولم ياخذ منها شيئاً وقال يا رب استعازت بك فكرهت ان اقدم عليها فامر الله عز وجل ميكائيل عليه السلام فانى الارض فاستعازت بالله ان ياخذ منها شيئاً فرجع الى ربه فلم ياخذ منها شيئاً فبعث الله تعالى ملك الموت فانى الارض فاستعازت بالله ان ياخذ منها شيئاً فقال ملك الموت وانى اعوذ بالله ان اعصى له امراً فقبض قبضةً من زواياها الاربع من اديمها الاعلى ومن سبختها وطينها و احمرها و اسودها و ابيضها و سهلها و حزنها و كذلك كان فى ذرية آدم الطيب و الخبيث و الصالح و الطالح و الجميل و القبيح و لذلك اختلفت صورهم و الوانهم (فصل الانبياء ، ص ٢٢ و تفسير طبرى ، ج ١ ، ص ١٠٦) .

١٩٦ - قصة قوم يونس على نبينا و عليه الصلوة و السلام

قوم يونس را چو پيدا شد بلا
ابر پر آتش جدا شد از سما
(ص ٤٧٣)

مأخذ آن روایت ذیل است که درباره نزول عذاب بر قوم یونس نقل کرده اند :
و قال وهب اغيمت السماء غيما اسودهاثلا تدخن دخانا شديدا فهبط حتى غشى
مدينتهم واسودت اسطحتهم فلما رأوا ذلك ايقنوا بالهلاك والعذاب فطلبوا نبيهم يونس
فلم يجدوه فخذف الله فى قلوبهم التوبة والهمهم الرجوع اليه فخرجوا الى الصعيد بأنفسهم
ونسائهم و صبيانهم و دوابهم و لبسوا المسوح و اظهروا الايمان و التوبة لله و اخلصوا النية
و فرقوا بين كل و الدة و ولدها من الناس و الدواب و الانعام فحنن بعضها الى بعض و علت
اصواتهم و اختلفت حنينهم و عجزوا و تضرعوا الى الله و قالوا آمنا بما جاء به يونس فرحمهم
ربهم و استجاب دعوتهم و قبل توبتهم و كشف عنهم العذاب بعد ما اظلمهم .

(فصل الانبياء ، تلمبي ، ص ٢٤٥)

۱۹۷ - در جواب ان مغفل کہ گفت چه خوش بودی

کہ مرگ در جهان نبودی

آن یکی میگفت خوش بودی جهان گر نبودی پای مرگ اندر میان
(ص ۴۷۷)

مأخذ آن مطلب ذیل است کہ شیخ عطار در ضمن شرح حال یحیی معاذ رازی
نقل میکند :

روزی بیدیش او میگفتند کہ دنیا با ملک الموت بجهتہ بی نیرزد ، گفت غلط
کرده اید اگر ملک الموت نیست (هیچ) نیرزدی گفتند چرا ؟ گفت : الموت جسری
یوصل الحیب الی الحیب ، گفت مرگ جسری است کہ دوست را بدوست رساند
(تذکرۃ الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۳۰۰) .

و این بیت از شاهنامہ فردوسی :

بہشتی بدی گیتی از رنگ و بوی اگر مرگ و پیری نبودی درای
همین معنی را میرساند .

۱۹۸ - فیما یرجی من رحمۃ اللہ تعالی

در حدیث آمد کہ روز رستخیز امر آید ہر یکی تن را کہ خیز
(ص ۴۷۸)

مأخذ آن روایت ذیل است .

بلغنی أنه یؤتی بالعبد یوم القیمہ ویوقف بین یدی اللہ عزوجل فیقول انظروا فی
حسناتہ فینظر فی حسناتہ فلا توجد له حسنة فیقول انظروا فی سیئاتہ فتوجد له سیئات
کثیرة فیؤمر بہ الی النار فیذهب بہ و هو یلتفت فیقول رُدّوه الی ما نلتفت فیقول ای
لم یکن هذا ظنی اورجائی فیک فیقول صدقت فیؤمر بہ الی الجنة (حلیۃ الاولیاء ، ج ۱
ص ۲۹۵ - و این روایت با مختصر تفاوتی در عبارت درص ۳۱۵ از همین مجلد و نیز در ج ۵ ص ۲۶
و ج ۶ ص ۲۵۳ و در احیاء العلوم ، ج ۴ ص ۱۰۶ نقل شدہ است) .

۱۹۹ - قصه ایاز و حجره داشتن او

آن ایاز از زیر کی انگیخته پوسین و چارقش آویخته

(ص ۴۷۹)

مآخذ آن حکایت ذیل است :

شیخ ما گفت وقتی جولاهه بی بوزارت رسیده بود، هر روز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آنجا شدی و ساعتی در آنجا بودی پس برون آمدی و بنزدیک امیر رفتی امیر را خبر دادند که او چه میکنند، امیر را خاطر بآن شد تا در آن خانه چیست، روزی ناگه از پس وزیر بدان خانه در شد گوی دید در آن خانه چنانکه جولاهگان را باشد وزیر را دید پای بدان گو فرو کرده امیر او را گفت که این چیست، وزیر گفت که یا امیر این همه دولت که مرا هست همه از امیر است ما ابتداء خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم هر روز خود را از خود یاد دهم تا خود بغلط نیفتم، امیر انگشتری از انگشت بیرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن تا اکنون وزیر بودی اکنون امیری (اسرار التوحید، طبع طهران، ص ۲۰۹).

و شیخ عطار این حکایت را باطرزی که بروایت مولانا شبیه تراست در مصیبت نامه نظم فرموده است بدینگونه :

خانه بی هر روز بگشادیش در
پس از آنجا آمدی نزدیک شاه
شهریار آن جایگه شد بیقرار
تا در آن خانه چه دارد آن غلام
پوستینی دید شاه سرفراز
گفت ای خسرو نیم حق ناشناس
بوده است این پوستین در بر مرا
نه ز خود کز شاه عالی صدربافت

داشتی در راه ایاز سیم بر
در درون خانه رفتی او بگماه
این سخن گفتند یدش شهریار
خواست تا معلوم گرداند تمام
آمد و آن خانه را در کرد باز
حالیا آن حال پرسید از ایاس
روز اول چون گشاد این در مرا
باز چون امروز کو آن قدر یافت

چون ببینم پوستین خود بگاہ
تا فراموشم نباشد کار خود

بعد از آن آیم بخدمت پیش شاه
پای بیرون ننهم از مقدار خود

وظاهرأ ماخذ این هردو حکایت روایت ذیل باشد:

كان لعمر بن عبدالعزيز سَفَطٌ فيه دُرَاعَةٌ من شعر وغلّ و كان له بيت في جوف
بيت يُصلّى فيه لا يدخل فيه احد فاذا كان في آخر الليل فتح ذلك السفط و لبس تلك
الدّراعة و وضع الغلّ في عنقه فلا يزال يناجي ربّه و يبكي حتى يطلع الفجر ثم يعيد
في السفط (حلبه الاولياء، ج ٥، ص ٢٩١).

۲۰۰ — او خروس آسمان بوده زپیش

نعره‌های او همه در وقت خویش

(ص ۴۸۲)

مضمون این بیت مأخوذ است از روایت ذیل:

بلغنى أنّ تحت العرش ملكاً في صورة ديكٍ برائته من لؤلؤء وصنّصه من زبرجذ
اخضر فاذا مضى ثلث الليل الاوّل ضرب بجناحيه وزقا و قال ليقيم القائمون فاذا مضى
نصف الليل ضرب بجناحيه وزقا و قال ليقيم المتهمجدون فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه
وزقا و قال ليقيم المصلّون فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقا و قال ليقيم الغافلون و علم
اوزارهم (احياء العلوم، ج ١، ص ٢٤٤).

و ابو الفتوح رازی در بیان معراج پیغمبر این مطلب را چنین نقل میکند:
من در آسمان دنیا میرفتم خروسی را دیدم موی گردن او سبز و سروتن او سبز
که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم، پای‌های او در زیر هفتم زمین بود و سر او
در زیر عرش بود، گردن دوتا کرده دو بال داشت که اگر بر افراشتی بمشرق و مغرب
برسیدی، چون شب با آخر رسید او پرها باز کند و بهم باززند و خدا را تسبیح کند و
سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال لا اله الا الله الحي القيوم چون خروسان زمین
او بشنوند جمله با آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال برهم زنند چون اوسا کرد

خروسان زمین ساکن شوند (تفسیر ابو الفتح، ج ۳، ص ۳۱۵ - نیز رجوع کنید بفتوحات مکیه، ج ۴، ص ۶۵۶).

۲۰۱ - در بیان توبه نصوح

خواجه بر توبه نصوحی خوش بتن
شرح این توبه نصوح از من شنو
بود مردی پیش از این نامش نصوح
کوششی کن هم بجان و هم بتن
بگرویدستی و لیک از نوگرو
بد ز دلاکی زنان او را فتوح
(ص ۴۹۰)

مأخذ آن حکایت ذیل است:

وقیل کان رجل یخرج فی زی النساء و یحضر کل موضع یجتمع فیہ النساء من عرس او ماتم فاتفق ان حضر يوماً موضعاً فیہ مجمع للنساء فسرقت درة فصاحوا ان اغلقوا الباب حتی نفتش فکانوا یفتشون واحدة واحدة حتی بلغت التوبة الی الرجل والی امرأة معه فدعا الله تعالی بالاخلاص وقال ان نجوت من هذه الفضيحة لا اعود الی مثل هذا فوجدت الدرّة مع تلك المرأة فصاحوا ان اطلقوا الحرّة فقد وجدنا الدرّة.

(احیاء العلو، ج ۴، ص ۲۷۰)

و در مقالات شمس تبریز این حکایت بدینگونه نقل شده است:

بعضی گفته اند که شخصی بود که روی او روی زنان بود اما او مرد بود و آلت مردان داشت کامل بی علت و بی عنت، در حمام زنان دلاکی کردی سی سال کار میکرد تا روزی در حمام مرواریدی بزرگ از گوش دختر ملک کم شد، گفتند در حمام کم شده است، فرورید تا سوراخ بینی همرا بجویید و سرهنکان در حمام را گرفته رباعی:

نادر نرسد وعده هر کار که هست
تقدیر بهر قضای ناچار که هست
سودت نکند یاری هر بار که هست
در خاک کند هر دل بیدار که هست

او در خلوتی در آمد، از ترس می لرزید که نوبت بمن خواهد رسیدن و سجده بیایی میکرد و عهد میکرد با خدا که اگر این بار خلاص یابم باقی همه عمر کرد این حرکت نگردم، خدایا بعد از این دلاکی زنان نکتم، اقرار کردم بخدایی تو، اگر

این بار از من دفع گردانی هرگز نصح بدین گناه باز نگردد در این تضرع بود که
آواز آمد که همراه جستم، نصح را بخوانید، بیهوش شد، بحق پیوست سرش، آواز
آمد که یافته شد گفتند لاجول در حق او گمان بدبردیم تا بیاید دختر ملک را بمالد
البته مالیدن او میخواید، نصح را بخوانید نصح گفت دست من امروز بکار نیست
زخم گرفته است و تب (مقالات شمس، نسخه کتابخانه، فاتح ورق ۳۸ و ورق ۸۴).

وبی گمان مأخذ روایت مولانا و شمس تبریز همان است که در احیاء علوم الدین
نقل شده و ظاهراً نام نصح در این حکایت از قصه دیگر که در کتاب رونق المجا
تالیف ابو حفص عمر بن حسن نیشابوری نقل شده وارد گردیده است اینک آن قصه:
ان رجلاً فی بنی اسرائیل یقال له نصح کان یتوب فی کل مرة ثم یرجع
الفساد قال فندم مرة علی قبیح صنعه فخرج الی الصحراء و مزق قمیصه و وضع التراب
علی راسه یقول الی کم مرة اتوب و اعود فان لم تعصمنی اعود و اعود فسمع قائلاً
ان انت تعود الی المعصیة و تعود و تعود فانا اعود الی الرحمة و اعود و اعود.
(کتاب رونق المجالس، طبع مطبعة منیریه مکة، ص ۴۲)

۲۰۲ - در بیان حال کسی که پشیمان شود و توبه کند باز آید

پشیمانی را فراموش کند

گازری بود و او را یک خری پشت ریش اشکم تھی چون لاغری
(ص ۴۹۳)

مأخذ آن حکایت ذیل است:

آورده اند که شیری بود و او را گر بر آمده بود و چنان قوت از او ساقط شد
از حرکت بازماند و نشاط شکار فرو گذاشت و در خدمت او روباهی بود، روزی او را
ملک این علت را علاج نخواهد فرمود، شیر گفت اگر دارو دست دهد بهیچ وجه
جایز نشمرم و گویند دل و گوش خر می باید و طلب آن میسر نیست گفت اگر ملک
دهد در آن توفقی نیفتد و در این نزدیکی چشمه ییست و گازری هر روز بجامه

آنجا آید و خری رخت کش اوست و هر روز در آن مرغزار میچرد، اورا بفریبم و بیارم و ملک نذر کند دل و گوش اورا بخورد و باقی بر بندگان صدقه کند، شیر این شرط بجا آورد و روباه بنزدیک خر رفت و تلمظی نمود، آنگاه پرسید که موجب چیست که ترا تزار ورنجور می بینم گفت این گازر بر تو اترم کار فرماید و تیمار علف کم کند، روباه گفت مخلص و مهربان مهیا بچه ضرورت این محنت اختیار کردی، گفت هر کجا روم از این مشقت خلاص نیابم، روباه گفت اگر فرمان بری ترا بمرغزاری برم که زمین آن چون کلبه گوهر فروش بالوان جواهر مزین است و هوای او چون طبله عطار بنسیم مشک و عنبر معطر.

نه امتحان بسوده چنان موضعی بدست نه آرزو سپرده چنان بقعتی بیای
و پیش از این خری دیگر را نصیحت کرده ام و امروز در عرصه فراغ و نعمت میخرامد و در ریاض امن و مسرت میگذارد چون خر این فصول بشنود خام طمعی اورا برانگیخت تا نان روباه پخته شد، گفت از اشارت تو گذرنیست چه میدانم که برای دوستی و شفقت این دل نمود گی و مکرمت میکنی، روباه اورا بنزدیک شیر برد چون زار و تزار بود قصدی کرد و زخمی انداخت مؤثر نیامد بسبب ناتوانی، خر بگریخت روباه از ضعف شیر لختی تعجب نمود که کدام بدبختی از این فراتر که مخدوم من خری لاغر نتواند شکست، این سخن بر شیر گران آمد، اندیشید که اگر بگویم اهمال رو داشتتم برآورد و تحیر منسوب کردم و اگر بقصور قوت اعتراف کنم سمت عجز را التزام باید نمود آخر فرمود که هر چه یادشاهان کنند رعیت را بر آن وقوف و استکشاف شرط نیست که خاطر هر کس بدان نرسد که رای ایشان بیند ترا این سؤال نمیاید کرد از این تعجب در گذر و حیلت کن تاخر باز آید و خلوص اعتقاد و فرط اخلاص تو بدان روشن گردد روباه باز رفت، خر عتاب کرد و گفت تو مرا کجا برده بودی روباه گفت سود ندارد و هنوز منت رنج و ابتلای تو سپری نشده است و آلا جای آن نبود که دل از جای میبایست برد، اگر آن خر دست بتو دراز کرد از صدق شهوت و فرط شفقت بود و اگر

توقفی رفتی انواع نلطف و تملق مشاهدت افتادی و من در این هدایت و دلالت سرخ
گشتمی بر این مزاج دمدمه میداد تا خر را در شبتهت افکند که هرگز شیر ندیده
پنداشت که او هم خراست باز آمد شیر او را تالفی واجب دید تا استیناسی یافت پس
در جست و او را بشکست و روباه را گفت من غسلی کنم و آنکاه دل و گوش او را بخور
معالجت این علت بر این سیاق مفیدتر باشد چندانکه شیر برفت روباه دل و گوش
بخورد شیر باز آمد پرسید که دل و گوش کجا شد گفت بقاباد ملک را اگر او دل و
داستی که هرگز عقل و محلّ سمع است پس از آنکه صولت مشاهده کرده دروغ
نشودی و بخدیعت من فریفته نشدی و بیای خود بگور نیامدی (کلبه و دمنه
۲۱۷-۲۱۹) .

۲۰۳ - حکایت آن زاهد که توکل را امتحان میکرد

آن یکی زاهد شنید از مصطفی که یقین آید بجان رزق خدا

(ص ۴۹۶)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

حدثنی محمد بن هلیل بن عبدالله قال حدثنا القاضي احمد بن سيار قال حدثني
من الصوفية قال كنت اصحب شيخاً من الصوفية انا وجماعة في سفر فحدثني حديثاً
والارزاق وضعف النفس فيهما وقوتها فقال ذلك الشيخ عليّ وعلى لا ذقت ما كولا او
الى بجماعة فالوذج حارّ ولا آكل الا بعد ان يحلف عليّ قال وكننا نمشي في الصحراء
فقال له الجماعة الاخر جاهل ومشي مشينا وانتهينا الى قرية ومضى عليه يومان ولم
لم يطعم فيهن شيئاً ففارقته الجماعة غيري فانه طرح نفسه في مسجد في القرية مسجداً
للموت ضعفاً فاقمت عليه فلما كان في ليلة اليوم الرابع وقد انتصف الليل وكاد ان
الشيخ فاذا بباب المسجد قد فتح واذا جارية سوداء ومعها طبق مغطى فلما راتنا
انتم غرباء او من اهل القرية فقلنا غرباء فكشف الطبق فاذا بجماعة فالوذج يفور
فقال كلوا فقلت له كل فقال لا افعل فقلت له والله لتاكلن لا برّ قسمه فقال لا افعل
فشالت الجارية يدها فصغته صفة عظيمة وقالت والله لئن لم تأكل لا صغتنك هكذا

ان تأكل قال فقال كل معي فاكلنا حتى نظفنا البجام و جاءت البجارية تمضي فقلنا لها مكانك خبرينا بخبرك و خبر هذا البجام فقالت نعم انا جارية رجل هو رئيس هذه القرية وهو رجل احمق حديد فطلب منا منذ ساعة فالزوجاً فقمنا لنصلحه وهو شتاء و برد فالي ان تخرج الحوائج من البيت و تشعل النار و يعقد الفالزوج تأخر عنه فطلبه فقلنا نعم و طلبه ثانياً ولم نكن فرغنا منه و طلبه الثالثة فحرد و حلف بالطلاق لا ياكله ولا احد من داره ولا احد من اهل القرية ولا اكله الا رجل غريب فجعلناه في البجام و خرجنا نطلب في المساجد رجلاً غريباً فلم نجد الى ان انتهينا الى هذا المسجد فوجدنا كما ولولم ياكله هذا الشيخ لقتله ضرباً الى ان يأكل لئلا تطلق ستي من زوجها قال فقال الشيخ كيف ترى اذا اراد ان يرزق (الجزء الثاني من نشوار الحاضرة ، طبع دمشق ، ص ٤٢ - ٤١ و نیز رجوع كنيد به ، تليس ابليس ، صفحه ٣١٠ و ٣١٤ و نظير آن در صفحه ٣١٢) .

٢٠٤ - مطرب آن خانقه گو تا که تفت

دف زند که خر برفت و خر برفت

چونکه خرگوشی برد شیری بچاه

چون نیارد روبهی خر تا گیاه

(ص ٥٠٠)

بیت اول اشاره است بحکایت فروختن صوفیان بهیمه مسافرا در دفتر دوم .
(ص ٥١ از این کتاب) و بیت دوم اشاره است بحکایت شیر و خر گوش در دفتر اول (ص ١١ از این کتاب) .

٢٠٥ - حکایت آن شخص که از ترس خویش را بنخانه افکند

آن یکی در خانه بی ناکه گریخت زرد روی و لب که بود و رنگ ریخت

(ص ٥٠٠)

مآخذ آن حکایت ذیل است :

وهذا كما حكى عن الحسين بن عبدالسلام المصري المعروف بالجميل انه مر

بعض اخوانه بعقبه النجارین و هو يعدو با کثر مما يقدر عليه فقال قف علی فخاف ان تكون نزلت به نازلة فاتاه الی الدار فخرج مستخفياً فقال مالک یا ابا عبد الله قال اما علمت ان السخرة وقعت فی الجمال فما یؤمنی ان یقال هذا الجمل فأخذ فلا انخلص الا بشفاعه (ذیل زهر الاداب ، ص ۶۴) .

و این حکایت را شیخ سعدی در گلستان بدینگونه می آورد: گفتیم حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدندش گریزان و بی خویشتن افتان و خیزان کسی گفتش چه آفتست که موجب محافتست گفتا شنیده ام که شتر را بسخره می گیرند گفت ای سفید شتر را با تو چه مناسبت است و ترا بدو چه مشابعت، گفت خاموش که اگر حسودان بغرض گویند شتر است و گرفتار آییم کرا غم تخلص من دارد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده بود (گلستان ، چاپ مرحوم فروغی ، ص ۳۱) .

۲۰۶ - حکایت مریدی که شیخ از حرص او آگاه شد

شیخ می شد با مریدی پیدرنگ سوی شهری نان در آنجا بودتنگ (ص ۵۰۹)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

نقل است که یکی پیش جنید شکایت کرد از گرسنگی و برهنگی، جنید گفت برو ایمن باش که او گرسنگی و برهنگی بکسی ندهد که تشنیع زند و جهان را پراز شکایت کند بصدیقان و دوستان خود دهد تو شکایت مکن (تذکره الاولیاء ج ۲ ، ص ۱۸) .
و مضمون این حکایت در این گفته فضیل بن عیاض هم مندرج است :

و کان فضیل بن عیاض یقول لنفسه ای شیء تخافین اتخافین ان تجوعی لاتخافی ذلك ، انت اهون علی الله من ذلك انما یجوع محمد ص واصحابه (احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۶۱)

۲۰۷ - حکایت آن گاو حریص

یک جزیره سبز هست اندر جهان اندر او گاو ایست تنها خوش دهان (ص ۵۱۰)

مأخذ است از گفته عطار :

عطا گفتست آن مرد خراسان
پس گوهی که آنرا قاف نامست
بر او هفت صحرا پر گیاهست
در آنجا هست حیوانی قوی تن
بباید بامدادان بگاہ او
چو خالی کرد حالی هفت صحرا
چو فارغ گردد از خوردن بیکبار
که فردا من چه خواهم خورد اینجا
دگر روز از برای او جهاندار
که حیوانیست با صد گوه یکسان
مگر آنجا بگه او را مقامست
پس او هفت دریا پیش راهست
که او را نیست کاری جز که خوردن
خورد آن هفت صحرا پر گیاه او
بیا شامد بیکدم هفت دریا
نخفتند شب دمی از رنج و تیمار
همه خوردند چه خواهم کرد اینجا
کند صحرا و دریا پر دگر بار
(الهی نامه، ص ۲۰۱)

۲۰۸ - حکایت آن راهب که بر روز روشن با شمع در طلب

آدمی میگشت

آن یکی با شمع بر میگشت روز
گرد هر بازار دل پر عشق و سوز
(ص ۵۱۰)

ماخذ آن مطلبی است که در شرح حال دیو جانس نقل کرده اند بطریق ذیل :
وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن میگردید سبب پرسیدند گفت انسان
میجویم (سیر حکمت در اروپا تألیف مرحوم فروغی، ص ۷۷) .
و این مضمون را مولانا در غزلیات بدینگونه نظم فرموده است .

دی شیخ با چراغ همی گشت کرد شهر
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
در کتاب تاریخ الفلاسفة اليونانین ترجمه عبدالله بن حسین المصری از زبان
فرانسه، چاپ مطبعة التمدن (۱۹۰۴) ص ۱۲۲ آمده است که دیو جینس «مشی ذات یوم

دفتر پنجم

وقت الظهيرة بمصباح فسئل عن ذلك فقال لعلی ابصر رجلاً، يعكی أنه صرخ باعلی صوته فی الحارات قائلاً یا رجال وصاریکرها حتی انفضت الیه جملة من العالم فطردهم بعصاه وقال لهم انا اطلب الرجال ومالکم ، نظیر این عمل یعنی روز با چراغ در کوچه در پی مرد کشتن را فید روس بفیلسوف مشهور دیگر ایسوفوس نسبت داده است کتاب ۳ ف ۱۹ (از افادات دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی).

۲۰۹ - دعوت کردن مسلمانان مغی را بدین اسلام

مرفعی را گفت مردی کای فلان هین مسلمان شو بیاش از مؤمنان
(ص ۵۱۱)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

حدثنی رجل من اصحابنا قال صاحب رجل من القدریة مجوسياً فی سفر فقال له القدری یا مجوسی مالک لا تسلم قال حتی یشاء الله قال قد شاء الله ذلك ولكن الشیطان لا یدعک قال المجوسی فانامع اقواهما (هیون الاخبار ، ج ۲ ، ص ۴۲ - نیز اخبار الطراف والمتاجنین ، تألیف ابن جوزی ، چاپ دمشق ، ص ۵۷) .

۲۱۰ - حکایت در تقدیر و امتحان بنده و اثبات اختیار

گفت دزدی شخه را کای پادشاه آنچه کردم بود آن حکم اله
(ص ۵۱۰)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

امر الاسکندر بصلب سارق فعال ایها الملك فعلت ما فعلت وانا کاره فعال وُصلب وانت ایضاً للصلب کاره (ربیع الابرار ، باب القدر والخیانة ، المستطرف ج ۱ ص ۱۹۰) .

۲۱۱. حکایت آن درویش که در هری غلامان

عمید خراسانی را آراسته دید

آن یکی گستاخ رو اندر هری چون بدید او خود غلام مهتری

(ص ۵۱۸)

ماخذ آن قطعه ذیل است از عطار :

در خراسان بود دولت بر مزید
صد غلامش بود ترک ماهروی
هر یکی در گوش درّی شب فروز
با کلاه شقه و با طوق زر
با کمرهای مرصع بر میان
هر که دیدی روی آن یک لشکری
از قضا دیوانه بی بس گرسنه
دید آن خیل غلامان را ز دور
خواجه شهری جوابش داد راست
چون شنید این قصه آن دیوانه زود
گفت ای دارنده عرش مجید
زانکه پیدا شد خراسان را عمید
سر و قامت سیم ساعد مشکبوی
شب شده از عکس آن در همچو روز
سر بسر سیمین بر وزرین سپر
هر یکی را نقره خنکی زیر ران
دل بدادی حالی و جان بر سری
ژنده بی پوشیده پای برهنه
گفت از آن کیستند این خیل حور
کاین غلام آن عمید شهر ماست
اوقساد اندر سر دیوانه دود
بنده پروردن بیاموز از عمید
(منطق الطیر)

و مقصود از عمید خراسان محمد بن منصور نسوی است از اعظم رجال عهد سلجوقی

در قرن پنجم متوفی سال ۵۹۴ (اخبار الدولة السلجوقية ، چاپ لاهور ، ص ۳۴ - ۳۲) .

۲۱۲ - حکایت تسلی کردن خویشان مجنون مجنون

را از عشق لیلی

ابلهان گفتند مجنون را ز جهل حسن لیلی نیست چندان هست سهل

(ص ۵۲۱)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

قال الوالی ذکر آن الملوّح واخوته ساروا الی الصحراء لیاخذوه ویردوه الی الحی واهل بینه وذلك بعدما نحل جسمه واسودّ وجهه وجفّ جلدہ علی عظامه فلما ورد واعلیه لقوه قاعداعلی تلّ من رمل وهو یخطّ باصبعة فلما دنوا منه نفر فناداه ابوه یا قیس انا ابوک الملوّح وهـذا اخوک فطب نفسا وابشر فقد وعدنی ابوہا ان یزوجکھا و یردک من نفارک وینزل عند حکمک ورضاک فاقبل البهم وانس بهم فقال له ابوه یا قیس اما تتقی الله ولا تراقبه کم تطیع هواک وتعصینی فقد کنت ارجی ولدی افضلک علیهم و اوثرک فاخلفت ظنی ولم تحق املی فلیت شعری ماہی اراہا ممن یوصف بالجمال والحسن وقد بلغنی انها فوہاء قصیرة جا حظة العینین عثملة سمجة فعدعن ذکرها ولك فی قومک من هو حیرلک منها فلما سمع ثلثه فیها انشاء یقول :

فیت ذراعا عرض لیلی وطولها

یقول لی الواشون لیلی قصیرة

منی کبیدی بل کلّ نفسی وسولها

وجا حظة فوہاء لاباس انہا

(دیوان مجنون ، ص ۲۵)

۲۱۳ - حکایت جو حی کہ چادر پوشیده در میان زنان نشسته

واعظی بد بس گزیده در بیان زیر منبر جمع مردان و زنان

(ص ۵۲۲)

مأخذ آن قصه ذیل است :

زنی در مجلس وعظ بیهلوی معشوق خود افتاد ، واعظ صفت بر جبرئیل میکرد زن در میانه کار گوشه چادر بر زانوی معشوق افکند و دست به ... بزد ، چون خاسته

مأخذ قصص و تمثيلات

دید بیخود نعره بی بزد، واعظ را خوش آمد گفت ای عاشقۀ صادقہ پر جبرئیل با جانت رسید
یا بردلت کہ چنین آہی عاشقانہ از نہادت بیرون آمد، گفت من پر جبرئیل نمی دانم کہ
بدلم رسید یا بجان، ناگاہ بوق اسرافیل بدستم رسید کہ این آہ بی اختیار از من بدر آمد.
(لطائف عیب، چاپ اسلامبول، ص ۱۲۲)

۲۱۴ - دعوت کردن مسلمان گیری را در عهد بایزید

بود گیری در زمان بایزید
گفت اورا يك مسلمان سعيد
(ص ۵۲۳)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

نقل است کہ گیری بود در عهد شیخ (بایزید) گفتند مسلمان شو، گفت اگر مسلمانی
اینست کہ بایزید میکند من طاقت ندارم و اگر اینست کہ شما میکنید آرزو نمی کنم
(تذکرۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۹)

۲۱۵ - حکایت مؤذن زشت آواز کہ در کافرستان

بانگ نماز زد

این حکایت یاد گیرای تیز هوش
یک مؤذن داشت بس آواز بد
صورتش بگذار و معنی را نپوش
شب همه شب میدریدی حلق خود
(ص ۵۲۳)

مأخذ آن حکایت ذیل است کہ در فرائد السلوک نقل شده : آورده اند کہ وقتی
مؤذنی کہ از حلاوت آواز او در اذان آذان حقہ شکر شکستی و از لطافت صوت او در ادای
بانگ نماز چشم بر گوش حسد بردی شعر
وملأت السمع منی کلما
یحسد القلب علیہ الاذنا

بشهر تفلیس افتاد و بمؤذنی مسجدی موسوم گشت و چنان شد کہ ہر وقت کہ بر
سر منارہ گفتی اللہا کبر از حلاوت آواز و لطافت غنہ و عذوبت لحن و طراوت لہجہ او ہزار
زنار از نیمہ مسیحیان بریدہ شدی و ہزار کس از کفار در دین اسلام آمدی، اکابر کفار و
امائل ملاعین جمعیت ساختند و پادشاہ را گفتند اگر این مرد یکسال در این شهر اقامت

کند و بانگ نماز دهد بر ملت عیسی هیچ جانور نماند جمله مسلمان کردند، پادشاه این مؤذن را خلعت فرمود و هزار دینار بوی داد و گفت از این شهر بموضع دیگر نقل کن که بسبب آواز توفتنه بی میان قوم قائم میگردد، مؤذن زر در قبض آورد و خلعت پوشید و روی بمقام خویش نهاد، همسایه او مردی بود که در جنب آواز او شهیق حمار که آن انکر الاصوات لصوت الحمیر خوب تر از الحان مزامیر نمودی و از الحان او در اذان مردم را جای تنناتین مصورشدی، این مرد نیز بامید خلعت و زر روی بتفلیس نهاد و در همان مسجد مؤذن شد بمدتی نزدیک از کراحت آواز او آنان که اسلام پذیرفته بودند مرتد شدند و نزدیک هزار مسلمان کافر شد، جاهیرائمه و اعیان اسلام بحضرت ملک رفتند و گفتند اگر پادشاه این مرد را دفع نکند مسلمانی بکلی بر خیزد، پادشاه همچنان او را هزار دینار بفرمود و تشریفی خاص و گفت بموضع خویش بازرو و دیگر مؤذنی مکن که ملت خویش تباه میکنی و سردل مردم سرد میگردانی و وقع اسلام میبری.

و ظاهراً مأخذ این حکایت قصه بی است که در ربیع الابرار، باب الدین نقل شده است بدینگونه:

مرسکران بمؤذن ردی الحنجرة فجلده بالارض و جعل يدوس بطنه واجتمع عليه الناس فقال مابی رداة صوته ولكن شماعة اليهود والنصارى بالمسلمين.

۲۱۶- همچو آن زن کو... خر بدید

گفت آوه زان خر فحل فرید

(س ۵۲۴)

مأخذ آن حکایت ذیل است:

استطرت اعرابية فحلاً لحبجر لها فلما ادلى رأيت شيئاً عظيماً فقالت لقيمها نح - الحجر فوالله ما حمله من الرجال حرقط ولا من الخيل جواد قط (ربيع الابرار، باب الملح والمداعبات) و این حکایت را انوری در قطعه بی که از روی مشابهت وزن و بیت آخر آن بدون شك مأخذ مولانا بوده بنظم آورده است:

روزی از بهر تماشا سوی دشت چند زن بیرون شدند از مهتران
چون بصر اساعتی ماندند دیر چند خر دیدند در صحرا چران
و بقیه این قطعه را که بسبب رکاکت بعضی الفاظ نوشته نیامد در دیوان انوری
میتوان دید .

۲۱۷ - بیان حکایت آن امیر که غلام را گفت می بیار

بود امیری خوش دلی میخواره‌یی کھف هر مخمور و هر بیچاره‌یی
(ص ۵۲۰)

طاهراً مأخوذ باشد از حکایت ذیل :

كان ابو الحسين النوري رجلاً قليلاً الفضول لا يسأل عمالاً يعني ولا يفتش عمالاً
يحتاج اليه و كان اذا رأى نكيراً غيره ولو كان فيه تلفه فنزل ذات يوم الى مشرعة تعرف
بمشرعة الفحامين يتطهر للصلوة اذ رأى زورقاً فيه ثلاثون دنأ مكتوب عليها بالقار لطف
فقراء وانكره لانه لم يعرف في التجارات ولا في البيوع شيئاً يعبر عنه بلطف فقال للملاح
ايش في هذه الدنان قال وايش عليك امض في شغلك فلما سمع النوري من الملاح هذا القول
از داد تعطشاً الى معرفته فقال له احب ان تخبرني ايش في هذه الدنان قال وايش عليك
انت والله صوفي فضولي هذا خمر للمعتضد يريد ان يتمم به مجلسه فقال النوري وهذا خمر
قال نعم قال احب ان تعطيني ذلك المدري فاغتاظ الملاح عليه وقال لغلامه اعطه حتى انظر
ما يصنع فلما صارت المدري في يده صعد الى الزورق ولم يزل يكسرها دنأ دنأ حتى اتى على
آخرها الادناً واحداً والملاح يستغيث الى ان ركب صاحب الجسر وهو يومئذ ابن بشر
افلح فقبض على النوري واشخصه الى حضرة المعتضد وكان المعتضد سيفه قبل كلامه ولم
يشك الناس في انه سيقتله قال ابو الحسين فادخلت عليه وهو جالس على كرسي حديدية بيده
عمود يقبله فلما رآني قال ما انت قلت محتسب قال ومن و لاك الحسبة قلت الذي . لآك الامامة
ولاني الحسبة يا امير المؤمنين قال فاطرق الى الارض ساعة ثم رفع رأسه الى وقال ما الذي حملك
على ما صنعت فقلت شفقة مني عليك اذ بسطت يدي الى صرف مدركه عنك فقصرت عنه قال
فاطرق مفكراً في كلامي ثم رفع رأسه الى وقال كيف تخلص هذا الدن الواحد من جملة الدنان

فقلت فی تخلصه علة اخبر بها امیر المؤمنین ان اذن فقال هل اخبرنی فقلت یا امیر المؤمنین انی اقدمت علی الدنان بمطالبة الحق سبحانه لی بذلك وغمر قلبی شاهد الاجلال للحق و خوف المطالبة فغابت هیبة الخلق عنی فاقدمت علیها بهذه الحال الی ان صرت الی هذا الدن فاستشعرت نفسی کبراً علی ان اقدمت علی مثلك ولو اقدمت علیه بالحال الاول و كانت ملاً دنیا دنان لكسرتها ولم ابال فقال المعتضد اذهب فقد اطلقنا یدك غیر ما احببت ان تغیره من المنكر قال ابو الحسین فقلت یا امیر المؤمنین بغض الی التفری لانی كنت اغیر عن الله تعالی وانا الآن اغیر عن شرطی فقال المعتضد ما حاجتك فقلت یا امیر المؤمنین تامر باخراجی سالماً فامر له بذلك وخرج الی البصرة (احباء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۴۷) .

۲۱۸ - در بیان بی طاقتی سالکان پیش از گشاد و قصد کردن

حضرت مصطفی علیه السلام افکنندن خود را از کوه حرا

مصطفی را هجر چون بفراختی خویش را از کوه می انداختی

(ص ۲۲۸)

مأخذ آن روایت ذیل است :

عن ابن عباس ان رسول الله ﷺ لما نزل علیه الوحي بحراء مكث اياماً لا يرى جبريل فحزن حزناً شديداً حتى كان يعدو الى ثبير مرةً والى حراء مرةً يريد ان يلقي نفسه منه فيبنا رسول الله ﷺ كذلك عامداً لبعض تلك الجبال الى ان سمع صوتاً من السماء فوقف رسول الله ﷺ صعقاً للصوت (دلائل النبوة ، ج ۱ ، ص ۶۹) .

۲۱۹ - حکایت عیاضی که هفتاد بار بغزوه رفته بود

گفت عیاضی نود بار آمدم تن برهنه بو که زخمی آیدم

(ص ۵۳۶)

مأخذ آن حکایت ذیل است که عطار در شرح حال احمد خضرویه می آورد :
نقل است که احمد گفت مدتی مدید نفس خویش را قهر کردم روزی جماعتی بغزا میرفتند رغبتی در من پدید آمد و نفس احادیثی که در بیان ثواب غزا بودی پیش

می آورد عجب داشتم، گفتم از نفس نشاط طاعت نیاید این مگر آنست که او را پیوسته در روزه میدارم از کرسنگی طاقتش نمانده است میخواید ناروزه کشاید، گفتم بسفر روزه نکشایم، گفت روا دارم عجب داشتم، گفتم مگر از بهر آن میگوید که من او را بنماز شب فرمایم خواهد که بسفر رود تاشب بخسبد و بیاساید، گفتم تا روز بیدار دارم گفت روا دارم عجب داشتم و تفکر کردم که مگر از آن میگوید تا باخلق بیامیزد که ملول گشته است در تنهایی تا باخلق انسی یابد، گفتم هر کجا ترا برم ترا بکرانه یی فرود آرم و با خلق نه نشینم گفت روا دارم عاجز آمدم و بتضرع بحق باز گشتم تا از مکروی مرا آگاه کند یا او را مقرر آورد ناچنین گفت که تو مرا بخلافاء مراد هر روزی صد بار همی کشی و خلق آگاه نی آنجا باری در غزو بیک بار گشته شوم و باز هم و همه جهان آوازه شود که زهی احمد خضرویه که او را بگشتند و شهادت یافت، گفت سبحان آن خدایی که نفسی آفرید بزندگانی منافق و از پس مرگ هم منافق نه باین جهان اسلام خواهد آورد و نه بدان جهان پنداشتم که طاعت میجویی ندانستم که ز نار میبندی (تذکره الاولیا، ج ۱ ص ۲۹۰-۲۸۹).

۲۲۰ - حکایت آن مجاهد که از همیان هر روز یکدرم

در خندق افکندی

آن یکی بودش بکف در چل درم هر شب افکندی یکی در آب یم
(ص ۵۳۶)

مآخذ آن حکایتی است که از شبلی نقل میکنند:

وا از شبلی می آید که چهار هزار دینار بیک جمله بدجله انداخت، گفتند چه میکنی گفت سنگ بآب اولی تر، گفتند چرا بخلق ندهی، گفت ای سبحان الله من بخدای چه حجت آرم که حجاب از دل خود بر گیرم و بر دل برادران مسلمانان نهم (کشف المعجوب، ص ۲۸۷ و همین حکایت با اختلافی در مقدار مال مذکور است در احیاء العلوم، ج ۲ ص ۱۹ و در تلبیس ابلیس، ص ۲۶۱).

ونظیر آن حکایتی است که ابوالفرج بن جوزی در تلخیص ابلیس، ص ۳۵۷ نقل میکند بطریق ذیل :

حمل ابوالحسین النوری ثلاثمائة دينار ثمن عقار بیع له وجلس علی قنطرة وجعل یرمی واحداً واحداً منها الی الماء ویقول جئتنی ترید أن تخدعنی منك بمثل هذا .
و در تذکرة الاطباء، ج ۲، ص ۱۹ این حکایت بدینگونه آمده است :

نقل است که جوانی را در مجلس جنید حالتی ظاهر شد توبه کرد و هر چه داشت بغارت داد و حق دیگران نداد و هزار دینار برداشت تا پیش جنید برد، گفتند حضرت او حضرت دنیا نیست آن حضرت را آلوده نتوانی کرد، بر لب دجله نشست و یک یک دینار در آب می انداخت تا هیچ نماند، برخاست و بخانقاه شد، جنید چون او را بدید گفت قدمی که بیکبار باید نهاد بهزار بار نهی برو که ما را نشایی (و در ربیع الابرار، باب اللہو واللذات این حکایت آمده است که بی شباهت بروایات سابق نیست و ممکن است مأخذ همه آنها باشد).
نظر اعرابی الی رجل جالس علی الماء یرمی فیہ بالدنانیر فقال یا هذا لقد اراحتک
النعم وانعبتها .

۲۲۱. حکایت خلیفه مصر و شاه موصل

مر خلیفه مصر را غماز گفت که شه موصل بحوری گشت جفت

(ص ۵۳۷)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

حدثنی ابوالفضل الشیرازی الکاتب محمد بن عبدالله بن مرزبان قال حدثنی شیخ من شیوخ النخاسین الجلة ببغداد قال کنت اعامل ابا الهیجاء عبدالله بن حمدان فی الرقیق فكان یشتری منی ولا یبیع شیئاً یشتریه بوجه اما ان یهبه او یعتقه فجائنی يوماً الی حجرتی ولم تکن عادته جرت بذلك فوجدته وهو مستهجل یرید الخروج الی القصر لقتال اعراب بلغه انهم عاثوا فی الطریق و کان یلیه فقال بعنی الساعة جاریه فعرضت علیه عدة جوار فاختار مولدة منهن و حملها فی عماریه علی بغل فلما کان بعد شهر اقل من سنة جائنی

بها رجل من الجند يريد بيعها فقلت لها اليس كان الامير ابو الهيجا اشتراك منى فقالت بلى ولكن وهبني لهذا قال فلم اسمها حتى كاتبته وعرفته خبرها لثلاثا تكون قد هربت او وقع بها حيلة فلما اعلمنى انه و هبها شرعت فى بيعها فى الحال فتعذر و اقامت عندى اياماً فسألته عن اخبار ابى الهيجا وامره فى داره فاخبرتني باشيء من ذلك و كان من ظريف ما اخبرتني به ان قالت اخرجنى من عندك فى العمارية و سرنا يومنا و ليلتنا الى قريب من انتصاف الليل فكدنا السير و اتلفنى ثم حطت العمارية فى الصحراء ثم ضربت له خيم و لاصحابه و سرنا فى عسكر و اشعلت النيران و نصب له سرير مغلغ فى خيمة له و استدعانى فجئت و هو على فراشه فلا عبنى ثم نزع (سراويله) و جلس منى مجلس الرجل (من المرأة) فوقعت صيحة عظيمة فنهض عنى ولم يكن (واقفى بعد) فضرب يده الى تحت الفراش فاذا سيف مجرّد فاخذه و خرج بلا سراويل و صاح انا ابو الهيجا فسألهم عن سبب الصيحة فقالوا سبع طاف بالخيم فخرج يعدو و معه خلق من غلمانة و اصحابه و اهاجوا السبع و طلبوه و ناصبوه الحرب و ناصبهم و انا اسمع الصياح و زئير الاسد و قد تلفت جزعاً ثم ياتيه هو من بين الجماعة فقتله فحمل راسه و جئنى و هو فى بده فلما رايت صحت فرمى بالراس و غسل يده ثم جئنى فطرحنى و اذا (...) قائم كما كان فى نهوضه ما تغيّر ثم (واقفى) ثم نهضت فما رأيت قلباً اثبت من قلبه ولا (...) اصلب من (...) (نشوار المعاصرة جلد دوم ، چاپ دمشق ، ص ۳۹ - ۴۸) .

واين ماخذ استفاد است از محضر شريف مرحوم علامه قزويني و عبارات بين القوسين بجای نقاطی است که در اصل متن چاپ شده گذاشته اند و علامه مرحوم آن عبارات را بجای نقاط گذارده اند و حکایت فوق در کتاب المستطرف جلد ۱ صفحه ۲۰۵ بشکل ذیل نقل شده که با روایت مولانا مناسبت بیشتری دارد و ممکن است که از اختلاط این دو حکایت ، حکایت مذکور در مثنوی ساخته شده باشد :

كان لفتى من قریش جاریه مليحة الوجه حسنة الادب و كان يحبها حباً شديداً فاصابته اضاقة و فاقة فاحتاج الى ثمنها فحملها الى العراق و كان ذلك فى زمن الحجاج بن

۱ - در دو مورد بسبب رکاکت بجای الفاظ نقطه گذارده ایم .

یوسف فابتا عهامنه الحجاج فوقعت منه بمنزلة فقدم علیه فتی من ثقیف من اقاربه فانزله قریباً منه واحسن الیه ودخل علی الحجاج والجاریه تکبسه وکان الفتی جمیلاً فجعلت الجاریه تسارقه النظر ففطن الحجاج بها فوهبها له فاخذها وانصرف فباتت معه لیلتها وهربت بغلس فاصبح لا یدری ابن هی وبلغ الحجاج ذلك فامر منادياً ان ینادی برئت الذمه ممن رأى وصیفة من صفتها کذا وکذا ولم یحضرها فلم یلبث ان اتی له بها فقال لها الحجاج یا عدوة الله کنت عندی من احب الناس الی فاخترت لك ابن عمی شاباً حسن الوجه ورأیتک تسارقینه النظر فعلمت انک شغفت به فوهبتک له فهربت من لیلتك فقالت یا سیدی اسمع قصتی ثم اصنع بی ماشئت قال هاتی ولا تخفین شیئاً قالت کنت للفتی القرشی فاحتاج الی ثمنی فحملنی الی الکوفة فلما قربنا منها دنا منی فوقع علی فسمع زئیر الاسد فوثب و اخترط سیفه وحمل علیه و ضربه فقتله واتی براسه ثم اقبل علی وما برد ما عنده ثم قضی حاجته وان ابن عمک هذا الذی اخترته لی لما اظلم اللیل قام الی فلما علا بطنی وقعت فارة من السقف فضرط ثم غشی علیه فمکث زماناً طویلاً وانا ارش علیه الماء وهو لا یفیک فخفت ان یموت فقتهمنی به فهربت فرعاً منک فما ملک الحجاج نفسه من شدة الضحک و قال و یحکاکتمی هذا ولا تعلمی به احداً قالت علی ان لا تردنی الیه قال لك ذلك .

ومولانا در بیت ذیل :

کار آن کس نیست این سودا و جوش
کاو ز موش و جنبشش کم کرد هوش
(ص ۵۳۶) بدین قصه اشاره فرموده است .

۲۲۲ - پرسیدن شخصی از بزرگی فرق میان حق و باطل را

کرد مردی از سخندانی سؤال حق و باطل چیست ای نیکو مقال

(ص ۵۳۹)

مأخذ آن روایت، ذیل است :

الاصمعی قال سأل علی بن ابی طالب الحسن ابنه رضوان الله علیهم قال کم بین الایمان والیقین قال اربع اصابع قال و کیف ذلك قال الایمان کل ما سمعته اذناک و صدقه قلبک

مأخذ قصص وتمثيلات

والیقین مارآته عیناک فایقن به قلبک ولیس بین العین والاذنین الاربع اصابع (عقدا الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۷۶) .

وهمین مطلب در جلد عاشر بحار الانوار ، ص ۹۰ بنقل از خرایج و جرایح راوندی مذکور است .

۲۲۳ - دادن شاه محمود گوهر را در بزم بدست وزیر که

این بیچند ارزد

گفت روزی شاه محمود غنی آن شه غزنین و سلطان سنی

(ص ۵۴۳)

مأخذ آن حکایت ذیل است از مصیبت نامه عطار :

بود جامی لعل در دست ایاس	قیمت آن برتر از حد و قیاس
شاه گفتش بر زمین زن پیش خویش	بر زمین زد تا که شد صد باره پیش
شور در خیل و سپاه افتاد از او	کان همه کس را گناه افتاد از او
هر کسش میگفت ای شوریده رای	قیمت این کس نداند جز خدای
تو چنین بشکستی آخر شرم دار	عزتش بردی و افکندیش خوار
شاه از آن حرکت تبسم مینمود	خویشتن فارغ بمردم می نمود
آن یکی گفت این جهان افروز جام	از چه بشکستی چنین خوار ای غلام
گفت فرمان بردن این شه مرا	برتر از ماهی بود تا مه مرا
تو بسوی جام میکردی نگاه	لیک من از جان بسوی قول شاه
بنده آن بهتر که بر فرمان رود	جام چم بود چون سخن در جان رود

و در مقالات شمس این حکایت بدینگونه نقل شده است : شاه محمود گوهر را داد بحاجب و حاجب مقلد وزیر است خاصه که قبله ابراه و تحسین شاه شید در حق وزیر ، می گوید حاجب را که این گوهر نیکو هست گفت چه جای نیکو هم بی ادبی ، خوب هست صد هزار خوب زیادت بتحسین شاه آن هم بی ادبی ، اکنون بشکن ، چگونه بشکنم

دفتر پنجم

کہ وزیر میگوید کہ ہمہ ملک شاہ ربع این گوہر نیرزد، اکنون لایق خزینہ است ای واللہ لایق خزینہ است فرمود کہ احسنت، خلعت و بر آن خلعت خلعتی دیگر و جامگیش افزود، این ہم امتحان تا کسی اگر هست پیدا شود گوہر دست بدست می آمد تا بایاز، شاہ باندرون می گوید بایاز من و بر او می لرزد و میگوید مبادا کہ او این گوید، باز میگوید کہ اگر بگوید محبوبست، ہر چہ خواہد تا بگوید، گوہر رسید بدینطرف و این طرف تختہ بستہ اند تا کس پهلوی ایاز نباشد، پادشاہ دست میکند تا گوہر را بگیرد از بیم کہ نباید کہ ایاز ہمین گوید ایاز نظر کرد شاہ کہ چرامی لرزی بر من، ایاز از آن باشد کہ بروی بلرزد اندرون او پرورده، دل او مکمل، حقیقت او مؤدب، سلطان گفت کہ ای سلطان بگیر گوہر را، نہای بندہ بگیر، در زیر آن بندہ گفتن ہزار سلطان بیش بود، اورا ہزار بار خوشتر آید تا مخفی باشد، اگرش سلطان گوید بر نجد کہ برو مراد من یزید انداختی گوہر را بگیرت گفت خوب هست گفت خوبست بر آن ہیچ زیادت نکرد لطیف هست لطیفست واللہ بر آن ہیچ زیادت نکرد، گفت بشکن، او خود پیشین خواب دیدہ بود و دو سنگ با خود آورده و در آستین کردہ بزد گوہر را خشخاش کرد، غریب و آہ بر آمد از ہمہ، گفت چہ آہست چہ غریبواست گفت چنین گوہر قیمتی را بشکستی، گفت امر پادشاہ با قیمت تراست با این گوہر سرہا فرو کشیدند، این بار صد ہزار آہ از دل بر می آرند کہ چہ کردیم شاہ سرہنگان جلاد را فرمود کہ از کنار بگیرد تا کنار این احقان را پاک کنید ایاز گفت ای شاہ حلیم العفو اولی (مقالات شمس، نسخہ ولی الدین، ورق ۲۲-۲۳)۔

ماخذ

قصص و تمثيلات

مثنوے

دفتر تہذیب

۲۲۴ - سؤال کردن سائلی از واعظی که مرغی بر سر بازو

نشست از سر و دم او کدام فاضل تر است

واعظی را گفت روزی سائلی گای تو منبر را سنی تر قائلی

(ص ۵۵۳)

ظاهراً این حکایت مأخوذ است از مضمون این بیت :

مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده دم آن مرغ از سر او به

(حدیقه سنائی)

۲۲۵ - حکایت آن صیاد که خود را در گیاه پیچیده بود

رفت مرغی در میان لاله زار بود آنجا دام از بهر شکار

(ص ۵۶۱)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

نصب رجل من بنی اسرائیل فخاً فجاءت عصفورة فنزلت علیه فقالت مالی اراک
منحنياً قال لکثرة صلواتی انحنیت قالت فمالی اراک بادیة عظامک قال لکثرة صیامی
بلت عظامی قالت فمالی اری هذا الصوف علیک قال لزهادتی فی الدنیا لبست الصوف
قالت فما هذا العصا عندک قال اتوکأ علیها و افضی حوائجی قالت فما هذه الحبة فی یدک
قال قربان ان مرّ بی مسکین ناولته آباء قالت فانی مسکینة قال فخذیها فذنت فعضت
علی الحبة فاذا الفخ فی عنقها فجعل تقول قمی قمی تفسیرم لا غرنی نامک مرآء بعدک
ابداً (عقد الفرید، ج ۲، ص ۵۹)

و در ربیع الابرار باب العلم والحکمة حکایت فوق بدینگونه نقل شده است :
قال مالک بن دینار مثل قرآء هذا الزمان کر رجل نصب فخاً فوقع عصفورٌ قرباً
منه فقال للفخ ما غیبک فی التراب قال التواضع قال فلم تحنیت قال لطول العبادة قال فما
هذا الحب المصوب قال اعدده للصائمین قال نعم الجار انت فلما غابت الشمس اخذ
العصفور الحبة فخنقها الفخ فقال ان کان کل العباد یخنقون خنقک فلا خیر فی العبادة
(نیز رجوع کنید بارشاد الادیب، ج ۶، ص ۲۴۳ - ۲۴۲ طبع اروپا و کتاب الاذیاء، ص ۱۵۷-۱۵۶)

۲۲۶ - بردن دزد قیچ را از آن مرد و قناعت نا کردن و رخت

اورا بودن

آن یکی قیچ داشت از پس میکشید دزد قیچ را برد و حبس او برید

(س ۶۲۰)

ماخذ آن حکایتی است که در جوامع الحکایات باب پنجم از قسم سوم ذکر شده است بدینگونه :

چنین گویند که روستایی بیفداد آمد و برد را از کوشی نشسته بود و بزی را جلاجل در کردن او محکم بسته و بر اثر او همی دوید سه طرار نشسته بودند یکی گفت من بروم و آن بز را از روستایی بدزدم و بیاورم، دیگری گفت اگر تو آن یکی من خر او را بدزدم، دیگری گفت این همه سهل است من جامه های او را بیاورم پس آن یکی بر عقب روستایی روان شد چندان که موضعی خالی دریافت جلاجل از کردن بز باز کرد و بر دنبال خربست خر دنبال را می جنبانید روستایی گمان برد که بز برقرار است آن دگر بر سر کوچه شد ایستاده بود چون روستایی برسد گفت طرف مردمانند این روستاییان مردمان جلاجل بر کردن خر بندند او بردم خر بسته است روستایی درنگرید و بز را ندید فریاد بر آورد که بز را که دید آن طرار گفت من مردی را دیدم که بز را داشت و بدین کوچه فرود روستایی گفت ای خواجه لطف کن و خر من نگاه دار تا من بز را طلب باز کنم، طرار گفت بر خود منت دارم و من مؤمن این مسجدم زود باز آی که منتظر خواهم بود، روستایی فرود آمد و بکوچه فرورفت و طرار خبر برد، آن طرار دیگر بیامد اتفاق چنان افتاد که بر سر راه روستایی چاهی بود مرد طرار بر سر آن چاه نشست و چندانکه روستایی برسد مرد طرار فریاد کردن گرفت و اضطراب مینمود روستایی گفت ای خواجه ترا چه رسیده است خر و بز من برده اند و تو فریاد میکنی طرار گفت صندوقچه پراز زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شدن ده دینار سرخ میدهم ترا ای روستایی اگر تو صندوقچه من بر آری پس روستایی

با خود گفت ده دینار سرخ بستانم و صندوقچه این مرد بر آرم، پس روستایی جامه بر کشید و بدان چاه فرود شد، طرّار جامه روستایی برداشت و برد، روستایی از اندرون چاه فریاد میکرد که در این چاه هیچ نیست و کس جواب نداد، روستایی در بن چاه ملال گرفت و خود بالا آمد چون نگاه کرد طرّار را و جامه را ندید و چوب بر گرفت بر هم می زد مردمان گفتند ای روستایی دیوانه شده بی گفت نه پاس خود میدارم مبادا که مرا نیز بدزدند .

۲۲۷ - حکایت آن عاشق که شب بر امید و عده معشوق پیامد

بدر و نوثاق که اشارت کرده بود

عاشقی بوده است در ایام پیش پاسبان عهد اندر عهد خویش
(ص ۵۶۵)

ماخذ آن حکایت ذیل است مذکور در اسرار التوحید، ص ۴۶ .
خواجه ابوالقاسم هاشمی حکایت کرد که من هفده ساله بودم که شیخ بوسعید قدّس سرّه بطوس آمد و پدرم رئیس طوس بود و مرید شیخ هر روز بخانقاه استاد ابواحمد آمدی بمجلس شیخ و مرا با خوبستن آوردی و من در پیش پدر از پای نشستمی و مرا چنانکه باشد جوانان را دل بسریوشیده بی باز می نگریست، بس شبی آن زن بمن پیغامی فرستاد که من بعروسی می شوم تو گوش دار تا من باز می آیم ترا بینم من بنشستم و شب دراز کشید و مرا خواب گرفت من با خود آهسته این بیت میگفتم تا در خواب نشوم .
در دیده بجای خواب آب است مرا زیرا که بیدانت شتاب است مرا
گویند بنخسب تا بنخوابش بینی ای بی خبران چه جای خواست مرا
این بیت میگفتم که خوابم ببرد و در خواب ماندم تا آن ساعت که مؤذن پادشاه گفت، چون بیدار شدم هیچ کس را ندیدم که خفته مانده بودم .

و شیخ عطار این حکایت را بدین صورت ساخته است

عاشقی از فرط عشق آشفته بود بر سر خاکی نزاری خفته بود

دفتر ششم

رفت معشوقش ببالینش فراز
رقعه‌یی بنوشت چست ولایق او
عاشقش از خواب چون بیدار شد
این نوشته بود کای مرد خموش
ورتو مرد زاهدی شب زنده باش
ورتو هستی مرد عاشق شرم‌دار
مرد عاشق باد پیماید بر روز
چون نه‌اینی و نه آن‌ای بی فروغ
گر بخسبد عاشقی جز در کفن
چون تو در عشق از سر جهل آمدی
دید او را خفته و ز خود رفته باز
بست آن بر آستین عاشق او
رقعه بر خواند و بدل خونبار شد
خیزا اگر بازار گانی سیم کوش
بندگی کن تا برو زو بنده باش
خواب را با دیده عاشق چه کار
شب همه مهتاب پیماید بسوز
می‌مزن در عشق ما لاف دروغ
عاشقش خوانم ولی بر خویشتم
خواب خوش بادت که نااهل آمدی
(منطق الطیر)

و در معارف بهاء‌ولد این حکایت را بصورتی که با نقل مولانا مناسبت تمامتر دارد

می‌بینیم:

یکی دعوی عشق زنی میکرد، گفت شب بیا، او منتظر می‌بود تا معشوقه فرو
آید، چون از کارشوی خود فارغ شد بیامد، و برا خواب برده بود، سه دانه جوز در
جیب وی کرد و بر رفت، چو بیدار شد دانست که چنین گفته است که تو هنوز خردی
و کودکی از تو عاشقی نه آید از تو جوز بازی آید.

۲۲۸ - عقل هر عطار کا گه شد از او

طلبها را ریخت اندر آب جو

(س ۵۶۶)

ممکن است اشاره باشد بقصه‌ی که جامی در تبدل حال شیخ عطار نقل میکند

و آن قصه چنین است:

گویند سبب توبه‌ی وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف

ماخذ قصص و تمثيلات

معامله بود، درویشی آنجا رسید و چند بار شیئی لله گفت، وی بدرزیش نپرداخت، درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد، درویش گفت تو همچون من میتوانی مرد، عطار گفت بلی، درویش کاسه چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت الله و جان بداد عطار را حال متغیر شد و دکان بر هم زد و باین طریق درآمد (نجات الانس).

و این حکایت مبتنی است بر عقیده صوفیه که میگویند سالک بدرجه بی میرسد که بدن برای او مانند لباس میشود که هر گاه بخواهد از بدن عریان تواند شد و آنرا «خلع ولبس» می نامند و معتقدند که بدن حاجب و مانع روح کامل نیست و نظیر آنرا ابوریحان بیرونی از اقوال مرتاضان هند نقل کرده و بدان مناسبت حکایتی می آورد که محتملست منشأ و ماخذ حکایت جامی در باره عطار باشد اینک آن حکایت:

والی قریب من هذا ینذهب الصوفیة فقد حکى فی کتبهم عن بعضهم انه وردت علینا طائفة من الصوفیة و جلسوا بالبعد عنا و قام احدهم یصلی فلما فرغ التفت و قال لی باشیخ تعرف ههنا موضعا یصلح لان نموت فیہ فظننت انه یرید النوم فاورمات الی موضع و ذهب و طرح نفسه علی قفاه و سکن ففقت الیه و حررته کتمه فاذا انه قد برد (کتاب الهند، ص ۴۰).

۲۲۹ - آمدن ضریر بنحانه پیغمبر علیه السلام

اندر آمد پیش پیغمبر ضریر کای نوا بخش تور هر خمیر

(ص ۵۶۷)

ماخذ آن روایت ذیل است:

عن بهان مولی ام سلمة رضی الله عنها انه حدث ان ام سلمة حدثته انها كانت عند رسول الله و میمونة قالت بینا نحن عنده اذا قبل ابن ام مکتوم فدخل علیه و ذلك بعد ان امر بالحجاب فقال رسول الله ص احتجبا منه فقلنا یا رسول الله ایس هو الاعمی لا یبصرنا ولا یعرفنا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اعمی و ان انتمما الستما تبصر انه (نوادراصول، ص ۴۸).

و این مطلب در جلد اول از نشر الدر تالیف ابوسعید آبی و نیز در احیاء العلوم

ج ۳، صفحہ ۷۵ شبیہ بروایت نوادر الاصول نقل شدہ است و ابوالفتوح رازی در تفسیر خود این حکایت را بطرزی کہ بامثنوی مطابق تر مینماید نقل کرده است بدینگونه: در خبر است کہ یکروز رسول علیہ السلام در حجرہ فاطمہ بود مردی نایبنا بود مادر زاد نام او عبداللہ بن ام مکتوم بر در بود، رسول علیہ السلام گفت در آی او در آمد فاطمہ برخاست و در خانہ رفت و تا او نرفت فاطمہ از خانہ بیرون نیامد، رسول علیہ السلام برسبیل امتحان گفت یا فاطمہ چرا از او پنهان شدی و او چشم ندارد و چیزی نہ بیند گفت یا رسول اللہ ان کان لایرانی الست ازہ اگر او مرا نمی بیند نہ من او را می بینم الیس اللہ تعالی قال وقل للمؤمنات یغضن من ابصارہن رسول علیہ السلام گفت الحمد للہ الذی ارانی فی اہل بیتی ما سرّنی سِپاس آن خدا برا کہ بامن نمود در اہل بیت من آنچه خرم بکرد مرا (تفسیر ابوالفتوح، ج ۴، ص ۲۲).

۲۳۰ - سحوری زدن شخصی بر در سرای خالی نیم شب

آن یکی میزد سحوری بر دری در گہی بود و رواق مہتری
(ص ۵۷۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است در مقالات شمس، نسخہ قونیه، ص ۱۶.

آن شخص کہ سحوری بر دری میزد کہ او را شب روز شدہ بود آن یکی گفت کہ در این خانہ کسی نیست گفت چہ حاجت است میدانم کہ در خانہ کسی نیست گفت کہ مردمان خانقاہ و کاروانسرا ہا میکنند برای خدا من نیز برای خدا چیزی میزنم.

این حکایت در صفحہ ۹۰ از آن کتاب نیز آمدہ است.

۲۳۱ - قصہ بلال حبشی و شوق او ورنجانیدن خواجہ اورا

تن فدای خار میکرد آن بلال خواجہ اش می زد برای گوشمال
(ص ۵۷۳)

مأخذ آن مطلبی است کہ محدثین واصحاب سیر در ضمن حال بلال نقل کرده اند

و اینک آن مطلب را از طبقات ابن سعد (جزو سوم از قسم اول، ص ۱۶۵) در اینجا نقل میکنیم:

كان بلال بن رباح من المستضعفين من المؤمنين و كان يعذب حين اسلم ليرجع عن دينه فما اعطاهم قط كلمة مما يريدون و كان الذي يعذبه أمية بن خلف .
كان بلال اذا شتموا عليه في العذاب قال احداحد فيقولون له قل كما تقول فيقول ان لسانى لا يحسنه .

ان بلالاً اخذه اهله فمطّوه والقوا عليه من البطحاء و جلد بقره فجعلوا يقولون ربك اللات والعزى ويقول احدا حد فاني عليه ابوبكر فقال علام تعذبون هذا الانسان قال فاشتراه بسبع اواق فاعتقه فذكر ذلك للنبي ﷺ فقال الشركه يا ابابكر فقال قد اعتقته يا رسول الله (نيز رجوع كنيد بحلبه الاولياء، ج ۱، ص ۳۸ و صفة الصفة، ج ۱، ص ۹۱) .
و شيخ عطار اين قصه را در منطق الطير مى آورد :

خورد بر جاىگه روزى بلال بر تن باريك صد چوب و دوال
خون روان شد ز اوز چوبى عدد همچنان ميگفت احد ميگفت احد

۲۳۲ - در بيان حكايت و قصه هلال

چون شنيدى بعضى از قصه بلال بشنو اكون قصه ضعف هلال
(ص ۵۷۸)

ماخذ آن روايت ذيل است .

روى ابوالدرداء قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يدخل من هذا الباب رجل من اهل الجنة فقام رسول الله ﷺ الى الصلوة قال ابوالدرداء فخرجت من ذلك الباب فمضيت فنظرت هل ارى احدا فلم ار احدا فدخلت فيه فقعدت الى رسول الله ﷺ فقال اما انك لست به يا ابوالدرداء ثم جاء رجل حبشى فدخل من ذلك الباب و عليه جبة صوف فيها رقاع من ادم رام بطرفه الى السماء حتى قام على رسول الله ﷺ فسلم عليه فقال كيف انت يا هلال فقال بخير يا رسول الله جعلك الله بخير فقال عليه السلام ادع

لنا يا هلال و استغفر لنا فقال رضى الله عنك يا رسول الله وغفر لك فقال ابو الدرداء فقلت له استغفر لى يا هلال فاعرض عنى ثم عاودته الثانية فاقبل على رسول الله ثم قال اراض انت عنه يا رسول الله قال نعم قال رضى الله عنك وغفر لك ثم خرج وهو راى بطرفه الى السماء وما يقلم ثم خرج وهو على ذلك فقال عليه السلام لئن قلت ذاك ان قلبه لمعلق بالعرش اما انه لم يبق فيكم اكثر من ثلاثة ايام فاحصيت الايام فلما كان اليوم الثالث وصلى رسول الله الفجر خرج من المسجد ونحن معه فخرج يوم دار المغيرة بن شعبه فلقى المغيرة خارجاً من داره فقال له آجرك الله يا مغيرة فقال يا رسول الله ما مات في دارنا الليلة احد قال بلى نوفى هلال فالتمس به رسول الله فوجده في ناحية الدار فى اصطبل اه خاراً على وجهه ساجداً ميتاً فامر اصحابه فاحتملوه فو لى امره رسول الله بنفسه حتى دفن ثم اقبل على ابى الدرداء فقال يا ابى الدرداء اما انه احد السبعة الذين بهم كانت تقوم الارض وبهم كنتم تستسقون المطر بل هو خيرهم (نوادير الاصول ، ص ١٥٨ و شرح حال هلال در حلبة الاولياء ج ٢ ، ص ٢٤ هم مذکور است).

۲۳۳ - در بیان حکایت کمپیر نود ساله که روى زشت خود را گلگونه مى اندود

بود کمپیری نودساله کلان پر تشنج روی و رنگش زعفران (ص ۵۸۱)

ظاهراً این قصه مأخوذ از اشعار ذیل است که در کتاب ربیع الابرار باب النساء واکاهن نسبت داده شده است به رحال بن مجدوح حمیری و در کتاب عیون الاخبار بیکی از اعراب منسوب است و ما هر دو روایت را در اینجا می آوریم اینک روایت ابن قتیبه :

عجوز ترجی ان تكون فتية
وقد غارت العينان واحدودب الظهر
تدس الى العطار سلعة اهلها
ولن يصلح العطار ما افسد الدهر
(عیون الاخبار ، ج ٤ ، ص ٤٤)

و روایت ز مخشری اینست :

فما غرّنى الاخضاب بكفها
و كحل بعينها واثوابها الصفر

اتونى بها قبل المحاق بليلة
فكان محاقاً كله ذلك الشهر
الآلئتهم زفوا الى مكانها
شديد القصيرى ذا عرام من النمر
اذا شد لم ينكروا ان هم لم يهب
جرى الوقاع لا ينهنه بالزجر
و چون اين قطعه مشتمل بر عيب اقواست ز مخشرى در پايان اين قطعه ميگويد هو معذور
فى اقوائه لجاهليته وشغل قلبه بما دهي به عن تسوية القوافى.

وقطعة ذيل كه هم ز مخشرى در ربيع الابرار، باب الخلق وصفاتها بابو طلق عدى بن
حنظله تميمي نسبت ميدهد نزديك بمضمون حكايه مثنوى است :

استعيني بقطرة من جمال
هى خير من كل ما تصنعنا
ذاك ادنى للحسن من ان تحفى
بخيوط الكتان منك الجينا

و خاقانى در بيت ذيل بمضمون اين قصه وايات اشاره ميكند :

مفريب دل بر نك جهان كان نه تاز كيست

كلگونه بى چگونه كند زال را جوان

و نسبت قطعه عربى فوق به تعالى چنانكه در جامع الشواهد است درست نتواند بود .

۲۳۴ - پر مساز از كاغذ و از كه مير

كاندر اين سودا بسى رفته است مر

(س ۵۸۴)

ظاهر اشاره باشد بحكايتى كه ياقوت از اسماعيل بن حماد جوهرى مؤلف صحاح
ولغوى مشهور و تصميم او بر پرواز بوسيله اختراع ناقص خود نقل کرده و آن حكايه
اينست :

واعترى الجوهرى وسوسة فانتقل الى الجامع القديم بنيسابور فصعد الى سطحه
وقال ايها الناس انى عملت فى الدنيا شيئالم اسبق اليه فسا عمل للآخرة امرالم اسبق اليه
وضم الى جنبه مصراعى باب وتا بطهما بحبل وصعد مكانا عاليا من الجامع وزعم انه بطير
فوقع فمات (معجم الادبا، طبع مصر، ج ۶، ص ۱۵۷).

۲۳۵ - بر تخت نشاندن محمود غلام هندو را

وگریستن غلام

آنچه گفتم از غلطهایش ای عزیز
 رحمة الله علیه گفته است

همچنین بشنیدم از عطار نیز
 ذکر شاه محمود غازی سفته است
 (ص ۵۸۵)

مأخذ آن حکایت ذیل است از مصیبت نامه عطار :

لشکر محمود نیرو یافتند
 طرفه شکلی داشت آن طفل سیاه
 آخرش بردند پیش شهریار
 همچو آتش گرم شد در کار او
 هر زمان شاخی نواز بختش نشانند
 در جوهر ریخت در پیشش بسی
 طفل هندو در میان عز و ناز
 شاه گفتش از چه میگری می برم
 کردی از محمود از صد گونه بیم
 زان همی گریم که چندین گاه من
 مادرم کوتا بر اندازد نظر
 ای دریغا بی خبر بودم بسی

در ظفر يك طفل هندو یافتند
 از ملاحظت فتنه او شد سپاه
 عاشق او گشت شاه نامدار
 يك نفس نشکیفت از دیدار او
 لاجرم با خویش بر تختش نشانند
 وعده خوش داد در پیشش بسی
 کرد چون ابر بهاری گریه ساز
 گفت از آن گریم که که که مادرم
 گفتمی او بدهد سزای تو مقیم
 بودم از محمود بی آگاه من
 پیش شه بیند مرا بر تخت زر
 زنده بی محمود چون ماند کسی

۲۳۶ - بت ستودن بهر دام عامه را

همچنان دان کالغرائق العلی

خواندش در سورة والنجم زود

ليك آن فتنه بد از سوره نبود

(ص ۵۸۸)

ماخذ قصص وتمثيلات

اشاره است بقصه‌ی که مفسرین در ذیل آیه شریفه : وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى الفی الشیطان فی امنیته (سوره حج ، آیه ۵۲) نقل کرده اند و آن روایت را محققین شیعه مقبول ندارند (تفسیر طبری ، ج ۱۷ ، ص ۱۱۹ - ۱۲۱ و تفسیر ابو الفتوح ، ج ۳ ص ۶۰۵).

۲۳۷ - شنیدن ترك حکایت دزدی در زیان را و گرو بستن

چون که دزدیهای بیرحمانه گفت که کنند آن در زیان اندر نهفت

(ص ۵۹۲)

اصل این حکایت چنین است :

حضر خیاط عند بعض الاثرک لیفصل له قباء فاخذ یفصل والترکی ینظر الیه فلم یتهبأ له ان یسرق منه شیئاً فصرط فضحك الترکی حتی استلقى فاخرج الخیاط من الثوب ما اراد فجلس الترکی وقال یا خیاط ضرطه اخرى فقال لا یجوز یضیق القبا .

(الاذکیاء ابن جوزی ، ص ۹۱)

وعبید زاکانی هم این حکایت را آورده است :

خیاطی برای ترکی قبا می برید ، ترك چنان ملتفت بود که خیاط نمی تواند پارچه قماش بدزدد ، ناگاه نیزی بداد ، ترك را خنده بگرفت و بیشت افتاد خیاط که خود بدید ، ترك برخاست و گفت ای استاد دزدی سزی دیگر ده ، گفت جائز نباشد که قبا تنک گردد (لطائف عبید ، ص ۱۰۸)

۲۳۸ - مثل در تسکین فقیران بجور روزگار و حکایت

آن یکی می شد بره سوی دکان پیش ره را بسته دید او از زنان

(ص ۵۹۲)

ماخذ آن حکایت ذیل است :

رحمت مدنیة رجلاً فقال المستعان بالله ما اکثر کن قالت یا هذا نحن علی هذه الکثرة وانتم یتنفون ماوراء ذلك فلیت شری لو کان فیدنا قلّة ما کنتم تعملون .

(ربیع الابرار ، باب الجوابات المساکین)

۲۳۹ - حکایت زن باشوهر و ماجرای ایشان

آن یکی زن شوی خود را گفت هی ای مروت را بیک ره کرده طی
(ص ۵۹۰)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

و کسا (مزید المدنی) امرأته قمیصاً فشکت الیه غلظه و خشونته فقال أترینه
اخشن من الطلاق (ذیل زهر الادب ، ص ۲۰۴) .

۲۴۰ - پرسیدن عارفی از کشیش که تو بسال بزرگتری

یاریش تو بزرگتر است

عارفی پرسید از آن پیر کشیش که تو ای خواجه مسن تر یا که ریش
(ص ۵۹۰)

مطابق روایت افلاکی در مناقب العارفين این سؤال را مولانا از راهبی پیر
کرده است اینک روایت افلاکی :

همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا از مسجد مرام با اصحاب کرام
بسوی شهر عزیمت میفرمود ، از ناگاه راهبی پیر مقابل افتاده سر نهادن گرفت مولانا
فرمود که تو مسن تر باشی یاریش تو ، راهب گفت من بیست ساله از ریش خود بزرگترم
او آخرتر آمده است ، فرمود که ای بیچاره آنکه بعد از تو رسید رسید و پخته شد و
تو همچنان که بودی در سیاهی و تباهی و خامی می روی ای وای بر تو .

۲۴۱ - قصه فقیر روزی طلب بی کسب

آن یکی بیچاره مفلس ز درد کاو زی چیزهای هزاران زخم خورد
(ص ۵۹۶)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

سخه کنج یافت که بفلان کورستان برون باید رفت و پشت بقبه بزرگ باید کرد

مأخذ قصص و تمثيلات

وروی بسوی مشرق و تیر بر کمان باید نهاد و انداختن آنجا که تیر افتد گنجست ، رفت و انداخت چندانک عاجز شد ، نمی یافت ، و این خبر پیدادشاه رسید تیر اندازان دور انداز انداختند البتہ اثری ظاہر نشد چون بحضرت رجوع کرد الہامش داد کہ بفرمودیم کہ کمان را بکش آمد تیر بکمان نهاد و همانجا پیش او افتاد چون عنایت در رسید خطوتان و قدوصل (مقالات شمس . نسخه فاتح ، ورق ۱۴) و اشارہ بدین حکایت (ورق ۶۲) گوید : هر کہ آن تیر را دورتر انداخت محروم تر ماند از آن کہ خطوہ می باید کہ بکنج برسد خود چه خطوہ آن خطوہ کدامست من عرف نفسه فقد عرف ربه .

۲۴۲ - آمدن مرید شیخ ابو الحسن خرقانی بدیدن شیخ

رفت درویشی ز شهر طالقان بهر صیت بو الحسن تا خارقان
(ص ۶۰۱)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

نقل است کہ بوعلی سینا با آوازہ شیخ عزم خرقان کرد ، چون بو ثاق شیخ آمد شیخ بهیزم رفته بود ، پرسید کہ شیخ کہ جاست زنش گفت ، آن زندیق کذاب را چه میکنی همچنین بسیار جفا گفت شیخ را کہ زنش منکر او بودی حالش چه بودی ، بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببندد شیخ را دید کہ همی آمد و خرواری درمنہ بر شیری نهادہ بوعلی از دست برفت ، گفت شیخ این چه حالت است گفت آری تا ما بار چنان گر کی نکشیم یعنی زن شیری چنین بار ما نکشد (تذکرۃ الایام ، ج ۲ ص ۲۰۷) .

۲۴۳ - در بیان معجزہ ہود علیہ السلام

ہود گرد مومنان خطلی کشید تا ز باد آن قوم او رنجی ندید
(ص ۶۰۴)

مأخذ آن در همین کتاب (ص ۱۰) گذشت :

۲۴۴ - داستان آن سه مسافر مسلم و جهود و ترسا

آن جهود و مؤمن و ترسا مگر همراهی کردند با هم در سفر

(ص ۶۰۸)

مأخذ آن حکایت ذیل است .

جهودی و ترسایی و مسلمانی در راه زریافتند ، حلوا ساختند ، گفتند بیگانه است فردا بخوریم و این اندک است آنکس خورد که خواب نیکو دیده باشد ، غرض تا آن مسلمان را ندهند مسلمان نیمه شب برخاست ، خواب کجا عاشق محروم و خواب ؟ برخاست ، جمله حلوا بخورد ، عیسوی گفت عیسی فرو آمد ما را بر کشید ، جهود گفت موسی در تماشای بهشت برد مرا در آن عجایب تو در آسمان چهارم بودی عجایب آن چه باشد در مقابله عجایب بهشت مسلمان گفت محمد آمد گفت ای بیچاره آن یکی را عیسی برد با آسمان چهارم و آن دگر را موسی ببهشت برد ، تو محروم و بیچاره ای باری بر خیز حلوا بخور ، آنکه برخاستم حلوا را بخوردم ، گفتند والله خواب آنها بود که نودیدی ، آن ماهمه خیال بود و باطل (مقالات شمس ، نسخه فاتیح ، ورق ۱۰۷) .

۲۴۵ - حکایت شتر و گاو و قوچ که بندی گیاه در راه جستند

اشتر و گاو و قوچی در پیش راه یافتند اندر روش بند گیاه

(ص ۶۱۰)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

قالوا وجد بعبر وارث و ثعلب جنة فاصطلحوا على ان تكون لا كبرهم سناً فقال الارث انى و لدت قبل ان خلق الله السموات والارض فقال الثعلب صدق وانى شهدت ولادته فاخذ البعبر الجنة وقال من رانى يعلم انى لم اولد البارحة (کتاب نثر الدر ، باب چهاردهم ، نسخه آستان قدس رضوی)

و این حکایت در سند بادنامه (چاپ اسلامبول ، ص ۴۹) بدینگونه آمده است :
آوردند که در ماضی شهر و سنین اشتری و گرگی و روباهی در راهی موافقت

نمودند و از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه گرفته بی پیش نبود
و چون زمانی بر فتنه و رنج باد و عنای سفر در ایشان اثر کرد و حرارت عطش قوت گرفت
و بیوست مجاعت استیلا آورد بر لب آبی بنشینند و میان ایشان از برای گرده محاصمت
و مجادلتی رفت، هر کس از ایشان بر استحقاق خورش بیانی و برهانی میجوید تا آخر الامر
بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان بزاد بیشتر بدین گرده خوردن اولیتر اگر گد
گفت پیش از آنکه خدای تعالی این جهان بیافرید مرا بهفت روز بیشتر مادرم بزاد و روانه
گفت راست میگویی من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا میدادتم
و مادرت را اعانت میکردم، اشتر چون مقالات گریک و روباہ بر آنگونه شید کردن دراز
کرد و گرده بر گرفت و خورد و گفت هر که مرا بیند بحقیقت دانند که من موش
نژاده ام از مادر و از شما سینه کلاترم و جهان از شما زیادت دیدم ام و در بیشتر کسیدم ام.

۲۴۶ - قصه تعلق موش با چغندر

از قضا موشی و چغری با وفا بر لب جو گشته بودند آشنا

(س ۶۱۴)

بنظر استاد فقید بیکس در حواشی و توضیحات مننوی ماخذ این حکایت
از داستانهای منسوب با اروپا است بدینگونه
موشی صحرائی با قورباغه بی طرح دوستی افکند، قورباغه از بی طبعیت و بی
خود را بیای موش بست و برای آب نوشیدن بلب بر که بی رفتند، آنگاه موش
و موش نیز در آب افتاد و غرق شد، قرقی موش را روی آب دید و بمقتار گد
قورباغه نیز که بیای موش بسته بود طعمه قرقی شد.

۲۴۷ - همچو مخنون بو کنم هر خاک را

خاک لیلی را بیایم بی حقیقت

(س ۶۱۵)

ماخذ آن روایت دیل است

وروی انه لَمَّامَات لیلی اتی المجنون الی الحی و سأل عن قبرها فلم یهدوه الیه
فاخذیشم تراب کل قبر یمر به حتی شم تراب قبرها فعرفه وانشد .

اراد والیخفوا قبرها عن محبها وطیب تراب القبر دل علی القبر

(دیوان محنون ، ص ۶۸)

و این بیت از مسلم بن الولید ملقب بصریع الغوانی است از شعراء مشهور و معاصر

هرون الرشید با تغییر مختصری بصورت ذیل :

ارادوا لیخفوا قبره عن عدوه فطیب تراب القبر دل علی القبر

(معجم الشعراء ، مرزبانی ، طبع مصر ، ص ۳۷۲ ، تاریخ بغداد ، ج ۱۳ ص ۹۷ ، این مطلب از

افادات دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی است) و گمان می رود که داستان منسوب بمجنون

را از روی همین بیت ساخته باشند .

۲۴۸ - قصه چریدن گاو بحری در نور گوهر شبچراغ

گاو بحری گوهر از آب آورد بنهد اندر مرج و گردش می چرد

(ص ۶۲۰)

ماخذ آن مطلبی است که فرهنگ نویسان در ذیل کلمه «شبچراغ» نوشته اند

و در کتاب «داراب نامه» بدین صورت نقل شده است :

در آن نزدیکی دریایی بود در آن دریا گاو ان آبی بودند که شب از دریا بر آمدند

و هر گاوی گوهری در دهان گرفته بودی و بروشنایی آن گوهر چرا کردند

(داراب نامه نسخه خطی متعلق بدانشمند محترم آقای سعید نفیسی) و در موضع دیگر بتفصیل

بیشتر گوید : در آن نزدیکی دریایی بود و در آن دریا گاو ان آبی بودند که

شب از دریا بر آمدندی و هر گاوی گوهری در دهان گرفته بودی و بروشنایی آن

گوهر چرا کردند و چون روز نزدیک شدی باز گوهر در دهان گرفتندی و ناپیداشدندی

تا یکی شب گاوی بر آمد گوهری در دهان گرفته تا بروشنایی آن گوهر چرا کند از

قضای خدای تعالی آن گوهر غلطان غلطان بدان چاه در افتاد چنانکه آدمی جهان را

بچشم بیند آن کاو جهان را بدان گوهر دیدی چون دید که گوهر بدان چاه افتاد کاو نیز بدوید و بر سر آن چاه بایستاد (یادداشت از دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی).

داراب نامه داستان جنگهای داراب و دختر اوست با اسکندر و قصه‌ی بسیار دلپذیر و شیرین است تألیف ابوطاهر بن حسن بن علی بن موسی الطرسوسی و جمع و تدوین آن کتاب از قرن ششم هجری مؤخر نتواند بود.

۲۴۹ - داستان مرد وظیفه دار از محتسب تبریز

آن یکی درویش ز اطراف دیار جانب تبریز آمد و ام‌دار

(س ۶۲۲)

مأخذ آن حکایتی است که در کتاب المستجد من فعالات الاجواد، تألیف ابوعلی محسن بن علی التنوخی طبع دمشق سنه ۱۳۶۵ قمری، ص ۱۷۶ - ۱۷۷ و در احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۷۳ و در کتاب کیمیای سعادت نقل شده و از مأخذ اخیر الذکر در اینجا آورده میشود:

ابوسعید خرگوشی روایت کند که در مصر مردی بود که درویشان را چیزی فراهم کردی یکی را فرزندی آمد و هیچ نداشت گفت بنزدیک اورفتم بیامد و از هر کسی سؤال کرد و هیچ فتوحی نبود مرا بر سر قبری برد و بنشست و گفت خدای بر تو رحمت کند تو بودی که اندوه درویشان بردی و هر چه بایستی میدادی امروز برای کودک این مرد بسیار جهد کردم هیچ فتوح نبود پس برخاست و دیناری داشت بدو نیم کرد و نیمی بمن داد و گفت این ترا وام دادم تا چیزی پیدا آید و این مرد را محتسب گفتندی گفت فراستم و کار کودک بساختم، محتسب آن شب مرده را بخواب دید که گفت هر چه گفتی شنیده امروز لیکن ما را در خواب دستوری نیست اکنون بخانه من روو کودک کان مرا بگوی تا آنجا که آتشدان است بکنند و پانصد دینار زر آنجا است بآن مرد دهند که او را کودک آمده محتسب دیگر روز برفت و چنانکه دیده بود بکرد پانصد دینار یافت فرزندان او را گفت خواب مرا حکمی نیست این زر ملک شماست بر گیرید، گفتند که او که

مردہ است سخاوت میکند ما کہ زندہ ایم بخیلی کنیم رو بدان مرد دہ چنانکہ
گفتہ است محاسب نزد آن مرد برد و آن مرد يك دينار بر گرفت و دو نیم کرد و یکی
نیمہ عوض دام باو داد و گفت دیگر بدرویشان دہ کہ مرا حاجت بیش از این نبود

۲۵۰۔ روی موسی باریقی انگیختہ

پیش رو او تو برہ آویختہ

(ص ۶۲۴)

اشارہ است بقصہ ذیل :

سکت موسی بعدما تعشاہ نور رب العالمین وانصرف الی قومہ اربعین لیلۃ لایراء
احدا الا مان حتی اذہ انخذ لنفسہ برنسا و علیہ برقم لا یبیدی وجہہ لاحد مخافۃ
ان یموت (قصص الانبیاء تطبی ۱ ص ۱۷۴ ، تفسیر ابن الفروع ج ۱ ص ۱۲۴ ، رسالہ تشریحہ ،
ص ۲۱)۔

۲۵۱۔ در چہ دنیا فتادند این قرون

عکس خود را دیدہ ہر يك چہ درون

عکس در چہ دید و از بیرون ندید همچو شیر گول اندر چہ دوید
(ص ۶۲۶)

اشارہ است بحکایت شیر و خر گوش مذکور در دفتر اول کہ ماخذ آن در صفحہ
۱۱۱ از عمین کتاب ذکر شدہ است۔

۲۵۲۔ چونکہ قبح خویش دیدی ای حسن

اندر آئینہ بر آئینہ مزین

(ص ۶۲۶)

اشارہ است بحکایت زبگی و آئینہ کہ در دفتر دوم آمدہ و در صفحہ ۷۴ از کتاب
با سفران ماخذ آنرا ملاحظہ نمود۔

دفتر ششم

۲۵۵ - چونکہ هنگام فراق جان شود

دیو دلالت در ایمان شود

پس فرو شد ابله ایمان را شتاب

اندر آن تنگی بیک ابریق آب

(ص ۱۲۳)

اشاره است بحکایت ذیل :

من بوقت کودکی حکایتی در کتابی خواندم کہ شیخی را وقت نزع تنگ
در رسید، مریدان و معتقدان گرد او آمدند، درخواست میکردند کہ شهادت بگوید
لااله الا الله او روی از ایشان بگردانید آن سوی رفتند تلقین میکردند، روی از ایشان
این سو گردانید، چون الحاح کردند و لابه کردند گفت نمی گویم، غریو و فریاد از
میان مریدان برآمد کہ آہ اصل خود این ساعت است این چه واقعه است و این چه
تاریکی پس حال ما چه خواهد بودن بخدا زاری و نفیر برداشتند، شیخ با خود آمد گفت
چه واقعه است شما را چه بوده است حال باز گفتند گفت ما را از این خبر نیست، اما
شیطان آمده بود قدحی یخ آب پیش من می جنباید میگفت تشنه یی، میگفتم آری
گفت خدایرا همباز بگو تا بدهمت، من از او روی بگردانیدم او بدین سو آمد همچنین
گفت روی از او بگردانیدم (مقالات شمس، نسخه فانی، ورق ۱۰).

۲۵۶ - در بیوع آن کن تو از خوف غرار

کہ رسول آموخت سه روز اختیار

(ص ۱۳۰)

اشاره میکند بمطلبی کہ در دفتر سوم ذکر شده و مأخذ آن در این کتاب

صفحه ۱۱۸ مذکور افتاد.

۲۵۷ - حکایت کردن آن پادشاه و وصیت کردن سه پسر خود
را که در این سفر در ممالک من فلان جا چنین ترتیب نهید
و فلان جا چنین نواب نصب کنید و اما الله الله
بفلان قلعه مروید و گرد آن نگرید

پادشاهی بود او را سه پسر هر سه صاحب فطنت و صاحب نظر
(ص ۶۲۶)

مآخذ آن حکایت ذیل است :

پادشاهی بود او را سه فرزند بود ، فرزندان عزم سفر کردند بمهمی پدر ایشانرا
وصیت میکرد يك باره و دوباره و دهم باره که در این ره فلان جا قلعه ییست صفت او چنین
چون بدانجا رسید الله الله زود بر گذرید و بر آن قلعه میایید اگر او این وصیت هانمی
کرد ایشانرا هر گز این خار خاری و تقاضا نمی بود که سوی آن قلعه خود بنگرند از
وصیتها ایشان را تقاضایی و خار خاری خاست که عجب در آن قلعه چه چیز است که او
چندین منع میکند الانسان حریص علی ما منع در آن قلعه در آمدند ، حکایت معروف
است ، دیدند بر آن دیوار آن صورت دختر پادشاه و عاشق شدند ، آمدند بضرورت خواستاری
کردند ، پادشاه گفت بروید ایشانرا بنمایید آن خندق پرسر بریده که هر که خواستاری
کرد و نشان دختر نیاورد حال او چه شد ، رفتند دیدند خندقی پرسر بریده پسر بزرگین
دعوی کرد که من نشان بیاورم عاجز آمد او را نیز کشتند ، دوم نیز همچین ، آن پسر
کوچکین آمد گفت اگر از دیگران عبرت نمی گیری از برادران خود عبرت نمی -
گیری گفت :

صبر با عشق بس نمی آید صبر فریاد رس نمی آید

صابری خوش ولایتی است ولیک زیر فرمان کس نمی آید

شرط کرد و در طلب ایستاد دایه را بر صدق او رحم آمد او را دلالت کرد که
گاوی زرین بسازد و در اندرون آن گاو برود تا بحیله ها در کوشک دختر راه یافت

هر شب که خلق آرام گرفتند الا عاشقان که از نور عشق ایشان را شب نمانده است و لذت عشق از لذت خواب مستغنی کرده است از گاو بیرون آمدی و شمعها را و شراب ها را از جا بگردانیدی و سر زلف دختر را پزولانیدی چون روز شدی نشانها دیدندی و هیچ کس ندیدندی حاصل تا رو بند دختر بستند که نشان آن بود بیامد که نشان آوردم خلاق خود بی نشان چندان بفر او و صدق او مرید شده بودند که اگر آن پادشاه قصد او کند ما غوغا کنیم و قصد پادشاه کنیم اگر قصد این شاهزاده کند البته پادشاه را هلاک کنیم زیرا محبوب بود گفت حاجت نیست من خود نشان بنمایم چنانکه در حال پادشاه بمیرد شما پای او بکشید مرده و بیرون اندازید، پادشاه گفت با اینهمه نشان کو گفت آوردم اما تو و وزیر و من در خلوت در آیم چنان نشان بنمایم که تو بیهوش شوی که بقیه نمودت که هیچ شکلی و گمانی و شبهه بی نماند چو در آمدند آن سر بند دختر و انگشتری و آن علامت های دیگر با او نمودند.

عم با لطف تو شادمانی گردد عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک آتش همه آب زندگانی گردد



عشق از چه بلای و زکار است خوش است این باده اگر چه پر خمار است خوش است
در زمین و عشق اگر چه کاری صعب است چون بانو نگاری سرو کار است خوش است
(مقالات شمس ، نسخه فایح ، ورق ۱۹)

ریشه در ورق ۲۶ از همان کتاب این حکایت بصورت خلاصه آمده بدینگونه :
آن پادشاه که سه پسر داشت و وصیت کردشان که زینهار زینهار الله الله که بفلان قلمه در مرده اند اگر آن تکلفی ایشان را یاد آن نبودی تارفتند صورتی دیدند که در صفت نگیند دختر فلان پادشاه نامش نبشته اند رفتند بخواستاری پادشاه گفت مرا دختر پسر فلان که دعوی کند و بیاورد نشان ، سر او ببرم آن پسران سر بیاد دادند سرشان را در آن سر انداختند که پسر شده بود همه از این واقعه خدمت شمارا بحکایت تصدیق کردند و گفته آبتهایست در شرح این واقعه است نموی خاصه در تقریر آن گاورزین در روزنامه نامه و دختر و نامش نشان بیرون آوردن :

ماخذ قصص و تشبيلات

• روز در ورق ۷۱ و ۷۰ نیز این حکایت را با اشارت آورده است.

۲۵۸ - حکایت صدر جهان در بخارا

در بخارا خوی آن صدر اجل بود با خواهران آن حسن عدل
(ص ۱۱۲)

این حکایت را مؤلف الجواهر المصیبه در ضمن شرح حال مولانا بدست آورد

نقل میکند

قال مولانا جلال الدین کلا، صدر جهان عالم بخارا معراجی بود و صاحب کرامت و
الی سلطان له فیقر فقیر علی الطريق فی مسجد فسانه فلم یفقیر له بسطیة من ثوب
علی راتک منه ستمین کثیره فقال الفقیر لصحابه التوا علی یوم راتفور الایام
مر الصدر جهان فاسألوه شیئاً فلما مر صدر جهان قال لایسرای من امر شیئاً من
من الدارهم ثم بهض الفقیر القی الیوب عنه فقال له الصدر جهان لیرام بعد ما یفعل
(التوضیح المصیبه باب فی فقره ص ۱۱۲)

۲۵۹ - آن زلیخا از سپندان قا یعود

نام جماعه چیر یوسف گردید برت

(ص ۱۱۳)

اشاره است بقصه ذین

كانت زلیخا من محبته یوسف نسبت الی حاشی و اولی و مع سر
تعرف سوی معناه ولم تنظر الی احد سواه و كانت لا تدر الیوم ان الحیة
من عبر شهوة و لا تنفس الابد کره و كانت تفتی کما یقولون و اذا فوج
علی الارض فتقول یوسف یوسف و اذا روت شهوة الی السیاح و الی
بالکوا کب (بمعنی العتق فی اسرار العود من یوسف فی قصه یوسف
و نظیر آن مطلبی است که در شرح حدیثی زلیخا در حدیث آمده است
و بقصه های زلیخا چنین آورده اند که یوسف در خواب در خواب
وی یوسف گشت بوقت سرما ذکری نام یوسف در آن ایام در خواب

ازوی روانه شدی و همچنین اگر بیوسف نگاه کردی بدین صفت گشتی و همچنین بکرما یوسف را یاد کردی، یا بوی نظر کردی بر احوال افتادی و همچنین در وقت کرسنگی و تشنگی چون یوسف را یاد کردی از طعام و شراب مستغنی گشتی (این مأخذ بهدایت دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی بدست آمده است) .

۲۶۰ - حکایت مرد میراث یافته که در خرج اسراف

کرده مفلس شد

بود زر میراثی را بشمار

جماله را خورد و بماند اوزار زار

(ص ۶۵۲)

مأخذ آن حکایت ذیل است :

گویند مردی را زنی درویش بود خانه‌ی بی داشت ، نام او زهمن بخواب دید که گنجی یابد بدمشق این مرد اعتماد نکرد تا چند بار بخواب دید بحکم آنکه درویش بود بدمشق آمد و در میان شهر میگردید درمانده ، مردی گفت از کجایی گفت ازری گفت بچه کار آمده‌یی گفت از حماقت و ادباً بخواب دیدم که بدمشق گنجی بیابم این مرد بخندید و گفت چندین سالست که من بخواب می‌بینم که درری خانه بیست که آنرا زهمن خوانند و در آن خانه گنجیست بر خواب اعتماد نکردم تو مردی سلیم دلی رازی چون این بشنید باز گردید و بخانه خود در آمد و زهمن را (زمین - ظ) میکند تاهاونی بیافت زرین سی من و از آن توانگر شد (عجایب نامه ، از مؤلفات قرن ششم) .

و همین حکایت را برهان قاطع در ذیل کلمه زهمن آورده است .

۲۶۱ - آن امیر از مکر بر عیسی تند

عیسی اندر خانه روپنهان کند

(ص ۶۵۶)

اشاره است بحکایت ذیل :

ان اليهود و گلوابعیسی رجلا یكون علیه رقیبا یدور معه حیثما دار فصعد عیسی الجبل فجاءه الملك فرقه الى السماء والقی الله تعالی شبه عیسی علی الرقیب فظن اليهود انه عیسی فاخذوه و كان یقول لهم انی لست عیسی انی فلان ابن فلان فلم یصد قوه و قتلوه و صلبوه (قصص الانبیاء تعلی، ص ۳۳۹) .

۲۶۲ - قصه زن جوحي و عشوه دادن او قاضي را

و بمکر و حيله در صندوق کردن

هر زمان جوحي ز درویشی بفن رو بزنی کردی که ای دلخواه من

(ص ۶۵۸)

مآخذ آن حکایتی است که در الف لیلہ شبانه ۵۹۲ تا ۵۹۵ ذکر شده است :
وزیر گفت ای ملک زنی از دختران بازرگانان شوهری داشت که بسیار سفر میکرد ، وقتی شوهر او بشهرهای دور سفر کرد ایام غیبت دیر کشید زن او را شهوت غالب آمد پیدری ظریف و خوبروی عاشق شد که هر دو یکدیگر را دوست میداشتند درپاره‌بی از روزها آن پسر با مردی منازعت کرد ، آنمرد شکایت نزد والی برد پسر را بزندان درافکندند چون دختر بازرگان از حادثه پسر باخبر شد جهان بچشمش تارگشت برخاسته جامه فاخر بپوشید و نزد والی رفته او را سلام کرد و رقعہ باو داد که مضمون رقعہ این بود : پسریکه تو او را در زندان کرده‌ی برادر من است که با مردی منازعت کرده و گواهان که بر او گواهی داده‌اند گواهی دروغ داده‌اند و او در زندان تو مظلوم است و من جز او کسی ندارم که بکارهای من قیام کند ، اکنون بدان مسألت من اینست که او را از زندان رها کنی ، والی رقعہ همخواند و آن‌ماه روی همی دید تا آنکه غمزہ آن پری روی دل از والی ببرد ، باو گفت بمنزل روان شو تا برادر ترا حاضر آورم و بتو تسلیم کنم ، زن بازرگان گفت ایها الوالی من غریبم جز خدایتعالی کسی ندارم و بمجلس کسی داخل شدن نتوانم اگر قصد تو اینست که کام از من بگیری باید در منزل من بیایی و تمامت روز را در آنجا بنشینی و بخشی و راحت کنی ، والی از منزل او پیرسید

زن بازارگان منزل بدو سراغ داده از نزد او بدرآمده و بخانه قاضی آن شهر برفت و باو گفت یا سیدنا القاضی در کار من نظر کن که یاداش تو با خدایتعالی است، قاضی گفت بتو چه رسیده گفت یا سیدی مرا برادری است که جز او کسی ندارم در حق او گواهی دروغ داده اند که او ظالم است والی بدین سبب او را در زندان کرده از تو همبخواهم که در نزد والی شفاعتی کنی چون قاضی را بدو نظر افتاد عاشق جمالش شد و باو گفت باندرون شو و در نزد کنیزگان من بنشین تا من رسولی نزد والی بفرستم و آنوقت برادر ترا خلاص کنم هر گاه میدانستم که والی از او چند درم میخواهد من میدادم که سخن گفتن تو مرا بسی خوش آمد، زن بازارگان گفت ایها القاضی چون اینکارها کنی نباید دیگران را ملامت کوی، قاضی گفت اگر بمنزل من در نیایی شفاعت نکنم برخیز از اینجا بیرون شو، زن بازارگان گفت اگر ترا قصد همین است منزل من بهتر و مستور تر است پس قاضی باو گفت منزل تو کجاست زن گفت در فلان مکان است و همانروز که از والی وعده خواسته بود از قاضی نیز وعده بخواست پس ازان بیرون آمده نزدیک وزیر رفت قصه خود بر او خواند و شکایت باو باز گفت وزیر او را بخویشتن دعوت کرد و باو گفت اگر حاجت من بر آوری برادر ترا رها کنم، زن گفت اگر قصد اینست باید در منزل باشی که آنجا برای من و تو بهتر است، وزیر باو گفت منزل تو کجاست زن گفت در فلان مکانست و از آنجا بیرون آمده نزد ملک آن شهر رفت و قصه خود را بر او خواند و رهایی برادر تمنا کرد، ملک باو گفت که در زندانش کرده زن گفت ای ملک والی او را در زندان کرده پس ملک نیز مفتون غنج و دلال او شد، آن گاه باو گفت بامن بقصر اندر آی تا بسوی والی بفرستم که برادر ترا خلاص کند، زن گفت ای ملک این از بلند اقبالی است که ملک بچو منی میل کند و لکن اگر ملک مرا بقدوم مبارک بنوازد مرا فرق بفرقدان خواهد سود چنانکه شاعر گفته :

فرشته رشک برد هر جمال مجلس ما گر التفات کند چون تو مجلس آرای
 ملک باو گفت ما با تو مخالفت نکنیم پس ملکر ابروز میعاد دعوت کرد و منزل خود باو شناسانید و در حال از نزد ملک بیرون آمده پیش مرد نجار رفت و باو گفت

همی خواهم که صندوق چهار طبقه بسازی که بر روی یکدیگر باشند و هر طبقه دری داشته باشد جدا گانه، نجار گفت سمعاً و طاعة، آن زن گفت مرد تو چند است نجار گفت چهار دینار مزد منست و اگر مرا کامی بخشی و از وصل خود بشتنم بنوازی هر روز من همانست، زن گفت اگر چنین است صندوق را پنج طبقه بساز نجار گفت حتماً اگر آماده پس نجار را بروز میعاد دعوت کرد گفت فلان روز بیا و صندوق بیاور ایخا گفت ایخاتون بنشین و همین ساعت صندوق بگیر من خود بروز موعود خواهم آمد آن زن نشست تا آنکه صندوق پنج طبقه از نجار گرفته بمنزل خود باز گشت و صندوق را در خانه گذاشته چهار جامه برداشت و بسوی صباغ رفت و هر یک را جدا گانه رنگ کرد تا آنکه بآماده کردن طعام و شراب و نقل و میوه و رب جان پرداخت چون روز میعاد شد جامه ها بسته جامه فاخر بپوشید و خویشان را بیار است و عطر سایید و عود بسوخت و فرشی در زمین بگسترانید و بانتظار نشسته بود که قاضی زودتر از جماعت بر آمد چون زن او را دید برپای خاست و آستین او را بگیرفت و بر مسندش بنشاند و ملائمت آغاز کرد قاضی قصد کرد که از او تمتعی برگیرد، زن گفت یا سیدی جامه بکن و دستار بپوش و در این دستار زود بپوش و این مقنعه بر سر گیر تا طعام و شراب بخوریم، پس از آن حاجت خود را بر آور آن گاه جامه و دستار کننده پیراهن و مقنعه بپوشید و همیشه خواست بخوردن نشیند که ناگاه در کوفته شد، قاضی باو گفت این کیست که در همی گوید، گفت ایها القاضی این شوهر من است قاضی گفت اکنون چه باید کرد و من بلجا روم زن گفت بیم مدار که من ترا باین صندوق اندر کنم، قاضی گفت هر آنچه خواهی بکن در حال زن بآستین قاضی بچسبید و در طبقه سفلی صندوق نهاده و در او را محکم بست و از خانه بدر آمده در بگشود، والی دریافت او را سلام داده زمین ببوسید و دست او را گرفته بگشود و اندر آورد و باو گفت ایها الوالی خانه خانه تست و من از کنیزان تو ام در تمامت امر من نزد من خواهی بود اکنون جامه بکن و این جامه سرخ در این که جامه خوان همین است، پس جامه والی گرفت آن جامه سرخ بدو پوشانید و کهنه در دست او نهاد و در خوابگاهش بنشاند و بملائمت بنشاند والی دست سستی او دراز کرد و او را

از او بگیرد زن گفت یا مولانا امروز روزیست که کسی بانو شریک نخواهد بود وای باحسان خویش ورقه رهایی برادرم بنویس تا خاطر آسوده شود والی گفت علی الراس والعین در حال کتابی بزندان بان باین مضمون نوشت که در حال وصول این کتاب بدون مهلت و تاخیر فلانرا از زندان رها کن و عذر مگو، پس از آن کتاب را مهر کرده بزن بازرگان بداد و بملاعبت پرداخت، ناگاه در بکوفتند والی گفت: این کیست؟ زن گفت این شوهر من است، والی گفت چه باید کرد و بکجا خواهم رفت، زن گفت بدین صندوق اندر شو تا من او را باز گردانم و بسوی تو باز گردم، والی سخن او پذیرفت آنگاه زن بازرگان او را در طبقه دوم صندوق نهاد و در او را قفل زد، قاضی سخنان ایشانرا از آغاز تا انجام گوش همیداد پس زن بسوی در شد در بگشود وزیر را در پشت در ایستاده دید در پیش او زمین بیوسید و او را بخانه آورد بملاعبت بنشستند پس وزیر را در خوابگاه نشانده باو گفت جامه خویشتن بکن تا اینکه در بکوفتند وزیر را نیز در طبقه دیگر جای داد چون پشت در آمد در را بگشود ناگاه ملک درآمد، زن بازرگان سه بار زمین بیوسید و او را بغرفه جای داد در صدر مکانش قرار گرفت و گفت ای ملک اگر دنیا با آنچه در دست بمن رویدادی برابر یکقدم که بسوی من برداشته بی نمیشد چون ملک در مقام خویشتن نشست زن گفت اگر اجازت دهی سخن بگویم، ملک فرمود هر چه خواهی بگو، زن گفت ای ملک جامه سلطنت بکن و جامه ملاعبت در بر کن، ملک جامه بی که با هزار دینار متساوی بود بکند و جامه کهنه بی که ده دینار قیمت داشت بیوشید، آنگاه بازن بملاعبت و مواسست مشغول گشت و جماعتی که در صندوق بودند سخنان ایشان می شنیدند و هر چه روی میداد میدانستند ولی کسی را یارای سخن گفتن نبود، پس ملک دست در گردن او آورده خواست که با او بیامیزد که در خانه بکوفتند، گفت من چکار کنم و بکجا روم، زن دست ملک را گرفته در طبقه چهارمین صندوق بگذاشت و در او را بست، پس از آن بدر آمده در بگشود دید که نجار است بخانه اندرون آمد زن باو گفت طبقه های صندوق را چرا بدینسان تنگ ساختی، نجار گفت اینخانون چگونه ساخته ام، زن گفت اینطبقه پنجمین بسی تنگست، نجار گفت

ایخانوں وسیع است، زن گفت تو بآن طبقه درون شونتانگی و کشادی اورا بدانی کہ او گنجایش ترا ندارد، نجار گفت ایخانوں جزمین چهارتن دیگر در این طبقه همی گنجند پس نجار داخل طبقه پنجم شد، زن بازرگان در صندوق بیوشانید و قفلی محکم بر او نهاد و در حال برخاسته و نوشته والی را برداشته و بسوی زندان بان نوشته جوان را فی الفور رها کرد، زن بازرگان هر آنچه کرده بود با معشوق خود بگفت، آن جوان گفت اکنون چه خواهیم کرد، زن گفت بشهر دیگر برویم کہ در این شهر اقامت کردن شاید، آن گاه هر چه داشتند با شتران بسته همان ساعت از آن شهر بسوی شهر دیگر سفر کردند و اما آن جماعت سه روز بی خواب و خور در طبقهای صندوق بماندند، آن گاه نجار بسر ملک بول کرد و ملک بسر وزیر و وزیر بول و والی و والی بسر قاضی بول همی کردند کہ قاضی فریاد بر آورد و گفت این پلیدیها چیست، والی آواز بلند کرد عظم الله اجرک ایها القاضی والی بانگ برزد و گفت کیست این پلیدیها همی کند، وزیر گفت ایها الوالی خداترا پاداش نیکو دهاد پس از آن وزیر بانگ بر ملک زد کہ این پلیدیها چیست، ملک چون آواز بشنید اورا بشناخت و سخن نگفت و کار خود پوشیده داشت، آن گاه وزیر گفت نفرین خدای بر این زن باد کہ جز ملک همه بزرگان را جمع آورده ملک گفت خاموش کہ نخستین کسی را کہ این روسیاه بدام افکنده منم چون سخنان ایشانرا نجار بشنید گفت گناه من چه بود کہ این صندوق بچهار دینار ساخته بودم چون بگرفتن مزد آمدم بحیلت مرا بر این طبقه داخل کرده در صندوق کرده بیدست، پس آن پنج تن بایکدیگر حدیث می کردند و ملکر تسلی میدادند دلگیری و اندوه همی بردند کہ همسایه های آن خانه بیامدند و آنجا را خالی یافتند و با یکدیگر گفتند کہ همسایه ما زن فلان بازرگان دیر و زدر این خانه بود و اکنون از این مکان آواز کسی بر نمیآید تا ایندی حدیث کنیم و حقیقت کار معلوم کنیم کہ مبادا والی و ملک از این ماجرا آگاہ گشته مار در میان کنند پس ایشان درها بشکستند و بخانه اندر شدند، صندوق چوین در آنجا یافتند و در میان آن چند تن از گرسنگی و تشنگی فلان بودند، یکی از همسایگان گفت ما بصندوق اندر جتیمان هستیم، دیگر گفت هیزم جمع آورده این صندوق بسوزانیم و در حال قاضی

فریاد زد که مسوزانید، ایشان بیکدیگر گفتند که شك نیست ایشان جنیان هستند چون قاضی سخنان ایشان شنید از قرآن مجید آیتی برخواند و همسایگان را نداد در داده گفت بصدوق نزدیک شوید چون نزدیک شدند قاضی بایشان گفت من فلانم شما فلانید ما در اینجا جمع هستیم همسایگان گفتند شمارا بدین مکان که آورده قاضی قصه برایشان خواند آنگاه ایشان بنجار حاضر آورده صدوق بگشودند، قاضی و والی و وزیر و ملک و بنجار را از صدوق بدر آوردند و هر یکی را جامه برنگ دیگر در بر بود بیکدیگر نظاره کرده همی خندیدند، چون از زن بازرگان جو یا شدند اثری از او نیافتند، دیدند که همه چیز خانه را با جامه‌هاشان گرفته و رفته است، آنگاه حاضران از برای ایشان جامه بیاوردند و ایشان جامه پوشیده و شبانگاه بخانه خویشان رفتند.

۲۶۳ - خطاب حق تعالی بعزرائیل که ترا رحم بر که

بیشتر آمد

حق بعزرائیل میگفت ای نقیب، بر که رحم آمد ترا از هر کتب

(ص ۶۶۷)

مأخذ آن روایت ذیل است که در عجایب نامه آمده است: در ایام ماضی ملکی بود ویرا کنیز کی بود با شخصی زنا کرد آبتن شد و از ملک ترسید و بچه را بزاد و بصحرابرد و در ساقیه بی نهاد و پلنگی ماده بیامد و ویرا شیر میداد تا پرورده شد و پادشاه را خبر کرد ویرا بیاورد و نامش نمرود کرد لعنه الله و چون بزرگ شد جای ملک بگرفت و ملک را بکشت و جهان را بگرفت و قصد آسمان کرد و تیر در آسمان انداخت و ابراهیم علیه السلوٰة والسلام را با تش انداخت.

و در جوامع الحکایات (باب ۱۳ از قسم چهارم) این حکایت بطریق ذیل نقل

شده است:

آورده اند که روزی مصطفی ۳ نشسته بود و عزرائیل بزیارت مهتر ۳ آمد مهتر علیه السلام از وی پرسید که ای برادر چندین هزار سال است که تو متقلد این

شغلی و چندین هزار خلق را از جان جدا کردی و چندین هزار فرزند را یتیم کردی
 ترا بر هیچکس رحم آمد و بر هیچکسی دل سوخت ، عزرائیل گفت یا رسول الله در این
 مدت مرا دل برد و کس سوخته است روزی کشتی در دریا از تلاطم امواج بحر و تراحم
 افواج آب بشکست اهل کشتی غرق گشتند زنی حامله بر روی تخته پاره‌یی بماند گاهی
 از تو رد موج دریا بحضیض زمین می‌رسید و گاه از تهوّر حرکت باد آتش بر فرق ایوان
 می‌فشانند، در این میان فرزندی که در رحم مستوره بود روی بعالم ظهور نهاد مادر چون
 از طلق مخاض فارغ شد و بشاخ فراغ دستی زد چشمش بر جمال پسر افتاد که آب دریا
 طراوت از رخ زیبای او میگرفت خواست که از شرابخانه پستان شربتی بیارد و پیش
 مهمان وقت برد بمن ندهد فرمان رسید که جان آن ضعیفه بردار و روان کودک را در میان
 موج دریا بگذار چون جان آن زن قبض کردم مرا بران کودک رحم آمد بیچاره از
 زندان احزان جسته و بصدمات امواج دریای بیکران در مانده و دیگر بر شداد عدم
 رحمت آمد که سالها در آن بود که باغی سازد و بهشتی پردازد و جمله اموال عالم در آن
 صرف کند و اهل قصص گویند باغش را راغ از زر بود و خوشه از مروارید و مشک و
 سنگریزه از جواهر نفیس و درخت از مرجان و شاخ از زمرد و آب از عرق و خاک از خون
 ناف آهوان چینی، بخارش بخور بیز ، بادش عبیر آمیز ، چون آن بستان بدان صفت تمام
 شد خواست که دران بستان رود و بنظاره آن روح روح افزاید چون بدر بستان رسید و
 قصد آن کرد که از اسب فرود آید پای راست از رکاب بیرون کرد و هنوز پای چپ در
 رکاب بود که فرمان رسید که جان این ملعون بردار و آن بیدین را از پشت اسب بر
 زمین آر ، چون جان او قبض کردم دلم بروی بسوخت که بیچاره عمری بر امید گذاشت
 و چون شاخ جاه او بیر آمد چشمش بر آن نیفتاد و در این مفاصله بود که جبرئیل امین
 در رسید و گفت یا محمد خدایت سلام میگوید و میفرماید که بعزت و جلال من که شداد
 عاذهمان طفل بود که دران دریای بیکران بیمار شد و از امواج دریا بیکران آتش
 نگاه داشتیم و بملک و پادشاهی رسانیدیم تا بر من بیرون آمد و نعمت مرا بدست آن مقابله
 کرد و علم خوبشتم بینی بر افراخت لاجرم از آتش عذاب آب او بیردم تا با اولاد او معلوم

دفتر ششم

گردد که ما کافران را مهلت دهیم اما مهمل نگذاریم.

۲۶۴ - چون زلیخا یوسفی بروی بتافت

از عجوزی در جوانی راه یافت

(ص ۶۶۷)

اشاره است بقصه ذیل :

فتحیر یوسف من ضعفها و عجزها و کبر سنّها (ای زلیخا) لانه کان لا یعلم انها حیه ام میته فقال له جبرئیل ان الله تعالی یقول اقض حاجتها فقال لها ما حاجتك قالت انی اریدان اکون لك زوجة و انت لی زوجا (وان تكون لی - ظ) قال ما اصنع بك فانک عجوزة (کذا) فقیرة عمیاء کافرة فنزل جبرئیل علیه السلام فقال یا یوسف ان الله تعالی یقول ان کانت عجوزة. (کذا) فانا اجعلها صبیة وان کانت فقیرة فانا اجعلها غنیة و ان کانت عمیاء فانا اجعلها بصیرة و ان کانت کافرة فانا اجعلها مؤمنة لانها تحب من یحبنا بلا واسطة فمسح جبرئیل علیها فصارت احسن من زمانها و هی بکر فآمنت بالله القدیر و اسلمت (بحر المعجزة ، ص ۱۵۹).

تمام شد ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی بعون الله

تعالی و منه بردست بنده ضعیف بدیع الرمان

فروزانفر غفر الله ذنوبه و رحمه و رحم والديه

در روز چهارشنبه ششم خرداد ماه

۱۳۳۲ شمسی مطابق ۱۳ رمضان

۱۳۷۲ قمری در منزل شخصی

واقع در خیابان حقوقی از

محلات شمال شرقی

تهران

فہرست عناوین کتاب

۳	قصه عاشق شدن پادشاه بر کنیزك
۶	» پادشاه جهود و نصرانیان
۷	» استاد و شاگرد احوال
۸	» سؤال کردن خلیفه از لیلی
۹	» پادشاه جهود دیگر (قصه اصحاب الاخدود)
۱۰-۲۰۹	» قوم هود و باد
۱۰	» شیبان راعی
۱۱-۱۷۹-۲۱۴	» شیر و خر گوش
۱۲	» نگرستن عزرائیل بر مردی
۱۴	» زیافت تاویل رکیک مگس
۱۴-۱۱۶	» سلیمان و هدهد
۱۷	» رسول قیصر و عمر
۱۸	» بازارگان و طوطی
۲۰	» پیر چنگی
۲۳	» شب تعریس
۲۳-۱۶۲	» سؤال عایشه از پیغمبر
۲۴	» نالیدن ستون حنانه
۲۴	» خلیفه بغداد و اعرابی
۲۷-۷۹	» اعرابی و ریگ در جوال کردن
۲۷	» زن مگس باشوهر
۲۷	» مجنون و بیماری لیلی

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
۲۸	قصهٔ مرد نحوی و ملاح
۲۸	» گرگ و روباه و شیر
۳۰	» آنکه دریاری بکوفت
۳۱	» آمدن آشنایی بدیدن یوسف
۳۲	» مرتد شدن کاتب وحی
۳۳- ۷۴- ۲۱۴	» هندو و آینه
۳۳	» رومیان و چینیان
۳۵	» پیغمبر وزید
۳۶	» متهم کردن غلامان لقمان را
۳۶	» آتش افتادن در شهر در ایام عمر
۳۷	» خدو انداختن خصم بر روی علی ع
۳۸- ۵۳	» دیو جانس و اسکندر
۳۸	» علی ع باقاتل خود
۳۹	» عرضه کردن خزائن جهان بر پیغمبر ص
۴۳	» هلال پنداشتن شخصی خیال را
۴۳	» عیسی و همراه او
۴۴- ۱۴۷	» پادشاه و باز
۴۵	» موسی و دیدن او امت محمد ص
۴۶	» شیخ احمد خضرویه
۴۷	» ذبح اسماعیل
۴۸	» مرد کر و جواب گفتن او
۴۸	» زاهد که او را گفتند کم گری
۴۹	» روستایی و شیر

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۵۱-۱۷۹	قصہ فروختن صوفیان بہیمہ مسافر را
۵۲	» اتفاق ابوبکر چهل ہزار درم
۵۲	» مفلس زندانی
۵۳	» ذوالنون ودوستان
۵۵	» ظاہر شدن فضل و ہنر لقمان
۵۶	» انکار فلسفی و کور شدن او
۵۹	» شعیب ودعا گفتن او
۵۹	» مرزعه شدن سنگلاخ بدعاء پیغمبر
۶۰	» موسی و شبان
۶۱	» اسیر و خفته کہ مار دزدہانش رفتہ بود
۶۲	» مرد ابلہ و خرس
۶۵	» نایبناہ سائل کہ می گفت دو کوزہی دارم
۶۵	» موسی و گوسالہ پرست
۶۶	» تملق دیوانہ باجالینوس
۶۶	» پریدن مرغی باغیر جنس
۶۶	» بیاداد رفتن رسول
۶۷	» وحی کردن خدا بموسی کہ چرا بیاداد من نیامدی
۶۷	» باغبان و صوفی و فقیہ و علوی
۶۹	» رفتن بایزید بسطامی بکعبہ
۷۰	» مشورت شخصی باشیخ بہلول
۷۲	» محتسب و مست
۷۲	» ابلیس و معاویہ
۷۵	» روباہ و دنبہ

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
۷۶	قصه منافقان و مسجد ضرار
۷۶	» چهار هندو
۷۷	» کودکی که در پیش تابوت پدر می نالید
۷۸	» روباه و طبل
۷۸	» تیر انداز و سوار
۷۹	» کرامات ابراهیم ادهم
۸۰	» دعوی کردن شخصی در عهد شعیب
۸۰	» کشیدن موش مهار شتر را
۸۱	» شیخ که در کشتی بدزدی متهمش کردند
۸۲	» سجده کردن مسیح و یحیی در شکم مادر
۸۲	» احوال و ماه
۸۳	» دانا و درخت
۸۳	» اوس و خزرج
۸۴	» بط بچگان و مرغ خانگی
۸۷	» دانا و خوردندگان بچه فیل
۸۸	» بلال و اذان گفتن
۸۹	» امر کردن خدا بموسی که مرا بدهان بی گناه بخوان
۸۹	» فریفتن روستایی شهری را
۹۰-۱۱۳	» اهل سبا
۹۰-۱۶۹	» اصحاب ضروان
۹۱	» مجنون و نواختن سگ کوی لیلی
۹۲	» افتادن شغال در خم رنگ
۹۲	» هاروت و ماروت

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۹۲	قصہ مستی بزاز دیدن مادہ
۹۳	» خواب دیدن فرعون و ظہور موسیٰ
۹۵	» عصای موسیٰ
۹۵	» فرستادن فرعون بطلب ساحران
۹۶	» پیل و خانہ تاریک
۹۸	» پسر نوح
۹۹	» مرددومو و مزین
۹۹	» عاشق کہ نامہ بر معشوق میخواند
۱۰۰	» کسیکہ از خدا روزی حلال میخواست
۱۰۱	» کودکان و معلم مکتبی
۱۰۱	» شیخ اقطع
۱۰۴	» بایزید و آب نخوردن او
۱۰۴-۱۵۲	» استر و شتر
۱۰۵	» عزیز
۱۰۵	» شیخی کہ بر مرگ فرزندان جزع نکرد
۱۰۶	» شیخ ضریر و قرآن خواندن
۱۰۶	» لقمان و داود
۱۰۷	» دقوقی
۱۱۰	» آردیدن ریگ بجهت خلیل
۱۱۰	» ابریشم شدن پشم بز
۱۱۱	» ابرہہ و اصحاب فیل
۱۱۲	» بنی اسرائیل و گاو کشتن
۱۱۲	» عیسیٰ و احمق

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۱۱۴	قصہ خر گوش و شاه پیلان
۱۱۵	» نوح و کشتی ساختن او
۱۱۶	» موسی و ساختن باب صغیر
۱۱۶	» امیر و غلامش کہ نماز بارہ بود
۱۱۷	» ینغمبر و کاروان عرب
۱۱۸	» ربودن عقاب موزة ینغمبر را
۱۱۸-۲۱۶	» ینغمبر بایکی از صحابه
۱۱۸	» بلال و وفات او
۱۱۹	» وکیل صدر جهان
۱۲۱	» روح القدس و مریم
۱۲۱	» معشوقی کہ از عاشق پرسید از شهرها کدام بهتر است
۱۲۲	» مسجد مهمان کش
۱۲۳	» جالینوس و عشق او برزندگی
۱۲۴	» شیطان و قریش
۱۲۴	» کودک و شتر نقاره خانه
۱۲۵	» اسب و کُرّہ او
۱۲۵	» ینغمبر و اسیران
۱۲۶	» پشه و باد
۱۲۹	» سؤال شخصی از عیسی
۱۲۹	» دباغ و بیهوشی او
۱۳۰	» یہودی باعلیؑ
۱۳۰	» داود و ساختن مسجد اقصی
۱۳۱	» آغاز خلافت عثمان

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۱۳۲	قصہ ہدیہ فرستادن بلقیس
۱۳۲	» ابو عبدالله مغربی
۱۳۳	» عطار و گل خوار
۱۳۴	» درویش و ہیزم کش
۱۳۴	» ابراہیم ادھم و ہجرت او
۱۳۴	» نابی
۱۳۵	» حلیمہ و بتان
۱۳۷	» سگ و گدا
۱۳۷	» دیو و سلیمان
۱۳۸	» سلیمان و خرّوب
۱۳۸	» قابیل و زاغ
۱۳۸	» صوفی مراقب در گلستان
۱۳۹	» مجنون و شترش
۱۳۹	» مسیلمہ کذاب
۱۴۰	» مدّاح کہ از عراق آمدہ بود
۱۴۰	» بایزید و بو الحسن خرقانی
۱۴۰	» کثرو زیدن باد بر تخت سلیمان
۱۴۱	» امیر گردانیدن رسول جوان ہذلی را
۱۴۲	» بایزید و سبحانی گفتن
۱۴۲	» سہ ماہی
۱۴۳	» آنکہ سوراخ دعا گم کردہ بود
۱۴۴	» راز گفتن علی ۴ در چاہ
۱۴۴	» مرغ کہ سہ وصیت گفت

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۱۴۶	قصہ آنکہ زمین را می شکافت
۱۴۶	» موسی و فرعون
۱۴۶	» پیغمبر و عکاشہ
۱۴۷	» زن کہ طفل او بر سر ناودان می غیرید
۱۴۸	» بحث کردن سنی و فلسفی
۱۴۸	» وحی کردن خدا بموسی کہ ترا دوست دارم
۱۴۹	» خشم کردن پادشاه بر ندیم
۱۴۹	» جبرئیل و خلیل
۱۵۰	» سؤال موسی از خدا
۱۵۰	» زاهد کہ در سال قحط خندان بود
۱۵۱	» عزیز و فرزندان
۱۵۱	» مرد مفلس و اعتراف او بخطای خود
۱۵۲	» قبطنی و سبطی
۱۵۳	» رفتن ذوالقرنین بقاف
۱۵۴	» موری کہ بر کاغذ میرفت
۱۵۴	» ظهور جبرئیل بر حضرت رسول
۱۵۵	» اعتقاد یهود و نصاری پیش از بعثت در شان پیغمبر
۱۵۹	» چهار مرغ خلیل
۱۵۹	» پیغمبر بامهمان پر خور
۱۶۱	» صوفی و فرجی
۱۶۱	» حکیم و طاوس
۱۶۲	» ابوبکر سبزوار
۱۶۳	» خواب دیدن عزیز مصر

موضوع

صفحہ

۱۶۴	قصہ ابلیس و وسیلہ اضلال خواستن از حق تعالی
۱۶۴	» مردی باسہ ہمراہ خود
۱۶۸	» در بستن زاینجا
۱۶۹	» عاشق کہ وفاہای خود را می شمرد
۱۷۰	» ابتدای خلقت آدم
۱۷۱	» قوم یونس
۱۷۲	» آنکہ میگفت چہ خوش بودی کہ مرگ نبود
۱۷۲	» گنہکار و عفو حق تعالی
۱۷۳	» ایاز و پوستین
۱۷۴	» خروس آسمان
۱۷۵	» نصوح
۱۷۶	» خر و روباہ و شیر
۱۷۸	» زاهد و امتحان توکل
۱۷۹	» آن شخص کہ از ترس خود را بخانہ افکند
۱۸۰	» شیخ بامرید خود
۱۸۰	» گاو حریص
۱۸۱	» دیوجانس کہ با چراغ طلب انسان کرد
۱۸۲	» دعوت کردن مسلمان مفی را باسلام
۱۸۲	» دزد و شحنه
۱۸۳	» درویش کہ غلامان عمید خراسان را دید
۱۸۴	» مجنون با ملامتگران
۱۸۴	» جوہی در میان زنان
۱۸۵	» دعوت کردن مسلمان گبر را در عہد بایزید

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
۱۸۵	قصه مؤذن زشت آواز
۱۸۶	» زن و خر
۱۸۷	» امیر میخواره وزاهد
۱۸۸	» بیتابی مصطفی دردوری جبرئیل
۱۸۸	» عیاضی
۱۸۹	» آن مجاهد که از همیان هر روز یکدرم درخندق افکندی
۱۹۰	» خلیفه مصر و شاه موصل
۱۹۲	» پرسیدن شخصی از بزرگی فرق حق و باطل را
۱۹۳	» دادن محمود گوهر را بوزیر
۱۹۷	» سؤال کردن سائل از واعظ
۱۹۷	» صیاد و مرغ
۱۹۸	» دزد و روستایی
۱۹۹	» عاشق که بوعده معشوق آمد و بخواب ماند
۲۰۰	» نیخ عطار و درویش
۲۰۱	» آمدن ضریر بخانه پیغمبر ^ص
۲۰۲	» سجوری زدن شخصی
۲۰۲	» بلال حبشی
۲۰۳	» هلال
۲۰۴	» کمپیر نودساله
۲۰۵	» پرواز کردن جوهری
۲۰۶	» سلطان محمود و غلام هندو
۲۰۶	» الغرائق العلی
۲۰۷	» درزی و ترک

<u>صفحہ</u>	<u>موضوع</u>
۲۰۷	قصہ مردی بازن حاضر جواب
۲۰۸	» زن باشوہر
۲۰۸	» پرسیدن عارفی از کشیش
۲۰۸	» فقیر روزی طلب
۲۰۹	» آمدن مرید شیخ ابوالحسن خرقانی
۲۱۰	» آن سه نفر مسافر مسلم و جهود و ترسا
۲۱۰	» شتر و گاو و قوچ
۲۱۱	» تعلق موش با چغز
۲۱۲	» بوی کردن مجنون خاک لیلی را
۲۱۲	» چریدن گاو بحری در نور گوہر شبچراغ
۲۱۳	» مرد وظیفہ دار از محتسب تبریز
۲۱۴	» برقع آویختن موسی
۲۱۵	» گریختن گوسفند از کلیم اللہ
۲۱۵	» یوسف و زندانی
۲۱۶	» شیخ و ابلیس
۲۱۷	» آن پادشاہ و وصیت کردن سه پسر خود را
۲۱۹	» صدر جہان در بخارا
۲۱۹	» استغراق زلیخا در محبت یوسف
۲۲۰	» مرد میراث یافته
۲۲۰	» عیسی و یہودی
۲۲۱	» زن جوہی و عشوہ دادن اوقاضی را
۲۲۶	» خطاب حق تعالیٰ بعزرائیل
۲۲۸	» جوان شدن زلیخا

فہرست اسماء و القاب

فهرست اسما

الف

ابن عبدالبر ۱۴ : ۳۲	آدم ۱۰ : ۱۷۱ - ۲۳ و ۱۹ : ۱۷۰
ابن عدی ۲۰ : ۱۴۷	آسیه ۸ : ۹۵
ابن عساكر ۲۱ : ۱۴۷ - ۱۱ : ۱۰۸	آصف ۶ و ۴ : ۱۴۱
ابن عمر ۱۹ : ۱۱۸	آل برهان ۹ : ۱۱۹
ابن قتیبه ۱۹ : ۲۰۴	ابا الهیجا عبدالله بن حمدان ۱ : ۱۹۱ - ۱۹۰ : ۱۹۰
ابن ملجم ، رك : عبدالرحمن بن ملجم	۱۱ و ۵
ابن میمون ۱۴ : ۱۳۲	اباسلیمان ۱۲ : ۹۶
ابن یسار ۹ : ۱۵۹	اباعبدالله القلانسی ۷ : ۸۷
ابو احمد ۱۳ : ۱۹۹	ابراهیم ادهم ۲۱ و ۲۲ : ۷۹ - ۸۰ : ۸۰ - ۱۳۴
ابواسحق ابراهیم بن علی حصری ۱۹ : ۳۱	۱۲ و ۱۳ و ۱۵
ابوبکر بن العلاف ۱۷ : ۵۱	ابراهیم خلیل ۷ و ۶ : ۴۸ - ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ : ۴۷
ابوبکر محمد بن المهلبی ۱۸ : ۵۱	۸ - ۹۴ : ۱۷ - ۱۱۰ : ۱۶ و ۱۷
ابوالحسن العلاف ۱۷ : ۵۱	۲۳ - ۱۱۱ : ۱۰۳ و ۹۶ و ۹۷ و ۱۳
ابوالحسن خرقانی ۱۰ : ۱۴۰ و ۱۱ و ۱۶ و ۱۹	۱۵ - ۱۴۹ : ۱۰ : ۱۲ و ۱۷ - ۱۵۹
۹ و ۸ : ۲۰۹	۵ - ۲۲۶ : ۱۹
ابوالحسن علی بن احمد واحدی ۱۶ : ۷ - ۱۵ : ۳۲	ابراهیم خواص ۶ : ۸۸
ابوالحسین النوری ۹ : ۱۸۷ و ۲۰ : ۱۸۸	ابراهیم بن محمد بیهقی ۱۷ : ۷
۳ : ۱۹۰	ابلیس ، رك : شیطان
ابوالدرداء ۱۸ : ۳۰۳ و ۱۹ و ۲۱ - ۲۰۴ : ۱۰ و ۱	ابن ابی الحديد ۱۶ : ۱۰۰
ابوالفتوح رازی ۱۰ : ۱۴۵ - ۲۰۲ : ۱ - ۱۷ : ۱۷۴	ابن الاثیر ۱۴ : ۳۲ - ۱۹ : ۳۵ - ۸۳ : ۲۳ -
ابوالفرج اصفهانی ۱۵ : ۷۷	۲ : ۱۳۲
ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی ۲۵ : ۲۸ - ۵۲	ابن الازرق ، رك : نافع بن الازرق
۱۶ - ۲۲ : ۶۴	ابن ام مكتوم ، رك : عبدالله بن ام مكتوم
۱ : ۱۹۰	ابن بابویه ۵ : ۱۲۲
ابوالفضل الشیرازی الكاتب محمد بن عبدالله بن مرزبان	ابن بشر (افلح) ۱۸ : ۱۸۷
۱۸ : ۱۹۰	ابن بطوطه ۶ : ۸۸
ابوالقاسم حسین بن محمد راعب ۱۳ : ۱۷	ابن جریج ۹ : ۱۵۹
ابوالقاسم هاشمی ۱۲ : ۱۹۹	ابن جوزی ، رك : ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی
ابوالیسر ۲۰ : ۱۴۷	ابن خلکان ۱۹ : ۱۰۷
ابوامامه ۸ : ۱۶۴	ابن دراج الطفیلی ۱۹ : ۷۷
ابوبصیرة ۱۷ : ۱۶۰	ابن رشد ۱۷ و ۱۶ : ۱۵۱
ابوبکر ۱۳ : ۲۳ - ۲ : ۵۲ و ۵ - ۱۱۷ : ۱۳	ابن سعد ، رك : محمد بن سعد
۱۴ : ۱۳۱ - ۱۳۹ : ۲۱ - ۱۶۲ : ۹	ابن شاکر ۲ : ۱۰۷
۲۱ - ۲۰۳ : ۸ و ۹	

مآخذ قصص و تمثيلات

۱۸ - ۹۱، ۴۵ - ۶۰ :	ابوحازم ۷: ۷۳
۱۶	ابوحفص عمر بن حسن نیشابوری ۸: ۱۷۶
ابونواس ۱۱: ۱۴	ابوحیان توحیدی ۲: ۶۵ - ۱۰: ۵۵
ابوهریره ۹: ۶۷ - ۱۰: ۱۵۹ - ۲: ۱۶۰ -	ابوریحان بیرونی ۹: ۲۰۱
۷: ۱۶۱	ابوسعید آبی ۲۱: ۵۳ - ۲۳: ۲۸ - ۱۹: ۱۴
ابویزید، رک، بایزید بسطامی	۲۴: ۲۰۱
ابی صالح السمان ۱۶: ۱۶۰	ابوسعید ۱۵: ۳۹
احمد، رک، محمد بن عبدالله	ابوسعید ابی الخیر ۱۸: ۲۲ - ۱۶: ۴۶ - ۱۰: ۱
احمد اسرائیل ۲: ۴۲	۲۲ - ۳: ۱۰۲ - ۷: ۱۰۳ و
احمد ایوب ۶: ۳۲	۱۱ - ۱۲: ۱۹۹
احمد بدیلی ۱۴: ۱۶۳ و ۱۷	ابوسعید خرگوشی ۱۳: ۲۱۳
احمد خسرویه ۲: ۴۶ و ۷ و ۸ و ۱۲ - ۷: ۴۷ و	ابوسعید المقبری ۲: ۱۶۰
۱۱ - ۱۸۸: ۲۱ و ۲۲ - ۱۰: ۱۸۹	ابوطاهر بن حسن بن علی ۴: ۲۱۳
احمد غزالی ۲۱: ۲۱۹	ابوطلق عدی بن حنظله تمیمی ۶: ۲۰۵
احوص بن جعفر بن عمرو ۱۳: ۱۰۱	ابوعبدالله خفیف ۷: ۸۸
ارسطو ۳: ۱۵	ابوعبید جوزجانی ۱۵: ۴
ارشمیدس ۲۳: ۴ - ۲: ۵ و ۱۲	ابوعبیده ۲۱: ۱۴
ارمیا ۱۳: ۱۰۵	ابوعلی الانصاری ۶: ۳۰
ارنست رنان ۱۷: ۱۵۱	ابوعلی ایوب ۱: ۳۲
ازوب ۱۵: ۲۱۱ - ۵: ۹۲	ابوعلی دقاق ۸: ۱۴۹
اسامه بن زید ۱۴: ۱۴۱	ابوعلی سینا ۱۵: ۱۴، ۳، ۴ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۵
اسحاق ۲: ۷۱	۱۶ - ۱۲: ۳۰۹ و ۱۴ و ۱۶
اسرافیل ۳: ۱۸۵ - ۸: ۶۴	ابوعلی قالی ۱۳: ۱۳۹
اسکندر (مقدونی) ۵: ۵۵ - ۵: ۵۴ - ۴: ۵	ابوعلی محمد بن علی تنوخی ۲۰: ۶۱ - ۱۸: ۳۱
۱۸۲-۳: ۵۸ - ۲۳: ۵۷	۹: ۲۱۳ - ۴: ۸۸
۳: ۲۱۳ - ۱۸	ابولهب ۹: ۱۱۳
اسماعیل بن حماد جوهری ۲۰ و ۱۷: ۲۰۵	ابولث سمرقندی ۷: ۷۲
اسماعیل حرانی، رک، سید اسماعیل حرانی	ابومالک ۳: ۳۳
اسماعیل ذبیح ۴۷: ۴۷ و ۱۵ و ۱۷ و ۲۱ - ۴۸: ۴۸ و ۲	ابومعاویه ۱۶: ۱۰۶
اصمعی ۲۲: ۱۹۲ - ۳: ۶۰	ابونصر سراج ۴: ۵۳ - ۱۸: ۳۵
افلاطون (افلاطون) ۱۵: ۱۱۹ - ۴۲: ۹۶	ابونصر فارابی ۳: ۱۵۲ - ۱۶: ۱۵۱
افلاکی ۱۲ و ۱۱: ۲۰۸	ابونعمان اصفهانی (حافظ) ۴: ۲۴ - ۲۰: ۱۰
	۳۸ - ۴: ۳۷ - ۵: ۳۶

فهرست اسما

بلقیس ۴:۱۳۲ و ۵	اقبال (عباس) ۱۴: ۲۱۵
بلوهر ۱۹: ۱۶۵	اقلیدس ۷: ۱۲۱ - ۱۵: ۱۱۹
بنی اسرائیل ۳: ۶۰ و ۸ - ۶۱: ۲۱ - ۸۰: ۱۲	آل برهان ۹: ۱۱۹
۱۵ و ۱۶ - ۱۰۰: ۱۶ - ۱۱۲: ۱۱	الیاس ۱۵ و ۱۳ و ۱۰: ۵۸
۱۴۴: ۱۳ - ۱۵۳: ۱۰ - ۱۷۶: ۹	ام سلمه ۱۹: ۲۰۱
۱۲: ۱۹۷	امیر حسینی هروی ۴: ۵۵
بنی حنیفه ۳: ۱۶۰	امیه بن خلف ۴: ۲۰۳
بنی سعد ۲۲: ۱۳۵	امین احمد رازی ۱۹: ۱۲۱
بنی قریظہ ۲: ۱۲۶	انس بن مالک ۶: ۴۳ - ۲۲: ۲۳
بو بکر، رک: ابو بکر	انوری ۳: ۱۸۷ - ۲۲: ۱۸۶ - ۱: ۳۴
بوسعید، رک: ابوسعید ابی الخیر	انوشیروان ۱۱ و ۸: ۸۳
بولس ۲۰ و ۱۵: ۶	اوس ۲۲ و ۱۹: ۸۳
بہاء الدین ولد ۱: ۵۹ - ۱: ۱۱۷	ایاز (ایاس) ۱۰: ۱۹۳ - ۲۱ و ۱۶ و ۲: ۱۷۳
بہلول ۱۲: ۷۰	۱۷ و ۶ و ۷ و ۴
بہمنیار (استاد) ۲۰: ۱۸ - ۴۷: ۵ - ۱۲۲: ۷	ای۔ و فوس ۴: ۱۸۲

پ

پیروز ۱۸: ۷

پیغمبر ص، رک: محمد بن عبد اللہ

ت

تقوی (سید نصر اللہ) ۵: ۱۲۲

تقی الدین محمود بن علی، رک: دقوی

تمیم الداری ۹ و ۷ و ۵: ۳۷

ث

ثابت البنانی ۱۴: ۱۳۲

ثعالبی ۱۳: ۲۰۵

ثعلبہ بن یزید الحماني ۱۳: ۲۰۵

ثعلبی ۱۰: ۹ - ۴۵: ۱۰ - ۱۱۶: ۱ و ۱۷

۸: ۱۳۲

ج

جابر بن عبد اللہ ۶: ۲۴ - ۱۴۷: ۱۶ و ۱۷

جاحظ ۱۳: ۶۵ - ۵: ۳۰ - ۱۲: ۸۹ - ۱۵: ۱۳۱

۱۳

جالینوس ۱۴: ۶۱ - ۱۴: ۶۶ - ۲: ۱ و ۱۶: ۱۲۳

۱۹ و ۱۷

ب

بابزید بسطامی ۱۰: ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۵: ۷۰

۳ و ۵ و ۷ - ۱۰۴: ۱ - ۹ و ۱۴۰: ۱

۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۸ و ۱۹: ۱۴۲

۱ و ۲ و ۶ و ۸ و ۱۱ و ۱۲: ۱۸۵

۱۰ و ۹ و ۶ و ۵

بشیرہ ۱۱: ۸

بخاری ۴: ۲۴

برخ اسود ۲۲: ۶۰

برهان اسلام ۱۱۹: ۱۷ و ۱۹ و ۲۰: ۲ - ۱۲۰: ۲

۳: ۱۲۱

بریرہ ۱۰: ۴۹

بشار بن برد ۴: ۱۴۰

بکر بن محمد ۲۲: ۱۰۱

بقیہ بن الولید ۲۰: ۹۱

بلال بن رباح ۱۲: ۸۸ - ۲۳: ۱۱۸ - ۱: ۱۱۹

۲۰: ۲۰۲ و ۲۱ و ۲۳ - ۳: ۲۰۳

۱۵ و ۱۲ و ۷ و ۵

مآخذ قصص و تمثيلات

حفانہ ۲:۲۴	جامی ۸۰، ۱۴، ۲۰۰-۲۱ : ۱۰، ۲۰۱-۲۱
خ	جبرئیل ۲۳، ۳۹ : ۴۰ - ۲ و ۳ و ۵ و ۹ و ۱۰ و ۱۵ اور
خاقانی ۵:۱۸ - ۱۰:۲۰۵	۱۶-۶۱ : ۷-۱۲۴ - ۱۰ : ۱۴۹ - ۱۰ :
خزرج ۲۱ و ۱۹ : ۸۳	۱۲ و ۱۸ - ۱۵۴ - ۱۷ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۵ :
خلیل، رك : ابراهيم خليل	۱ و ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ و ۱۳ - ۱۷۱ : ۲ و ۳ و
خواجہ عبداللہ انصاری، رك : عبداللہ انصاری	۴ - ۱۸۴ : ۲۲ - ۱۸۵ - ۱ : ۱۸۸-۲ اور
خواجہ نظام الملک، رك : نظام الملک	۱۲ - ۲۲۷ : ۲۰ - ۲۲۸ - ۷ و ۹ و ۱۲
د	جرجیس ۱۰۹ : ۲۰
داراب ۲ : ۲۱۳	جریر ۲۱ : ۳۹
داود ۲۱ : ۷۰ و ۲۳ - ۷۱ : ۱۷ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۴	جعفر بن یحییٰ برمکی ۱۴ : ۱۱ و ۱۳
۱۰۰ : ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ - ۱۰۱ :	جعفر خلدی ۵ : ۸۸
۴ - ۱۰۶ : ۱۹ - ۱۰۷ - ۱ : ۱۳۱-۳ و ۴	جمیل ۱۲ : ۸
۵ و ۱۰	جنید ۱۰۹ : ۱۹ - ۸۰ : ۱۵ - ۱۶۹ - ۸ : ۱۹۰ :
دقوفی ۱۰۷ : ۶ و ۹ و ۱۴ و ۱۵ - ۱۰۸ : ۳ و ۶ و	۹ و ۷ و ۶
۷ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۱ - ۱۰۹ : ۲ و ۱۵ و	جوحي ۱۸۴ : ۱۸ - ۲۲۱ - ۷ و ۵
۱۱۰ : ۶	ح
دمیری ۸۸ : ۳	حاتم اصم ۱۷ : ۲۰ - ۱۸ : ۱ اور
دیوجانس (دیوجینیس) ۵۳ : ۱۵ - ۱۸۱ : ۱۵ و ۲۲	حاتم طائی ۲۴ : ۱۰ و ۱۱
ذ	حارث بن ہشام ۸۸ : ۱۷
ذبیح، رك : اسماعیل	حارث بن سراقہ ۳۵ : ۲۰ و ۲۳ - ۳۶ : ۷
ذوالقرنین ۱۵۳ : ۱۴ و ۱۵ و ۱۸	حبیب عجمی ۸۸ : ۱۹ و ۲۰ - ۸۹ : ۱
ذوالنون ۵۳ : ۲ اور ۸۱ - ۲۲ و ۲۰	حجاج بن یوسف ۱۹۱ : ۲۴ - ۱۹۲ : ۱ اور ۲ و ۳ و ۴
ذونواس ۹ : ۱۵ و ۱۸	۶ و ۱۳
ذهبی ۱۰۸ : ۲۴ و ۵	حسن بصری ۴۹ : ۱۰ و ۱۲ - ۸۸ : ۱۹ و ۲۳ -
ر	۱۳۴ : ۶
رابعہ عدویہ ۲۱ : ۱۳۸	حسن بن علیء (امام) ۱۹۲ : ۲۲
راغب ۱۱ : ۹۹	حسن بن محمد نجفی ۱۰ : ۹۱
رافع بن عمیر ۱۳۱ : ۳	حسن مؤدب ۲۰ : ۲۰ - ۲۱ : ۵ و ۸ و ۲۱ و ۲۲ -
ربیع بن خثیم ۱۱۹ : ۳	۴۶ : ۱۶ و ۱۸ - ۴۷ : ۲ اور
رجال بن مجدوح حمیری ۱۸ : ۲۰۴	حسین بن عبدالسلام مصری ۱۷۹ : ۲۳
رحمن الیمامہ، رك : مسیله کذاب	حکم بن العاص بن وائل ۴۱ : ۱۰
رسول ص، رك : محمد بن عبداللہ	حلیہ ۱۳۵ : ۷ و ۶ و ۱۰ و ۲۱ - ۱۳۶ : ۱ اور ۱۳ اور
رضاقلی خان ہدایت ۱۰ : ۶۶	۱۶ و ۱۸ و ۱۹
	حمزہ بن عبدالمطلب ۱۲ : ۱۵۵

فہرست اسماء

- رضوان ۴۰ : ۱۱ و ۱۲ و ۱۸
روح القدس ۱۰ : ۱۲۱
ز
زکریا ۱۰۲ : ۱۳ و ۱۵
زلیخا ۱۶۸ : ۱۸۰ - ۲۱۹ : ۱۳ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲۸ : ۲۲۸
۲ و ۶
زمخشری ۲۸ : ۱۵ - ۷۰ : ۲۰ - ۲۰۴ : ۲۳ -
۲۰۵ : ۶ و ۴
زید بن اسلم ۱۸ : ۶۰
زید بن حارثہ ۱۵ : ۳۵ - ۳۶ : ۵
س
سبا ۹۰ : ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ - ۱۱۳ : ۱۳ و ۱۴ و ۱۶
۱۷ و ۱۹ و ۲۳ - ۱۱۴ : ۲ - ۱۳۲ : ۵ و ۴
سراقہ بن مالک ۱۲۴ : ۸
سعد الدین شرف الحکما ۱۶۱ : ۲۲
سعدی ۱۲۵ : ۶ و ۱۲ - ۱۸۰ : ۵
سقراط ۵۴ : ۵
سکندر ، رک : اسکندر
سلیمان ۱۲ : ۱۳ - ۲۴ : ۲ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۷ و ۲۰
۲۱ و ۲۲ و ۲۴ - ۱۴ : ۱۵ و ۱۶ و ۲۱ - ۱۸ :
۹ و ۱۴ - ۱۹ : ۴ - ۲۱ : ۷۰ - ۷۱ : ۱۹
۲۰ و ۲۱ - ۱۱۶ : ۱۰ - ۱۲۶ : ۴ و ۵
۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ - ۱۳۱ : ۱۰ - ۱۳۲
۱۵ - ۱۳۷ : ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ - ۱۳۸ : ۱۰
۲ و ۵ و ۶ و ۷ - ۱۴۰ : ۲۱ و ۲۲ - ۱۴۱ :
۲ و ۳ و ۶
سنایی ۵۳ : ۲۴ - ۷۴ : ۸ - ۹۷ : ۱۴ - ۱۲۱ :
۱۹ - ۱۲۵ : ۱۷
سید اسمعیل جرجانی ۱۸ : ۳
سید عالم ، رک : محمد بن عبد اللہ
سیوطی ۲۰۳ : ۲۰ - ۳۸ : ۱۷ - ۶۷ : ۱۸
ش
شبلی ۵۳ : ۸ - ۱۰۹ : ۱۹ - ۱۸۹ : ۱۸ و ۱۹
- شداد ہاد ۲۲۷ : ۱۱ و ۲۱
شعبی ۶۰ : ۳ - ۱۴۴ : ۱۳ - ۱۴۵ : ۴
شعب ۲۰ : ۵۸ - ۷ : ۵۹ - ۸۰ : ۸
شقیق بلخی ۱۵۰ : ۱۵ و ۱۸ و ۱۹
شمس تبریزی ۱۲۳ : ۱۹ - ۱۷۶ : ۶
شہرستانی - ۵۳ : ۱۴
شہید ثانی ۱۲۹ : ۶
شیبان راعی ۱۰ : ۱۸ و ۲۰
شیطان ۷۲ : ۲۵ و ۲۱ - ۷۳ : ۲ و ۷ و ۱۱ و ۱۲
۱۲۴ : ۴ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ - ۱۳۰ : ۱۴
۱۶ - ۱۶۴ : ۴ و ۸ و ۱۴ و ۱۵ - ۱۸۲ : ۱۱
۱۴ : ۲۱۶
- ص
صالح بن عبدالقدوس ۶۴ : ۲۳
صخر جنی ۱۸ : ۱۳۷
صدر جهان ۱۱۹ : ۴ و ۵ و ۱۰ - ۱۲۱ : ۸ و ۹
۲۱۹ : ۲ و ۷ و ۱۰ و ۱۱
صدوق ۱۴۴ : ۲۳ - ۱۶۴ : ۲۰
صریع الغوانی ، رک : مسلم بن الولید
صفا (دکتر) ۱۷ : ۴ - ۵۵ : ۲۲
صفوان بن امیہ ۸۸ : ۱۷
ض
ضحاک ۳۹ : ۲۱
ضریر ، رک : ابن ام مکتوم
ط
طباطبایی (محبط) ۱۳ : ۵۷
طبری ۴۵ : ۹ - ۷۶ : ۱۰ - ۱۳۲ : ۲
طغرل بن ارسلان ۱۱ : ۵۹
ع
عاد ۱۰ : ۱۱ و ۱۵ - ۷۸ : ۴
عامر ۵۹ : ۱۸
عایشہ ۲۳ : ۱۷
عبدالرحمن بن ملجم ۳۹ : ۶ و ۱

مآخذ قصص وتمثيلات

عبدالرحمن عوف ۲:۳۷	۹۲ : ۲۴-۱۰۳ : ۱۱-۱۲۶ : ۷-۱۳۰ :
عبدالکریم الغفاری ۶:۳۰	۱- ۱۳۸ : ۲۱- ۱۴۴ : ۴- ۱۴۵ : ۳-
عبدالمطلب ۱۳۵ : ۱۳ : ۲۱- ۱۳۶ : ۱۱ و ۸ و ۶	۱۷۲ : ۵- ۱۷۳ : ۱۴- ۱۸۰ : ۲۴-
۲۰ و ۲۳ : ۱۳۷- ۱۳۵ : ۸ و ۶ و ۹ و ۱۰	۱۸۳ : ۵- ۱۸۸ : ۲۱- ۱۹۹ : ۲۳- ۲۰۰ :
عبدالملك بن مروان ۱۱:۸	۲۱- ۲۰۱ : ۳ و ۴ و ۱۰- ۲۰۶ : ۳ :
عبدالمنعم بن محمد ، رك ، دقوقي	عطا ملك ۸ : ۲۶۳
عبدالواحد بن البكران ۷:۸۷	عكاشه ۳ و ۲ : ۱۴۷
عبدالله انصاری ۱۶ : ۳۰ و ۲۱- ۴۹ : ۱۵	عكرمه ۱۶ : ۱۰۰
عبدالله بن ام مكتوم ۲۰۱ : ۱۵ و ۱۶ و ۲۰- ۲۰۲	علی بن ابيطالب ۳۷ : ۱۱ و ۱۲- ۳۸ : ۶ و ۱۲
۴ :	۱۴ و ۲۰- ۳۹ : ۱- ۶۴ : ۲۰-
عبدالله بن خبيق ۱۸ و ۱۵ : ۸۰	۱۳۰ : ۹ و ۱۱- ۱۴۴ : ۲ و ۷
عبدالله بن حسين المصري ۲۱:۱۸۱	۱۴۷ : ۱۳- ۱۹۲ : ۲۲
عبدالله بن سعد بن ابی سرح ۳۲ : ۱۳ و ۱۸ و ۲۰	علی بن الحسن ۱۲۳ : ۶ و ۱۰
۲۱ و	علی مصري ۱۲۲ : ۱۰ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۴
عبدالله عباس ۱۴ : ۲۰ و ۲۳- ۱۰ : ۱۵- ۳۹ :	۱۲۳ : ۲ و ۷ و ۹
۲۱- ۴۵ : ۱۳- ۱۰۰ : ۱۶-	عمار بن ابی عمار ۱۵۵ : ۱۲
۱۳۲ : ۹- ۱۵۴ : ۲۲- ۱۵۹ :	عمار بن ياسر ۳۸ : ۱۲
۱۳ : ۱۸۸-۸	عمر ۱۷ : ۱ و ۲ و ۶ و ۱۵ و ۲۰- ۱۶ : ۲۳- ۱۳
عبدالله مغربی ۱۳۲ : ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ : ۴	۳۶ : ۱۹ و ۲۰ و ۲۴- ۳۷ : ۲ و ۳ و ۷ و ۹ و ۲۰
عبدالله بن عبدالله بن طاهر ۶ : ۹۹	۲۱- ۴۳ : ۱ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸- ۵۹ : ۱۴ و ۱۶
عبید زاکانی ۲۸ : ۱۰- ۷۷ : ۲۳- ۲۰۷ : ۱۳	۱۳۱ : ۱۴- ۱۴۳ : ۱۲ و ۱۳- ۱۶۲ : ۱۹
عثمان ۳۲ : ۱۱- ۶۹ : ۳- ۱۳۱ : ۱۱ و ۱۲	عمران ۹۳ : ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۹-
۱۴ و ۱۸- ۱۳۲ : ۳- ۱۴۱ : ۱۹	۹۴ : ۱
عراقی ۱۲۶ : ۱۵	عمران بن حصین ۱۱۷ : ۱۱- ۲۳ : ۱۱
عروة بن حزام ۱۳۹ : ۱۴	عمر بن عبدالعزیز ۳۷ : ۲۲- ۱۷۴ : ۴
عزرائیل ۱۲ : ۱۶ و ۲۳- ۱۳ : ۱۱ و ۸ و ۱۱ و	عمر و بن العاص ۵۹ : ۱۲ و ۱۳
۱۷ و ۲۳ و ۱۴ : ۱- ۱۷۱ : ۷- ۱۷۲ :	عمر و بن عبیده ۳۰ : ۷ و ۱۰ و ۱۲
۷ و ۲۲ : ۱۰ و ۱۲ و ۲۲	عمید خراسان ۱۸۳ : ۲ و ۶ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۸
عزی ۲۰۳ : ۸	عوفی ، رك : محمد عوفی
عزیر ۱۰۵ : ۱۳- ۱۵۱ : ۱ و ۳ و ۵- ۱۶۳ : ۲۱	عیاضی ۱۸۸ : ۱۸ و ۱۹
عطا ۱۵۹ : ۹ و ۱۱- ۱۸۱ : ۱	عیسی ۶ : ۱۲ و ۱۳- ۷ : ۴ و ۶ و ۱۰- ۹ : ۸ و ۹ و
عطار ۷ : ۲۳- ۸ : ۱۸- ۱۳- ۱۶- ۱۹- ۲۲- ۹	۱۵ و ۲۳ : ۲۳- ۴۳ : ۹ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۳-
۱- ۲۴ : ۱۳- ۲۶ : ۴- ۳۰- ۲۲- ۱۴۴	۴۴ : ۲- ۸۲ : ۵- ۱۱۲ : ۱۵ و ۱۶ و ۱۹-
۱۰- ۵۴ : ۱۵- ۵۵- ۲۳ : ۶۹- ۱۸-	۲۳- ۱۱۳ : ۱- ۴- ۱۲۱ : ۱۳-

ماخذ قصص وتمثيلات

محمد عوفی ۲۶، ۳، ۴ - ۲۳، ۳۱ - ۱۰، ۵۶	۳۸-۲۴ و ۲۲، ۳۵-۱۵ : ۳۵-۴
۷۱ : ۱۵، ۱۶ - ۱۱۹ - ۵ : ۱۲۱	۸ و ۱۳ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۹ : ۳۹ و ۱۱ و ۹
۶ - ۱۴، ۱۵۰	۲۰ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۳ : ۴۵ و ۱۷ و ۱۵
محمد غزالی ۱۲، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ - ۱۹، ۳۵ - ۱۵، ۳۷	۵ : ۵۲ - ۱۶ و ۱۴ و ۳ : ۴۹ - ۲۴
۶۰، ۲۲ - ۲۱، ۹۶ - ۲۱، ۱۱۲ - ۲۱	۶ و ۴ و ۲ و ۱ : ۶۱ - ۲۱ و ۱۹، ۵۹
۶ : ۱۵۴ - ۱۷، ۱۲۹	۶۶ : ۱۹ و ۲۳ و ۲۴ - ۶۷ : ۱ و ۹ و
محمد محبی الدین عبدالحمید ۱۶۰، ۱۳	۷۶ : ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ - ۸۳ - ۱۸، ۲۰
محمود غزنوی ۱۲۴ : ۱۸ - ۱۹۳ - ۵ و ۷ و ۲۰ -	۸۸ : ۱۶ - ۱۱۳ - ۹ : ۱۱۷ - ۷ و
۲۰۶ : ۱ و ۴ و ۷ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ -	۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ -
محبی الدین ۱۱۰ : ۸	۱۱۸ : ۷، ۱۱ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۹ و ۱۲۴
مدرس رضوی ۶۵، ۲۳، ۷۴ - ۱۵، ۹۸ - ۱۰	۹ - ۱۲۵ : ۲۱ و ۲۰ - ۱۲۹ : ۷ -
مرزبان ۱۷ : ۱۵ و ۱۶ و ۱۷	۱۳۱ : ۳ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و
سریم ۷، ۴، ۸۲ - ۷ و ۹ - ۱۲۱ : ۱۰ و ۱۱	۱۹ و ۲۲ - ۱۴۷ : ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۹
مزیدالمدنی ۲۰۸ : ۵	۱۳۹ : ۱۸، ۲۱ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۹
مسعود سعد سلمان ۱۰۹ : ۴	۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ - ۱۴۶ : ۲۱ -
مسلم بن الولید ۲۹۲ : ۵	۱۴۷ : ۵ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ - ۱۵۴ :
مسیح، رک : عبسی	۱۷ و ۱۸ - ۱۵۵ : ۱ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸
مسلمه کذاب ۱۳۹ : ۲۰	۱۲ و ۱۹ - ۱۵۶ : ۱ و ۳ - ۱۵۹ :
مصطفی، رک : محمد بن عبدالله	۲۳ - ۱۶۰ : ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹
معاذ بن حیل ۳۶ : ۶	۱۱ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ - ۱۶۱ :
معاویہ ۷۲ : ۲۱ و ۲۲	۱۳ و ۳ و ۴ و ۷ و ۹ و ۱۰ - ۱۶۲ : ۱۷ -
معاویة بن حرمیل ۳۷ : ۵	۱۶۶ : ۳ و ۲۰ - ۱۷۴ : ۱۷ - ۱۷۸ :
معتز ۳۱ : ۲۵	۱۱ - ۱۸۰ : ۲۰ - ۱۸۸ - ۱۰ و ۱۱
معتضد ۱۸۷ : ۱۵ و ۱۹ - ۱۸۸ - ۵ و ۷	۱۳ و ۱۵ و ۱۶ - ۲۰۱ : ۱۵ و ۱۶ و
مفیرة بن شعبه ۲۰۴ : ۶ و ۷	۲۰ و ۲۱ و ۲۲ - ۲۰۲ : ۳ و ۴ و ۵ و
مقاتل ۹ : ۱۶ - ۹۵ - ۱۸ - ۱۳۲ : ۱۱	۷ و ۸ - ۲۰۳ : ۹ و ۱۰ و ۱۸ و ۱۹ و
مقوقس ۵۸ : ۲۲ - ۵۹ : ۱۲ و ۲۱	۲۲ و ۲۳ - ۲۰۴ : ۱ و ۲ و ۳ و ۷
ملکا ۷ : ۸	۹ - ۲۱۰ : ۱۰ - ۲۱۶ - ۱۸ - ۲۲۷
ملك الموت، رک : عزرائیل	۲۱ - ۲۲۶ : ۷۲ - ۲۲۷ : ۲۱
منصور ۱۰۹ : ۱۹	محمد بن علی حکیم ترمذی ۳۶ : ۲۲ - ۱۴۱ - ۲۳
موسی ۴۵ : ۴ و ۶ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ - ۵۱	محمد بن عمر بن مسعود، رک : صدر جهان
۸ - ۵۹ : ۲۳ - ۶۰ : ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۲۲ -	محمد بن منصور نسوی، رک : عمید خراسان
۶۵ : ۱۷ و ۱۹ - ۶۷ : ۵ و ۶ و ۱۵ - ۸۹ :	محمد بن هلیل بن عبدالله ۱۷۸ : ۱۳
۷۵ - ۹۳ : ۱ و ۵ و ۶ و ۹ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ -	محمد خوارزمشاه ۱۶۲ : ۱۰ و ۱۱

فہرست اسماء

مینوی (مجتبی) ۱۲۵ : ۷-۱۸۲-۵ : ۲۱۲-۹	۹۵ : ۸ و ۹ و ۱۳ و ۱۴-۹۶ : ۸۵-۱۱۱
۲ : ۲۱۳-۲۲۰ : ۴	۱۸-۱۱۲ : ۹-۱۴۶ : ۹ و ۱۴ و ۱۴۸
ن	۱۴ و ۱۵ : ۱۰۰-۱۵۰ : ۱ و ۳ و ۶ و ۱۵۲ : ۲۳
نافع بن الازرق ۱۴ : ۲۰-۲۴ : ۱۵-۲ : ۳۶	۱۵۳ : ۲ و ۴ و ۵ : ۱۵۶-۵ : ۲۱۰-۹
۲۴	۱۱-۲۱۴ : ۴ و ۸ و ۲۱۵ : ۱ و ۲
نبی اللہ ، رک : محمد بن عبد اللہ	۷ و ۵
نجم الدین (کبری) ۲۲ : ۸۴	موسیٰ کاظم (امام) ۱۰ : ۱۲۹
نسطور ۷ : ۴	موفق الدین احمد بن یوسف ۶ : ۵۷
نصوح ۱۷۵ : ۳ و ۴ و ۶-۱۷۶ : ۱ و ۲ و ۴ و ۷ و ۹	مولانا (جلال الدین رومی) ۴ : ۱۲-۱۹ : ۷-۱۷
نظام الملک حسن اسحاق ۵۶ : ۱۱ و ۱۳-۲۱۵	۱۱ : ۴-۱۵ : ۱۹-۱۵
۱۲	۹-۳۶ : ۴-۳۷ : ۱۵
نظامی عروضی ۳ : ۱۳	۳۸ : ۱۱ و ۱۸ و ۴۴ : ۷
نظامی کنجوی ۴ : ۲۳-۲۴ : ۶-۵۴ : ۵	۲۲-۴۶ : ۱۴-۴۹ : ۹
نقیسی (سعید) ۲۱۲ : ۱۸	۶۷ : ۱۳-۷۰ : ۱-۷۶
نمرود ۱۱۱ : ۱-۴ : ۱۴۹-۱۷ : ۱۷۱، ۲۲۶	۱۱-۸۱ : ۵-۹۴ : ۱۸
نوح ۶۵ : ۲۲-۹۸ : ۱۲ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۳-۹۹	۹۸ : ۱۸-۱۰۷ : ۱۳
۱-۱۱۵ : ۲۰-۲۱۵ : ۱۱۵ : ۳	۱۵-۱۰۸ : ۶-۲۰ و ۲۲
نوشیروان ، رک : انوشیروان	۲۳-۱۰۹ : ۱-۱۳ و ۱۵
۴ نیکلسون ۷۲ : ۶-۹۲ : ۴-۲۱۱ : ۱۴	۱۱۰-۱۱۳ : ۴-۶
و	۱۱۷-۱۲۱ : ۴-۸
والبی ۱۸۴ : ۶	۱۲۴-۱۷ : ۱۲۵-۱۰ و ۷
ورق بن نوفل ۱۳۷ : ۶	۱۲۹ : ۱۱-۱۳۵ : ۱۸
وہب بن منبہ ۹ : ۱۴-۱۳۲ : ۱۲	۱۳۹ : ۱۵-۱۴۱ : ۹
ہ	۱۴۶ : ۲۲-۱۵۵ : ۵
ہاروت ۹۲ : ۱۴	۱۶۰ : ۱۵-۱۶۳ : ۵
ہارون ۸ : ۵۰	۱۷۰ : ۱۷-۱۷۳ : ۱۴
ہارون الرشید ۲۱۲ : ۶	۱۷۶ : ۶-۱۸۶ : ۲۳
ہامان ۱۴۶ : ۱۵ و ۱۶	۱۹۱ : ۲۱-۱۹۲ : ۱۵
مجویری ۵۳ : ۱۶	۲۰۰ : ۱۲-۲۰۸ : ۱۱
ہلال ۱۱۸ : ۲۲ و ۲۳-۲۰۳ : ۱۴ و ۱۵-۱۲۰۴	۱۳ و ۱۴-۲۱۹ : ۷ و ۵
۱ و ۲ و ۸ و ۱۲	میدانی ۶۹ : ۱-۷۵ : ۲۲
ہود ۱۰ : ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۴ : ۲۰۹ : ۱۸ و ۱۹	میر داماد ۱۴۷ : ۱
ہیاطلہ ۷ : ۱۸	میسرہ ۵۱ : ۲۳
	میکائیل ۱۷۱ : ۵

مآخذ قصص و تمثیلات

یوسف ۳۱ : ۱۳ و ۱۴ - ۱۶۸ : ۱۹ - ۲۱۵ :

۱۴ - ۲۱۹ : ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۴

۲۲۰ : ۱ و ۲ و ۳ و ۲۲۸ : ۲ و ۶ و ۹

یوسف بن احمد مولوی ۱۱۱ : ۱۷

یونس ۱۷۱ : ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۲۰

ی

یاقوت ۱۰۷ : ۱۹ - ۱۶۲ : ۱۳ - ۲۰۵ : ۱۷

یحییٰ ۸۲ : ۵ و ۷ و ۸ و ۹

یحییٰ معاذ رازی ۱۷۲ : ۵

یعقوب ۷ : ۸

فهرست اماکن

حماة ۱۰۸ : ۲۱ - ۱۰۹ : ۲۱ و ۲۰
حیره ۲۰ : ۲۱

خ

خارقان ، رك ، خرقان
خراسان ۹۰ : ۳۰ - ۱۸۱ : ۱ - ۱۸۳ : ۶
خرقان ۱۴۰ : ۱۴ : ۱۸ و ۱۸ و ۲۰ : ۲۰۹ - ۲۰ : ۹ و ۱۲

د

دجله ۸۰ : ۱ - ۱۹۰ : ۸
دمشق ۲۲۰ : ۱۰ و ۱۱ و ۱۲

ر

روم ۷ : ۵ - ۳۳ : ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ : ۲۱ و ۲۲ : ۶۲
ری ۱۲۲ : ۲ - ۴ و ۲ : ۲۲۰ : ۱۳

س

سبزوار ۱۶۲ : ۱۰ و ۱۱ - ۱۶۳ : ۴ و ۵ و ۶ و ۱۱
۱۸ و ۱۷ و ۱۳ و ۱۲
سرانديب ۸۳ : ۱۰ و ۱۱

ش

شادياخ ۱۶۳ : ۱۰
شام ۱۱۰ : ۵

ص

صفيان ۱۷۰ : ۱۵
صنعا ۱۷۰ : ۱۰ و ۱۵

ض

ضروان ۹ : ۱۴ و ۱۵ - ۱۶۹ : ۱۳ - ۱۷۰ : ۱۰ و ۱۵

ط

طوس ۱۹۹ : ۱۳

ع

عبادان ۱۳۴ : ۶
عراق ۲۷ : ۲۱ و ۲۲ - ۲۸ : ۱ - ۸۹ - ۱۸ : ۱۸
۲ : ۱۴۰

عقبة النجارين ۱۸۰ : ۱

غ

غزنین ۱۹۳ : ۷

الف

آسيابى صغير ۱۰۸ : ۲۱
استخر ۱۴ : ۱۴
اسكندريه ۱۰۲ : ۱
آموى ۲۰۱ : ۱۲ و ۱۴
انطاكيه ۱۰۲ : ۱۶ - ۱۱۴ : ۳

ب

بخارا ۱۱۹ : ۵ - ۱۲۰ : ۸ و ۱۳ - ۱۲۱ : ۳ - ۲۱۹
۷ و ۳ و ۲
بدر ۳۵ : ۲۱

بسطام ۱۴۰ : ۱۸

بصره ۱۰۶ : ۱۶ و ۱۷ - ۱۸۸ : ۸

بغداد ۱۰۸ : ۱۱ - ۱۹۰ : ۱۸ - ۱۹۸ : ۷

بلخ ۸۰ : ۵ - ۱۳۳ : ۹ - ۱۳۴ : ۱۵

بيت الحرام ، رك : كعبه

بيت المقدس ۷ : ۳ - ۱۳۸ : ۸

بيستون ۱۶ : ۱۱

پ

پامناز کرمان ۱۲۲ : ۷

ت

تبريز ۲۱۳ : ۶ و ۷

تبوك ۷۶ : ۱۲

ترکستان ۱۹ : ۱۱

تفليس ۱۸۵ : ۲۱ - ۱۸۶ : ۶

ج

جرجان ۱۶ : ۴

چ

چين ۱۹ : ۱۱ - ۲۰ : ۳ - ۳۳ : ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ : ۲۱
۳۴ : ۲ - ۳۵ : ۱۳

ح

حبشه (حبش) ۱۱۱ : ۲۲ - ۱۱۲ : ۱

حراء ۱۱۸ : ۱۴

حلب ۱۱۰ : ۵

مآخذ قصص و تمثیلات

- غور ۹۷ : ۱۵
- مسجد ماشاء اللہ ۱۲۲ : ۵
- مسجد مرام ۲۰۸ : ۱۳
- مسجد مہمان کش ۱۲۲ : ۴
- مصر ۷۰ : ۱ - ۱۹۰ : ۱۴ و ۱۵ - ۲۱۳ : ۱۳
- مکہ ۳۹ : ۹ و ۱۱ - ۴۳ : ۶ - ۵۲ : ۷ - ۶۹ : ۱۱
- ۱۱۲ : ۱ - ۱۳۶ : ۱ و ۲ و ۱۲ و ۲۳ - ۱۳۷ : ۱۱
- موصل ۱۱۰ : ۱۷ - ۱۶۰ : ۱۴ و ۱۵
- ن
- نجران ۱۵ : ۹
- نیشابور ۲۰ : ۲۰ - ۴۶ : ۱۶ - ۱۶۳ : ۱۰ -
- ۲۰ : ۲۰۵
- نیل ۱۵۳ : ۳
- نینوا ۲۰ : ۹۵
- ه
- ہند (ہندوستان) ۱۳ : ۱ - ۲ و ۳ و ۱۰ و ۱۳
- و ۱۳ و ۱۴ و ۲۲ - ۱۴ : ۲ و ۳ - ۱۸ - ۴ :
- ۳ - ۱۹ : ۱۱ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۳ - ۲۰ :
- ۳ - ۸۳ : ۲ - ۸۷ :
- ی
- یمامہ ۱۳۹ : ۲۱ و ۲۲
- یمن ۱۷۰ : ۱۰
- ف
- فارس ۱۳ : ۱۰ و ۲۲ - ۳۲ : ۱
- فرات ۲۵ : ۲۰ - ۲۶ : ۱۹
- ق
- قاف ۱۵۳ : ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ - ۱۸۱ : ۲
- قبط ۲۲ : ۹۵
- قم ۱۶۳ : ۳
- قونہ ۲۲ : ۱۰۸
- ک
- کرمان ۶ : ۱۲۲
- کعبہ ۶۹ : ۱۰ - ۱۳۵ : ۱۳ - ۱۳۶ : ۱
- کوفہ ۱۹ : ۲۶
- م
- مدائن ۱۳ : ۹۵
- مدینہ ۱۷ : ۲ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ - ۳۷ : ۵ -
- ۴۳ : ۶ - ۵۲ : ۶ - ۷۶ : ۱۲
- مرو ۸۹ : ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۱۲۰ : ۸ و ۱۳
- مسجد اقصیٰ ۱۳۰ : ۱۷ و ۱۸ - ۱۳۸ : ۱
- مسجد دمشق ۷۳ : ۷
- مسجد گنج ۱۲۲ : ۷

فهرست کتب

لف

الهی نامه ۱۳: ۱۶ - ۴۳: ۱۱ - ۱۴۵: ۳

۲۵ - ۱۸۱: ۱۰

الف ليله ۱۲۲: ۸ - ۱۶۹: ۱۲ - ۲۲۱: ۹

الامتناع والموانسة ۵۵: ۱۰

انجيل ۲: ۷

انساب سمعانی ۱۰۷: ۱۹

انيس المریدین ۱۲۴: ۱۷ - ۱۲۵: ۵ و ۸ و ۱۰

بغار الانوار ۱۹۳: ۳

بحر المعجبة فی اسرار المودة ۲۱۹: ۲۱ - ۲۲۸: ۱۳

البخلاء ۸۹: ۱۵

برهان قاطع ۲۲۰: ۱۶

بستان العارفين ۷۲: ۷

بوستان سعدي ۱۶: ۱۴ و ۲۴

البيان والتبيين ۷: ۴۹ - ۷۳: ۵ - ۱۳۱: ۱۶ - ۱۴۳: ۱۰

ت

تاج العروس ۱۰۸: ۴

تاريخ الفلاسفة اليونانيين ۱۸۱: ۲۱

تاريخ بغداد ۲۱۲: ۸

تاريخ بيهقي ۲۱۵: ۱۱

تاريخ طبري ۷: ۱۸ - ۷۶: ۱۷ - ۱۳۹: ۲۲

تحفة العراقيين ۱۸: ۵

تذكرة الاولياء ۱۸: ۱ - ۴۶: ۵ - ۵۲: ۸ - ۵۳: ۵

۶: ۱۸ - ۶۹: ۱۸ - ۸۰: ۶ - ۸۱: ۲۱

۸۹: ۴ - ۱۰۳: ۲۴ - ۱۰۴: ۱۲

۱۰۵: ۲۰ - ۱۰۶: ۲ - ۱۳۳: ۴

۱۳۴: ۲۰ - ۱۳۹: ۳ - ۱۴۰: ۱۰

۱۴۲: ۱۲ - ۱۴۸: ۱۱ - ۱۴۹: ۷

۱۷۲: ۹ - ۱۸۰: ۱۷ - ۱۸۵: ۱

۱۱: ۱۸۹ - ۱۲: ۱۰۹ - ۵: ۱۰۹ - ۱۷: ۲۰۹

تفسير ابو الفتوح ۱۴۱۷: ۹ - ۲۵: ۱۰ - ۱۳: ۱۹

۸: ۳۳ - ۱: ۳۶ - ۴: ۱۱ و ۷: ۳۹

۱۹: ۴۵ - ۱۱: ۲۷ - ۲۲: ۲۵: ۵۶

۵۷: ۵ - ۶۰: ۲۳ - ۶۷: ۴ - ۸۱: ۱

آثار البلاد قرويني ۱۰۷: ۲۱

احياء العلوم ۱۰: ۵ - ۱۲: ۱۹ - ۱۷: ۲۰

۲۳: ۲۵ - ۳۵: ۱۸ - ۳۷: ۱۶ و

۲۴: ۱۸ - ۳۹: ۱۶ - ۵۳: ۵ - ۶۶: ۱۸

۶۷: ۱۳ و ۱۶ - ۹۱: ۲۰ - ۱۰۶: ۱

۲۲: ۱۴ - ۱۱۹: ۱۴ - ۱۴۴: ۲۴

۱۴۶: ۱۷ - ۱۴۸: ۲۳ - ۱۴۹: ۱

۱۴: ۱۵۴ - ۶: ۱۵۴ - ۲۳: ۱۵۵

۴: ۱۵۶ - ۸: ۱۶۴ - ۷: ۱۶۹

۱۱: ۱۷۲ - ۲۲: ۱۷۴ - ۲۰: ۲۰

۱۸۸: ۸ - ۱۷۹: ۲۲ - ۲۰۱: ۲۴

۲۱۳: ۱۰

اخبار الحكماء قفطي ۵۳: ۱۵

اخبار العولة السلخويه ۱۹۳: ۱۸

اخبار الزمان ۷۷: ۳

اخبار الظراف والمتماجنين ۱۶: ۵۲ - ۱۸۲: ۱۳

الاذكيا ابن جوزي ۲۸: ۲۵ - ۱۴۴: ۲۴ - ۱۹۷: ۱

۲۴: ۱۲ - ۲۰۷: ۱۲

ارشاد الاديب ۱۹۷: ۲۴

اسباب النزول ۱۶: ۳۲ و ۲۳: ۱۳۸ - ۱۰

استيعاب ۳۲: ۱۴

اسد الغابه ۳۲: ۱۵ - ۳۵: ۱۹

اسرار التوحيد ۱۷: ۴ - ۲۰: ۱۸ - ۴۶: ۱۰۴

۴۷: ۴ - ۵۵: ۲۲ - ۱۷۳: ۱۳

۱۹۹: ۱۱

اسرار نامه ۲۳: ۷ - ۱۹: ۹ - ۴۴: ۲۱ - ۹۲

۲۴: ۱۲۶ - ۷: ۱۳۰ - ۱

اسكندر نامه مشهور ۲۰: ۵۷ و ۲۲: ۷۰ - ۲۵

اسكندر نامه نظامي ۴: ۲۴ - ۶: ۸ - ۳۵: ۶

۱۴: ۱۴ - ۵۴: ۱۴

اغاني ۷۷: ۱۴ و ۱۸: ۱۰۰ - ۶

اكمال الدين واتمام النعمة ۲۳: ۱۴۴ - ۱۶۴: ۱۹

ماخذ قصص و تمثيلات

- جامع صغير ۱۷ : ۶۷-۱۸ : ۳۸ : ۱۶ : ۹۱ - ۱۶ : ۹۰-۳ : ۸۴-۱
 جلاالازهان ۱۰ : ۵۶ : ۹۵-۱۸ : ۹۴-۸ : ۹۳-۱۹ : ۹۲
 جوامع الحكايات عوفى ۱۲ : ۲۰-۱۵-۷۵-۲۶ : ۱۷ و ۱۱-۱۶ : ۹۸-۱۰۰ : ۱۴-۱۰۰ : ۱۱۰-۲۲ : ۱۰۶-۱۴ : ۱۰۵
 ۱۰۰ : ۵۶-۶ : ۴۷-۹ : ۳۲-۳
 و ۱۵ : ۷۱-۲۵ : ۶۸-۲۰ : ۱۱۲-۵ : ۱۱۲-۱۱ : ۱۱۱-۲۴
 ۷۲ : ۵-۸۸ : ۱۰۹-۶ : ۱۱۳-۱۴ : ۱۱۶-۱۸ : ۲۲ و ۵۰ : ۱۳۵-۱ : ۱۳۱-۱۳ : ۱۲۴
 ۱۱۱ : ۱۲-۱۴۴ : ۱۳۸-۱۸ : ۱۰۰ و ۱۶-۱۴۱ : ۷
 ۱۵۰ : ۱۴-۱۹۸ : ۱۴۶ : ۱۸-۱۴۷ : ۳ : ۱۴۸-۲۴
 الجواهر المضيئة ۱۰۷ : ۲۰-۲۱۹ : ۱۲ : ۱۴۹ : ۱۴-۱۵۱ : ۷-۱۰۳ : ۱۳
 جهانكشای جوینی ۱۶۳ : ۸ و ۱۹ : ۱۵۴ : ۲-۱۵۵ : ۱۶ و ۲۳-۱۰۶ : ۱۵۹-۸ : ۷ : ۱۵۹-۱۸ و ۱۶۹ : ۲-۱۷۰
 چهار مقاله ۳ : ۱۳ و ۱۸ : ۴ : ۱۷۵-۱۶ : ۱۰-۲۰۷ : ۲۱۴-۳ : ۱۰-۲۱۵ : ۱۹
 ح
 حديقه سنایی ۷۴ : ۱۵-۸۲ : ۲۲-۹۸ : ۱۰-۱۳۳ : ۲۲-۱۹۷ : ۷
 الحمقى والمغفلين ۶۴ : ۲۲ : الحيوان ۳۰ : ۵
 حلية الاوليا ۱۱ : ۲-۱۲ : ۱۹-۳۶ : ۵-۳۹ : ۱۸-۶۰ : ۱۶-۶۷ : ۴-۷۳ : ۹
 ۸۰ : ۱۰-۸۱ : ۱۹-۸۵ : ۵-۸۸ : ۳-۱۰۵ : ۱۹-۱۱۹ : ۲-۱۳۰ : ۱۵ و ۲۰-۱۳۱ : ۱-۱۳۸ : ۹
 ۱۴۴ : ۲۳-۱۴۸ : ۲۴-۱۴۹ : ۱۳-۱۵۰ : ۹-۱۶۵ : ۲۱ و ۲۳ : ۱۷۲ : ۲۰-۱۷۴ : ۷-۲۰۳ : ۱
 ۲۰۴ : ۱۲ : حياة الحيوان ۷ : ۱۵-۸۸ : ۳
 خ
 خرايج و خرايج راوندی ۱۹۳ : ۳ : خزينة الاصفاء ۱۰۷ : ۲۲
 د
 داراب نامه ۲۱۲ : ۱۵ و ۱۸-۲۱۳ : ۲
 تفسير القرآن الاوسط ۵۷ : ۹۰۶ : تفسير امام فخر ۷ : ۱۵-۱۵ : ۷۶-۲ : ۱۸ : ۸۹ : ۱۱
 تفسير خطي محيط طباطبائي ۵۷ : ۱۳ : تفسير زواری ۵۷ : ۱۰ : تفسير طبري ۴۵ : ۹-۶۷ : ۳ و ۱۷-۷۶ : ۱۶ : ۸۲ : ۱۲-۸۴ : ۲-۹۲ : ۱۹-۹۵ : ۱۱-۹۸ : ۱۰-۱۱۰ : ۲۳-۱۱۲ : ۵ : ۱۲۴ : ۱۲ و ۱۶-۱۰۳ : ۱۲-۱۰۶ : ۸ : ۱۵۹ : ۱۹ : ۱۶۴-۲ : ۱۶۹-۲ : ۱۹ و ۲ : ۱۷۱ : ۱۱-۲۰۷ : ۳-۲۱۵ : ۱۹
 تفسير قدیم کتابخانه ملی ۴۸ : ۱-۱۶۹ : ۲۱ : بفسر مجمع البيان ۷۶ : ۱۸ : تفسير نيشابوری ۷ : ۱۶ : تليس ابليس ۱۸ : ۱-۷۳ : ۶-۱۳۰ : ۱۶-۱۴۲ : ۱۳-۱۷۹ : ۱۰-۱۸۹ : ۲۲-۱۹۰ : ۱ : نهيدات عين القضاة ۴۹ : ۱۸-۱۹۱ : ۴ : توراة ۱۵۶ : ۷
 ج
 جامع الشواهد ۲۰۵ : ۱۳

فہرست کتب

۲۲ : ۲۱۰

سیر حکمت در اروپا ۱۸۱ : ۱۷

سیرۃ ابن ہشام ۷۶ : ۱۷-۸۴ : ۱-۱۲۶ : ۳-

۱۳ : ۱۶۰

ش

شاہنامہ فردوسی ۸۳ : ۴-۱۷۲ : ۱۰

شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک ۱۶۱ : ۱۱

شرح تعرف ۲۱۹ : ۲۲

شرح مثنوی حاج ملاہادی سبزواری ۱۰۷ : ۲۳

شرح نہج البلاغہ ۳۹ : ۷-۵۱ : ۲۱-۶۰ : ۷-

۱۶ : ۱۰۱-۱۲ : ۶۵-۲۱ : ۶۴

۱۵ : ۱۶۴-۱ : ۱۴۵-۹ : ۱۲۹

ص

صحاح جوہری ۲۰۰ : ۱۷

صحیح بخاری ۲۳ : ۱۶-۲۴ : ۴ و ۵ و ۲۰-

۱۶۰۴۴۱

صحیح مسلم ۲۳ : ۱۶-۳۹ : ۱۳-۴۳ : ۸-۵۲ :

۷-۶۷ : ۳ و ۱۲-۱۱۸ : ۴ و ۲۱-۱۴۱ :

۲۳ : ۱۵۴-۱۷

الصدیق والصدیقہ ۶۵ : ۲

صفة الصفوة ۱۱ : ۲-۵۲ : ۷-۳۰۳ : ۱۰

ط

طبقات ابن سعد ۳۸ : ۲۲-۳۹ : ۵۰-۶۹ : ۱-

۵۲ : ۴-۸۸ : ۱۴-۱۳۵ : ۱۷-

۱ : ۲۰۳-۱۰ : ۱۵۵-۱۷ : ۱۴۱

طبقات الاخبار شعرانی ۱۰۷ : ۲۱

طرائق الحقائق ۱۰۷ : ۲۲

ع

عجایب نامہ ۱۲ : ۲۰-۱۳ : ۶ و ۱۵-۵۹ : ۱۱-

۷۷ : ۴-۸۳ : ۵۰-۶۵ : ۱۶-۹۷ :

۹-۱۶۶ : ۶-۱۷۰ : ۹-۲۲۰ : ۱۶-

۴ : ۲۲۶

عرائس المجالس ، رک : قصص الانبیاء

عقد الفرید ۶۰ : ۱ و ۱۳-۷۰ : ۱۹-۱۰۶ : ۲۱

۱۸ : ۱۹۷-۲ : ۱۹۳-۲۲ : ۱ و ۱۴۴

دلائل النبوة ۲۴ : ۳۷-۸ و ۴ : ۱۰ و ۳۸ و ۱۶ :

۳۹ : ۱۸-۴۵ : ۱۰ : ۹۴-۲۲-

۱۱۸ : ۱۳ و ۱۳۶-۱۲۴ : ۱۳-۱۸۸ :

۱۷

دیوان سنایی ۶۵ : ۲۳

دیوان مجنون ۲۸ : ۳-۱۸۴ : ۱۷-۲۱۲ : ۴

ذ

ذخیرہ خوارزمشاہی ۳ : ۱۹-۴ : ۸ و ۱۰

ذیل زہر الاداب ۳۱ : ۱۹ و ۲۳-۷۴ : ۵-۷۹ :

۶ : ۲۰۸-۴ : ۱۸۰-۱۵

ذیل طبقات الحفاظ ذہبی ۱۰۸ : ۱۷

ر

ربیع الا برار زمخشری ۸ : ۱۶-۱۴ : ۷-۲۸ :

۱۵-۳۰ : ۸-۴۹ : ۶۹-۱۰

۱۴-۷۰ : ۲۰-۷۱ : ۱۶

۹۹ : ۱۰-۱۱۳ : ۵ و ۲-

۱۲۵ : ۲۲-۱۶۵ : ۲۳-

۱۶۶ : ۱-۱۸۲ : ۱۹-

۱۸۶ : ۱۲ و ۲۱-۱۹۰ :

۱۰ : ۱۹۷-۱۹ : ۲۰۴ :

۱۷ : ۲۰۵-۶ : ۲۰۷ :

۲۴

رحلۃ ابن بطوطہ ۸۸ : ۷

رسالۃ النور ۶۹ : ۱۳ و ۱۷

رسالۃ قشیریہ ۴۶ : ۵-۵۳ : ۴-۸۱ : ۲۰-۱۰۵ :

۱۹-۱۰۶ : ۱۷-۱۱۹ : ۲-۱۳۳ :

۳-۱۴۸ : ۱۹-۱۴۹ : ۸-۲۱۴ :

۱۰

رواشح سماویہ ۱۴۷ : ۱

رونق المجالس ۱۷۶ : ۷ و ۱۳

ز

زاد المسافرین ۵۵ : ۶ و ۴

س

سند بادنامہ ۱۵ : ۴-۵۱ : ۱۲-۹۸ : ۱-۲

مآخذ قصص وتمثيلات

١٧١-٢ : ١٦٩-٣ : ١٦٤

٢١٥-١٠ : ٢١٤-٢٢ و ١١

٤ : ٢٢١-١٩

قصص الانبياء كسائي ٩٥ : ١٠

ك

كامل ٨٣ : ٢٣

كتاب الهند ٢٠١ : ١٥

كتاب يذكر فيه حماقة اهل الالباب ١٢ : ٢١-١٣

٢١ : ١١٢ - ٥

كشف الاسرار ١٥٩ : ١٩

كشف المعجوب ٤٤ : ٧-٥٣ : ١٦ و ٥ : ٨١

٢٢ و ٢٠ : ١٠٧ - ٢٢٠ : ١٣٤

٢٢ : ١٨٩-١٥ : ١٤٩-١١

كليه ودمنه ١٢ : ٧٨-١٥ : ٨٣-١٧ : ١٠٩-٤

١٧ : ١٤٢ - ١٩ : ١١٥-١٣ و ٦

٨ : ١٧٨

كليه ودمنه منظوم ١٥ : ١٦

كيمباي سعادت ٥٣ : ٦-٩٦ : ٢١ و ٢٢ : ١٢٩

١٧-١٥٤ : ٧-٢١٣ : ١١

س

كلستان سعدي ١٨٠ : ١٠ و ٥

ل

اللالي المصنوعة في الاحاديث الموضوعية ٢٣ : ٢١

- ٨ : ٣٩

١٤ : ٦٠

٢٢ : ١٤٧

لباب الالباب ١١٩ : ٨١-١٦٢ : ٤

لسان الميزان ١٠٧ : ٢١

لطائف عبيد ٢٨ : ١٤ و ٩ : ٧٢ - ١١ : ٧٨-٣

١٧ : ٢٠٧-٤ : ١٨٥-٥٣ : ١٣٥

اللمع في التصوف ٣٥ : ١٨-٥٣ : ٤ : ١٠٧-٢٠

لمعات ١٢٦ : ١٥

اللوثر المرصوع ٨٨ : ١٣ : ١٣٢-١

عقل وعشق (رساله) ٣٠ : ٢١

عهد عتيق ١٣٥ : ٢٠

هيون الاخبار ابن قتيبه ١٤ : ١٤-٦٠ : ٧٧-١٣

- ١٢ : ١٠١-١٥ : ٧٩-٣

- ١٧ : ١٣١-١٦ : ١٠١

: ١٨٢-٧ : ١٤٠-٨ : ١٣٨

٢٢ و ١٨ : ٢٠٤-١٣

غ

غزليات (مولانا) ٢٢ : ١٨١-١٨

ف

فتوحات مكى ٣٩ : ١٨-٦٧ : ١٧-١١٠ : ٧ و

١٠ : ١٤٢-١٤ : ١٧٥-١

فرائد السلوك ٢٩ : ٨-٦٢ : ٢٠-٨٣ : ٦-١٦٦

١٧ : ١٨٥-١٧

الفرج بعد الشدة ٦١ : ٢٠-٦٢ : ١٥-٨٨ : ٨

فردوس الحكمة ٣ : ١٢-٦١ : ١٢-١٠١ : ٩

فيه ما فيه ١١٧ : ٥ : ١٢٩-١٢ : ١٣٩ : ١٥

١٦ و

ق

قابوسنامه ٦٦ : ١٠

قانون ٣ : ١٦ و ١٨-٤ : ١٠

قرآن مجيد ٧٦ : ٦-١٦٤ : ١١-١٦٦ : ٢٢-

١٦٨ : ١٠ و ١٤-٢٢٦ : ٢

قصص الانبياء تعلبي ٩ : ١٢ و ٢٤-١٠ : ٩-١٤ :

٧٣-١٠ : ٤٥-١١ : ٣٦-١٨

: ٩٥-٢٠ : ٩٢-١٢ : ٨٢-٤

: ١٠٠-١٦ : ٩٨-١٦ و ١٢

٢١ : ١٠٦-١٤ : ١٠٥-١٤

١١٣-١٤ : ١١٣-١٢ : ١١١

: ١٢١-١٧ و ٥ : ١١٦-٢٣

١٩ : ١٣٧-١٨ : ١٣٢-١٥

- ٧ : ١٤١-١٦ و ٩ : ١٣٨

: ١٥١-١٣ : ١٤٩-١٧ : ١٤٦

- ١ : ١٥٤-٢٣ : ١٥٢-٧

فہرست کتب

۱۵۵-۸۴ : ۱۹۵۱-۹۹ : ۲۱-

۱۰۴ : ۱۷-۱۰۵ : ۱۱۳-۱ : ۶ و

۱۲ : ۱۲۳-۲۲ : ۱۳۵-۲ : ۱۳۹-

۱۵۲ : ۱۱-۱۶۱ : ۱۷-۱۷۵ : ۱۶-

۱۷۶ : ۵-۱۹۳ : ۲۰-۱۹۴ : ۱۷-

۶۵-۱۴۳ : ۲۰ و ۲۲-۱۴۶ : ۴-

۲۰۲ : ۱۴-۲۰۹ : ۵-۱۱۰ : ۱۳-

۲۱۶ : ۱۶-۲۱۸ : ۱۶-

مکتوبات (مولانا) ۱۱۷ : ۴-۱۲۹ : ۱۲-۱۳۹ : ۱۶-

ملل و نحل ۵۳ : ۱۴

مناقب العارفين ۲۰۸ : ۱۱

منطق الطير ۵۵ : ۳-۵۶ : ۹-۱۴۴ : ۴-۲۰۰ : ۱۱-

منہج القوى ۱۱۱ : ۱۹

منہ ۱۲۹ : ۶

مواہب علیہ ۵۷ : ۱۰

میزان الاعتدال ذہبی ۱۰۷ : ۲۱

ن

نثر الدر ۱۴ : ۱۹-۲۸ : ۲۳-۵۳ : ۲۱-۷۲ : ۲۰-

۷۴ : ۲-۱۴۵ : ۱-۲۰۱ : ۲۴-۲۱۰ : ۲۱-

۲۱

نشوار المحاضرہ ۸۸ : ۴-۱۷۹ : ۹-۱۹۱ : ۱۷-

النجوم الزاهرة ۱۱ : ۳

نفحات الانس ۸۰ : ۱۸ : ۲۰ : ۱۰۷-۲۲-

۵ : ۲۰۱

نوادر ابوعلی قالی ۱۳۹ : ۱۳

نوادر الاصول ۳۶ : ۲۲-۱۴۱ : ۲۳-۱۶۰ :

۱۴-۲۰۱ : ۲۳-۲۰۲ : ۱۰-۲۰۴ :

۱۱

نہج البلاغہ ۸ : ۱۷-۱۲۹ : ۸-

ہ

ہفت اقلیم ۱۲۱ : ۱۹-

م

مجالس المومنین ۱۶۳ : ۳

مجالس سبہ ۱۴۱ : ۹

مجلہ سخن ۱۲۵ : ۳

مجمع الامثال ۶۹ : ۹-۷۶ : ۴-۷۷ : ۴-۸۳ : ۲۴-

مجمل التواریخ والقصص ۱۰۶ : ۲۳

المحاسن والمساوی ۷۷ : ۱۶

محاضرات الادب (محاضرات راغب) ۱۷ : ۱۳-۲۸ :

۲۴ و ۲۶-۵۲ :

۱۵-۶۵ : ۱۱-

۷۷ : ۱۶-۸۰ :

۱۰-۹۹ : ۱۳-

مرزبان نامہ ۷ : ۲۲

المستجد من فعلات الاحواد ۳۱ : ۷-۲۱۳ : ۹

مستدرک الوسائل ۱۲۹ : ۹۵

مستطرف ۵۱ : ۲۲-۱۸۲ : ۱۹-۱۹۱ : ۲۰-

مسلک ابن رشد ۱۵۱ : ۱۷

مسند احمد بن حنبل ۱۶۱ : ۱۲

المشبه ۱۰۸ : ۹۵ و ۱۴

مصیبت نامہ ۸ : ۱۸-۲۲ : ۱-۲۴-۱۳-۳۱ :

۱۳-۱۷۳ : ۱۴-۱۹۳ : ۹-۲۰۶ : ۶-

معارف بہاء الدین ولد ۵۹ : ۸ و ۱۰ : ۲۰-۱۲ :

معجم الادب ۱۰۷ : ۱۹-۲۰۵ : ۲۳-

معجم البدان ۵۹ : ۱۱-۱۰۷ : ۱۹-۸۶۲ : ۱۳-

۱۶۳ : ۴-۱۷۰ : ۱۷-

معجم الشعراء مرزبانی ۲۱۲ : ۸

مقاسبات ابو حیان توحیدی ۹۶ :

مقالات شمس ۴۵ : ۴۸ و ۱ : ۱۹-۷۰ : ۱۱ و ۱-

۷۴ : ۱۶-۷۵ : ۱۶-۷۷ : ۲-

۷۹ : ۳ و ۴-۸۰ : ۲۲ و ۲۵-۸۱ :

اضافات و توضیحات

ص ۴۰، س ۴ - حتی صار مثل المرره: استاد دانشمند آقای احمد بهمنیار حدس میزنند که این کلمه مربراء باشد و آن دانه سیاهی است که در میان گندم بهم میرسد و در بعضی نواحی خراسان آنرا سیاهک (سیاهوک) مینامند.

ای مغل رسته‌ی بر پای بند
تاز خود هم گم نگر دی‌ای لوند
(ص ۲۰۰)

ظاهراً اشاره باشد بقصه ذیل:

ومن حمقه (ای هبنقه) انه جعل فی عنقه قلادة من ودع و عظام و خزف و قال
اخشی ان اضل نفسی ففعلت ذلك لاعرفها به فحوّلت القلادة ذات لیلة من عنقه لعنق
اخیه فلما اصبح قال یا اخی انا انت فمن انا (کتاب الحمق و المنفلین، ص ۲۲).

ص ۹۱، بر ماخذ داستان این روایت را بیفزایید:

حکایت کنند که مجنون روزی سگکی بدید در دشت او را بنواخت و بدو شاد گشت، گفتند چرا شاد شدی بدین سگ، گفتا که روزی بکوی لیلی گذشته‌است.

بیت

من آن کس را چو چشم خویش دارم که چشمش دیده باشد روی یارم
از کتاب تاج القصص و انیس المریدین تألیف ابونصر احمد بن محمد بن نصر
البخاری که در سال ۴۶۵ یا ۴۷۵ تدوین شده است (از یادداشتهای دانشمند محقق
آقای مجتبی مینوی).

ص ۱۲۵، س ۵، درباره کتاب انیس المریدین این مطالب از گفته دانشمند
محقق آقای مجتبی مینوی افزوده میشود:

چند کتاب بنام انیس المریدین دیده‌ام و آن فصلی که در مجله سخن راجع
بشتر نقاره خانه نقل کرده‌ام از نسخه متعلق بمرحوم پروفیسور براون بوده است
(بنشان د ۷ د ۹ که فعلا در کتابخانه دانشگاه کمبریج محفوظ است) و موسوم است
به انیس المریدین و شمس المجاس و منسوب است بخواجه عبدالله انصاری و اماکن مسلماً
بصورت فعلی از وی نمی‌تواند بود زیرا که در آن از اشعار نظامی استشهد شده است

اضافات و توضیحات

ضمناً مؤخر از قرن ششم نیز نباید باشد، از تصنیف دیگری بنام انیس المریدین در تفسیر سوره یوسف نسخہ‌یی در کتابخانہ رضوی است (فہرست ج ۴، ص ۴۰۸) کہ این باید در قرن ہشتم تألیف شدہ باشد چون در آن بشعر سعدی استشہاد شدہ است. تصنیف دیگری بنام انیس المریدین و روضۃ‌المحبین ہست کہ در ذیل کتابی بنام تاج القصص واقع شدہ است، از این کتاب سہ نسخہ در دیوان ہند در لندن و یک نسخہ در کتابخانہ بادلیان در اکسفرڈ موجود است.

کتاب دربارہ قصص انبیاست عموماً، اما قسمت عمدہ آن تفسیر سوره یوسف و قصہ یوسف و زلیخاست و در ابتدای آن قسمت نام مؤلف ابوالقاسم محمود بن حسن الجیہانی یاد شدہ و از قول او نقل شدہ است کہ:

شاگردان از من درخواستند تا ایشانرا در قصہ یوسف علیہ السلام تصنیفی سازم اجابت کردم... پس برای ایشان مجموعہ‌یی ساختم بفارسی بطمع رہایش فردا را و سوره یوسف را بر چہل مجلس نهادم... و من شاگرد وی ام بکنیت ابونصر و بنام احمد (ابن محمد - در یک نسخہ این دو کلمہ نیست) بن نصر البخاری رحمہ اللہ این نسخہ را بشہر بلخ نوشتم بتاریخ سنہ خمس وستین (یک نسخہ دیگر: خمس و سبعین) و اربعمائہ و بر این خواجہ آمدم بترمذ و از وی دستوری خواستم و مرخواجہ امام را شاگردی بود بشہر بلخ اورا خواجہ محمد کرگانی گفتندی باوی مقابلہ کردم... (خلاصہ اینکہ کتاب را از نو انشا کردہ است) ولی ہمین مرد ہم اشارہ‌یی بیانصد سال پس از پیغمبر ۳ میکند کہ ممکنست آنرا تعبیر مسامحہ آمیزی از همان ۴۷۵ دانست.

این حکایت شتر نقارہ خانہ در نسخہ دیگری از تفسیر سوره یوسف نیز کہ در کتابخانہ دیوان ہند بنشان «دہلی ۱۲ فارسی» مضبوط است در ہمین مورد مندرج است، و این کتاب حاوی اشعاری از بوستان و غزلیات سعدی است ولی دیرتر از قرن ہشتم تألیف شدہ است، و انشای آن با انشای نسخہ براون کہ حکایت مزبور از آن نقل شدہ است بسیار متفاوتست، اینک آن حکایت:

حکایۃ کہ بروزگار سلطان محمود بزرگی (برزگری ظ) بود و کشتہ زار

خویش را پیوسته محافظت کردی بدانک طبلی ساخته بود هر گاه که چهار پایان در کشتزار او رفتی آن طبل را فرو کوفتی تا آن چهارپای بر میدی و کشتزار او سلامت بماندی مگر باری اتفاق چنان افتاد که سلطان محمود آنجا گذر کرد و بر در آن ده نزول کرد و اسبان و چهارپایان را رها کردند ، ناگاه استری پیر ازان استران که کوس سلطان کشیدی در کشتزار این بزرگ افتاد ، بزرگ بقاعده خویش آن طبل را کوفتن گرفت تا آن استر بگریزد هر چند که آن طبل را کوفت فایده نداد و استر نمی رمید و غله میخورد بزرگ منضجر شد بیامد و با خود گس بینم که چونست که این استر نمی رمد چون بیامد یکی را از جمله خربندگان دید گفت ای جوان مرد عجب میدارم از این استر که از این طبل نمی گریزد ، خربنده گفت ای بیچاره بیست سالست تا این استر کوس محمودی می کشید و بر پشت وی طبل سلطانی کوفته اند و نمی ترسد از این طبل تو چگونه خواهد ترسید او دیر است تا با این خو کرده است و تو بدین وی را نتوانی ترسانید (ورق ۱۳۲ پ تا ۱۳۳ ر)

ص ۱۴۰ ، کج وزیدن باد الخ ماخوذ است از گفته عطار .

سلیمان باچنان ملکی که او داشت	بنیروی قناعت می فرو داشت
مگر يك روز می شد با سپاهی	ولی بر روی شادروان براهی
درآمد خاطرش از ملك ناگاه	که کیست امروز در عالم چومن شاه
فروشد گوشه بی زان قصر عالی	سلیمان بانگ زد بر باد خالی
که شادروان چرا کردی چنین تو	کرا افکند خواهی بر زمین تو
نیم گفت ای سلیمان من گنه کار	تو زان اندیشه کز دل نگهدار
چنین دارم من از درگاه فرمان	که چون دلرا نگهدارد سلیمان
نگه میدار شادروان او را	وگر نه سر منه فرمان او را
بسوی ملك چون کردی دمی رای	ز شادروانت شد يك گوشه از جای

(الهی نامه ، ص ۲۸۶)

و آنچه در دیل عنوان نوشته ام مناسبست با گفته مولانا :

همچنین تاج سلیمان میل کرد روز روشن را بر او چون لیل کرد
(ص ۳۷۴)



اجتایب مثنوی

مشمول بر مواردیکه مولانا در مثنوی
از احادیث استفاده کرده است
با ذکر وجوه روایت و مأخذ آنها

چاپ سوم

بجمع و تدوین

بدیع الزمان فروزانفر

استاد دانشگاه تهران



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۱



فروزانقر، بدیع الزمان

احادیث مثنوی

چاپ دوم: ۱۳۴۷

چاپ سوم: ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است

تیراژ: ۱۱/۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد الحمد والصلوة . گذشته از قرآن کریم که نبشته خدای و کلام حضرت عزت است هیچ سخن را آن ارج و قدر و عظمت و نبالت نبوده و نیست و مسلمین جهان آنما به بدان اهتمام نورزیده اند که بحديث رسول (ﷺ) و اخبار معصومین سلام الله علیهم . حفظ و ضبط اقوال حضرت رسول اکرم (ﷺ) هم در زمان حیاة مورد اهتمام و توجه صحابه بود و بعضی چون عبدالله بن عمرو بن العاص آنها را بقید کتابت نیز در می آوردند و چون جمال کریم وی روی در تنق غیرت کشید و بصورت در حجاب مکرمت حق مختفی گردید عنایت اصحاب بجمع و تدوین گفتار و آداب و سنن نبوی فزونی گرفت و وسعت مملکت اسلام و احتیاج روزافزون مسلمانان بوضع قوانین و احکام ، این عنایت را مضاعف ساخت و شدت ایمان و اخلاص که موجب تأدب و تخلق بآداب و اخلاق نبوی بود و بضرورت مسلمانان را باستقصای بلیغ در جمع سنن و اقوال آن سرچشمه فیاض اخلاق و اوصاف ملکوتی و ادار میگرد ، بدین اسباب ضمیمه گشت تا مسلمانان جمع و حفظ حدیث را از اهم وظائف علمی و دینی خود قرار دادند و باشور و شوقی شگفت و عشق و طلبی راستین بجمع و نقل و حفظ و تقیید آن پرداختند چندانکه برای سماع خبر و روایتی تکلف سفرهای دور و دراز را امری سهل گرفتند و مال و عمر عزیز را درین راه مردوار و عاشق آسا در باختند و هنوز قرن اول سپری نشده جمع کثیری از تابعین و ائمه اسلام بوفور روایت و کثرت نقل حدیث شهره و انگشت نما شدند و چون نوبت بتدوین و کتابت علوم رسید نخستین فنی که مطمح نظر و عنایت شد همین فن شریف بود و علمای بزرگ از روی کمال صدق و یکدلی احادیث نبوی را در بطون صحائف و اوراق

ثبت نمودند و بحث در حدیث از جهت مراتب رواة در صدق و امانت و قرب و علو اسناد و صحت نقل و ضعف روایت آغاز گردید و چون اخبار نبوی مستند جمیع فرق اسلامی بود و احتمال بلکه قطع بوضع و جعل روایت در بعضی موارد و از طرف پاره‌یی از فرق و طوائف انکار ناپذیر می نمود دقت و بحث در احوال رواة واجب و لازم آمد و درایه و معرفت رجال فنی جداگانه و مستقل گردید و چنانکه پوشیده نیست فقها و متکلمین و مفسرین و دیگر طبقات علمای اسلام در اثبات و تقریر مطالب و عقاید خود تا جایکه دسترس داشته‌اند با حدیث استناد جسته‌اند و درین روش کاربرد آنجا کشیده‌است که بعض اطبا و منجمین و جغرافی نویسان نیز از طریقه علمای دین پیروی نموده‌اند و همچنین اصولی که محدثین در تشخیص مراتب روایت از صحیح و سقیم و قوی و ضعیف و درجات رواة از عدل و ثقه و ضعیف الاسناد و ثبت و کذب و نظائر آنها اتخاذ کرده‌اند در حقیقت مبنای نقد ادبی و لغوی و تاریخی قرار گرفت و بزرگان ادبا و لغویین و مورخین نکات ادبی و نوادر لغت و اخبار و حوادث تاریخی را با ذکر سلسله رواة نقل می نمودند و نظر بآنکه احادیث از جهت فصاحت و بلاغت و حسن ایجاز و اشتمال بر اصول معارف الهی و بشری پس از قرآن کریم بحکم انا افصح من نطق بالضاد و او تیت جوامع الکلم در زبان عرب بی همتا و نظیر بود ادبا و مترسلین و شعرا برای تحصیل ملکه بلاغت و نیز آرایش گفتار و توشیح و تدبیج مکاتیب و رسائل و قصائد و مقطعات خود در حفظ و ایراد احادیث می کوشیدند و اندیشه و رویت کار می بستند و بسیاری از امرا و وزرا که مشوق شعرا و حامی کتاب و نویسندگان بودند خود از رواة حدیث بشمار میرفتند چنانکه از امرا و شهریاران سامانی امیر احمد بن اسد بن سامان (متوفی ۲۵۰) و فرزندان وی ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد (متوفی در ماه صفر ۲۹۵) و ابو الحسین نصر بن احمد (متوفی در جمادی الاخره ۲۷۹) و ابو یعقوب اسحاق بن احمد (متوفی ۲۱ صفر ۳۰۱) در طبقات رواة ذکر شده‌اند و ابو الفضل محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر مشهور سامانیان (متوفی ۳۲۹ صفر) روایت حدیث میکرده است و امیر ابراهیم بن ابی عمران سیمجور

ج

و پسر او ابو الحسن (ناصر الدوله) محمد بن ابراهیم از اکابر امرای سامانی و سالار خراسان در عداد رواة حدیث بشمارند و ابوعلی مظفر (یا محمد) بن ابو الحسن (مقتول رجب ۳۸۸) که امیر خراسان بود و دعوی استقلال میکرد راوی حدیث بود و مجلس املاء داشت و ابو عبد الله حاکم بن البیع (متوفی ۴۰۵) از وی سماع داشته است (انساب سمعانی در ذیل کلمه: سامانی و بلعمی و سیمجوری) و همچنین یمین الدوله محمود غزنوی (۳۸۹ - ۴۲۱) در معرفت فقه و حدیث دست داشته و از علوم دینی مطلع بوده است و عتبی در این باره میگوید: فقرأ الكتب وسمع التأویل و تتبع القیاس و الدلیل و عرف النسخ و المنسوخ و الخبر الصحیح و الموضوع و تلقن من اصول الدین ما لم یستجزمه بدعة (تاریخ عتبی در حاشیه منینی طبع مصر صفحه ۲۳۹) و در فقه بر وفق مذهب ابو حنیفه نعمان بن ثابت (متوفی ۱۵۰) کتابی بنام تفرید بدو نسبت میدهند (الجواهر المضية، طبع حیدرآباد، ج ۲، ص ۱۵۷ کشف الظنون طبع آستانه، ج ۱، ص ۲۹۷) و مؤلف الجواهر المضية نام وی را در شمار فقهاء حنفیه آورده و بنقل از شیخ الاسلام مسعود بن شیبه گوید که وی از اعیان فقها و در فقه و حدیث صاحب تصنیف بوده است (الجواهر المضية، ج ۲، ص ۱۵۷) و همچنین خوارزمشاه تکش بن ایل ارسلان (متوفی ۵۹۶) فقه را بمذهب ابو حنیفه یاد گرفته بود و در مجلس وی مسائل فقه و اصول مذهب طرح میشد و اهل فن بیعت و گفتگو می پرداختند (الجامع المختصر طبع بغداد، ص ۳۵) و غیاث الدین محمد بن سام غوری (متوفی ۵۹۹) از فقه شافعی بی اطلاع نبوده است (همان کتاب، ص ۱۰۵) و هیچ شك نیست که شعراء پارسی گوی نیز غالباً در ضمن تعلم لغت و ادب کتب حدیث را که بهترین نمونه کلام فصیح عربی است خوانده و در حفظ داشته‌اند و از قدیم‌ترین عهد تأثیر مضامین احادیث در شعر پارسی محسوس است چنانکه این قطعه رودکی:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پند است
 بروزنیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که بروز تو آرزومند است

تعبیر است شاعرانه و لطف آمیز از این حدیث :

أَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ هُوَ فَوْقَكُمْ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ هُوَ دُونَكُمْ
فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

(احیاء العلوم طبع مصر، ج ۲، ص ۱۵۹ جامع صغیر، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۰۸)

همچنین بیت ذیل :

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است
بی گمان ترجمه گونه‌ی است از این حدیث :

الدُّنْيَا حُلْمٌ . که مأخذ آن در کتاب حاضر صفحه ۸۱ ذکر شده است .

و ظاهراً استاد سمرقند خود نیز از رواة حدیث بشمار میرفته هر چند که

سمعی در باره وی گفته است : لَمْ أَرَ لَهُ حَدِيثًا مُسْنَدًا . (انساب، در ذیل رودکی)

و تأثیر احادیث در سائر آثار منظوم و منثور قرن چهارم نیز کم و بیش مشهود
میگردد .

ع

از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در

نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سائر ادیان غالب آمد و مقاومت زردشتیان

در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایرانی بصبغه

اسلامی جلوه‌گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات بر اساس ادبیات عربی و مبنای دین

اسلام قرار گرفت بالطبع توجه شعرا و نویسندگان بنقل الفاظ و مضامین حدیث

فزون‌تری گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان در نظم و نثر کمتر می‌آمد چنانکه

بحسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعراء عهد سامانی و اوائل عهد

غزنوی نام زردشت و اوستا و بزرجمهر و حکم وی بیشتر دیده میشود تا در اشعار

عنصری و فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میزیسته‌اند .

و چون حکومت سلجوقی در بلاد ایران مستقر آمد رجال و وزراء آن

دولت در انشاء مدارس اسلامی مسابقت جستند و بهم چشمی یکدیگر برای ترویج

مذهبی که پیرو آن بودند مدارس بنا نهادند و برای رفاه طلاب و مدرسین آن مدارس، املاک و مزارع حاصل خیز وقف کردند تا در نتیجه تحصیل علوم دینی رواج تمام یافت و عده طلاب روی در ازدیاد نهاد و مجالس درس و بحث و نظر گذشته از شهرها دردهات و قصبات رونقی بسزا گرفت و شعرا و نویسندگان که بالضروره در همین مدارس تربیت میشدند سرمایه کافی از علوم دینی و فنون مذهبی بدست می آوردند و از آنجا که گفتار هر گوینده خواه نظم باشد یا نثر ظهور و جلوه مراتب تربیت و تفکر اوست خواه و ناخواه از مبانی دینی متأثر بودند و گفتار خود را باحادیث و اقوال ائمه دین (سلام الله علیهم) آرایش می دادند.

بسط و توسعه و عطف و تذکیر و ظهور و عاظم بزرگ از قبیل محمد و احمد غزالی (متوفی ۵۰۵ و ۵۲۱) و قطب الدین مظفر بن اردشیر عبادی (متوفی ۵۴۷) و ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (متوفی ۵۹۷) که در وعظ قدرت بی نهایت داشتند و تأثیر کلامشان در مستمعین بیرون از حد و وصف بود و اقبال عامه ناس بمجالس و عطف که قطعاً پایه و مایه اصلی آن بحث در آیات و روایات و ذکر نکات و دقائق و حل مشکلات و تأویل آنها بشمار میرفت راه را برای شعرا و گویندگان در اقتباس از قرآن و حدیث هموار ساخت زیرا غالب آن موارد را مردم یا در مدرسه خوانده و یاد در مجالس و عطف شنیده بودند و برای آنان حکم مثل داشت و هرگز بگوشها عجب نمی آمد و با اصطلاح قرع سمع نمی کرد و این واعضان و مذکران که اغلب از علماء مبرز و مشهور و سخنندان و نکته سنج و نادره پرداز بودند اشعار فصیح و گزین بتازی و پارسی از برداشتند و منابر و مجالس خویش را بایات شیوا می آراستند و خود نیز از قریحه شعر و طبع موزون بی نصیب نبودند چنانکه مطالعه احوال آنان بر این معنی دلیل است و محمد عوفی در لباب الالباب (جزو اول) اشعار این طبقه را آورده است و بی هیچ شك و عاظم و مذکران از محفوظات و معلومات دینی خود در نظم و نثر متأثر میشدند و معانی و الفاظ حدیث در شعرشان نمودار میگردد و از طریق دیگر راه را برای نفوذ اخبار

در نظم و شر باز می نمود و با تأمل مختصر در مواعظ سنایی و خاقانی و بعضی قصائد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی و شیخ سعدی که بر اسلوب و عطف اسلامی در عبرت از گذشته و بی اعتباری دنیا و خوف از عقاب الیم اخروی پایه گذاری شده است و مقایسه آن با نصایح ابوشکور و شهید و رودکی و فردوسی و ناصر خسرو که بیشتر بر روش حکما در بیان حسن و قبح اخلاق و تحلیل فلسفی آنها مبتنی می باشد میتوان تأثیر و عطف اسلامی و روش و عاظ را در ادبیات فارسی بدست آورد.

گذشته از اینها تصوف که از قرن دوم هجری از زهد جدا شده و مسلکی بود مبتنی بر عشق و شور و وجد و شوق و بیان اسرار قرآن و حدیث نبوی همواره مورد توجه متفکرین و اصحاب ذوق و روشن بینان و ژرف اندیشگان ایران و دیگر ممالک اسلامی واقع میشد و شعراء باطن بین حکمت اندیش از دیرباز بدین روش گراییده و گرویده بودند و اشعار آتشین جان بخش دل افروز گویندگان صوفی مسلک از قبیل ابوالحسین نوری و شبلی شعله شوق و نایره عشق در دل و جان این طایفه می افکند و چنانکه میدانیم صوفیان بعلل بسیار که اکنون جای بحث در آن نیست سخنان خود را همواره با حدیث و آثار می آراستند و تأیید می نمودند و در شرح رموز و نکات آنها لطف ذوق کار می بستند و باریک اندیشی های عجب میکردند و نکته های لطیف ذوق انگیز شاعرانه در تأویل و بیان آنها می آوردند و از این راه حدیث و خبر را بمذاق هوشمندان ظاهرشکاف حقیقت جوی و نکته یاب نزدیک می ساختند.

شیوع روش صوفیان از قرن سوم و تأسیس خانقاه و بسط و توسعه آن از قرن چهارم و تطبیق اصول معرفت با مبانی حکمت بوسیله ابوعلی سینا و توجیه آن با موازین شرعی و روایات دینی بسمی ابوطالب مکی در « قوت القلوب » و ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی در « صفوة التصوف » و ابو حامد غزالی در « احیاء العلوم » یکباره این مسلک را نفوذ و تأثیری بیش از حد تصور بخشید و هر مستعد صاحب ذوقی را بدان متوجه و منجذب

ساخت و خاصه شعرا را از دوبار امرا و سلاطین بحلقهٔ اهل خانقاه در آورد و از مدح و قدح اشخاص و وصف خط و خال و جمال ناپایدار رهایی بخشید و بوصف حقیقت و احوال دل و اسرار نهان و عشق بجمال معشوق باقی سرگرم و مشغول داشت چنانکه از او اسطرقرن پنجم سبکی نو آیین که بزودی پایهٔ شعر فارسی قرار گرفت در وجود آمد و آن روش همانست که آنرا شعر عرفانی و سبک صوفیانه می توان گفت .

با آشنایی شعرا بتصوف راه دیگر از برای نفوذ حدیث و خبر در ادبیات فارسی باز شد و شعراء صوفی مسلک و صوفیان قافیه اندیش که روایات را باتأویلات صوفیانه آموخته و برای هر یک از سنن و رسوم و آداب خانقاهیان خبری صحیح یا ضعیف شنیده و بخاطر سپرده بودند از الفاظ و مضامین خبر پیرایه یی نو و زیوری دلفریب برپیکر شعر پارسی بستند و عروسان سخن را بدان حلی و حلال آرایش دادند و از این طبقه شاید قدیم ترین کس سنایی غزنوی است که قدرت او در تعبیر و تلیق مضامین و کلمات و ترکیب آنها با آیات و روایات کم نظیر است و عظمت مقام وی در شاعری و ابداع و حسن سلیقهٔ او در این طریقه (تلیق حدیث و شعر) راه را برای شعرای واپسین هموار ساخت و خاقانی و نظامی و جمال الدین اصفهانی بتقلید وی بر این اسلوب سخن گفتند و کم و بیش الفاظ و معانی اخبار را در شعر خود آوردند. و از میانهٔ سخنوران ایران کسانی که از این هر سه عامل متأثر شده و محدث و مذکر و صوفی بوده اند خبر و روایت در شعر و سخن خویش بیشتر آورده اند از قبیل خواجه عبدالله انصاری و عین القضاة میانجی و شیخ بزرگوار سعدی شیرازی و خداوند گارا اهل معرفت مولانا جلال الدین که کتاب حاضر مشتمل است بر مواردیکه او در مثنوی از احادیث استفاده نموده است .

و سبب تألیف این کتاب آن بود که نگارنده از آن گاه که مثنوی شریف را در مطالعه داشت بهر وقت که در تضاعیف آن بتعبیری از قبیل « در حدیث آمد »

و گفت پیغمبر، یا مصطفی فرمود، بر میخورد مایل بود که اصل حدیث را بیرون از تصرفات شاعرانه و دستکاریهای صنعت بدست آورد و ناچار بجواشی و شروح که بر آنها اعتمادی داشت مراجعه میکرد و جوشش درون و طلب باطن را تسکین و آرامشی میداد تا اینکه بتدریج بر عده بی از شروح مثنوی و حاشیه عبداللطیف عباسی موسوم به «لطائف معنوی» دست یافت و از مطالعه و مقایسه آنها متوجه شد که در بعضی موارد هر يك متن خبر را بصورتی نقل کرده و یا آنکه جمله نقل شده را بعضی خبر و دسته‌ی مثل یا از کلمات بزرگان شمرده اند و درین میان عزم کرد و همت بست که فهرستی از مطالب مثنوی که متفرقا در دفاتر ششگانه آمده است ترتیب دهد و فراهم آورد تا بحث در عقاید و افکار مولانا بر اساسی درست و پایه‌ی استوار میسر گردد و حل مشکلات مثنوی بطرزی بدیع (یعنی بوسیله خود آن و از راه مقایسه مطالب که مکرر شده است) صورت پذیرد و این کار دشوار را که مستلزم دقت و حوصله بسیار است در فروردین ماه ۱۳۲۱ آغاز نهاد و با مطالعه شروح مثنوی و لطائف معنوی و نسخه مثنوی بجمع و مقابله عبداللطیف عباسی (نسخه کتابخانه ملی) فهرستی جامع کلیه مطالب مثنوی مرتب ساخت و این خدمت را بتوفیق خداوند بزرگ و تأیید جانهای پاک در مدت هیجده ماه که آغاز آن فروردین ۱۳۲۱ و انجام آن شهریور ۱۳۲۲ بود و غالب اوقات بدان اشتغال می‌ورزید و وقتی خوش و عیشی روحانی داشت پایان آورد و در نتیجه از احادیث مذکور در مثنوی نیز فهرستی فراهم و مهیا گردانید و زان پس هر گاه در ضمن مطالعه کتب اخبار و حدیث روایتی مناسب آنچه در مثنوی ذکر شده میخواند و می‌یافت آنرا در ذیل شعر و گفته مولانا با ذکر مأخذ مندرج میگردانید تا پس از چندین سال ممارست و مراجعه کتب حدیث، من و مدارك احادیث مثنوی را بطور اغلب بدست آورد و چون بتصحیح کتاب «فیه ما فیه» مشغول شد بار دیگر از آن جهت که بسیاری از احادیث مذکور در آن با مثنوی مشترك است بتتبع و تحقیق پرداخت و بسیاری از کتب حدیث را و از آن جمله صحیح بخاری و مسلم و نوادر الاصول

محمد بن علی حکیم ترمذی و نیز حلیۃ الاولیا و فوت القلوب و احیاء العلوم و فتوحات مکیه (از کتب متصوفه) از ابتدا تا انتها خواند و برای بعضی آنها از قبیل حلیۃ الاولیا و احیاء العلوم و فتوحات قهرست جدا گانه آماده نمود و در نتیجه متوجه گردید که مولانا در بسیاری از موارد بضمون یا لفظ خیری نظر داشته و شارحان و حاشیه نویسان از این معنی غفلت ورزیده اند و از اینرو بخوبی از عهده تفسیر و توجیه گفته آن استاد مطلع و متبحر که روایت حدیث یکی از شعب اطلاعات وی بشمار میرفت بر نیامده اند بدین جهت محصول استنباط و تفحص خود را بر آن فهرست که از احادیث مثنوی گرد آورده بود اضافه کرد که ثمره آن تدوین کتابی شد مشتمل بر مواردیکه مولانا در مثنوی از لفظ و معنی احادیث استفاده کرده یا بدانها اشارت گونه‌ی نموده است .

در بهار سال ۱۳۳۳ بموجب تقاضا و درخواست مؤلف، انجمن تألیف و ترجمه و شورای محترم دانشگاه طهران موافقت نمود که کتاب حاضر در جزو سلسله انتشارات دانشگاه بطبع رسد و بی درنگ و سائل چاپ کتاب فراهم گردید و دو فرم از آن بحلیه طبع در آمد و امید میرفت که با علاقه تمام و کامل اداره انتشارات دانشگاه این تألیف در مدت اندک و تا پایان سال ۱۳۳۳ بزبور طبع در آید و بمطالعه طالبان و عاشقان آثار مولانا زیادت شرفی حاصل کند لیکن در ۲۷ شهریور ماه آن سال نگارنده بسبب تصادفی که اگر حفظ حق و عنایت اولیا، وی نبود تا نیستی و عدم سرمویی بیش فاصله نداشت رنجور و شکسته بال بر بستر ناتوانی افتاد و شرح آن چنانست :

روز شنبه ۲۷ شهریور ماه ۱۳۳۳ که مؤلف بجهت مراجعه بکتاب و یادداشت‌های خود از شمیران بشهر آمده بود در سرپیچ خیابان بهار و تخت جمشید تا کسی که در آن نشسته بود، با یکی ازین اتوبوسهای گزافه سیر گستاخ رو (مرسدس بنز) باز خورد و از آسیب و کوب آن، استخوان کتف و پهلوی چپ سخت کوفته شد و ترقوه از سه جا شکست و از زیر پیراهن شکستگیها نمودار گردید و بنده بر فور

بوسیلهٔ مسّ ظاهر جلد حادثه را دریافت و با دست شکسته و تن رنجور بعنایت حق تعالی خویش را بدیرخانهٔ دانشگاه رسانید و از حسن اتفاق و لطف نظر خدای بزرگ که کس هر کس و یار هر ضعیف است دانشمند محترم آقای حسین گل گلاب استاد فاضل دانشگاه طهران آنجا حضور داشت و بی فوت وقت بنده را بیمارستان رسانید و جناب آقای دکتر جهانگیر وثوقی استاد محترم و وظیفه شناس دانشکدهٔ پزشکی با دقت و محبت و مراقبتی که شایستهٔ طیبی عالم و واقف بشرف طبابت است معاینه کرد و شکستگی را تشخیص نمود و متصدیان دستگاه عکاسی آن بیمارستان نیز با سرعت و با کمال دلسوزی از کتف و پهلو و بازوی آسیب رسیدهٔ وی عکس گرفتند و تشخیص بتحقیق پیوست و آن طیب مهربان کاردان بلطف و چربدستی خاص استخوان پاره‌های شکسته را بجای خویش باز برد و دست و کتف را بست و در این عمل دقیق چنان سرعت کار بست و کار کنان بخش دلسوزی بخرج دادند که از وقت تصادف تا خروج بنده از بیمارستان يك ساعت و نیم بیش نکشید و در ایام رنجوری نیز مهربانی و شفقت از حد گذرانید و تا باز کردن دست و بهبود استخوان مراقبت باز نگرفت و غمخواری بی اندازه نمود و اگر اهتمام وی (مقرون بعنایات پروردگار) وجود نداشت هیچ پدید نبود که بنده باسر این تألیف کی و چگونه تواند رسید و از این جهت شکر و حق شناسی این جراح و الاقدر بر بنده فرض عین است و بحکم این فرض لازم شناخت که در این مقدمه بشرح این حادثه پردازد و وظیفهٔ سپاس و حق شناسی را ابادا رساند. **فلیسعد النطق ان لم یسعد الحال.**

و چون روزی سه یا چهار بر آمد و آرامشی در حال پدید گشت و سورت درد فرو کاست اندیشه در تکمیل این تألیف بکار برد و مصلحت در آن دید که بار دیگر ایام را بخواندن و تفحص کتب حدیث مشغول دارد و از شفاخانهٔ کلام رسول و عترت پاکش تسکین آلام خویش را درمان طلبد و بدین نیت اصول کافی و مسند احمد و مستدرک حاکم را (من اولها عن آخرها) مطالعه نمود و آنچه بامضامین

ایات مثنوی مناسب یافت برنج بسیار بر کاغذ پاره‌ها تعلیق کرد و بر موارد کثیر مطلع شد که در فهرست احادیث مثنوی درج نکرده بود و زان پس که روزگار رنجوری و نالانی سپری گردید برای آنکه شاید بکمال مطلوب و استقصای تمامتر نائل آید (از اواسط دفتر اول) مطالعه مثنوی را با مراجعه شرح یوسف بن احمد مولوی و خواجه ایوب و بحر العلوم از سر گرفت و در این نوبت که بتأمل پیش میرفت بارتباط مثنوی با حدیث واقف‌تر شد و مواضع بسیار بر فهرست سابق افزود و برای تکمیل کار و از آن نظر که هیچ اشاره بی فروگذار نشود آنچه شارحان مثنوی آورده بودند در کتاب درج کرد هر چند در صحت منقولات ایشان خاصه آنچه در شرح بحر العلوم بالانفراد آمده است تردیدی قوی داشت ولی همه کس دانند که حدیث دریای بی ساحل و عالم بی منتهی است و با ماخذ اندک و تتبع ناچیزی که ما داریم حکم کردن که این جمله حدیث است و آن دیگر حدیث نیست بگستاخی شبیه‌تر می‌نماید تا بتحقیق درست و عالمانه و چه بسیار مواضع که گمان نمیرفت در کتب حدیث بدست آید و پس از فحص و مراجعه نگارنده بر اسناد و ماخذ آنها اطلاع یافت و دانست که از احادیث صحیحه بشمار است.

اما ترتیب کتاب چنانست که مؤلف هر یک از ایات مثنوی را که با حدیثی مرتبط یافته درین تألیف آورده و در کناره صفحه آنرا با شماره و عدد خاص ممتاز گردانیده و در ذیل هر بیت آن حدیث را که بگفته مولانا مرتبط تواند بود مندرج ساخته و هر جا که استفاده و اقتباس از حدیث تکرار شده پس از ذکر بیت، مرجع و ماخذ آن را در اعداد و شماره‌های سابق نشان داده است.

ترتیب ایات بموجب محل ذکر آنها است در دفترهای ششگانه مثنوی و ابتدا از دفتر نخستین کرده و بدفتر ششم پایان داده‌ایم.

اعداد صفحات و سطور که در ذیل هر شعر آمده مطابق است بیا مثنوی چاپ علاء الدوله.

در خاتمه لازم می‌شمارد که مراتب امتنان بی‌شائبه و بی‌نهایت خود را نخست:

بدانشمند سخندان سخنور جناب آقای حسینعلی راشد و آقای سید محمد باقر
سبزواری استادان محترم دانشکده علوم معقول و منقول که در پیدا کردن ماخذ
بعضی از روایات مساعدت بی دریغ مبذول داشته اند .
و ثانیاً :

بدوست شفیق گرانمایه ودیر فاضل آقای امیرحسن یزدگردی فارغ التحصیل
دوره دکتری ادبیات فارسی که فهارس این تألیف را تهیه نموده اند با کمال شرمساری
و از روی صدق و اخلاص تمام تقدیم دارد .
پایان رسید مقدمه کتاب «احادیث مشنوی» بخامه این بنده ضعیف بدیع الزمان
فروزانفر عفاالله عنه تاریخ ۲۵ آذرماه ۱۳۳۴ شمسی مطابق دوم جمادی الاولی ۱۳۷۵
هجری قمری در منزل شخصی واقع در خیابان بهار از محلات شمالی طهران .



بِسْمِ

احادیث مشنوی

۱- ابر بر ناید پی منع زکات وز زنا افتد و با اندر جهات
(صفحة ۳، سطر ۲۲)

اشاره است بحديث ذیل :

۵ مَا حَبَسَ قَوْمٌ الزَّكَاةَ إِلَّا حَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْقَطْرَ .

ربیع الا برار ، باب الدین وما يتعلق به

وحدیث ذیل که مضمون هر دو مصراع در آن مندرج است :

خَمْسٌ بِخَمْسٍ مَا نَقَضَ قَوْمَ الْعَهْدِ إِلَّا سَلَطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَمَا حَكَمُوا
بغیر ما انزل الله الا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشة الا فشا فيهم

الموت و لا طففوا المكيال الا منعوا النبات واخذوا بالسنين ولا منعوا
الزكاة الا حبس عنهم القطر .

جامع صغير طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۵

و بدین عبارت نیز آمده است :

ما منع قوم الزكاة الا ابتلاهم بالسنين .

۱۵ كنوز الحقائق ، طبع هند ص ۱۱۸

۲ - آفتاب آمد دلیل آفتاب گردلیک باید از وی رومتاب
(ص ۴، س ۱۶)

ظاہرا مقتبس است از مضمون روایات ذیل :

قال أمير المؤمنين عليه السلام اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة
و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان .

وسئل امیر المؤمنین علیہ السلام بم عرفت ربک فقال بما عرفنی نفسه .

اصول کافی ، طبع طهران . ص ۴۱

و همین معنی را شیخ عطار از ابوالحسین نوری (احمد بن محمد متوفی ۲۹۵)

نقل میکند :

۱۰ ابوالحسین نوری را گفتند دلیل چیست بخدای، گفت خدای، گفتند پس حال
عقل چیست گفت عقل عاجزی است و عاجز دلالت نتواند کرد جز بر عاجزی که
مثل او بود .

تذکره الاولیاء چاپ لندن ، ج ۲ ، ص ۵۴

۳ - لَا تُكَلِّفْنِي فِائِسِي فِي الْفَنَاءِ ، كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَاءً

(ص ۴ س ۲۳)

۱۵ ماخوذ است از حدیث ذیل :

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ فِي آخِرِ وَتَرِهِ اللَّهُمَّ
إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ
بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ .

۲۰ مسند احمد بن حنبل ، طبع مصر ۱۳۱۳ ، ج ۱ ، ص ۹۶ ، ۱۱۸ ، ۱۵۰ و صحیح مسلم

طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۵۱ و احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۲۰۹ و ج ۴ ، ص ۶۳ و جامع صغیر ،
ج ۱ ، ص ۵۹

۴ - گفت پیغمبر هر آنکو سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
(ص ۵ ، س ۲۵)

اشاره است بحديث ذیل :

اسْتَعِينُوا عَلٰى اَنْجَاحِ الْحَوَاجِّ بِالْكِتْمَانِ فَاِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَّحْسُودٌ

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۳۹

و با تبدیل « علی انجاح » به « علی قضاء الحوائج » احیاء العلوم (ج ۳، ص ۱۲۹)
و بصورت ذیل نیز نقل شده است :

استعینوا علی امور کم بالکتمان .
و عبداللطیف عباسی آنرا اشاره میداند بجملة ذیل :

من کتم سره حصل امره حاشیه عبداللطیف عباسی بر مشنوی، نسخه کتابخانه ملی

نیز رجوع کنید به الالهی المصنوعة ، تألیف سیوطی ، طبع مصر ج ۲ ص ۸۱

- ۱۰-اسب تازی بر نشست و شاد تاخت
ای شده اندر سفر با صد رضا
خونبهای خویش را خلعت شناخت
خود پیای خویش تا سوء القضا
(ص ۶ ، ص ۱۲)

مقتبس است از مضمون جمله ذیل :

وَرَبُّ سَاعٍ فِي مَا يَضُرُّهُ .
از نصایح امیرا المؤمنین علی علیه السلام ،

- ۱۵-کتاب المبین تألیف حاج محمد خان کرمانی ، طبع ایران ج ۲ ص ۴۸۱-نقل از نهج البلاغه
و مناسب آن جمله ذیل است :

يَقْدَرُ الْمُقَدَّرُونَ وَ الْقَضَاءُ يَضْحَكُ .

ربیع الابرار ، باب الطمع والرجاء

و این قطعه که در (البیان والتبیین) طبع مصر ، ج ۳، ص ۱۱۹ دیده میشود هم

- ۲۰-اشاره بدین مضمون است :

و کم من آکلة منعت اباها
و کم من طالب یسعی لشیئ
بلدة ساعة اکلات دهر
و فيه هلاکة لوکان یدری

دفتر اول

۶ - عشقهای کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود
(ص ۶، س ۲۰)

موافق است با مضمون حدیث ذیل :

مَنْ أَحَبَّكَ لِشَيْءٍ مَلَكَ عِنْدَ انْقِضَائِهِ .

۵ که بعضی آنرا از موضوعات شمرده اند - اللؤلؤ المرصوع ، طبع مصر ، ص ۷۵

۷ - می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد ز مدحش متقی
(ص ۷، س ۱۰)

ماخوذ است از مضمون این حدیث :

إِذَا مُدِحَ الْفَاسِقُ غَضِبَ الرَّبُّ وَاهْتَزَّ لِذَلِكَ الْعَرْشُ .

۱۰ جامع صغیر، ج ۱ ، ص ۳۴ و با حذف « لذلك » کنوز الحقائق، ص ۱۰
و نزدیک است بدان روایت ذیل :

ان الله لیغضب اذا مدح الفاسق .

احیاء العلوم ، ج ۲ ص ۵۸

۸ - چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست
(ص ۸، س ۲۶)

اشاره است بمضمون این روایت :

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُوشِكُ أَنْ يَظْهَرَ فِيكُمْ شَيَاطِينُ
كَانَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَوْثَقَهَا فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ مَعَكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ وَيَقْرَأُونَ
مَعَكُمْ الْقُرْآنَ وَيُجَادِلُونَكُمْ فِي الدِّينِ وَإِنَّهُمْ لَشَيَاطِينُ فِي صُورِ الْإِنْسَانِ .

(اللائی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۲۵۰)

۹ - بهر این بعضی صحابه از رسول کوچه آمیزد ز اغراض نهان ملتمس بودند مگر نفس غول در عبادتها و در اخلاص جان
(ص ۱۰، س ۱۱)

ظاهراً اشاره باشد بروایت ذیل :

احادیث مشنوی

قَالَ حَدِيثُهُ كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُونَهُ
عَنِ الْخَيْرِ وَ كُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ قِيلَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ قَالَ مَنْ اتَّقَى الشَّرَّ
وَقَعَ فِي الْخَيْرِ .

مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۹ و ۳۸۶، ۴۰۳

۱۰ - بشنو از اخبار آن صدر صدور لا صلوة تمم الا بالحضور
(ص ۱۰، س ۱۹)

اشاره است بعبارت ذیل :

لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ .

و مضمون آن مطابقت با حدیثی که در احیاء العلوم، ج ۱ ص ۱۱۰ روایت

۱۰ شده بدینگونه :

لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى صَلَاةٍ لَا يُحْضِرُ الرَّجُلُ فِيهَا قَلْبَهُ مَعَ بَدَنِهِ .

۱۱ - اسب جانهارا کند عاری ز زین سر النوم اخو الموت است این

(ص ۱۱، س ۱۰)

اشاره است بحدیث ذیل :

۱۵ النَّوْمُ أَخْوَالُ الْمَوْتِ وَلَا يَمُوتُ أَهْلُ الْجَنَّةِ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۸

و بدینصورت در کنوز الحقائق، ص ۱۴۱ دیده میشود :

النوم اخو الموت و اهل الجنة لا ينامون و لا يموتون .

۱۲ - هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی

۲۰ (ص ۲۰، س ۷)

مقتبس است از مضمون حدیث ذیل :

مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَتَبَ لَهُ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ
عَمِلَ بِهَا وَلَا يُنْقَصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ

بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرٍ مِنْ عَمَلٍ بِهَا وَلَا يُنْقَصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ .

صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۱ نیز ج ۳، ص ۸۷

و بدینصورت نیز در جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۶ آمده است :

اعلم یا بلال انه من احیا سنّة من سنّتی قد امیتت بعدی کان له

من الاجر مثل من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیئاً و من

ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله کان علیه مثل اثم من عمل بها

لا ینقص ذلك من اوزار الناس شیئاً .

نیز رجوع کنید بفتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۲۰

۱۳ - نور غالب ایمن از کسف و غسق در میان اصبعین نور حق

(ص ۲۰، ص ۱۵)

اشاره است بحدیث ذیل :

ان قلوب بنی آدم کلّها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب

واحد یرفّه حیث یشاء .

صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۱

۱۵ و بدین صورت دیده میشود در احیاء العلوم، ج ۱، ص ۷۶

قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء لاثبتّه و

ان شاء لا زاغّه .

و بصور مختلف در کنوز الحقائق ص ۹۱ و جامع صغیر، ج ۱، ص ۸۳، و ج ۲،

ص ۱۵۱ نقل شده است .

۲۰ - حق فشاند آن نور را بر جانها مقبلان برداشته دامانها

(ص ۲۰، ص ۱۶)

مقتبس است از مضمون حدیث ذیل :

ان الله تعالی خلق خلقه فی ظلمة فآلقی علیهم من نوره فمن اصابه من

ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ .

(جامع صغیر، ج ۱، ص ۹۶ و فتوحات مکیة، ج ۲، ص ۸۱)
۱۵ - اشك خواهی رحم کن بر اشك بار رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر
(ص ۲۲، ص ۱۱)

۵ مأخوذ است از مضمون حدیث ذیل:

لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ .

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۵

و بصور ذیل نیز روایت شده است :

عن ابي هريرة ان الاقرع بن حابس ابصر النبي ص يقبل الحسن
ع فقال ان لي عشرة من الولد ما قبلت واحدا منهم فقال رسول الله ص
۱۰ أَنَّهُ مِنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ .

مسلم، ج ۷، ص ۷۷

انما يرحم الله من عباده الرحماء .

مسلم، ج ۳، ص ۳۹، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳ و كنوز الحقائق، ص ۳۶

۱۵ انما يدخل الجنة من يرجوها و انما يجنب النار من يخافها
و انما يرحم الله من يرحم .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳

ارحم من في الارض يرحمك من في السماء .

(جامع صغیر، ج ۱، ص ۳۷ و كنوز الحقائق، ص ۱۱)

۲۰ ارحموا ترحموا و اغفروا يغفر لكم و بيل لا قمع القول و بيل
للمصرين الذين يصرون على ما فعلوا و هم يعملون .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۳۷ و با حذف جمله « و بيل لا قمع القول » ببعده در

كنوز الحقائق، ص ۱۱

۱۶ - هست تسبیحت بخار آب و غسل مرغ جنت شد ز فح صدق دل
(ص ۲۳ ، ۱۱۳)

اشاره است بمضمون این حدیث :

رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ تَوَلَّتْ عَنِّي الدُّنْيَا وَقَلَّتْ
ذَاتُ يَدَيَّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَيْنَ أَنْتَ مِنْ صَلَاةِ الْمَلَائِكَةِ وَتَسْبِيحِ
الْمَخَلَّاتِ وَبِهَا يُرْزَقُونَ قَالَ فَقُلْتُ وَمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ
وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِائَةَ مَرَّةٍ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
إِلَى أَنْ تُصَلِّيَ الصُّبْحَ تَأْتِيكَ الدُّنْيَا رَاغِمَةً صَاحِرَةً وَيَخْلُقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
مِنْ كُلِّ كَلِمَةٍ مَلَكًا يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَكَ ثَوَابُهُ .

احیاء العلوم ، ج ۱ ص ۱۱۲

واین حدیث را بشکل ذیل سیوطی در جزو موضوعات آورده است :

قل يا ابن عمر من طلوع الفجر الى صلاة الصبح سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظيم و تستغفر الله مائة مرة تأتیک الدنيا راغمة داخرة
ويخلق الله من كل كلمة ملكا يسبح لك ثوابه الى يوم القيامة .

اللائى المصنوعة ، ج ۲ ، ص ۳۴۱

و حدیث ذیل هم در آن کتاب ، ج ۲ ، ص ۳۴۶ بنظر میرسد که با گفته مولانا

مناسبت است :

من قال لا اله الا الله خلق الله من كل كلمة منها طيرا متقاره من ذهب

وريشه من مرجان .

۲۰ و در کتاب اللؤلؤ المرصوع آمده :

من صالى على صلاة تعظيما لحق خلق الله من ذلك القول ملكا له جناح بالمشرق

والآخر بالمغرب ورجلاه مقرونتان (کذا) في الارض السابعة السفلي و عنقه ملتوية تحت العرش يقول الله له صلّ علي عبدي كما صلّيت علي نبيّي فهو يصلّي عليه الي يوم القيامة - لم يوجد بل قال العراقي ما يجكي من ان الله يخلق بسبب الاعمال الحسنة ملكا يسبح ويكبر تسبيحه للعامل - باطل موضوع لا اصل له .

٥ اللؤلؤ المرصوع ، ص ٧٠ و ٨٣ و ٨٩

١٧ - نفس هر دم از درونم در كهمين از همه مردم بتر در مكر و كمين (ص ٢٤ ، س ١٣)

اشاره بحديث ذيل است :

أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ .

١٠ كنوز الحقائق ، ص ١٤

و موافق مضمون آن از امير مؤمنان علي ع روايت شده است :

لا عدوّ اعدى علي المرء من نفسه .

الله الله في الجهاد للانفس فهي اعدى العدو لكم .

مستدرک الوسائل ، طبع طهران ، ج ٢ ، ص ٢٧٠

١٥ - گوش من لا يلدغ المؤمن شنيذ قول پيغمبر بجان و دل گزید (ص ٢٤ ، س ١٣)

اشاره است بحديث ذيل :

لا يلدغ المؤمن من من جحرٍ وَاَحَدٍ مَرَّتَيْنِ .

مسلم ، ج ٨ ، ص ٢٢٧ و بحذف « واحد » جامع صغير ، ج ٢ ، ص ٢٠٤ و

٢٠ كنوز الحقائق و با لفظ « لا يلسع » كنوز الحقائق ، ص ١٦٦ .

١٩ - جمله افتند اي حكيم با خبر الحذر دع ايس يغني عن قدر (ص ٢٤ ، س ١٧)

اشاره است بدين روايت :

لَنْ يَنْفَعَ حَذْرٌ مِنْ قَدَرٍ وَ لَكِنَّ الدَّعَاءَ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَ مِمَّا لَمْ يَنْزَلْ

فَعَلَيْكُمْ بِالذَّعَاءِ عِبَادَ اللَّهِ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۷
و بدینگونه در کنوزالحقائق، ص ۱۶۵ وارد است (لایغنی حذر من قدر .)
و از کلمات امیرالمؤمنین علی ع است :

تذکر قبل الورد الصدر والحذر لایغنی من القدر والصبر من
اسباب الظفر.

شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۵۷۰

۲۰ - گفت پیغمبر با آواز بلند با توکل زانوی اشتر بیند
(ص ۲۴، س ۲۲)

۱۰ مقتبس است از مضمون حدیث ذیل :

اعقلها و توکل .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۶ و احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۹۹ و رساله قشیریہ، ص ۷۶
و تلبیس ابلیس، ص ۲۷۹ .

و با عبارت « قید و توکل » جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۷ و کنوزالحقائق، ص ۹۲ .

۱۵ و از سخنان جعفر بن محمد علیه السلام است :

لاتدع طلب الرزق من حله واعقل راحلتك وتوکل .

مستدرک، ج ۲، ص ۴۱۵

۲۱ - ما عیال حضرتیم و شیرخواه گفت الخلق عیال لاله
(ص ۲۵، س ۵)

۲۰ اشاره است بحدیث ذیل :

الخلق كلهم عیال الله فأحبهم إلى الله أنفعهم لعیاله .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۱ و با تفاوت مختصر کنوزالحقائق، ص ۶۲

۲۲ - گفت همین اکنون چه میخواهی بخواه گفت فرما باد را ای جان پناه

که مرا ز اینجا بهندستان برد بو که بنده کانظرف شد جان برد

(ص ۲۶، س ۵)

۲۵

مناسب است با مضمون این روایت :

إِذَا قَضَى اللَّهُ لِعَبْدٍ أَنْ يَمُوتَ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ إِلَيْهَا حَاجَةً .

کنوز الحقائق ، ص ۹ و با تفاوتی در صورت - جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۷

إذا اراد الله قبض عبد بارض جعل له فيها حاجة .

و از امیر المؤمنین علی ع نقل شده است :

ربّ مرتاح الي بلد وهو لا يدري انّ حمامه في ذلك البلد .

۳۳ - این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را و ارهان (ص ۲۶ ، ص ۲۲)

مأخوذ است از مضمون حدیث ذیل :

۱۰ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۶ و کنوز الحقائق ، ص ۶۴

و با عبارت

الدنيا لا تصفولؤ من كيف وهي سجنه و بلاؤه

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۶

۱۵ ۴۴ - مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

(ص ۲۶ ، ص ۲۳)

اشاره است بحدیث ذیل :

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ .

احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ و حلیة الاولیاء ، ج ۱۰ ص ۵ و فتوحات مکیه ، ج

۲۰ ۲ ص ۲۷۸ و تلبیس ابلیس ، ص ۱۷۸ و کنوز الحقائق ، ص ۱۳۹ و با مختصر تفاوت ص ۱۷۱

و شبیه بدان روایت ذیل است :

نعم العون على تقوى الله الغني .

مستدرک ، ج ۲ ، ص ۴۱۵ و فصل الخطاب ص ۱۱۰۱

۲۵ - گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت که المستشار مؤتمن (ص ۲۸ ، س ۲۰)

اشاره بحديث ذیل است :

• اَلْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ •

جامع صغير، ج ۲، ص ۱۸۵ و کنوز الحقائق ص ۱۳۷ و در جامع صغير بدینگونه هم نقل شده است :

المستشار مؤتمن ان شاء اشارة وان شاء لم يشر .

المستشار مؤتمن فادا استشير فليشربما هو صانع لنفسه .

۲۶ - عقل چون جبریل گوید احمدا

تو مرا بگذار ز این پس پیش ران

گریکی گاهی ز نم سوزد مرا

حدهن این بودای سلطان جان

(ص ۲۹ ، س ۱۲)

مستند آن در ذیل این بیت :

چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش

و از مقام جبرئیل و از حدش

۱۵ مذکور خواهد گردید .

۲۷ - گفت پیغمبر که رنجوری بلاغ رنج آرد تا بمیرد چون چراغ

(ص ۲۹ ، س ۱۴)

اشاره است بدین روایت :

لَا تَمَارِضُوا فَمَرِضُوا وَلَا تَحْفَرُوا قُبُورَكُمْ فَمُوتُوا .

کنوز الحقائق، ص ۱۵۶ و در کتاب اللؤلؤ المرصوع، ص ۱۰۰ آمده است که :

لَا تَمَارِضُوا فَمَرِضُوا وَلَا تَحْفَرُوا قُبُورَكُمْ فَمُوتُوا فَتَدْخُلُوا النَّارَ قَالَ

ابن الربيع لا اصل له .

۲۸ - پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

(ص ۳۱ ، س ۶)

۲۵ اشاره بحديث ذیل است :

الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَأَجْعَلْهَا طَاعَةً .

کہ مؤلف اللؤلؤ المرصوع آنرا از احادیث موضوعه شمرده است .

اللؤلؤ المرصوع ، ص ۳۶

۴۹ - چون قضا آید نبینی غیر پوست دشمنان را باز شناسی ز دوست
(ص ۳۲ ، س ۱۴)

مستفاد است از مضمون حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْفَازَ أَمْرٍ سَلَبَ كُلَّ ذِي لُبٍّ لُبَّهُ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۶

و این حدیث بدینصورت هم روایت شده است :

۱۰ إذا أراد الله أنفاذ قضاؤه وقدره سلب ذوی العقول عقولهم حتی ینفذ
فیهم قضاؤه وقدره فاذا مضى امره ردّ اليهم عقولهم ووقعت الندامة .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۷

ان الله اذا اراد امضاء امر نزع عقول الرجال حتى يمضى امره فاذا امضاء
رد اليهم عقولهم ووقعت الندامة .

۱۵ (جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۶)

۴۰ - چون قضا آید شود دانش بخواب
۴۵ سیه گردد بگیرد آفتاب
(ص ۳۳ ، س ۶)

ماخذ آن در ذیل شماره (۲۹) گذشت .

۴۱ - چاه مظلم گشت ظالم ظالمان
این چنین آفتند جمله عالمان
۲۰ (ص ۳۵ ، س ۱۸)

ظاهراً مستفاد است از مضمون حدیث ذیل :

اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلَمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَاتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَاكُ
مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَحَمَلْتُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ .

مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۸ و جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۸ و با تفاوت مختصر - احیاء العلوم ،

ج ۳ ، ص ۱۷۴

دفتر اول

۴۲ - ای که تو از ظلم چاهی می کنی از برای خویش دامی می تنی
(ص ۳۵ ، س ۱۹)

مأخوذ است از روایت ذیل :

مَنْ حَفَرَ لِي خِيَةَ حُفْرَةٍ وَقَعَ فِيهَا .

که مؤلف اللؤلؤ والمرصوع در باره آن (ص ۷۹) گوید :

لیس بحديث و معناه صحیح ولا یحقیق المکر السیئی الأباهله .

۴۳ - مؤمن ارینظر بنور الله نبود عیب مؤمن را بمؤمن چون نمود
(ص ۳۶ ، س ۱)

اشاره است بدین حدیث :

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۸

و از مولای متقیان علی علیه السلام روایت کرده اند :

اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَي السُّنْتِهِمْ .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۳۸۷

۱۵ کان ابوالدرداء يقول المؤمن من ينظر بنور الله من وراء ستر رقيق .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸

۴۴ - ای شهان کشتیم ما خصم برون ما ند زان خصمی بتر در اندرون
(ص ۳۷ ، س ۱۵)

مستفاد است از مضمون ابن حدیث :

قَدِمْتُمْ مِنْ الْجِهَادِ الْأَصْفَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةَ الْعَبْدِ هَوَاهُ .

کنوز الحقائق ، ص ۹۰

قدمتم خیر مقدم و قدمتم من الجهاد الاصفر الى الجهاد الاكبر مجاهدة العبد هواه .

هواه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸۵

احادیث مشنوی

و غزالی آنرا جزو اقوال صحابه شمرده است (احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۱۶۵) و باز در مورد دیگر جزو احادیث میآورد (همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۶) و در مستدرک این روایت بصورت ذیل نقل شده است :

عن علی ع ان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضا الجهاد الا صغر و بقي عليهم الجهاد الا كبر ف قيل يا رسول الله
 ۵ وما الجهاد الا كبر قال جهاد النفس .

نروی ان سیدنا رسول الله ص رأى بعض اصحابه منصرفا من بعث كان بعثه وقد انصرف بثعته وغبار سفره وسلاحه يريد منزله فقال ص انصرفت من الجهاد الا صغر الى الجهاد الا كبر فقال له اوجهاد فوق الجهاد بالسيف قال
 ۱۰ جهاد المرء نفسه .

مستدرک ، ج ۲ . ص ۲۷۰

و مضمون آن موافقت با حدیث ذیل که در همان کتاب (ص ۲۷۰) ملاحظه می شود .

قال رسول الله ص افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه .

۱۵ ۴۵ - قد رجعنا من جهاد الا صغرىم با نبى اندر جهاد اكبرىم
 (ص ۳۷ ، ص ۲۲)

رجوع کنید بشماره (۳۴) در همین کتاب .

۴۶ - عالمی را لقمه کرد و در کشید
 معده اش نعره زنان هل من مزید
 حق قدم بروی نهاد از لامکان
 آنگه او ساکن شود در کن فکان

۲۰ (ص ۳۷ ، ص ۱۸)

مأخوذ است از این حدیث :

يُقَالُ لَجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فَيَضَعُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى قَدَمَهُ عَلَيْهَا فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ .

بخاری ، ج ۳ ، ص ۱۲۴

دفتر اول

فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي فَيَضَعُ قَدَمَهُ عَلَيْهَا فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ فَهَذَا كَمَا تَمْتَلِي وَ
يَزْوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ .

مسلم، ج ۸، ص ۱۵۱

عَنْ أَنَسٍ لَا تَرَالِ جَهَنَّمَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فَيَدْلِي فِيهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ
قَدَمَهُ فَيَزْوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَتَقُولُ قَطُّ بَعْزَتَاكَ .

ردالدارمی علی بشر المریسی، طبع مصر، ص ۶۹

۳۷ - سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنست آن که خود را بشکند
(ص ۳۷، س ۲۳)

اشاره است بمضمون حدیث ذیل :

۱۰ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ وَ إِنَّمَا الشَّدِيدُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ
عِنْدَ الْغَضَبِ .

(بخاری، ج ۴، ص ۴۴ مسلم، ج ۸، ص ۳۰ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۱۹ جامع
صغیر، ج ۲، ص ۱۳۴)

انها الصرعة الذي يملك نفسه عند الغضب .

بخاری، ج ۴، ص ۵۱

۱۵

الادلكم على اشدكم املككم لنفسه عند الغضب .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۱۳

و نزدیک بدان از جهت معنی روایت ذیل است :

المجاهد من جاهد نفسه في الله .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۴ با تفاوت مختصر - کنوز الحقائق، ص ۱۳۶

۲۰

المجاهد من جاهد هواه .

کنوز الحقائق، ص ۱۳۶

و از سلیمان نقل کرده اند که :

احادیث مشنوی

ان الغالب لهواه اشد من الذي يفتح المدينة .

ربيع الابرار ، باب العفاف والورع

گفت پیغمبر سلام آنکه کلام

۴۸ - کرد خدمت مرعمر را و سلام

(ص ۳۸ ، س ۲۱)

۵

اشاره است بدین حدیث که بصور ذیل نقل میشود :

السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ .

السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى الطَّعَامِ حَتَّى يُسَلِّمَ .

السلام قبل السؤال فمن بدأكم بالسؤال قبل السلام فلا تجيبوه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۲۷ و روایت اول در کنوز الحقائق ، ص ۷۲

۱۰

من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۶۶

با روان انبیا آمیختی

۴۹ - چون تو در قرآن حق بگریختی

(ص ۴۱ ، س ۱۵)

مضمون آن مناسبت دارد با این حدیث :

۱۵

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا شَافَهُنِي وَ شَافَتُهُ .

کنوز الحقائق ، ص ۱۳۲

هم بر آن تصویر حشرت واجبست

۴۰ - صورتی کان بر وجودت غالبست

(ص ۴۵ ، س ۳)

اشاره است بمضمون حدیث ذیل :

۲۰

يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ .

مسلم ، ج ۸ ص ۱۰۳

و نظیر آن روایت ذیل است :

أَمَّا يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۰۳ کنوز الحقائق ص ۲۶

کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون وکما تبعثون تحشرون . معارف بهاء ولد
 ۴۱ - جمله عالم زان غیور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبق
 (ص ۴۶ ، س ۲۸)

مقتبس است از مفاد این حدیث :

۵ أَلْعَجْبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ فَوَاللَّهِ لَا نَأْغِيرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي مِنْ أَجْلِ
 غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ .

مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۱۱ و احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۳۰ و ج ۴ ، ص ۱۱۷ و باتفاوت
 مختصر بخاری ، ج ۳ ، ص ۱۷۰
 نیز رجوع کنید به :

۱۰ مسلم ج ۸ ، ص ۱۰۰ - ۱۰۱ و ج ۳ ، ص ۲۷ و حلیة الاولیاء ، ج ۵ ، ص ۴۴ و
 رسالہ قشیریہ ، ص ۱۱۵ و فتوحات مکیہ ، ج ۲ ، ص ۱۲ و ص ۳۲۳ و ج ۴ ، ص ۶۴۲ .
 و این حدیث بصور ذیل هم روایت میشود :

لا احدا غیر من الله عزّ و جلّ فلذلك حرّم الفواحش ما ظهر منها
 و ما بطن .

۱۵ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۸۱ و با تفاوت اندک - اللآلی المصنوعة ، ج ۲ ، ص ۳۶۲
 انّ الله تعالى غیور یجب الغیور و ان عمر غیور .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۷۰

انّ الله غیور لا یجب ان یشکون فی قلب العبد احد الا الله .

ربیع الابرار ، باب الحیاء والسکون

۲۰ ۴۳ - روکه بی یسمع و بی یبصر تویی سر تویی چه جای صاحب سر تویی
 (ص ۵۱ ، س ۸)

اشاره است بحدیث ذیل :

انّ الله تعالى قال من عادى لي ولياً فقد آذنته بالحرب و ما تقرب
 اليّ عبدي بشيء أحبّ اليّ مما افترضته عليه و ما يزال عبدي يتقرب اليّ

بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي
يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ
وَإِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ قَبْضِ
نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا كَرَهُ مَسَاءَتَهُ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۰

۴۳- چون شدی من کان لله از و له حق ترا باشد که کان الله له
(ص ۵۱، س ۸)

اشاره است باین حدیث :

مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ .

کشف الاسرار (انتشارات دانشگاه طهران) ص ۵۶۲ و ۳۷۱

۴۴- مقتبس شو زود چون یابی نجوم گفت پیغمبر که اصحابی نجوم
(ص ۵۱، س ۱۲)

مراد حدیث ذیل است :

أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَبِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ .
کنوز الحقائق، ص ۱۳

۱۵- سألت ربي فيما تختلف فيه اصحابي من بعدى فأوحى الي يا محمد ان
اصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها اضاء من بعض فمن اخذ بشي
مما هم عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۸

۴۵- گفت طوبی من رآنی مصطفى والذى يبصر لمن وجهى رأى
(ص ۵۱، س ۱۴)

مقصود این حدیث است :

طُوبِي لِمَنْ رَأَانِي وَ لِمَنْ رَأَى مِنْ رَأَانِي .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۴ و با حذف جمله سوم کنوز الحقائق

طوبى لمن رأى و آمن بي و طوبى لمن رأى من رأى و لمن رأى من رأى
رأى من رأى و آمن بي طوبى لهم و حسن مآب .

جامع صغير، ج ۲، ص ۵۴

۴۶ - گفت پیغمبر که نفجتهای حق اندر این ایام می آرد سبق
(ص ۵۱، ص ۲۰)

حدیث ذیل مراد است :

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا تَعْرَضُونَ لَهَا .

حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۲۱ و ج ۳، ص ۱۶۲ و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۳۴
و ج ۳، ص ۷ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۴

۱۰ ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات فتعرضوا له لعله ان یصیبکم نفحة
منها فلا تشقون بعدها ابداً .

جامع صغير، ج ۱، ص ۹۵

۱۵ اطلبوا الخیر دهرکم کله و تعرضوا لנفحات رحمة الله فان لله نفحات
من رحمة یصیب بها من یشاء من عباده و سلوا الله تعالی ان یستر عوراتکم
و یؤمن روعاتکم .

جامع صغير، ج ۱، ص ۴۳

۴۷ - مصطفی آمد که سازد همدمی کلّینی یا حمیرا کلّمی
(ص ۵۲، ص ۲)

اشاره است بحدیث معروف :

۲۰ کلّینی یا حمیرا

که در احیاء العلوم، ج ۳، ص ۷۴ بلفظ: کلّینی یا عایشة - نقل شده و در شرح
احیاء العلوم موسوم با تحاف السادة المتقین طبع مصر، ج ۷، ص ۴۳۲ و نیز در طبقات

احادیث مشنوی

الشافعیة طبع مصر، ج ۴، ص ۱۶۳ ذکر شده است که سند این روایت بدست نیامده و در کتاب اللؤلؤ المرصوع (ص ۱۰۳) جزو موضوعات شمرده شده است.

۴۸ - جان کمالست و ندای او کمال
مصطفی گویان ارحنا یا بلال
(ص ۵۲، س ۹)

۵

اشاره است بدین حدیث :

يَا بِلَالُ اَرْحِنَا بِالصَّلَاةِ .

مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۴ و ۳۷۱

و بالفظ :

قم یا بلال فارحنا بالصلاة . و نیز :

۱۰

كان يقول يا بلال روحنا . و همچنین :

يا بلال اقم الصلاة ارحنا بها .

در کنوز الحقائق، ص ۹۱ و ۱۰۶ و ۱۶۹ مذکور است .

۴۹ - آن نمک کز وی محمد املح است
زان حدیث با نمک او افصح است
(ص ۵۲، س ۱۸)

۱۵

اشاره است بروایت ذیل :

كَانَ يُوسُفُ حَسَنًا وَ لَكِنِّي أَمْلَحُ .

بحار الانوار طبع کمپانی، ج ۷، ص ۱۹۰

و چند روایت در مقایسه حسن حضرت رسول (ص) با یوسف در الآلی المصنوعة،

ج ۱، ص ۲۷۳ بنظر میرسد .

۵۰ - گفت پیغمبر ز سرمای بهار
تن میپوشانید یاران زینهار

(ص ۵۴، س ۷)

اشاره است بروایت ذیل :

علی (ع) تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ :

كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ أَوْ لَوْ أَنَّهُ يُحْرَقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ .

شرح نهج البلاغه طبع مصر، ج ۴، ص ۳۰۴ ربیع الا برار، باب الهواء والريح .
۵۱ - گفت پیغمبر که دائم بهر پند دو فرشته خوش منادی میکنند
کای خدایا منفقان را سیردار هر درمشان را عوض ده صد هزار
ای خدایا مہسکان را درجهان تو مده الا زیان اندر زیان
(ص ۵۹، س ۱)

مقصود حدیث ذیل است :

مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ
أَعْطِ مَنْفِقًا خَلْفًا وَ يَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُسِيكًا تَلْفَاءً .

بخاری، ج ۱، ص ۱۶۴ مسلم، ج ۳، ص ۸۳ - ۸۵ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۶
و ۳۴۷ و ج ۵، ص ۱۹۷ با اختلاف در صدر روایت و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۶
و حلیة الاولیاء طبع مصر، ج ۲، ص ۲۳۳، ۲۶۱ .

۵۲ - همچنین از پشه گیری تا بفیل شد عیال الله و حق نعم المعیل
(ص ۶۱، س ۱۰)

۱۵ اشاره است بحدیث :

الخلق کلهم عیال الله .

که در ذیل شماره (۲۱) از همین کتاب سند آنرا میتوان دید .

۵۳ - گفت پیغمبر قناعت چیست گنج گنج را تو و امیدانی ز رنج
(ص ۶۲، س ۲)

۲۰ اشاره است بحدیث ذیل :

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى .

کنوز الحقائق، ص ۹۳

القناعة مال لا ینفد . جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۸

القناعة کنز لا یفنی . کنوز الحقائق، ص ۹۳

احادیث مشنوی

و این جمله بروفق نقل سیوطی در جامع صغیر بامیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نسبت داده شده است .

شرح نهج البلاغه طبع مصر ، ج ۴ ، س ۳۹۹ و ۵۲۸

۵۴ - گفت ای زن تو زنی یا بو الحزن فقر فخر آمد مرا طعنه مزین

۵ (ص ۶۲ ، س ۱۷)

اشاره بدین حدیث است :

الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ افْتَحِرُ .

که صوفیه بدان در کتب خود استناد کرده اند و در سفینه البحار طبع نجف ، ج ۲ ص ۳۷۸ جزو احادیث نبوی ذکر شده و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (س ۵۵) بنقل از ابن تیمیه آنرا از موضوعات می شمارد .

۱۰

۵۵ - فقر فخری نرگز افست و مجاز صد هزاران عز پنهانست و ناز

(ص ۶۲ ، س ۲۵)

اشاره بحدیث :

الفقر فخری - است که هم اکنون مستند آن مذکور افتاد .

۱۵ ۵۶ - آنکه دنیا هست گفتش آمدی کلمینی یا حمیرا می زدی

(س ۶۴ ، س ۱۸)

اشاره است بحدیث :

کلمینی یا حمیرا .

که مستند آن در ذیل شماره (۴۷) از این کتاب مذکور است .

۲۰ ۵۷ - گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب بدلان

باز بر زن جاهلان غالب شوند ز آنکه ایشان تند و بس خیره روند

(ص ۶۴ ، س ۲۴)

دفتر اول

نزدیک بدان مضمون حدیث ذیل است :

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ
وَلَا آهَانَهُنَّ إِلَّا لَيْمٌ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۰

و عبارتی که در عنوان ذکر شده و بیت مذکور ترجمه آنست در جزو احادیث بدست نیامد و شیخ بهایی در مخلاة ، طبع مصر ، ص ۹۰ این جمله را منسوب به معاویه نقل کرده که با گفته مولانا مناسبت بیشتر دارد .

هَنَ يَغْلِبُنَ الْكِرَامَ وَ يَغْلِبُهُنَّ اللَّثَامُ .

تا نداند عقل ما پارا ز سر
(ص ۶۵ ، ص ۷)

۵۸ - چون قضا آید فرو پوشد بصر

مستند آن در ذیل شماره (۱۹) گذشت .

لیک زهر اندر شکر مضمهر بود
و آن دگر چون برب و دندان زدهش
(ص ۶۸ ، ص ۱۶)

۵۹ - ای بس شیرین که چون شکر بود
آنک زیر کتر بیو بشناسدش

ظاهراً مقتبس است از مضمون حدیث ذیل :

إِنَّ لِلَّهِ خَلْقًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ .

کنوز الحقائق ، ص ۳۴

و خواجه ایوب در شرح مثنوی این حدیث را مستند آن شمرده است :

ان لله عبادا يعرفون الناس بالتوسم وله عبادا يعرفون الناس

بالفراسة وله عبادا لهم نور يمشون في الناس كما يمشی الارواح في الاجساد

وله عبادا يمشون في الناس كمشی المرض في الاعصاب .

۶۰ - باز در خم او شود تلخ و حرام
در زمان سرگئی نعم الادم
(ص ۶۹ ، ص ۲)

احادیث مشنوی

اشاره بدین حدیث است :

نِعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ .

مسلم ، ج ۶ ، ص ۱۲۵ . سند احمد ، ج ۳ ، ص ۳۰۱ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۷
کنوز الحقائق ، ص ۱۳۹ .
و با تعبیر :

نعم الادم الخلّ .

مسلم ، ج ۶ ، ص ۱۲۵

و این مضمون بصورت ذیل هم روایت شده است :

ما افقر من ادم بيت فيه خلّ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۲ کنوز الحقائق ، ص ۱۱۶

۶۱ - حسّ را تمییز دانی چون شود آنکه حسّ ینظر بنور اللّٰه بود
(ص ۷۰ ، ص ۲۸)

مستند آن در ذیل شماره (۳۳) مذکور است :

۶۲ - در وجود تو شوم من منعدم چون محبم حبّ یممی و یصم
(ص ۷۰ ، ص ۲۰)

اشاره بحدیث ذیل است :

حُبُّكَ الشَّيْءُ يُمِّي وَيُصِمُّ .

مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۱۹۴ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۲۵ جامع صغیر ، ج ۱ ،
ص ۱۴۵ کنوز الحقائق ، ص ۵۶ .

۶۳ - گفت پیغمبر که حق فرموده است
در زمین و آسمان و عرش نیز
در دل مؤمن بگنجم ای عجب
من نگنجم هیچ در بالا و پست
من نگنجم این یقین دان ای عزیز
گر مرا جویی در آن دلها طلب
(ص ۷۰ ، ص ۲۴)

مقصود این حدیث است :

لَمْ يَسْعِنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اللَّيِّنِ الْوَادِعِ .

احیاء العلوم ، ج ۳ ص ۱۲

لا يسعني ارضي و لا سمائي و يسعني قلب عبدي المؤمن .

عوارف المعارف سهروردی . حاشیة احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۲۵۰

نیز رجوع کنید به :

اتحاف السادة المتقين ، ج ۷ ، ص ۲۳۴ که اقوال محدثین را در صحت و

سقم این روایت نقل کرده است .

۶۴ - زانکه این دمها چه گرنا لایق است رحمت من بر غضب هم سابق است

(ص ۷۱ س ۵)

اشاره بدین حدیث است :

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي .

کنوز الحقائق ، ص ۸۹ مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ ، ۲۵۸ ، ۳۹۷ مسلم ، ج ۸

ص ۹۵ .

ان الله تعالى لما خلق الخلق كتب بيده على نفسه ان رحمتي تغلب

غضبي .

جامع صغير ، ج ۱ ، ص ۷۲

كتب ربكم على نفسه بيده قبل ان يخلق الخلق رحمتي سبقت

غضبي .

جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۸۹

۶۵ - چشم احمد بر ابوبکری زده او زيك تصديق صديق آمده

(ص ۷۱ ، س ۱۷)

مستفاد است از روایت ذیل :

و چون پیغمبر علیہ السلام از معراج باز آمد مکیان را خبر داد. ابو جهل شادی کرد کہ بر دروغ زنی محمد راہ یافتیم و گفت یا محمد تا اکنون ما را خبر میدادی کہ جبرئیل از آسمان بمن می آید و ما ترا استوار نمی داشتیم اکنون عجب تر از این آوردی کہ میگوی من با آسمان رفتم بشبی و باز آمدم ما ترا چگونه استوار داریم و چون پیغمبر را علیہ السلام تکذیب کرد بنزدیک ابوبکر صدیق رفت و گفت نہ ترا گفتم کہ این بار تو دروغ زن است گفت چه گفت، گفت میگوید دوش با آسمان رفتم و هفت آسمان بدیدم و باز آمدم ابوبکر صدیق بوجہل را علیہ اللعنة متہم داشت و مصطفی را متہم نداشت و گفت ہر چه او گوید راست گوید ان کان قال هذا فقد صدق و آنروز نامش صدیق آمد .

۱۰

(باختصار) شرح تعرف طبع لکنہو ، ج ۲ ، ص ۳۵

۶۶ - لو لہا ہا بردار و پردارش زخم گفت غضوا عن ہوی ابصارکم

(ص ۷۲ ، س ۶)

مقتبس از این حدیث است :

۱۵ اِضْمِنُوا لِي سِتًّا اَضْمَنْ اَكُمُ الْجَنَّةَ اُصْدِقُوا اِذَا حَدَّثْتُمْ وَاَوْفُوا
اِذَا وَعَدْتُمْ وَاَذُوا اِذَا اْتَيْتُمْ وَاَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَاغْضُوا اَبْصَارَكُمْ
كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ .

مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۳۲۲ - جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۳

۶۷ - ای ہمہ ینظر بنور اللہ شدہ از بر حق بہر بخشش آمدہ

۲۰

(ص ۷۴ ، س ۵)

دفتر اول

مستند آن در ذیل شماره (۳۳) مذکور است.

۶۸ - خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضرا کند
(ص ۷۵ ، س ۱۳)

مقتبس است از مضمون این خبر :

النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ .

که :

علی دین ملیکهم .

نیز روایت شده ومؤلف اللؤلؤ والمرصوع (ص ۹۵) آنرا از موضوعات

می شمارد .

۱۰ - ۶۹ - شه چو حوضی دان چشم چون لوله ها
چونکه آب جمله از حوضی است پاک
آب از لوله رود در کوله ها
هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک
هر یکی لوله همان آرد پدید
(ص ۷۵ ، س ۱۴ بیعد)

مأخوذ است از گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

۱۵ - الْمَلِكُ كَالنَّهْرِ الْعَظِيمِ تَسْتَمِدُّ مِنْهُ الْجَدَّ اَوَّلُ فَاِنْ كَانَ عَذْبًا عَذْبَتْ وَاِنْ
كَانَ مِلْحًا مِلْحَتْ .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۵۴۱

مثل الامام کمثل عین عظیمة صافیة طیبة الماء یجری منها الی نهر

عظیم فیخوض الناس النهر فیکدرونه و یعود علیهم صفو العین فان کان

۲۰ - الكدر من قبل العین فسد النهر .

ابومسلم خولانی - حلیة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۱۲۶

۷۰ - گنج مخفی بد زپری چاک کرد خاک را تابان ترا از افلاک کرد
(ص ۷۶ ، س ۱۵)

مستند آن حدیث قدسی ذیل است :

قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ لِمَ إِذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ قَالَ كُنْتُ كَثْرًا
مُخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ .

منارات السائرین تألیف نجم الدین ابوبکر محمد بن شاہاور اسدی رازی معروف

بدایہ (متوفی ۶۵۸) نسخہ کتابخانہ ملی ملک .

و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در بارہ آن چنین گفته است :

حدیث کنت کثرا مخفيا لا اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت خلقا و

تعرفت اليهم في عرفون .

قال ابن تيمية ليس من كلام النبي (ص) ولا يعرف له سند صحيح ولا

ضعيف وتبعه الزركشي وابن حجر ولكن معناه صحيح ظاهر وهويين
الصوفية دائر .

اللؤلؤ المرصوع، ص ۶۱

۷۱- چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن کہ شہبازت کنند

(ص ۷۶ ، س ۱۹)

اشارہ است بدین عبارت :

مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ آجٍ وَ لَجَ .

کہ بعضی و از جملہ مولانا (دفتر سوم ، ص ۳۱۹ ، س ۱۴) آن را حدیث
شمرده اند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۳) گوید کہ حدیث نیست .

۷۲- احتماها بردواها سرور است ز آنکہ خاریدن فزونى گراست

احتما اصل دوا آہد يقين احتما کن قوت جانت بين

(ص ۷۷ ، س ۱۰)

اشاره است بدین روایت :

الْحِمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَعَوْدُ بَدَنًا مَا تَعَوَّدَ .

سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۴۵

که مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن میگوید :

قال الزرکشی لا اصل له و انما هو من کلام بعض الاطباء .

اللؤلؤ المرصوع، ص ۷۳

۷۳ - هر که او بی مرشدی در راه شد او زغولان گمره و در چاه شد

گر نباشد سایه پیرای فضول پس ترا سرگشته دارد بانگ غول

(ص ۷۸، س ۴)

۱۰ قال النبی (ص) مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ .

لطائف معنوی تألیف عبداللطیف بن عبدالله عباسی طبع هند، ص ۶۰

۷۴ - شاوروهن پس آنکه خالفوا ان من لم يعصهن تالف

(ص ۷۸، س ۹)

اشاره است بدین حدیث :

۱۵ شاوروهن و خالفوهن .

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰

و در احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۹ مضدر بلفظ : قیل - نقل شده که مشعر بدانست که

غزالی آنرا حدیث نمی داند .

و در شرح احیاء العلوم موسوم به : اتحاف السادة المتقين . ج ۵، ص ۳۵۶ نسبت

۲۰ آن به پیغمبر (ص) انکار شده و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در ذیل آن روایت

میگوید :

قال السيوطي باطل لا اصل له لكن في معناه حديث اطاعة النساء

ندامة و حدیث هلكت الرجال حين اطاعت النساء .

اللؤلؤ المرصوع ، ص ۴۴

- ۷۵ - گفت پیغمبر علی را گای علی
لیک بر شیری مکن هم اعتمید
تو تقرّب جو بعقل و سرخویش
شیر حقی پهلوانی پر دلی
اندر آ در سایه نخل امید
نی چو ایشان بر کمال بر خویش
- (ص ۷۸ ، ص ۲۴)

يَا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ
بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ تَسْبِقُهُمُ بِالدرجاتِ وَالزُّلْفَى عِنْدَ النَّاسِ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ .
حلیة الاولیا ، طبع مصر ، ج ۱ ، ص ۱۸

- ۱۰ . اذا تقرّب الناس بابواب البرّ و الاعمال الصّالحة فتقرّب انت بعقلك .
احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۶۴ و باختصر تفاوت ج ۳ ، ص ۱۳

نیز رجوع کنید به : اتحاف السادة المتقين ، ج ۱ ، ص ۴۶۲

- ۷۶ - این چنین شه را ز لشگر زحمتهست
لیک همره شد جماعت زحمتهست
(ص ۸۰ ، ص ۸)

۱۵ اشاره بدین حدیث است :

الجماعة رحمة و الفرقة عذاب .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۴۴

في الجماعة رحمة و في الفرقة عذاب .

کنوز الحقائق ، ص ۸۸

- ۷۷ - کمترین کارش بهر روز این بود
لشگری ز اصلاب سوی امهات
لشگری ز ارحام سوی خاکدان
کاو سه لشگر را روانه میکند
بهر آن تا در رحم و ویدنبات
تا ز نر و ماده پر گردد جهان

لشگری از خاکدان سوی اجل تا ببیند هر کسی حسن عمل

(ص ۸۱، س ۱۷ بعد)

مقتبس است از کلام مولای متقیان علی (ع) :

لِلّٰهِ تَعَالٰی كُلُّ لِحْظَةٍ ثَلَاثَةٌ عَسَا كِرَ فَعَسَا كِرٌ يَنْزِلُ مِنَ الْاَصْلَابِ اِلَى -
الْاَرْحَامِ وَعَسَا كِرٌ يَنْزِلُ مِنَ الْاَرْحَامِ اِلَى الْاَرْضِ وَعَسَا كِرٌ يَنْزِلُ
مِنَ الدُّنْيَا اِلَى الْاٰخِرَةِ .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۵۹

۷۸ - هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک تا حق می برد جمله یکیست

(ص ۸۱، س ۲۸)

۱۰. ظاهراً مستفاد است از مضمون حدیث ذیل :

اَنَا اَوْلٰی النَّاسِ بِعِيسٰی بْنِ مَرْثَمٍ فِي الْاَوَّلٰی وَالْاٰخِرَةِ قَالُوْا كَيْفَ يَا
رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ الْاَنْبِيَاءُ اِخْوَةٌ مِنْ عِلَالَتٍ وَّ اُمَّهَاتُهُمْ شَتٰی وَّ ذِيْنُهُمْ وَاِحْدٌ فَلَيْسَ
بَيْنَنَا نَبِيٌّ .

مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۹ و با اختلاف در ترتیب عبارت ص ۴۰۶ ، ۴۳۷ بخاری

۱۵ ج ۲، ص ۱۶۳ مسلم (بطرق و اشکال مختلفه) ج ۷ ، ص ۹۶ قصص الانبياء ثعلبی ،

طبع مصر، ص ۳۴۱ جامع صغیر، ج ۱ ، ص ۱۰۷ .

۷۹ - امت مرحومه زاین روخواندمان آن رسول حق و صادق در بیان

(ص ۸۲، س ۲۲)

اشاره بدین حدیث است :

۲۰ اِنَّ اُمَّتِيْ اُمَّةٌ مَّرْحُوْمَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ اِنَّمَا عَذَابُهَا
فِي الدُّنْيَا الْقَتْلُ وَ الْبَلَابِلُ وَ الزَّلَازِلُ .

مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۴۰۸

ان هذه الامة مرحومة جعل الله عز و جل عذابها بينها فاذا كان يوم
القيامة دفع الى كل امرئ منهم رجلاً من اهل الاديان فقال هذا يكون
فداءك من النار .

همان مأخذ ، ص ۴۱۰

۵ امّتی امة مرحومة مغفور لها متاب عليها .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۴

۸۰ - کای مجبّ عفو از ما عفو کن ای طیب رنج ناسور کهن
(ص ۸۶ ، ص ۵)

مقتبس است از این روایت :

۱۰ اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَفْوٌ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَأَعْفُ عَنِّي .

کنوز الحقائق ، ص ۲۰ و ۹۲

۸۱ - گفت پیغمبر بیک صاحب ریا صَلَّ اِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَا فِتْنِي
(ص ۸۹ ، ص ۷)

اشاره است بخبر ذیل :

۱۵ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى
ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ اِرْجِعْ فَصَلِّ
فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ فَرَجَعَ الرَّجُلُ فَصَلَّى كَمَا كَانَ صَلَّى ثُمَّ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ
فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ اِرْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ
حَتَّىٰ فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

۲۰ بخاری ، ج ۱ ، ص ۹۱ مسلم ، ج ۲ ، ص ۱۱ ، ۹۴ ، ج ۴ ، ص ۵۹ وبا تفصیل بیشتر

مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۳۴۰

کہ بود ہم گوهر و ہم ہمتہم
کہ من ایشان را ہمی بینم بدان
(ص ۹۰ ، س ۲۴)

۸۲ - گفت پیغمبر کہ ہست از اتمہم
مرا زان نور بیند جانسان

ظاہراً اشارہ بحدیث ذیل است :

وَدِدْتُ أَنَا قَدْ رَأَيْتُنَا إِخْوَانَنَا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا بِإِخْوَانِكَ قَالَ بَلَى
أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ وَ أَنَا فُرُطُهُمْ عَلِيَّ الْحَوْضِ فَقَالُوا يَا
رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ مِنْ أُمَّتِكَ بَعْدُ قَالَ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا
كَانَ لَهُ خَيْلٌ غَرٌّ مَحْجَلَةٌ بَيْنَ ظَهْرَانِي خَيْلٍ بِهِمْ دُهْمٌ أَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا قَالُوا بَلَى
قَالَ فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مَحْجَلِينَ مِنْ أَثَرِ الْوُضُوءِ .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۳۰۰ ، ۴۰۸

و ددت اني لقيت اخواني فقال اصحاب النبي ﷺ او ليس نحن
اخوانك قال انتم اصحابي و لكن اخواني الذين آمنوا بي و لم يروني .

مسند احمد ، ج ۳ ، ص ۱۱۵ تفسیر ابوالفتوح طبع طهران (چاپ اول) ج ۱ ،
ص ۴۱ و با تفصیل بیشتر امالی مفید ، طبع نجف ، ص ۳۹ - ۴۰ و با اختلافی در تعبیر

مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۱۰۶ .

من اشد امتي لي حبا ناس يكونون بعدي يود احدهم لورائي باهله

و ماله .

مسلم ، ج ۸ ، ص ۱۴۵ مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۴۱۷ ، ج ۵ ، ص ۱۵۶ ، ۱۷۰

۸۳ - گفت پیغمبر صبا حی زید را

کیف اصبحت ای رفیق با وفا

۲۰ برای مستند آن رجوع کنید به :

ماخذ قصص و تمثیلات مشوی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ۹۱

۸۴ - الشقی من شقی فی بطن أمّ من سمات الله يعرف حالهم (ص ۹۲ ، س ۱)

اشاره بدین حدیث است :

الشقی من شقی فی بطن أمّه و السعید من و عبط بغیرہ .

۵ مسلم ، ج ۸ ، ص ۴۵ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۳

السعید من سعد فی بطن أمّه والشقی من شقی فی بطن أمّه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۳۶ شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۷۷

۸۵ - او مگر ينظر بنور الله بود کاندرون پوست او راره بود

(ص ۹۲ ، س ۵)

۱۰ مستند آن در ذیل شماره (۳۳) مذکور است :

۸۶ - پس بغیبت نیم ذره حفظ کار به که اندر حاضری زان صد هزار

(ص ۹۴ ، س ۲۵)

ظاهراً مقتبس است از مضمون خبر ذیل :

دَعْوَةٌ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْعَلَانِيَةِ .

۱۵ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴ کنوز الحقائق ، ص ۶۳

۸۷ - گفت پیغمبر که اصحابی نجوم رهروان را شمع و شیطان را نجوم

(ص ۹۵ ، س ۸)

اشاره است باین حدیث :

أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَبِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ .

۲۰ کنوز الحقائق ، ص ۱۳ اللع لابی نصر السراج ، چاپ لیدن ، ص ۱۲۰

سألت ربّي فيما تختلف فيه اصحابي من بعدى فأوحى اليّ يا محمد ان

اصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها أضوأ من بعض فمن أخذ

بشيئي مما هم عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۲۸

۸۸ - نار خصم آب و فرزندان اوست همچنانکه آب خصم جان اوست
آب آتش را کشد زیرا که او خصم فرزندان آبست و عدو
(ص ۹۵، س ۲۹)

ظاهراً مأخوذ است از مضمون این حدیث :

۵
لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ جَعَلَتْ تَمِيدٌ فَخَلَقَ الْجِبَالَ فَقَالَ بِهَا عَلَيَّهَا (كَذَا)
فَأَسْتَقَرَّتْ فَعَجِبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ شِدَّةِ الْجِبَالِ فَقَالُوا يَا رَبِّ هَلْ مِنْ خَلْقِكَ
شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ قَالَ نَعَمْ الْحَدِيدُ فَقَالُوا يَا رَبِّ هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ
أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ قَالَ نَعَمْ النَّارُ قَالُوا يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ
مِنَ النَّارِ قَالَ نَعَمْ الْمَاءُ قَالُوا يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ
۱۰ قَالَ نَعَمْ الرِّيحُ قَالُوا يَا رَبِّ فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ قَالَ نَعَمْ
ابْنُ آدَمَ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ يَمِينِهِ يُخْفِيهَا عَنْ شِمَالِهِ .

فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۵۹۳

۸۹ - چون ابیت عند ربی فاش شد

یطعم و یسقی پی این آتش شد

(ص ۹۷، س ۸)

اشاره بدین حدیث است :

۱۵
نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّكَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ تَوَاصِلُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنْ آيَاتُ يُطْعِمَنِي رَبِّي
وَيَسْقِينِي .

بخاری، ج ۴، ص ۱۱۸ مسلم ج ۳، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ بوجوه متعددہ - مسند احمد،

۲۰ ج ۲، ص ۲۱، ۲۳، ۱۰۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۷، ۳۱۵ شرح ترمذی،

ج ۱، ص ۳۰ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۱۵ .

احادیث مشنوی

۹۰ - چون تو بای آن مدینه علم را
باز باش ای باب بر جویای باب
چون شعاعی آفتاب حلم را
تا رسند از تو قشور اندر لباب
(ص ۹۷ ، س ۲۰)

اشاره است بدین حدیث :

۵
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بِأَبِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۰۷ کنوز الحقائق ، ص ۳۸ با حذف ذیل خبر .

۹۱ - امت و حدی یکی و صد هزار
باز گو ای بنده بازت را شکار
(ص ۹۸ ، س ۸)

مأخوذ است از این حدیث :

۱۰
يُبْعَثُ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ أُمَّةً وَحِدَهُ .

احیاء العلوم ، ج ۱ ص ۲۰۸

تا که ابغض لله آید کام من

۹۲ - تا احب لله آید نام من

تا که امسك لله آید بود من

تا که اعطي لله آید جود من

جمله لله ام نیم من آن کس

بخل من لله عطا لله و بس

۱۵
(ص ۹۸ ، س ۲۱ بیعد)

مقتبس است از حدیث ذیل :

مَنْ أَعْطَىٰ لِلَّهِ وَامْنَعَهُ لِلَّهِ وَ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَنْكَحَ لِلَّهِ فَقَدْ
اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ .

مستدرك حاكم چاپ حيدر آباد ، ج ۲ ، ص ۱۶۴

۲۰
و با حذف جمله : و انكح لله .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ نیز رجوع کنید به : اللآلی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۴۳

عیب نبود این بود کار رسول

۹۳ - پست میگویم باندازه عقول

(ص ۹۸ ، س ۲۵)

دفتر اول

مستفاد است از مضمون حدیث ذیل :

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ .

شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۲۶۷ احیاء العلوم، ج ۱ ص ۷۴

نیز رجوع کنید به : فیہ ما فیہ انتشارات دانشگاہ طهران، ص ۳۰۶

۹۴ - اندر آگازاد کردت لطف حق زانکه رحمت داشت بر خشمش سبق

(ص ۹۹، س ۴)

مستند آن در ذیل شماره (۶۴) مذکور است .

۹۵ - کی بدیدندی عصا و معجزات معصیت طاعت شد ای قوم عصات

(ص ۹۹، س ۹)

۱۰ مصراع دوم مناسب است با مضمون این حدیث :

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ ذَنْبًا يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ قَالُوا كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ يَكُونُ نَضْبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ يَتُوبُ مِنْهُ .

شرح خواجه ایوب و لطائف معنوی، ص ۶۴

۹۶ - گفت پیغمبر بگوش چاکرم که برد روزی زگردن این سرم

(ص ۹۹، س ۱۸)

مستند آن در کتاب ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۳۸ ذکر شده است .

نیز رجوع کنید به : مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۳

۹۷ - من همی گویم برو جف القلم زاین قلم بس سرنگون گردد علم

(ص ۹۹، س ۲۱)

۲۰ اشاره بحدیث ذیل است :

جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ .

مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۷، ج ۲، ۱۹۷، کنوز الحقائق، ص ۵۵

قال ابو هريرة قال لي النبي ﷺ جف القلم بما انت لاق .

بخاری، ج ۴، ص ۹۲ و با تفصیل بیشتر ج ۳، ص ۱۵۴

۹۸ - آنکه او تن را بدینسان پی کند حرص میری و خلافت کی کند
(ص ۱۰۱ ، س ۲۷)

مضمون این بیت و مابعد آن مناسبت با این سخن که از مولای متقیان علی عَلَيْهِ السَّلَام
روایت می کنند :

عَجَبًا لِسَعْدٍ وَابْنِ عُمَرَ بَزْ عَمَانَ ابْنِ أَحَارِبٍ عَلِيَّ الدُّنْيَا أَفْكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يُحَارِبُ عَلِيَّ الدُّنْيَا فَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَارِبَ لَتَكْسِيرِ الْأَصْنَامِ وَعِبَادَةِ
الرَّحْمَنِ فَإِنَّمَا حَارَبْتُ لِدَفْعِ الضَّلَالِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْفَسَادِ أَفِيئِلِي
يُزَنُّ بِحُبِّ الدُّنْيَا وَاللَّهِ لَوْ تَمَثَّلْتُ لِي بِبَشَرٍ سَوِيًّا لَضَرَبْتُهَا بِالسَّيْفِ .
شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۶۴

۹۹ - آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم دل بر بست گاه امتحان
(ص ۱۰۲ ، س ۹)

مستند آن در مآخذ قصص و تمثیلات مشنوی (ص ۳۹) ذکر شده است .

۱۰۰ - لا يسع فينا نبى مرسل و الملك و الروح ايضا فاعقلوا
(ص ۱۰۲ ، س ۱۲)

۱۵ اشاره است بحديث معروف :

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ .

که صوفیه بدان استناد می کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۶۶) در باره
آن گوید :

یذکره الصوفية كثيرا و لم ار من نبيه عليه و معناه صحيح و فيه

۲۰ ايماء الى مقام الاستغراق باللقاء للعبور عنه بالمحو و الفناء .

۱۰۱ - گفت اگر رانند این را بر زبان يك يهودى خود نماند در جهان
(ص ۱۰۲ ، س ۲۱)

اشاره است بروایت ذیل :

لَوْ تَمَنَّوْهُ يَوْمَ قَالَ لَهُمْ ذَلِكَ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ إِلَّا مَاتَ .

تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۲۰ (طبع مصر)

لو تمنّوا الموت لغص كل انسان بریقه فمات مكانه و لا یبقی

۵ (ما بقی - ظ) علی الارض یهودی .

تفسیر نیشابوری طبع ایران، ج ۱، ص ۱۱۷ - شرح خواجه ایوب، لطائف

معنوی، ص ۶۴ .

آن حقی کرده من نیستی

برز جاجه دوست سنگ دوست زن

(ص ۱۰۳، س ۴)

۱۰۲- تو نگاریده کف مولیستی

نقش حق را هم با مرحق شکن

مستفاد است از مضمون این روایت :

مَنْ هَدَمَ بُيُوتَ اللَّهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ .

ربیع الابرار ، باب الفزو والقتل ، کنوز الحقائق، ص ۱۲۰ با تقدیم و تأخیری

در عبارت .



دفتر دوم

۱۰۳ - خلوت از اغیار باید نی زیار پوستین بهر دی آمد نی بهار
(س ۱۰۵، س ۲۵)

ظاهرا مستفاد است از مضمون حدیث ذیل :

۵ أَلْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَ الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۹۶ کنوز الحقائق ص ۱۴۹ (بحدف جمله دوم) احیاء العلوم ،
ج ۲ ، ص ۱۲۰ (منسوب به ابوذر) اتحاف السادة المتقین ، ج ۶ ، ص ۲۰۳ که بحث
مفیدی در باره این روایت و انتساب آن بحضرت رسول ﷺ دارد .

۱۰۴ - چونکه مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود
۱۰ یار آینه است جانرا در حزن بر رخ آینه ای جان دم مزین
(س ۱۰۵، س ۲۷)

اشاره بدین حدیث است :

المؤمن من آية المؤمن .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ ، کنوز الحقائق ، ص ۱۳۶

۱۵ المؤمن مرآة المؤمن والمؤمن اخو المؤمن يكف عليه ضيعته ويجوئه
من ورائه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۳

المؤمن مرآة اخيه المؤمن .

کنوز الحقائق ، ص ۱۳۶

۲۰ ان احدكم مرآة اخيه فاذا رأى به اذى فليمطه عنه .
جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۸۶

دفتر دوم

۱۰۵ - خواب بیداریست چون با دانش است

وای بیداری که با نادان نشست

(س ۱۰۶، س ۳)

مقتبس است از مضمون این حدیث :

نَوْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ وَ تَفْسُهُ تَسْبِيحٌ .

کنوز الحقائق ، ص ۱۴۰

نوم علی علم خیر من صلاة علی جهل .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ کنوز الحقائق ، ص ۱۴۰

۱۰۶ - او جمیلت و یحب للجمال کی جوان نو گزیند پیر زال

(س ۱۰۶، س ۲۳)

اشاره است بدین حدیث :

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ .

مسلم ، ج ۱ ، ص ۶۵ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۸ مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۲۶

احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۱۲ تلبیس ابلیس طبع مصر ، ص ۲۰۱ کنوز الحقائق ، ص ۲۵ .

۱۵ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَىٰ أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَىٰ عَبْدِهِ وَ

يَبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ .

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ سَخِيٌّ يُحِبُّ السَّخَاءَ نَظِيفٌ يُحِبُّ النِّظَافَةَ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۸

۱۰۷ - آینه جان نیست الا روی یار روی آن یاری که باشد زان دیار

(س ۱۰۷، س ۴)

مستند آن در شماره (۱۰۴) مذکور گردید .

۱۰۸ - بس دعاهاکان زیانست و هلاک و از کرم می نشنود یزدان پاک

(س ۱۰۸، س ۶)

احادیث مشنوی

مناسبت با گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

وَرَبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَأَجْزَلَ
لِعَطَاءِ الْآمِلِ وَرَبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ وَ أُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا
وَصَرِفَ مِنْكَ بِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبُّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ
أُوتِيْتَهُ .

ربیع الا برار ، باب ذکر الله والدعاء

۱۰۹ - تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود
(ص ۱۰۹ ، س ۱۴)

مناسبت با حدیث ذیل :

۱۰ الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ کنوز الحقائق ، ص ۱۳۶

المؤمنون کنفس واحده .

که بعضی آن را حدیث انگاشته اند . رجوع کنید به : فیہ ما فیہ انتشارات
دانشگاه طهران ، ص ۳۳۵ .

۱۱۰ - چونکه حق رش علیهم نوره مفترق هـ - راز نگردد نور او
(ص ۱۰۹ ، س ۱۴)

مستند آن در ذیل شماره (۱۴) نقل شده است .

۱۱۱ - ذکر با او همه چو سبزه گلخن است بر سر هببرز گلست و سوسن است
(ص ۱۱۱ ، س ۱۳)

۲۰ مقتبس است از مضمون خبر ذیل :

أَيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدِّمَنِ .

کنوز الحقائق ، ص ۴۳

و شیبہ بدان روایت ذیل است :

نعمة الجاهل كروضة في مزبلة .

و این خبر در « مجموعه امثال » از شخصی بنام محمد بن محمود که از علما

و ادباء عصر خویش بوده و بزبان تازی شعر نیکو میسروده است جزو احادیث نبوی

۵ مذکور است و نسخه خطی این کتاب که در روز شنبه ۲۷ رجب سال ۵۷۵ نوشته

شده متعلق است بدانشمند محترم آقای جلال همایی استاد فاضل دانشگاه طهران .

۱۱۴ - پس کلام پاک در دلہای کور می نیاید می رود تا اصل نور

(ص ۱۱۲ ، س ۹)

مناسبت با سخن مولای متقیان علی علیه السلام :

۱۰ خذِ الْحِكْمَةَ اِنِّي كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَجُ فِي

صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ .

ربیع الا برار ، باب العلم والحكمة، شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۲۷۸

۱۱۴ - چونکہ موسی رونق دور تو دید کاندرا او نور تجلی می دمید

(ص ۱۱۳ ، س ۶)

۱۵ مستند آن در کتاب ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (ص ۴۵) نقل شده است .

۱۱۴ - کنت کنزاً رحمةً مخفيةً فابتعثت امةً مهديةً

(ص ۱۱۳ ، س ۱۰)

مستند آن در ذیل شماره (۷۰) مذکور است .

۱۱۵ - گفت پغمبر که در بازارها دو فرشته می کند دائم ندا

وای خدا تو همسگانرا ده تلف

۲۰ گای خدا تو منفقانرا ده خلف

(ص ۱۱۳ ، س ۲۳)

مستند آن را در ذیل شماره (۵۱) توان دید .

- ۱۱۶- طعمه بنموده بما و آن بوده شست
آن چنان بنما بما آنرا که هست
(ص ۱۱۵، س ۱۵)
- مأخوذ است از حدیث ذیل :
اللَّهُمَّ ارِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ .
- ۵ شرح خواجه ایوب
و این حدیث را بدین عبارت هنوز در کتب حدیث بدست نیاورده ام و نزدیک
بدان روایت ذیل است :
اللَّهُمَّ ارِنِي الدُّنْيَا كَمَا تُرِيهَا صَالِحِي عِبَادِكَ .
- کنوز الحقائق ، ص ۱۸
- ۱۰ کاو عدو جان تست از دیرگاه
(ص ۱۱۵، س ۱۸)
- ۱۱۷- همین سنگ نفس ترا زنده مخواه
مستند آن در ذیل شماره (۱۷) گذشت .
- ۱۱۸- احتیاطش کرد از سهو و خباط
چون قضا آید چه سود از احتیاط
(ص ۱۱۶، س ۱۸)
- مستند آن در ذیل شماره (۲۹) ذکر شده است .
- ۱۵ ۱۱۹- صوفیان درویش بودند و فقیر
کا دفقران یکن کفرا یبیر
(ص ۱۱۶، س ۱۸)
- اشاره است بحدیث :
كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا .
- ۲۰ کنوز الحقائق ، س ۹۳
- و باذیل : و کاد الحسدان یغلب القدر - احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۹
و با تعبیر : و کاد الحسدان یكون سبق القدر - جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸۸
نیز رجوع کنید به :
- اتحاف السادة المتقين ، ج ۸ ، ص ۵۲ که اقوال محدثین را در باره این خبر بتفصیل

نقل نموده است .

۱۴۰ - گفت پیغمبر که دستت هر چه برد بایدش در عاقبت واپس سپرد
(ص ۱۱۷ ، س ۶)

مقصود این حدیث است :

۵ عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۶۰ کنوز الحقائق ، ص ۸۱

۱۴۱ - واللّٰه ار سوراخ موشی در روی مبتلای گربه چنگدالی شوی
(ص ۱۱۸ ، س ۴)

با مضمون این حدیث مناسبت دارد :

۱۰ لَوْ كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي جُرِّ ضَبٍّ لَقِيَصَ اللَّهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ .

جامع صغیر، ج ۲ ، ص ۱۳۰

و نظیر آن روایت ذیل است که در همان مأخذ نقل شده است :

لو كان المؤمن على قصبه في البحر لقيص الله له من يؤذيه .
و این خبر نیز مفید همان معنی تواند بود :

۱۵ لم يكن مؤمن ولا يكون الى يوم القيامة الا وله جار يؤذيه .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۲۶

حيث لا صبر فلا ايمان له
هر کرا نبود صبوری در نهاد
(ص ۱۱۸ ، س ۷)

۱۴۲ - صبر از ایمان بیابد سر کله
گفت پیغمبر خدای ایمان نداد

۲۰ این حدیث مراد است :

مَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا إِيمَانَ لَهُ .

رسالة قشیریة طبع مصر ، ص ۸۵ ، ۸۶

و از امیر مؤمنان علی علیه السلام مأثور است :

و علیکم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد ولا خیر

فی جسد لا رأس معه و لافی ایمان لا صبر معه .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۲۷۹

از پی هر درد درمان آفرید

۱۳۳ - گفت پیغمبر که یزدان مجید

(ص ۱۲۰ ، ص ۳)

اشاره است بدین حدیث :

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً .

بخاری ، ج ۴ ، ص ۶ مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۱ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۴۱۳ ، ۳۷۷ ،

۴۴۳ و ج ۳ ، ص ۱۵۶ با اختلاف مختصر .

و این خبر بصور ذیل هم روایت میشود :

۱۰ لكل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء برأ باذن الله .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۲۴ کنوز الحقائق ، ص ۱۰۹

ان الله تعالى انزل الداء و الدواء و جعل لكل داء دواء فتداووا و لا

تداووا بحرام .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۷

۱۵ لكل داء دواء و دواء الذنوب الاستغفار .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۲۴ کنوز الحقائق ، ص ۱۰۹

ان الله حيث خلق الداء خلق الدواء فتداووا .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۸

تداووا عباد الله فان الله لم يضع داء الا وضع له دواء غير داء

واحد الهرم .

۲۰

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۲۹

ما من داء الا وله دواء .

احياء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۰۲

۱۲۴ - چشم را ای چاره جو در لامکان هین بنه چون چشم کشته سوی جان
(س ۱۲۰، س ۵)

مستفاد است از مضمون این روایت :

عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَلَمَةَ وَقَدْ شَقَّ
بَصْرَهُ فَأَغْمَضَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قَبِضَ تَبِعَهُ البَصْرُ فَضَجَّ نَاسٌ مِنْ أَهْلِهِ
فَقَالَ لَا تَدْعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ إِلَّا بَخِيرَ فَإِنَّ المَلَائِكَةَ يُؤْمِنُونَ عَلَيَّ مَا تَقُولُونَ.
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَمْ تَرَوْا الْإِنْسَانَ إِذَا مَاتَ شَخَصَ بَصْرُهُ قَالُوا
بَلَى قَالَ فَذَلِكَ حِينَ يَتَّبِعُ بَصْرُهُ نَفْسَهُ.

مسلم، ج ۳، ص ۳۸-۳۹

۱۰. إذا حضرتم موتاكم فأغمضوا البصر فان البصر يتبع الروح و قولوا
خيرا فإنه يؤمن علي ما قال اهل الميت .
مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۵ جامع صغير، ج ۱، ص ۲۳ با تفاوت اندك

ان الروح اذا قبض تبعه البصر .

ان الروح اذا عرج به يشخص البصر .

۱۵. كنوز الحقائق، ص ۲۹ جامع صغير، ج ۱، ص ۲۹

۱۲۵ - النبی قدر کب معروریا والنبی قیل سافر ماشیا
(س ۱۲۰، س ۲۹)

اشاره است بروایات ذیل :

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ أُتِيَ النَّبِيَّ بِفَرَسٍ مُعْرُورِيٍّ فَرَكِبَهُ حِينَ أَنْصَرَفَ
مِنْ جِنَازَةِ ابْنِ الدُّدَاحِ وَنَحْنُ نَمْشِي حَوْلَهُ.

مسلم، ج ۳، ص ۶۰

احادیث مشنوی

كَانَ يَزُورُ قُبَاءَ رَاكِبًا وَ مَاشِيًا .

مسند احمد، ج ۲، ص ۵ مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷

صلى رسول الله على ابن الدحداح ثم اتي بفرس عربي فعقله رجل
فركبه فجعل يتوقص و نحن نتبعه نسعى خلفه .

مسند احمد، ج ۵، ص ۵۹ و باختلاف مختصر ص ۹۹

كان يركب الحمار عريانا ليس عليه شيئي .

جامع صغير، ج ۲، ص ۱۱۶، كنوز الحقائق، ص ۱۴۰

که اگر آن کردمی یا آن دگر

۱۴۶ - تا نگردي تو گرفتار اگر

منع کرد و گفت هست آن از نفاق

کز اگر گفتن رسول با وفاق

۱۰ (ص ۱۲۱، ص ۵)

اشاره بحديث ذيل است :

إِيَّاكُمْ وَاللَّوْفَانَ اللّٰهُ يَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ .

مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۶، كنوز الحقائق، ص ۴۳

الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَ فِي

۱۵ كُلِّ خَيْرٍ أَحْرَصَ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَ اسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَ لَا تَعْجِزْ وَ إِنْ أَصَابَكَ

شَيْئٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَ كَذَا وَ لَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَ مَا

شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ .

مسلم، ج ۸، ص ۵۶

هیچ اهلیت به از خلق نگو

۱۴۷ - من ندیدم در جهان جستجو

۲۰ (ص ۱۲۲، ص ۲۳)

مستفاد است از مضمون این روایت :

خَيْرٌ مَا أُعْطِيَ النَّاسُ خُلُقٌ حَسَنٌ .

جامع صغير، ج ۲، ص ۹

و نظیر آن روایات ذیل است :

انّ النَّاسَ لَمْ يَعْطُوا شَيْئًا خَيْرًا مِنْ خَلْقِ حَسَنٍ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۸۵

خیر النَّاسِ احسنهم خُلُقًا .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸

۵

خیر ما اعطى الرَّجُلَ المؤمن خلق حسن و شرّ ما اعطى الرَّجُلَ قلب

سو ، فی صورة حسنة .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۰

۱۲۸ - زانکه هفصد پرده دارد نور حق

پردہ های نوردان چندین طبق

۱۰

(ص ۱۲۲ ، ص ۲۹)

اشاره است بروایتی که در باره حجب نورانی و ظلمانی نقل شده و چون

در باره عدد حجب روایات مختلف است همه آنها را در اینجا می آوریم :

لِلّٰهِ دُونَ الْعَرْشِ سَبْعُونَ حِجَابًا لَوْ دَنَوْنَا مِنْ اَحَدِهَا لَأَحْرَقَتْنَا سُبْحَاتُ

وَجْهِ رَبِّنَا .

۱۵

نهایه این اثر طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۱۴۱ فائق زمخشری ، طبع حیدر آباد ،

ج ۱ ، ص ۲۸۰ .

اِنَّ لِلّٰهِ سَبْعِينَ اَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ

وَجْهِهِ مَا اَنْتَهَى اِلَيْهِ بَصَرُهُ .

مرصاد العباد چاپ طهران ۱۳۱۲ شمسی ، ص ۵۷ اشعة اللمعات چاپ ایران ، ص

۷۷ - ۷۸ با این اختلاف :

۲۰

لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ .

اِنَّ بَيْنَ اللّٰهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ سَبْعِينَ اَلْفَ حِجَابٍ .

فَعَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحُجْبِ وَالْحُجْبُ خَمْسِمِائَةٌ
حِجَابٍ مِنَ الْحِجَابِ إِلَى الْحِجَابِ خَمْسِمِائَةٌ عَامٍ .

إِنَّ لِلَّهِ سَبْعًا وَسَبْعِينَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ لَوْ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ لَأَخْرَقَتْ
سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ وَفِي رِوَايَةٍ سَبْعِمِائَةٌ حِجَابٍ وَفِي أُخْرَى
سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ .

وافی فیض ، طبع ایران ، ج ۱ ، ص ۸۹

۱۲۹ - آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر در گناه جان
(ص ۱۲۳ ، س ۱۶)

مستفاد است از مضمون کلام مولای متقیان علی علیه السلام :

۱۰ تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .
شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۴۲۱ ، ۳۱۳

قال الاحنف حثف الرجل محبوباً تحت لسانه .

عیون الاخبار طبع مصر ، ج ۱ ، ص ۳۳۱

۱۳۰ - گفت پیغمبر که هر کس از یقین
۱۵ که یکی را ده عوض می آیدش
داند او پاداش خود در یوم دین
هر زمان جویدی دگرگون زایدش
(ص ۱۲۴ ، س ۱۸)

مقصود روایت ذیل است :

مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْمَعْطِيَةِ .

که در « مجموعه امثال » جزو احادیث نبوی و در نهج البلاغة منسوب
بمولای متقیان علی علیه السلام ذکر شده است .

۲۰ شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۳۰۸

۱۳۱ - صد هزاران پادشاهان و مهان
نامشان از رشك حق پنهان بماند
سر فرازانند ز آنسوی جهان
هر گدایی نامشان را بر نخواند
(ص ۱۲۵، س ۱۷)

مستفاد است از مضمون حدیث قدسی :

۵
أَوْ لِيَأْبِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي .

احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۵۶، کشف المحجوب هجویری طبع لنینگراد، ص ۷۰

۱۳۲ - روح او با روح شه در اصل خویش

پیش از این تن بود هم پیوند و خویش
(ص ۱۲۸، س ۱)

۱۰
مقتبس است از مفاد این حدیث :

الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَازَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَ .

مسلم، ج ۸، ص ۴۱، بخاری، ج ۲، ص ۱۴۷، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۵، ۵۲۷،

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۲۱، احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۱۱ .

۱۳۳ - هست دست راست اینجا ظن راست

۱۵
کاو بدانند نیک و بد را کز کجاست

نیزه گردانیت ای نیزه که تو

راست می گردی گه و گاهی دو تو

(ص ۱۲۹، س ۱۰)

با گفته مولای متقیان علی علیه السلام مناسبت دارد :

۲۰
عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ .

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۵۰

که بمؤمن لابه گر گردد ز بیم

هین که نورت سوز نارم را ربود

(ص ۱۳۲، س ۵)

۱۳۴ - مصطفی فرمود از گفت جحیم

گویدش بگذر ز من ای شاه زود

۲۵
اشاره است بحدیث ذیل :

تُقُولُ النَّارِ لِلْمُؤْمِنِ جُزِيَا مُؤْمِنٌ فَمَنْ أَطْفَأَ نُورَكَ لَهْبِي .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۲

ان المؤمن اذا وضع قدمه على الصراط يقول النار جزيا مؤمن
فقد اطفأ نورك ناري .

شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۱۷۷

۱۳۵ - این سخا شاخیست از سرو بهشت

۵ وای او کز کف چنین شاخی بهشت

(ص ۱۳۲ ، ص ۲۵)

مقتبس است از این روایت :

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّياتٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ
أَخَذَ بِغُضْنٍ مِنْهَا قَادَهُ ذَلِكَ الْغُضْنُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ النَّارِ
۱۰ أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّياتٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ أَخَذَ بِغُضْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا قَادَهُ ذَلِكَ
الْغُضْنُ إِلَى النَّارِ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۳۶ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ شرح نهج البلاغه ،
ج ۴ ، ص ۴۱۴ با اختلاف در تعبیر .

۱۳۶ - زانکه مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود خالص نگردد او تمام

۱۵ (ص ۱۳۳ ، ص ۱۷)

اشاره است بجملة :

وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ .

که در شرح خواجه ایوب حدیث نبوی و در اتحاف السادة المتقين ، ج ۹ ،
ص ۲۴۳ منسوب به سهل بن عبدالله تستری ذکر شده است .

۱۳۷ - ز آب هر آلوده گر پنهان شود الحیاء يمنع الايمان بود

۲۰ (ص ۱۳۴ ، ص ۱۹)

در حاشیه عبد اللطیف عباسی بر مشنوی (نسخه خطی متعلق بکتابخانه ملی)

و حاشیة مشنوی چاپ علاء الدوله ذکر شده که : الْحَيَاءُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِيمَانِ - حدیث است ولی ماخذ آن بدست نیامد و نزدیک بدان گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام است :

قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۲۵۲

۵ و از عایشه نقل کرده اند :

نِعْمَ النِّسَاءُ نِسَاءُ الْإِنصَارِ لَمْ يَمْنَعُنَّ الْحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ .

بخاری ، ج ۱ ، ص ۲۴

و در حدیث آمده است :

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ .

۱۰

مسلم ، ج ۱ ، ص ۴۶ بخاری ، ج ۱ ، ص ۸ - که مضمون آن مخالف است با جمله بی که بعنوان حدیث ذکر کرده اند .

۱۳۸ - دوست همچون زر بلاچون آتش است

زَرٌّ خَالِصٌ عَدْرُ دَلِّ آتَشٍ خَوْشٍ اسْتِ

(ص ۱۳۶ ، ص ۲۰)

۱۵ مستفاد است از حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُجْرِبُ عَبْدَهُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يُجْرِبُ أَحَدُكُمْ ذَهَبَهُ بِالنَّارِ
فَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُ كَالذَّهَبِ الْإِبْرِيذَ لَا يَرْبَدُّ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ مِنْهُمْ
مَنْ يُخْرِجُ أَسْوَدًا مُخْتَرِقًا .

احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۲۰۵ اتحاف السادة المتقين ، ج ۹ ، ص ۵۲۳ با ذکر

۲۰ اسناد و وجوه روایت .

و در حاشیة عبد اللطیف بدین صورت ذکر شده است :

البلاء للولاء كما الذهب للذهب .

۱۳۹ - بندگان خاص علام الغیوب در جهان جان جواسیس القلوب
(ص ۱۳۷ ، س ۳)

عبد اللطیف عباسی اشارہ میداند بدین عبارت :

اِحْذَرُوهُمْ فَإِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ .

۵ کہ بعقیدہ او حدیث است و در شرح تعرف ، ج ۱ ، ص ۶۸ این جمله منسوب است بابو عبدالله انطاکی بصورت ذیل :

قال ابو عبدالله الانطاکی اذا جالستم اهل الصدق فجالسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون في اسراركم و يخرجون من هممکم .

۱۰ - ۱۴۰ - چونکہ ملعون خواند ناقص را رسول

هست در تاویل نقصان عقول

زانکہ ناقص تن بود مرحوم رحم

نیست بر مرحوم لایق طعن و زخم

(ص ۱۳۸ ، س ۱۴)

۱۵ اشارہ است بدین حدیث :

النَّاقِصُ مَلْعُونٌ .

شرح خواجه ایوب ، المنهج القوی (شرح یوسف بن احمد بر مشنوی) طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۳۵۲ .

و بیت دوم را یوسف بن احمد اشارہ بحدیث ذیل (کہ در جامع صغیر ، ج ۲ ،

۲۰ ص ۱۹ نیز نقل شده) گرفته است :

ذَهَابُ الْبَصَرِ مَغْفِرَةٌ لِلذُّنُوبِ وَ ذَهَابُ السَّمْعِ مَغْفِرَةٌ لِلذُّنُوبِ وَ مَا نَقَصَ مِنَ الْجَسَدِ فَعَلِيَ قَدْرَ ذَلِكَ .

۱۴۱ - شیخ کاو بنظر بنورالله شد
چشم او بنظر بنورالله شده
از نهایت و از نخست آسمان شد
پردہای جہل را خارق بدہ
(ص ۱۳۹ ، س ۳ و ۱۱)

مستند آن در ذیل شماره (۳۳) گذشت .

۱۴۲ - گویم ای خورشید مقرون شو بماہ
ہر دو را سازم چو دو ابر سیاہ
(ص ۱۴۰ ، س ۱۲)

مقتبس است از حدیث مفصلی کہ در بارہ پایان کار جہان و ظهور علائم قیامت
روایت میکنند و آنچه مرتبط بدین بیت است در اینجا می آوریم :

آنکہ آفتاب و ماہ را بیارند نور از ایشان بستدہ بمانند دو جرم سیاہ .

تفسیر ابو الفتوح ، ج ۲ ، ص ۳۶۰

۱۰

۱۴۳ - آفتاب و ماہ چو دو سما و سیاہ
یوغ برگردن بیندد شان الہ
(ص ۱۴۰ ، س ۱۳)

مستفاد است از این روایت :

الشمس والقمر نوران عقیران فی النار ان شاء اخرجهما وان

۱۵ شاء ترکهما .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۴۱ و با حذف ذیل روایت کنوز الحقائق ، ص ۷۴

و جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۸۰ و تفسیر ابو الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۳۴ نیز رجوع کنید بہ :

اللائی المصنوعہ ، ج ۱ ، ص ۴۶ ، ۵۶ ، ۸۴ کہ این حدیث را جزو موضوعات

آورده است .

۱۴۴ - زانکہ حکمت همچو ناقہ ضالہ است ۲۰

همچو دلّالان شہان را دالہ است

(ص ۱۴۱ ، س ۶)

احادیث مشنوی

اشاره است بحديث :

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا .

که در جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۷ و با حذف ذیل روایت در کنوز الحقائق، ص ۵۸ جزو احادیث نبوی و در نهج البلاغه بدینصورت :

۵ الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق .
بامیر مؤمنان علی علیه السلام منسوبست .

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۸

جد خطا نکند چنین آمد خبر
(ص ۱۴۱، س ۲۱)

۱۴۵ - چون طلب کردی بجد آمد نظر

۱۰ مستند آن را در ذیل شماره (۲۱۴) ملاحظه کنید .

من شدم رنجور او تنها نشد
(ص ۱۴۲، س ۲۱)

۱۴۶ - آنکه گفت انی مرضت لم تعد

اشاره بدین حدیث است :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدَّنِي

۱۵ قَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ وَ أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي
فَلَأَنَا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدَّهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوْجَدْتَنِي عِنْدَهُ .

مسلم، ج ۸، ص ۱۳ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۴ با اختلاف تعبیر، مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی، ص ۶۷ .

۱۴۷ - آنکه بی یسمع و بی یبصر شده است

۲۰ در حق آن بنده این هم بیهوده است
(ص ۱۴۲، س ۲۱)

مستند آن در ذیل شماره (۴۲) یاد شده است .

ابغض الاشياء عندي الطلاق
(ص ۱۴۳، س ۲)

۱۴۸ - تا توانی با منه اندر فراق

اشاره بحديثی است که بصور ذیل روایت کرده اند :

أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴ کنوز الحقائق ، ص ۲ و همچنین با تعبیر :

ابغض الحق الى الله الطلاق .

ما احلّ الله شيئاً ابغض اليه من الطلاق .

۵

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۱

يا معاذ ما خلق الله شيئاً على وجه الارض احب اليه من العتاق ولا

خلق شيئاً على وجه الارض ابغض اليه من الطلاق .

شرح خواجه ايوب ، حاشیة عبد اللطيف و حاشیة مشوي چاپ علاء الدوله با کمی

۱۰ تفاوت .

بلکه تا بر بندگمان جودی کنم

۱۴۹ - من نکردم خلق تا سودی کنم

(ص ۱۴۳ ، ص ۵)

۴

مقتبس است از مفاد این روایت :

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَرْبُحُوا عَلَيَّ وَلَمْ أَخْلُقْهُمْ

۱۵ لِأَرْبِحَ عَلَيْهِمْ .

و بصورت ذیل جزو سخنان امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده است :

يقول الله تعالى يا ابن آدم لم اخلقك لاربح عليك انما خلقتك لتربح

علي فاتخذني بد لا من كل شيئي .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۶۰

ما درونرا بنگریم و حال را

۲۰ ۱۵۰ - ما برونرا ننگریم و قال را

(ص ۱۴۳ ، ص ۲)

احادیث مشنوی

مستفاد است از حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَآمَوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ
وَاعْمَالِكُمْ.

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۵ مسلم، ج ۸، ص ۱۱ احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۹۰
جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۳ یا مختصر تفاوت .

ان الله لا ينظر الى اجسادكم ولا الى صوركم ولكن ينظر الى
قلوبكم .

مسلم، ج ۸، ص ۱۱

۱۵۱ - خون شهیدانرا از آب اولیتر است

این خطا از صد صواب اولیتر است

۱۰ (ص ۱۴۳، ص ۱۱)

حکم شرعی است و با مضمون روایت ذیل مناسبت دارد :

زَمَلُوهُمْ بِدِمَائِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ كَلِمٍ يُكَلِّمُ فِي اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي يَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَذْمَى لَوْنَهُ لَوْنُ الدَّمِ وَرِيحُهُ رِيحُ الْمِسْكِ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۷ نیز رجوع کنید به : فيه ما فيه انتشارات دانشگاه
طهران، ص ۲۶۲ .

۱۵

۱۵۲ - حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِمَكْرٍ وَهَاتِنَا حُفَّتِ النَّيْرَانُ مِنْ شَهَوَاتِنَا

(ص ۱۴۴، ص ۲۵)

اشاره بحديث ذیل است :

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ .

مسلم، ج ۸، ص ۱۴۳ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۰ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۷ و ۲۰
کنوز الحقائق، ص ۵۷ و با لفظ : حجت - جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۵ کنوز الحقائق،
ص ۵۶ .

۱۵۳ - تخم مایه آتشت شاخ تراست سوخته آتش قرین کوثر است

(ص ۴۴، ص ۲۶)

مستفاد است از مضمون این خبر :

سَيُخْرَجُ نَاسٌ مِنَ النَّارِ قَدْ احْتَرَقُوا وَكَانُوا مِثْلَ الْحُمَمِ ثُمَّ لَا يَزَالُ أَهْلُ
الْجَنَّةِ يَرُشُونَهُ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ حَتَّى يَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْغُثَاءِ فِي السَّبِيلِ .

مسند احمد، ج ۳، ص ۹۰ و با تفصیل بیشتر، ص ۳۴۵، ۳۸۴

۵ - ۱۵۴ - ز آخر وهن مرادش نفس تست کاو با آخر باید و عقلت نخست
(ص ۱۴۵، س ۶)

اشاره است بدین روایت :

أَخْرُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَخْرَهُنَّ اللَّهُ .

کنوز الحقائق، ص ۵

۱۰ - ۱۵۵ - ز آتش این ظالمانت دل کباب
از توجمله اهد قومی بد خطاب
(ص ۱۴۵، س ۱۳)

اشاره بروایت ذیل است :

اللَّهُمَّ اهدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۰۱ شرح تعرف، ج ۳، ص ۱۲۶

۱۵ و با تعبیر : رب اغفر لقومی فانهم لا يعلمون .

مسلم، ج ۵، ص ۱۷۶ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۰، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۵۶

احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۱۹ با مختصر اختلاف .

۱۵۶ - گفت پیغمبر عداوت از خرد بهتر از مهتری که جاهل پرورد
(ص ۱۴۵، س ۱۷)

۲۰ ظاهراً اشاره است بدین سخن که بمولای متقیان علی علیه السلام نسبت
داده اند :

يَا بَنِي إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ .

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹

احادیث مشنوی

و در عیون الاخبار طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۳۹ این عبارت با مختصر اختلاف
بمربن الخطاب منسوبست .

و در اللؤلؤ المرصوع ، ص ۵۰ ملاحظه میشود :

العدو العاقل و لا الصديق الجاهل رواه و کيع عن سفیان .

عداوة العاقل و لا صحبة المجنون - ليس بحديث .

۱۵۷ - مصطفی گوید اگر گویم بر است

زهرهای پر دلان بر هم درد

نی دلش را تاب ماند در نیاز

شرح آن دشمن که در جان شماست
نی رود ره نی غم کاری خورد
نی تنش را قوت صوم و نماز
(ص ۱۶۴ ، س ۹)

بگفته یوسف بن احمد مولوی (المنهج القوی ، ج ۲ ، ص ۴۲۶) این ابیات

اشاره بحديث ذیل است که در جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۱۲۹ بوجوه مختلف نیز
می توان دید :

لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى

الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا تَدْرُونَ تَنْجُونَ أَوْ لَا تَنْجُونَ .

۱۵۸ - مؤمنم ينظر بنور الله شده

هان و هان بگریز از این آتشکده

(ص ۱۴۸ ، س ۲۰)

مستند آن در ذیل شماره (۳۳) مذکور است .

۱۵۹ - یاد الناس معادن هین بیار

معدنی باشد فزون از صد هزار
(ص ۱۵۰ ، س ۱)

اشاره بحديث ذیل است که بصور مختلف روایت کرده اند :

۲۰

النَّاسُ مَعَادِنٌ تَجِدُونَ خِيَارَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ

إِذَا فَهُّوا .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ و با اختلاف اندك ص ۲۶۰ ، ۳۹۱ ، ۴۳۱ ، ۴۳۸

الناس معادن و العرق دساس و ادب السوء كعرق السوء .

جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ كنوز الحقائق ، ص ۱۴۱

الناس معادن في الخير و الشر .

كنوز الحقائق ، ص ۱۴۱

۱۶۰ - از صحابه خواجه‌ی بیمارشد و اندران بیماری او چون تارش

(ص ۱۵۱ ، ص ۲۰)

مستند آن در مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی انتشارات دانشگاه طهران

ص ۶۶ ذکر شده است .

۱۶۱ - وحی آمد سوی موسیٰ ابن عتیب

کای طلوع ماه نو دیده ز جیب

من حقم رنجور گشتم نامد

(ص ۱۵۲ ، ص ۱)

۱۰ مشرقت کردم ز نور ایزدی

مستند آن در ذیل شماره (۱۴۶) و نیز در کتاب مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی

انتشارات دانشگاه طهران ، ص ۶۷ مذکور است .

۱۶۲ - کعبه هرچندی که خانه برآوست

خلقت من نیز خانه سرآوست

(ص ۱۵۴ ، ص ۱۰)

۱۵

اشاره است بحديث :

الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرُّهُ .

حاشیه عبد اللطیف وحاشیه مثنوی چاپ علاء الدو

و ممکنست اشاره باشد بدین روایت :

الْقَلْبُ بَيْتُ الرَّبِّ .

۲۰

که مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۵) آن را از موضوعات می شمارد .

۱۶۳ - چون مرادیدی خدا را دیده‌ی

گرد کعبه صدق بر گرد دیده‌ی

(ص ۱۵۴ ، ص ۱۱)

احادیث مشنوی

مستفاد است از مضمون این حدیث :

مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ .

بخاری ، ج ۴ ، ص ۱۳۵ مسلم ، ج ۷ ، ص ۵۴ کنوز الحقائق ص ۱۲۵

من رأی فقد رأی الحق فان الشیطان لا یتزایابی .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۰

۱۶۴ - کاله حکمت که گم کرده دلست پیش اهل دل یقین آن حاصلست

(ص ۱۵۷ ، س ۴)

مستند آن را در ذیل شماره (۱۴۴) ملاحظه کنید .

۱۶۵ - از دو پاره پیه آن نور روان موج نورش میرود تا آسمان

(ص ۱۵۸ ، س ۲۰)

مستفاد است از گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

اعجبوا لهذا الإنسان ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم و
يتنفس من خرم .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۲۴۴

و در ربیع الابرار ، باب ذکر الله والدعاء بدین صورت باین سَمَاك نسبت داده

شده است :

تبارك من خلقك فجعلك تنظر بشحم و تسمع بعظم و تنطق بلحم .

نی که دوزخ بود راه مشترك

ما ندیدیم اندر این ره دود و نار

پس کجا بود آن گذرگاه دنی

کان فلان جا دیده اید اندر گذر

بر شما شد باغ و بستان و درخت

(ص ۱۶۱ ، س ۷ بیعد)

۱۶۶ - مؤمنان در حشر گویند ای ملک

مؤمن و کافر بر آن یابد گذار

نک بهشت و بارگاه ایمنی

پس ملک گوید که آن روضه خضر

دوزخ آن بود و سیاستگاه سخت

مقتبس است از مضمون این خبر :

يَأْتِي أَقْوَامٌ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُونَ أَلَمْ يَعِدْ تَارْتُنَا أَنْ نَرِدَ النَّارَ فَيُقَالُ
مَرَرْتُمْ عَلَيْهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ .

شرح تعرف، ج ۲، ص ۱۷۷

مصطفی چون در وحدت رابست

۱۶۷ - عجلوا الطاعات قبل الفوت گفت

(ص ۱۶۲، س ۱۲)

اشاره است بحديث :

عَجِّلُوا الصَّلَاةَ قَبْلَ الْفَوْتِ وَ عَجِّلُوا التَّوْبَةَ قَبْلَ الْمَوْتِ .

المنهج القوي، ج ۲، ص ۵۲۶

قصد من از خلق احسان بوده است

۱۰- ۱۶۸ - گفت پیغمبر که حق فرموده است

تا ز شهدم دست آلودی کنند

آفریدم تا ز من سودی کنند

و از برهنه من قبایی برکن

نی برای آنکه من سودی کنم

(ص ۱۶۲، س ۲۷)

مستند آن در ذیل شماره (۱۴۹) مذکور افتاد .

من محکم قلب را و نقد را

۱۵ - ۱۶۹ - گفت ابلیس گشا این عقد را

امتحان نقد و قلبم کرد حق

امتحان شیر و کلبم کرد حق

(ص ۱۶۳، س ۲۴)

مستفاد است از مضمون این روایت :

يُعِثُّ دَاعِيًا وَ مُعَلِّمًا وَ لَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهُدَى شَيْءٌ وَ جُعِلَ ابْلِيسُ

۲۰ مُزْرِينًا وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ .

الآلئ المصنوعة، ج ۱، ص ۵۴

نفسك السودا جنت لا تختص

۱۷۰ - حبك الاشياء يعمي و يصم

(ص ۱۶۵، س ۵)

احادیث مشنوی

مستند آن در ذیل شماره (۶۲) گذشت .

قلب و نیکو را محک بنهاده است
باز الصدق طمأنین طروب
(ص ۱۶۵ ، س ۱۵)

۱۷۱- گفت پیغمبر نشانی داده است
گفته است الكذب ريب في القلوب

اشاره است بحديث ذیل :

دَعْ مَا يَرِيْبُكَ اِلَىٰ مَا لَا يَرِيْبُكَ فَاِنَّ الصِّدْقَ طَمَآئِنَةٌ وَاِنَّ الكِذْبَ
رِيْبَةٌ .

مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۱۴

در میان آن دو عالم جاهلی

۱۷۲- گفت اه چون حکم راند بیدلی

(ص ۱۶۵ ، س ۲۵)

مقتبس است از مفاد این خبر :

الْقَاضِي جَاهِلٌ بَيْنَ عَالَمَيْنِ . شرح خواجه ایوب

وصلت عامه حجاب خاص دان

۱۷۳- طاعت عامه گناه خاصگان

(ص ۱۶۷ ، س ۲۶)

مستفاد است از مضمون روایت :

حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ .

که مؤلف اللؤلؤ والمرصوع (ص ۳۳) آنرا جزو موضوعات آورده و در

اتحاف السادة المتقين ، ج ۸ ، ص ۶۰۸ بابی سعید خراز نسبت داده شده است .

همچو سبزه تون بود ای دوستان

۱۷۴- لفظ کاید بی دل و جان بر زبان

(ص ۱۶۸ ، س ۱۳)

مقتبس است از حدیث :

اَيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدِّمَنِ .

که مستند آن در ذیل شماره (۱۱۱) مذکور افتاد .

۱۷۵ - راست میفرمود آن بحر کرم من شما را از شما مشفق ترم
(س ۱۶۸ ، س ۲۰)

مقصود روایت ذیل است :

أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ فَمَنْ تُوِّفِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دِينًا فَعَلِيَّ
قَضَاؤُهُ وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ .

بخاری ، ج ۲ ، ص ۲۷ ج ۴ ، ص ۱۰۶ مسلم ، ج ۵ ، ص ۶۲ مسند احمد ، ج ۲ ،
ص ۳۱۸ ، ۳۳۵ ، ۴۵۳ با وجوه مختلف .

أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ .

مسلم ، ج ۳ ، ص ۱۱ کنوز الحقائق ، ص ۳۷

با فروغ و دعله بس ناخوشی
هر دو دست من شده پروانه ران
(س ۱۶۸ ، س ۲۰)

۱۰ - ۱۷۶ - من نشسته در کنار آتشی
همچو پروانه شما آنسو دوان

ناظر است بحديث ذیل :

مَثَلِي وَمَثَلِكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَوْقَدَنَارًا فَجَعَلَ الْجَنَادِبُ وَالْفَرَاشُ يَقَعْنَ
فِيهَا وَهُوَ يَذُبُّ عَنْهَا وَأَنَا أَخَذْتُ بِجُجُزِكُمْ عَنِ النَّارِ وَأَنْتُمْ تَفَلَّتُونَ
مِنْ يَدِي .

مسلم ج ۷ ، ص ۶۳ - ۶۴ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۴۲۴ و ج ۲ ، ص ۳۱۲ ، ۲۴۴
بصور مختلف و ربيع الابرار ، باب الدين ، جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۱۵۴ .

انکم تهافتون علی النار تهافت الفراش و انا آخذ بججزکم .

احياء العلوم ، ج ۴ ، ص ۷۸

۱۷۷ - حکمت قرآن چو ضالہ مؤمنست هر کسی در ضالہ خود موقفت
(س ۱۶۱ ، س ۲۳)

مستند آن را در ذیل شماره (۱۴۴) ملاحظه نماید .

۱۷۸ - مؤمن کیس ممیز کو کہ تا باز داند پادشا را از گدا
(ص ۱۲۰، س ۱۲)

اشاره بدین حدیث است :

الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فِطْنٌ حَذِرٌ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۴ کنوز الحقائق، ص ۱۳۶ مجموعہ امثال

۱۷۹ - لفظ در معنی همیشه نارسان زان پیمبر گفت قد کل اللسان
(ص ۱۷۱، س ۲۸)

مراد روایت ذیل است :

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ وَلَمْ يَشْفِ غَيْظَهُ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۵۸ کنوز الحقائق، ص ۱۲۲

من عرف الله كل لسانه .

شرح خواجه ایوب، المنهج القوی، ج ۲، ص ۵۸۰

۱۸۰ - این نگر که مبتلا شد جان او در چہی افتاد تا شد پند تو
(ص ۱۷۲، س ۲۲)

مبتنی است بر مفاد روایت :

السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ .

کہ مستند آن در ذیل شماره (۸۴) مذکور است .

۱۸۱ - آخرین قرنہا پیش از قرون در حدیث است آخرون السابقون
(ص ۱۷۳، س ۲)

حدیث ذیل مقصود است :

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيِّنَاتٌ أَنَّهُمْ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِنَا وَأُوتِينَاهُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَأَخْتَلَفُوا فِيهِ

فَهَدَانَا اللَّهُ لَهُ فَهَمُّ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ فَأَلْيَهُودُ غَدَاً وَ النَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ .

بخاری، ج ۱، ص ۳۶ و ص ۱۰۳ و ج ۴، ص ۹۵، ۱۲۱ مسلم، ج ۳، ص ۷-۸
مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۲، ۲۹۶، ج ۲، ص ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۳ .

۱۸۲ - بھر این بوگفت احمد در عظات دائماً قرّة عینی فی الصلاة
(ص ۱۷۷، س ۱۲)

حُبِّبَ إِلَيَّ النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ .

مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۸، ۱۹۹ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۵ با تعبیر :

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ .

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ الطَّيِّبِ وَ النِّسَاءِ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ .

احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۱

۱۸۳ - کای رھاننده مرا از وصف زشت ای کننده دوزخی را چون بهشت
در یکی پیھی نهی تو روشنی استخوانی را دهی سمع ای غنیمت
(ص ۱۷۸، س ۱۴)

مستند آن را در ذیل شماره (۱۶۵) ملاحظه کنید .

۱۸۴ - نیست دون القلتین و حوض خرد کش تواند قطره بی از کار برد
(ص ۱۷۸، س ۲۸)

حکم شرعی و استفاد از این روایت است :

إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمِلِ الْحَبَثَ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۱، نہایہ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۵

۲۰ با عبارت : لم یحمل نجساً .

۱۸۵ - گر شود عالم پر از خون مال مال کسی خورد بنده خدا الا حلال
(ص ۱۸۱، س ۱۳)

اشاره بدین روایت است :

لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا دَمًا عَيْطًا لَا يَكُونُ قُوتُ الْمُؤْمِنِ إِلَّا حَلَالًا .

شرح خواجه ایوب

و در احیاء العلوم، ج ۳، ص ۶۶ این عبارت با مختصر تفاوت منسوبست به

سهل بن عبدالله تستری .

۵

۱۸۶ - رو که سجده گاه ما را لطف حق پاک گردانید تا هفتم طبق

(ص ۱۸۱ ، س ۲۱)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَضِلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ

أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَ أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَ جُعِلَتْ

لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَ مَسْجِدًا وَ أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَ خُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۷۵، مسلم ج ۲، ص ۶۳ - ۶۴ بوجوه و صور مختلف

مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱ .

جعلت لی الارض مسجدا و طهوراً .

بخاری، ج ۱، ص ۴۶، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۳، کنوز الحقائق، ص ۵۵

۱۸۷ - در خبر خیر الامور اوساطها مانع آمد ز اعتدال اخلاطها

(ص ۱۸۳ ، س ۱۸)

اشاره بحديث ذیل است :

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا .

احیاء العلوم، ج ۳، ص ۴۲ کنوز الحقائق، ص ۶۰، جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۶

و با عبارت : خیر الاعمال اوساطها .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۶۸

۱۸۸ - گفت پیغمبر که عینای تنام لا ینام القلب عن ربّ الانام

(ص ۱۸۴ ، س ۱۲)

مقصود این روایت است :

تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي .

مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۰، جامع صغير، ج ۱، ص ۳۲۱ کنوز الحقائق، ص ۵۲
و با تفاوت اندک بخاری، ج ۲، ص ۱۷۵ .

يا عائشة ان عيني تنامان و لا ينام قلبي .

مسلم، ج ۲، ص ۱۶۶ کنوز الحقائق ص ۱۷۰

انا معشر الانبياء، تنام اعيننا و لا تنام قلوبنا .

جامع صغير، ج ۱، ص ۱۰۰

۱۸۹ - پس چو حکمت ضالّه مؤمن بود آن زهر که بشنوی موقن بود

(ص ۱۸۵ ، س ۸)

مستند آن در ذیل شماره (۱۴۴) مذکور است .

۱۹۰ - مشفقان گردند همچون والده مسلمان را گفت نفس واحده

(ص ۱۸۸ ، س ۱۳)

مستند آن در ذیل شماره (۱۰۹) نوشته آمد .

۱۹۱ - دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت يك ز ديگر جان خون آشام داشت

(ص ۱۸۸ ، س ۲۰)

مستند آن را در کتاب ماخذ قصص و تمثيلات مثنوی انتشارات دانشگاه

طهران، ص ۸۳ می توان دید .

دفتر سوم

۱۹۲ - ای ضیاء الحق حسام الدین یار این سیوم دفتر که سنت شد سه بار
(ص ۱۹۳ ، س ۱)

ظاهراً مبتنی است بر روایات ذیل :

۵ كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ
فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا .

بخاری ، ج ۱ ، ص ۱۹

كان رسول الله (ﷺ) إذا خوطب في شيء ثلاثاً لم يراجع بعد ثلاث
وكان صلى الله عليه وسلم يكرر الكلام ثلاثاً .

۱۰ احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۵

كان النبي يعجبه ان يدعو ثلاثاً و يستغفر ثلاثاً .

مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۹۴ ، حلیة الاولیاء ، ج ۴ ، ص ۳۴۸ ، کنوز الحقائق ، ص ۱۰۵

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۱۸

كان يعيد الكلمة ثلاثاً لتعقل عنه .

۱۵ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۱۸ مسندك حاکم ، ج ۴ ، ص ۲۷۳

كان اذا دعا دعا ثلاثاً و اذا سأل سأل ثلاثاً .

احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۲۱۶ مسلم ، ج ۵ ، ص ۱۸۰

كان يوتر بثلاث .

و این حدیث بصور مختلف در کنوز الحقائق ، ص ۱۰۷ روایت شده است .

و يوسف بن احمد مولوی بیت مذکور را اشاره میداند بدین روایت :

عن عثمان بن عفان انه دعا باناء فافرع على كفيه ثلاث مرات
فغسلها ثم ادخل بيمينه في الماء فمضمض واستنشق ثلاثا ثم غسل وجهه
ثلاثا و يديه الى المرفقين ثلاثا ثم مسح برأسه ثم غسل رجليه الى الكعبين
ثلاث مرات ثم قال قال رسول الله (ﷺ) من توضأ نحو وضوئي هذا ثم
صلى ركعتين غفرله ما تقدم من ذنبه .

المنهج القوي ، ج ۳ ، ص ۷

۱۹۴ - گفت اطفال مانند این اولیا در غریبی فرد از کار و کیا
(ص ۱۹۵ ، ص ۷)

بنظر يوسف بن احمد مولوی و عبد اللطيف عباسی اشاره است بحديث :

الخلق كلهم عيال الله (که مستند آن را در ذیل شماره (۲۱) آورده ایم)

المنهج القوي ، ج ۳ ، ص ۲۰ لطائف معنوی ، ص ۱۱۱

و از شبلی نقل کرده اند که :

الصَّوْفِيَّةُ أَطْفَالٌ فِي حِجْرِ الْحَقِّ .

رسالة قشيرية طبع مصر ، ص ۱۲۷

۱۹۴ - مال ایشان خون ایشان دان یقین زانکه مال از زور آید در یمین

(ص ۱۹۶ ، ص ۲۵)

اشاره است بحديثی که بصور ذیل دیده میشود :

حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ .

حلیة الاولیاء ، ج ۷ ، ص ۳۳۴ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۴۶ کنوز الحقائق ،

ص ۵۷ .

ان الله حرّم من المسلم دمه و ماله .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۰۵

احادیث مشنوی

قتال المؤمن کفر و اکل لحمه من معصية الله و حرمة ماله کحرمة دمه .
جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۳

چون نیابد بوی باطل را زمن
چون نیابد از دهان ما بخور

۱۹۵ - آنکه یابد بوی رحمن از یمن
مصطفی چون بوی برد از راه دور

۵ (ص ۱۹۶ ، ص ۲۷)

اشاره بخبر ذیل است :

أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةَ يَمَانِيَّةٌ وَأَجِدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ
قَبْلِ الْيَمَنِ .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۵۴۱

إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ .

۱۰ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۵۳

تفوح روائح الجنة من قبل قرن .

سفينة البحار ، ج ۱ ، ص ۵۳

حی راهی خواند از روی نیاز
(ص ۱۹۷ ، ص ۷)

۱۹۶ - آن بلال صدق در بانگ نماز

۱۵ مأخذ و مستند آن در مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی ص ۸۸ مذکور است .

وقت حاجت خواستن اندر دعا
(ص ۱۹۷ ، ص ۱۷)

۱۹۷ - بهر این فرمود با موسی خدا

رجوع کنید به : مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی ، ص ۸۹ .

أتق من شر من احسنت اليه

۱۹۸ - گفت حقست این ولی ای سیبویه

۲۰ (ص ۱۹۹ ، ص ۱۲)

اشاره است بگفته مولای متقیان علی علیه السلام :

إِتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ .

المنهج القوی ، ج ۳ ، ص ۴۹

ولی در مجمع الامثال میدانی طبع طهران ، ص ۱۳۰ و در «مجموعه امثال»
جزو امثال آمده است .

۱۹۹ - حزم آن باشد که ظن بد بری تا گریزی و شوی از بد بری
حزم سوء الظن گفته است آن رسول هر قدم را دام می دانای فضول
(ص ۱۹۹ ، س ۱۴)

اشاره است بدین خبر :

الْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۵۰ کنوزالحقائق ، ص ۵۸

که در مجمع الامثال (ص ۱۷۵) منسوبست به اکتب بن صیفی .

۱۰ - ۲۰۰ - چون قضا آید شود تنگ این جهان از قضا حلوا شود رنج دهان
گفت اذا جاء القضا ضاق القضا
تا ببینند چشم کحل چشم را چشم بسته میشود وقت قضا
(ص ۲۰۱ ، س ۲۷)

مضمون این آیات مستفاد است از حدیث :

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْفَازَ أَمْرٍ سَلَبَ كُلَّ ذِي لُبٍّ لُبَّهُ .

که مستند آن در ذیل شماره (۲۹) ذکر شده است .

وجمله : اذا جاء القضا ضاق القضا - مثلست و در مجمع الامثال میدانی

(ص ۲۷) بدینگونه نقل شده است : اذا حان القضا ضاق القضا .

۲۰ - ۲۰۱ - بهر مظلومان همی کنند چاه در چه افتادند و میگفتند آه
(ص ۲۰۲ ، س ۶)

مستند آن را در ذیل شماره (۳۲) توان دید .

۲۰۲ - آنکه گندم از خود روزی دهد کی تو کلهات را ضایع نهد
(ص ۲۰۲ ، س ۲۹)

اشاره است بحديث قدسی :

فَتَوَكَّلُوا عَلَيَّ وَاطْلُبُوا الرَّزْقَ مِنِّي .

لطائف معنوی ، ص ۱۱۶

۲۰۳ - گر شود ذرات عالم حيله پیچ

با قضای آسمان هیچند هیچ

۵ (ص ۲۰۲ ، س ۱۵)

اشاره بحديثی است که مستند آن در ذیل شماره (۱۹) مذکور گردید .

۲۰۴ - چون قضا بیرون کند از چرخ سر

عاقلان گردند جمله کور و کر

(ص ۲۰۲ ، س ۲۶)

مستفاد از حدیثی است که مستند آن در ذیل شماره (۲۹) ذکر شده است .

۲۰۵ - ده مرو ده مرد را احمق کند

عقل را بی نور و بی رونق کند

گور عقل آمد وطن در روستا

(ص ۲۰۵ ، س ۲)

قول پیغمبر شنو ای مجتبی

مستفاد است از مضمون روایت ذیل :

لَا تَسْكُنِ الْكُفُورَ فَإِنَّ سَاكِنَ الْكُفُورِ كَسَاكِنِ الْقُبُورِ .

۱۵ نهایه ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۷ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ و با تفاوت در تعبیر
کنوز الحقائق ، ص ۱۵۳ .

لَا تَنْزَلُوا الْكُفُورَ فَانْهَاهَا بِمَنْزِلَةِ الْقُبُورِ .

کنوز الحقائق ، ص ۱۵۶

اهل الكفور هم اهل القبور .

۲۰ فائق ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ نهایه ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۲۸

و در حاشیه عبد اللطیف عباسی این حدیث یاد شده است که با تفاوتی در

تعبیر منسوبست بعلی علیه السلام (سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۱۴۶)

عليكم بالمدن و لو جارت و عليكم بالطرق و لو دارت عليكم بالسواد

الاعظم .

۴۰۶ - شادمانه سوی صحرا راندند سافرواکی تغنموا بر خواندند
(ص ۲۰۵، س ۱۴)

اشاره است باین حدیث :

سَافِرُوا تَصِحُّوا وَتَغْنَمُوا.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۹ کنوزالحقائق، ص ۷۰

۴۰۷ - چون سفالین کوزه‌ها را میخری
میزنی دستی بر آن کوزه چرا
امتحانی میکنی ای مشتری
تاسناسی از طنین اشکسته را
(ص ۲۱۲، س ۲۳)

مستفاد است از مضمون کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام :

كَمَا تُعْرَفُ آوَانِي الْفَخَّارِ بِامْتِحَانِهَا بِأَصْوَاتِهَا فَيَعْلَمُ الصَّحِيحُ مِنْهَا
مِنَ الْمَكْسُورِ كَذَلِكَ يُمْتَحَنُ الْإِنْسَانُ بِمَنْطِقِهِ فَيُعْرَفُ مَا عِنْدَهُ.

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴۸

و در کتاب ربیع الابرار، باب المنطق و ذکر الخطب این عبارت بدینصورت

نقل شده است :

۱۵ فیلسوف : کما ان الآنية تمتحن باطنانها فيعرف صحيحها من منكرها
فكذلك الانسان يتعرف حاله بمنطقه .

۴۰۸ - آخرون السابقون باش ای ظریف بر شجر سابق بود میوه لطیف
(ص ۲۲۱، س ۱)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۸۱) سند آن ذکر شده است .

۲۰ ۴۰۹ - گفت پیغمبر که خسبد چشم من
لیک کی خسبد دلم اندر و سر
(ص ۲۲۳، س ۲۷)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۸۸) نقل شده است .

۴۱۰ - آنچه‌ان گز نیست در هست آمدی هین بگو چون آمدی مست آمده
(ص ۲۲۵، س ۱۳)

احادیث مشنوی

مقتبس است از مضمون گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرِي النَّشْأَةَ الْأُولَى .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۳۰۳ ربيع الا برار ، باب التعجب و ذکر العجائب .
و نظیر آن این گفته هم از مولای متقیانست :

۵ . إِنْ لَمْ تَعْلَمْ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ لَمْ تَعْلَمْ إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۴۷

۲۱ - گفت نکته الرضا بالكفر كفر
این پیامبر گفت و گفت اوست مهر
(ص ۲۲۷ ، س ۶)

ظاهراً مقصود روایت ذیل است که در کیمیای سعادت تألیف محمد غزالی

۱۰ . می بینیم :

اما رضا دادن بمعصیت چگونه روا بود و از آن نهی آمده است و گفته که هر که بآن رضا دهد در آن شریک است و گفته اگر بنده بی را بشرق بکشند و کسی در مغرب بآن رضا دهد در آن شریک است .

۲۱۲ - باز فرمود او که اندر هر قضا هر مسلمان را رضا باید رضا

۱۵ (ص ۲۲۷ ، س ۷)

روایت ذیل مراد است :

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي فَلَيْتَمِسْ رَبًّا سِوَايَ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸۰

۲۰ . اِنِّي اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي وَ لَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَايَ .
شرح تعرف ، ج ۱ ، ص ۷۰

قال الله تعالى من لم يرض بقضائي و قدري فليتمس رباً غيري .

جامع صغير، ج ۲، ص ۸۰ كنوز الحقائق، ص ۸۹

من لم يرض بقضاء الله و يؤمن بقدر الله فليتمس الربا غير الله .

جامع صغير، ج ۲، ص ۱۸۰

۴۱۳ - ربع قرآن هر که راه محفوظ بود جلّ فینا از صحابه می شنود

(ص ۲۲۸، س ۱)

مأخوذ است از روایت ذیل :

عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ (ﷺ) وَقَدْ كَانَ قَرَأَ الْبَقْرَةَ

وَأَلَّ عِمْرَانَ وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَأَلَّ عِمْرَانَ جَدِّفِينَا .

۱۰ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۰ نهاية ابن اثير، ج ۱، ص ۱۴۷ فيه ما فيه (انتشارات

دانشگاه طهران) ص ۲۹۶ .

۴۱۴ - هر که چیزی جست بی شك یافت او چون بجدّ اندر طلب بشتافت او

(ص ۲۲۹، س ۱۳)

اشاره است بجملة :

۱۵ مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ .

که در مجمع الامثال میدانی (۶۴۰) منسوبست بعامر بن الظرب و در کشف

المحجوب هجویری (ص ۵۴۰) از اقوال ابوالقاسم جنید بغدادی عارف مشهور شمرده

شده است و بعضی آنرا حدیث پنداشته اند .

۴۱۵ - زاین قبل فرمود احمد در مقال در زبان پنهان بود حسن رجا

(ص ۲۳۲، س ۵)

مستند آن در ذیل شماره (۱۲۹) ذکر شده است .

۴۱۶ - اختلاف عقلا در اصل بود بر وفاق سنیان باید شنود

(ص ۲۳۲، س ۵)

ظاهراً مبتنی بر روایت ذیل است :

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ﷺ) يَقُولُ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
يَوْمَآ رَبَّنَا هَلْ خَلَقْتَ خَلْقًا أَعْظَمَ مِنَ الْعَرْشِ قَالَ نَعَمْ الْعَقْلُ قَالُوا وَمَا بَلَغَ
قَدْرَهُ قَالَ هَيْهَاتَ لَا يُحَاطُ بِعِلْمِهِ هَلْ لَكُمْ عِلْمٌ بِعَدَدِ الرِّمَالِ قَالُوا لَا قَالَ
تَعَالَى فَإِنِّي خَلَقْتُ الْعَقْلَ أَصْنَافًا شَتَّى كَعَدَدِ الرِّمَالِ فَمِنَ النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ
حَبَّةً وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ حَبَّتَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ الثَّلَاثَ وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ
أَرْبَعًا وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ فَرَقًا وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ وَسَقًا وَمِنْهُمْ مَنْ أُعْطِيَ
أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ .

المنهج القوی ، ج ۳ ، ص ۲۲۰

۲۱۷ - قول پیغمبر قبوله یفرض ان تمارضتم لدينا تمرضوا

(ص ۲۳۳ ، س ۱۱)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۲۷) سند آنرا نقل کرده ایم .

سهل شد هم قوم دیگر را سفر

عاشقت آنخواجه بر آهنگری

۱۵ میل آنرا در دلش انداختند

(س ۲۳۵ ، ص ۲ بیعد)

۲۱۸ - همچنانکه سهل شد ما را حضر

آنچنانکه عاشقی بر سروری

هر کسی را بهر کاری ساختند

مستفاد است از مضمون این خبر :

اعْمَلُوا فِكْلٌ مِّسْرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ .

مسلم ، ج ۸ ، ص ۴۷ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۹۳ و با تفصیل بیشتر - بخاری ،

۲۰ ج ۳ ، ص ۱۳۹ ج ۴ ، ص ۹۳ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۶ ، ۸۲ ، ۱۲۹ .

کل عامل میسر لعمله . مسلم ، ج ۸ ، ص ۴۸

۴۱۹ - در حدیث آمد که دل همچون پرست

در بیابانی اسیر صرصریست

(ص ۲۳۶ ، س ۴)

این حدیث مراد است :

۵ . إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيْشَةٍ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ .

مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۴۱۹

مثل القلب كمثل ريشة في ارض فلاة تقلبها الرياح ظهراً لبطن .

احياء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۴

مثل القلب كمثل ريشة بارض فلاة في يوم ريح عاصف تقلبها الريح

۱۰ . ظهر البطن . شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۱۶۷

انما سمي القلب من تقلبه انما مثل القلب مثل ريشة بالفلاة تعلقت

في اصل شجرة يقابها الريح ظهرا لبطن .

جامع صغير ، ج ۱ ، ص ۱۰۲ حلية الاولياء ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ ، ۲۶۳ با تفاوت در تعبير

۴۲۰ - در حدیث دیگر آن دل دان چنان

کاب جوشان ز آتش اندر قازغان

۱۵

(ص ۲۳۶ ، س ۵)

مقصود این حدیث است :

لَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ أَشَدُّ انْقِلَابًا مِنَ الْقَدْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ غَلِيًّا .

مسند احمد ، ج ۶ ، ص ۴ ، و با تفاوت مختصر - حلية الاولياء ، ج ۱ ، ص ۱۶۵

۲۰ . جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۱۲۴ .

لقلب المؤمن اشد تقلباً من القدر في غليانها .

احياء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۵

امتحانها هست در راه ای پسر

۴۲۱ - مخلصان هستند دایم در خطر

(ص ۲۳۷ ، س ۲)

احادیث مشنوی

رجوع کنید به : ذیل شماره (۱۳۶) و احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۴۶ و ج ۳ ، ص ۲۹۲ و ج ۴ ، ص ۳۳ که صریحاً آنرا بسهل بن عبدالله تستری نسبت داده است .

۲۲۲ - این جهان وهم است اندر ظنّ مایست

گر رود در خواب دستی باک نیست

۵ (س ۲۳۸ ، س ۱۴)

مناسبت با مضمون این روایت :

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاثُوا انْتَبَهُوا .

که در زهر الآداب طبع مصر ، ج ۱ ، ص ۶۰ منسوب بحضرت رسول (ﷺ) و در شرح تعرف ، ج ۳ ، ص ۹۸ منسوبست بمولای متقیان علی علیه السلام .

۲۲۳ - این جهانرا که بصورت قائمست گفت پیغمبر که حلم نائمست

۱۰ (س ۲۳۸ ، س ۱۶)

مقصود روایت ذیل است :

الدُّنْيَا حُلْمٌ وَ أَهْلُهَا عَلَيْهَا مُجَازُونَ وَ مُعَاقِبُونَ .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴۸

و از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده اند :

۱۵

الدُّنْيَا حُلْمٌ وَ الْآخِرَةُ يَقْظَةٌ وَ نَحْنُ بَيْنَهَا اضْغَاثٌ أَحْلَامٌ .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۵۶۳

عن جابر قال كنت مع النبي (ﷺ) اذا اتاه رجل ابيض الوجه فقال

يا رسول الله ما الدنيا قال عليه السلام حلم النائم فقال كم ما بين الدنيا و

الآخرة قال عليه السلام غمضة عين فقال كم القرار فيها قال عليه السلام

۲۰ قدر التخلف عن القافلة ثم ذهب الرجال فقال عليه السلام هذا جبريل

اتاکم یزهدکم عن الدنیا و یرغبکم فی الآخرة .

المنهج القوی ، ج ۳ ، ص ۲۴۲

۲۴۴ - گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش

(ص ۲۳۹ ، ص ۲۳)

اشاره است بحديثی که بصور ذیل روایت میشود :

الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ .

جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۴۲ کنوز الحقائق ، ص ۷۴

الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ .

جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۴۲ کنوز الحقائق ، ص ۷۶

الشيخ في قومه كالنبي في أمته .

لطائف معنوی ، ص ۱۳۰

ومؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۴۵) و سیوطی در اللآلی المصنوعة ، ج ۱

ص ۱۵۳ این حدیث را جزو موضوعات آورده اند .

کی گذارم هجرمانرا اشک رین

تا رهانمشان ز اشکنجه گران

وارهانم از عتاب نقض عهد

(ص ۲۳۹ ، ص ۲۸)

۲۴۵ - گفت پیغمبر که روز رستخیز

من شفیع عاصیان باشم بجان

عاصیان و اهل کبائر را بجهد

۱۵

اشاره بدین خبر است :

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي .

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۶۹ ، جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۳۹ کنوز الحقائق ، ص ۳

۲۰

شفاعتي لاهل الذنوب من امتي و ان زني و ان سرق علي رغم انفي

ابي الدرداء .

جامع صغير ، ج ۲ ، ص ۳۹ کنوز الحقائق ، ص ۷۳ بحذف ذیل خبر

۴۴۶ - صالحان ائمتہم خود فارغند
بلکہ ایشانرا شفاعتہا بود
از شفاعتہای من روز گزند
گفتشان چون حکم نافذ میرود
(ص ۲۳۹ ، س ۲۹)

ظاہراً مبتنی است بر روایات ذیل :

۵ لَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَكْثَرُ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ .
مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۷۰

مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ يَدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ إِلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِينَ الْجَنَّةَ
قِيلَ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ يَشْفَعُ فِيهِمْ فَيُشَفَّعُ .
سفینة البحار ، ج ۱ ، ص ۷۰۶

۴۴۷ - همچو قرآن کہ بمعنی هفت توست خاص را و عام را مطعم در اوست ۱۰
(ص ۲۴۳ ، س ۵)

اشارہ بدین حدیث است کہ در مقدمہ ہشتم از مقدمات تفسیر صافی دیدہ میشود :

إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًَا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ .

و ممکنست کہ اشارہ باشد بروایت ذیل :

۱۵ كَانَ الْكِتَابُ الْأَوَّلُ نَزَلَ مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ
مِنْ سَبْعَةِ أَبْوَابٍ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ زَجْرٍ وَ أَمْرٍ وَ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ مُحْكَمٍ وَ
مُتَشَابِهٍ وَ امْتِثَالٍ فَاحْتَلَوْا حَلَالَهُ وَ حَرَمُوا حَرَامَهُ وَ أَفْعَلُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ انْتَهَوْا
عَمَّا نَهَيْتُمْ عَنْهُ وَ اعْتَبَرُوا بِأَمْثَالِهِ وَ اعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ وَ آمَنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَ قَوْلُوا
أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا .

۲۰ تفسیر طبری طبع مصر ، ج ۱ ، ص ۲۲

و نزدیک بدان این روایت است :

انزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ أَمْرٍ وَ زَجْرٍ وَ تَرْغِيبٍ وَ تَرْهِيبٍ وَ جَدَلٍ
وَ قِصَصٍ وَ مَثَلٍ .

همان کتاب ، ص ۲۳

۵ و معنی مصراع دوم مناسبت دارد با مضمون این خبر :

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةٌ اللَّهِ فَاقْبَلُوا مِنْ مَادِبَتِهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ .

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۵۵۵

۲۲۸ - آفت پیغمبر شما را ای مهان
چون پدر هستم شفیق و مهربان
(ص ۲۴۳ ، ص ۲۷)

۱۰ این روایت مراد است :

إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلَ الْوَالِدِ .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۴۷

۲۲۹ - جزو از کل قطع شد بیکار شد
عضو از تن قطع شد مردار شد
(ص ۲۴۳ ، ص ۲۸)

۱۵ مقتبس است از حدیث ذیل :

مَا قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَ هِيَ حَيَّةٌ فِيهَا مَيْتَةٌ .

مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۲۱۸ کنوز الحقائق ، ص ۱۱۸ و با تفاوت مختصر ص ۱۱۶

كُلُّ شَيْءٍ قُطِعَ مِنَ الْحَيِّ فَهُوَ مَيْتٌ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۹۲

۲۰ مَا أُبِينَ مِنَ الْحَيِّ فَهُوَ مَيْتٌ .

کنوز الحقائق ، ص ۱۱۵

۲۳۰ - و آنکه نشناسد توای یزدان جان
بر من محجوبشان کن مهربان
(ص ۲۴۴ ، ص ۹)

ناظر است بمضمون حدیث :

أُولِيَّائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي .
 که مستند آن در ذیل شماره (۱۳۱) گذشت .

۲۴۱ - چونکه پایانی ندارد روایک زانکه لا احدى ثناء ما عليك

(ص ۲۴۵ ، س ۱۸)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۳) یاد کردیم .

۲۴۲ - در تحیات و سلام الصالحین مدح جمله انبیا آمد عجین

(ص ۲۴۸ ، س ۱۹)

اشاره بروایتی است که در باره تشهد نقل میکنند و هی هنده :

التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا أَصَابَتْ
 كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ .

بخاری ، ج ۱ ، ص ۹۹ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۲۹۲ ، ۳۷۶ ، ۳۸۲ ، ۴۰۸ ،
 ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۲۲ با تفاوت اندک .

۲۴۳ - حق همیگوید چه آوردی مرا اندر این مهلت که دادم مرترا ۱۵

عمر خود را در چه پایان برده بی قوت و قوت در چه فانی کرده بی
 گوهر دیده کجا فرسوده بی پنج حس را در کجا پالوده بی
 (ص ۲۴۹ ، س ۷ بیعد)

مقتبس است از کلام مولای متقیان علی علیه السلام که جزو احادیث نوی

نیز آمده : ۲۰

لَا يَزُولُ قَدَمُ ابْنِ آدَمَ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عَمَلِهِ فِيمَ افْتَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَ
 ابْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَ أَنْفَقَهُ وَ عَمَّا عَمِلَ فِيمَا عِلْمٌ .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۳۲

۲۳۴ - بچه بیرون آر از بیضه نماز سر مزن چون مرغ بی تعظیم و ساز

(ص ۲۴۹ ، س ۲۹)

مستفاد است از این روایت :

نَهَانِي (رَسُولُ اللَّهِ) عَنْ نَقْرَةِ كَنْقَرَةِ الدِّيكِ وَأِقْعَاءِ كَأَقْعَاءِ الْكَلْبِ وَالتِّفَاتِ
كَالتِّفَاتِ الثَّلَبِ .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۳۱۱ و با تفاوت مختصر ص ۲۶۵

نهی رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) عن نقرة الغراب و افتراش
السَّبْعِ و ان یوطن الرجل المكان كما یوطنه البعیر .

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۲۲۹ ، جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۹۲

۱۰ نیز رجوع کنید به : اللآلی المصنوعة ، ج ۲ ، ص ۳۷۹ ، ۳۸۱

۲۳۵ - راست فرموده است بامام مصطفی قطب و شاهنشاه و دریای صفا

کآنچه جاهل دید خواهد عاقبت عاقلان بینند اول مرتبت

(ص ۲۵۰ ، س ۱۱)

مناسب است با گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام :

أَوَّلُ رَأْيِ الْعَاقِلِ آخِرُ رَأْيِ الْجَاهِلِ .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۵۴۸

و یوسف بن احمد مولوی آنرا اشاره بدین حدیث می پندارد که در جامع

صغیر ، ج ۲ ، ص ۹۷ می توان دید :

الْكَيْسُ مِنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَاجِزُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ

۲۰ هَوَاهَا وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ .

دم بدم دیدن بلای ناکهان

۲۳۶ - حزم چنود بدگمانی در جهان

(ص ۲۵۰ ، س ۱۷)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۱۹۹) مذکور افتاد .

احادیث مشنوی

۲۴۶ - حق همیگوید نظرمان برداست نیست بر صورت که آن آب و گلست
(ص ۲۵۱ ، س ۱۴)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۵۰) ذکر کردیم .

۲۴۷ - دل نباشد غیر آن دریای نور دل نظرگاه خدا و آنگاه کور
(ص ۲۵۱ ، س ۲۷)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۵۰)

۲۴۸ - در قباب حق شدند آن دم همه در کدامین روضه رفتند آن رومه
(ص ۲۵۲ ، س ۱۷)

مستفاد است از لفظ و مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۱۳۱) نوشته شده است .

۲۴۹ - کوری عشقت این کوری من حبّ یعمی و یصمّ است ای حسن
(ص ۲۵۴ ، س ۵)

مقتبس است از حدیثی که در ذیل شماره (۶۲) مذکور گردید .

۲۴۰ - خوی دارم در نماز آن التفات معنی قرّة عینی فی الصلاة
(ص ۲۵۵ ، س ۴)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۸۲) متن و سند آن مذکور است .

۲۴۱ - کز نهم تا راست گردد این جهان حرب خدعه این بود ای پهلوان
(ص ۲۵۵ ، س ۹)

اشاره بحدیث ذیل است :

۲۰ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْحَرْبُ خُدْعَةٌ .
مسلم ، ج ۵ ، س ۱۴۳

كل الكذب يكتب على ابن آدم الا ثلاث الرجل يكذب في الحرب
فان الحرب خدعة و الرجل يكذب المرأة فيرضيها و الرجل يكذب بين

الرجلين ليصلح بينهما .

جامع صغير، ج ۲، ص ۹۱ و با تفاوت در عبارت - احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۳۸
و ج ۳، ص ۹۷ .

۲۴۴ - ظلم مستور است در اسرار جان می نهد ظالم پیش مردمان
(ص ۲۵۶، ص ۲۲)

مناسب است با مضمون این خبر :

كُلُّ امِّي مُعَافِيٍّ اِلَّا الْمُجَاهِرَ الَّذِي يَعْمَلُ الْعَمَلَ بِاللَّيْلِ فَيَسْتُرُهُ رَبُّهُ ثُمَّ
يُصْبِحُ يَقُولُ يَا فُلَانُ اِنِّي عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا فَيَكْتِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .
جامع صغير، ج ۲، ص ۹۱

۱۰ - ۲۴۴ - نیست حاجت شهره گشتن در گزند بسر ضمیر آتشینت واقفند
نفس تو هر دم بر آرد صد شرار که ببینیدم منم ز اصحاب نار
(ص ۲۵۷، ص ۲)

بگفته یوسف بن احمد مولوی مرتبط است بمضمون این خبر که در جامع صغير،
ج ۱، ص ۸۲ می توان دید :

۱۵ - اِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ اِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ وَ اِنَّمَا تُطْفَأُ
النَّارُ بِالْمَاءِ فَ اِذَا غَضِبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ .
المنهج القوي، ج ۳، ص ۳۳۲

۲۴۴ - بلکه رزقی از خداوند بهشت بی صداع باغبان بی رنج کشت
(ص ۲۵۹، ص ۲)

۲۰ مبتنی است بر مضمون روایت :

اَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِيَنِي .
که در ذیل شماره (۸۹) سند و وجوه روایت آنرا ذکر نمودیم .

۲۴۵ - محتشم چون عاریت را ملک دید پس بر آن مال دروغین می طپید
خواب می بیند که او راهست مال ترسد از دزدی که بر باید جوال

چون ز خوابش بر کشاند گوش کش پس ز ترس خویش تسخر آیدش
(ص ۲۶۱، س ۱۳)

مقتبس است از مضمون روایتی که در ذیل شماره (۲۲۳) نقل کرده ایم.

۴۴۶ - اصلشان بد بود آن اهل سبا می رمیدندی ز اصحاب لقا
(ص ۲۶۱، س ۲۵)

مأخذ و مستند آن را در کتاب مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران) ص ۱۱۳ ملاحظه کنید.

۴۴۷ - این غلطده دیده را حرمان ماست و این مقلّب قلب را سوء القضاست
(ص ۲۶۴، س ۲۶)

۱۰ تعبیر: سوء القضا - مأخوذ است از این حدیث:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) يَسْتَعِيدُ مِنْ هَوْلِ الْأَوْلَاءِ الثَّلَاثِ ذَرَكِ الشَّقَاءِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ.

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶

۴۴۸ - دیده و دل هست بین الاصبغین چون قلم در دست کاتب ای حسین

(ص ۲۶۵، س ۴)

رجوع کنید به ذیل شماره (۱۳) که مأخذ این بیت در آنجا نقل شده است.

۴۴۹ - این حروف -حالهات از نسخ اوست عزم و فسخت هم ز عزم و فسخت اوست
(ص ۲۶۵، س ۶)

مقتبس است از گفته مولای متقیان علی علیه السلام که در ذیل شماره (۱۳۳) یاد کردیم.

۲۰

۴۵۰ - نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل گو از پی تسخر بتاخت
(ص ۲۶۵، س ۲۳)

رجوع کنید به: مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۱۵

۴۵۱ - دیده را نادیده می آرید لیک چشمتانرا واگشاید مرگ نیک
(ص ۲۶۶، س ۲۳)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۲۲).

۴۵۲ - ساخت موسی قدس در باب صغیر تا فرود آرند سر قوم زحیر
(ص ۲۷۱، س ۲۲)

مأخذ آنرا در مأخذ قصص و تمثیلات مشوی (انتشارات دانشگاه طهران)
بنگرید.

۴۵۳ - روی ناشسته نبیند روی حور لاصلاة گفت الا بالطهور
(ص ۲۷۲، س ۲۵)

۱۰ اشاره بروایت ذیل است :

لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا طَهْرَ لَهُ.

کنوزالحقائق، ص ۱۵۸

و خبر ذیل نیز همین معنی را افاده میکند :

لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا وُضوءَ لَهُ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۰۲

۴۵۴ - تاجر ترسنده طبع شیشه جان در طلب فی سود دارد فی زیان
(ص ۲۷۴، س ۱۱)

مستفاد است از مضمون این حدیث:

التَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ وَ التَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرْرُوقٌ.

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۳ کنوزالحقائق، ص ۵۳

۴۵۵ - قوم دیگر سخت پنهان میروند این همه دارند و چشم هیچکس هم کرامتشان هم ایشان در حرم شهرة خلقان ظاهر کی شوند بر نیفتند بر گیاشان یک نفس نامشان را نشنوند ابدال هم
(ص ۲۷۴، س ۲۶)

احادیث مشنوی

این آیات در وصف اولیاء مستورین و روی پوشیدگان حضرتست و مبتنی است بر خبر ذیل که در عنوان آیات هم نقل شده است :

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُعْرَفُوا قُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى يُخْرِجُونَ مِنْ كُلِّ غَبْرَاءٍ مُظْلَمَةٍ .

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۴ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۹۱ انجاف السادة المتقين ، ج ۸ ، ص ۲۳۶ .

۴۵۶ - یا نمیدانی کرمهای خدا کو ترا میخواند این سوکه بیا
(س ۲۷۴ ، س ۲۸)

مناسب است با مضمون این روایت :

۱۰ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا مَعَ عَبْدِي حِينَ يَذْكُرُنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ هُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ شَبْرًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا فَإِنْ اتَّانِي يَمْشِي اتَّبَعْتُهُ هَرَوَلَةً .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۵۱ ، ۳۱۶ ، ۴۱۳ ، ۴۳۵ بوجوه مختلف

۱۵ و توان گفت که بیت مذکور ترجمه این آیه است :

وَاللَّهُ يُدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ .
(سوره یونس، آیه ۲۵)

۴۵۷ - اندر آن وادی گروهی از عرب خشک شد از قحط باران نشان قرب
(س ۲۷۵ ، س ۲۲)

رجوع کنید بآن قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۲۰ ص ۱۱۲ .

۴۵۸ - هم از آن ده يك زنی از کافران سوی پیغمبر دوان شد ز امتحان
(س ۲۷۸ ، س ۱۴)

مأخوذ است از روایت ذیل :

عَنْ خَيْشَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَبْرَةَ أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ ذَهَبَ مَعَ جَدِّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) مَا اسْمُ ابْنِكَ قَالَ عَزِيزٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (ﷺ) لَا تُسَمِّهِ عَزِيزًا وَلَكِنْ سَمِّهِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ .

مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۸

و این موضع را بر ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی می توان افزود .

۴۵۹ - هر دو پاشت و بموزه کرد رای موزه را بر بود يك موزه ربای

(ص ۲۷۹ ، س ۱)

رجوع کنید بـ ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۱۰ ص ۱۱۸ .

۴۶۰ - گرم تر شد مردزان منعی که کرد گرم تر گردد همی از منع مرد

(ص ۲۷۹ ، س ۲۶)

مستفاد است از این خبر :

إِنَّ ابْنَ آدَمَ لِحَرِيصٌ عَلَىٰ مَا مَنَعَ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۸۵ کنوز الحقائق، ص ۳۱

۱۵

۴۶۱ - نیست قدرت هر کسی را سازوار عجز بهتر مایه پرهیزگار

(ص ۲۸۰ ، س ۱)

مأخوذ است از گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمُعَاصِي .

۲۰ و ابن ابی الحدید بعد از نقل این جمله چنین گفته است :

قد وردت هذه الكلمة على صيغ مختلفة: من العصمة ان لا تقدر - وايضا:

من العصمة ان لا تجد - و قد رويت مرفوعة ايضا .

شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۳۹۸

احادیث مشنوی

که از جمله اخیر معلوم میشود که آنرا بحضرت رسول (ﷺ) نیز نسبت داده اند.

و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۵۰) درباره آن گوید :

العصمة ان لا تجد ونحوه الفقر قید المجرمین - لم یرد بهذا اللفظ .

و در احیاء العلوم ج ۳ ، ص ۷۷ و ص ۱۶۴ این عبارت نقل شده و بقائل آن ۵ اشارتی نرفته است .

۴۶۱ - فقر از اینرو و فخر آمد جاودان ، که بتقوی ماند دست نارسان

(ص ۲۸۰ ، س ۱)

اشاره بروایتی است که در ذیل شماره (۵۴) ذکر نمودیم .

۱۰ و یوسف بن احمد مولوی مصراع دوم را مربوط بدین خبر می پندارد :

مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الْفَقْرَ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمُ الْغِنَى .

المنهج القوی ، ج ۳ ، ص ۴۳۲

۴۶۲ - اصل ما را حق پی بانگ نماز داد هدیه آدمی را در جهاز

(ص ۲۸۱ ، س ۲۰)

۱۵ اشاره است بدین خبر :

لَا تَسُبُّوا الدِّيكَ فَإِنَّهُ يُوقِظُ لِلصَّلَاةِ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۹۹ کنوز الحقائق ، ص ۱۵۳ با تفاوت مختصر

۴۶۳ - عاقل اول بیند آخر را بدل اندر آخر بیند از دانش مقل

(ص ۲۸۲ ، س ۱۷)

۲۰ رجوع کنید بذیل شماره (۲۳۵) .

۴۶۴ - ورنه لایعین رأت چه جای باغ گفت نور غیب را یزدان چراغ

(ص ۲۸۳ ، س ۱۶)

اشاره بحدیث ذیل است :

قَالَ اللهُ تَعَالَى أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ

و لا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَشَرٍ .

بخاری، ج ۲، ص ۱۳۹ مسلم، ج ۸، ص ۱۴۳ جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۰

الصَّوْمُ يَدُقُّ الْمَصِيرَ وَيَذْبَلُ اللَّحْمَ وَ يَبْعَدُ مِنْ حَرِّ السَّعِيرِ إِنَّ اللَّهَ مَائِدَةٌ عَلَيْهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أِذْنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَشَرٍ لَا يَقْعُدُ عَلَيْهَا إِلَّا الصَّائِمُونَ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۴۹

انَّ فِي الْجَنَّةِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أِذْنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ أَحَدٍ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۹۱

۴۶۵- چون سجودی یار کوعی مرد گشت شد سجود او در آن عالم بهشت (ص ۲۸۴، س ۲۱)

بگفته یوسف بن احمد مولوی مرتبط است بمضمون این حدیث که در جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۳ نقل شده است :

اَكْثَرُوا مِنْ غِرَاسِ الْجَنَّةِ فَإِنَّهُ يَعْذِبُ مَاؤُهَا طَيِّبٌ تُرَابُهَا فَآكِرُوا مِنْ غِرَاسِهَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ .

المنهج القوی، ج ۳، ص ۴۵۰

۴۶۶- چونکه پریداردهانش حمد حق مرغ جنت ساختش ربّ الفلق (ص ۲۸۴، س ۲۱)

مستفاد از مضمون خبری است که در ذیل شماره (۱۶) مذکور گردید .

۴۶۷- کشتن این نار نبود جز بنور نورك اطفأ نارنا نحن الشکور (ص ۲۸۵، س ۴)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۳۴) می توان دید .

۴۶۸- همچنانکه وسوسه و وحی است هر دو معقولند لیکن فرق هست (ص ۲۸۵، س ۸)

مبتنی است بر حدیث ذیل :

إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةً بِابْنِ آدَمَ وَ لِلْمَلِكِ لَمَّةً فَأَمَّا لَمَّةُ الشَّيْطَانِ فَأَيَّادٌ
بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْخَيْرِ وَأَمَّا لَمَّةُ الْمَلِكِ فَأَيَّادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْديقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ
وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ وَجَدَ الْآخِرَى فَلْيَتَعَوَّذْ
بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ .

۵

جامع صغیر، ج ۱، س ۹۴

۴۶۹- ورندانی این دو فکرت از گمان لا خلا به گوی و مشتاب و مران
(ص ۲۸۵، س ۱۰)

اشاره است بدین خبر :

۱۰

مَنْ بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَابَةَ .

مسلم، ج ۵، ص ۱۱ کنوز الحقائق، ص ۹۱ نهاية ابن اثیر، ج ۱، س ۳۰۱

۴۷۰ آن یکی یاری پیمبر را بگفت که منم در ییها باغبین جفت
(ص ۲۸۵، س ۱۴)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۱۵

ص ۱۱۸ .

۴۷۱- که تأنی هست از یزدان یقین هست تعجیلت ز شیطان لعین
(ص ۲۸۵، س ۱۶)

مقتبس است از این روایت :

التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ .

۲۰

احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۲۷، ۲۵ جامع صغیر، ج ۱، س ۱۳۳

الإنابة من الله تعالى والعجلة من الشيطان .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۲ کنوز الحقائق، س ۴۶

۴۷۱- چنگ او کم چون جنین اندر رحم نه مهه گشتم شد این نقلان مهم
(ص ۲۸۶، س ۲۹)

مناسب است با مضمون این خبر :

مَا شَبَّهَتْ خُرُوجَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مِثْلَ خُرُوجِ الصَّبِيِّ مِنْ ذَلِكَ
الْغَمْرِ وَالظُّلْمَةِ إِلَى رَوْحِ الدُّنْيَا .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۵

۴۷۳ - چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق عالتها نهاد
(ص ۲۸۷ ، س ۱۴)

مستفاد است از گفته عیسی علیه السلام :

لَنْ يَلْبِجَ مَلَكَوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ .

لطائف معنوی ، ص ۱۵۱ شرح بحر العلوم طبع هندوستان ، دفتر سوم ، ص ۲۳۴

۴۷۴ - پس چو یعرف گفت چون جای دگر گفت لا یعرفهم غیری فذر
انهم تحت قبای کانون جز که یزدانشان نداند ز آزمون
(ص ۲۹۰ ، س ۱)

مراد حدیثی است که آنرا در ذیل شماره (۱۳۱) نقل کرده ایم .

۴۷۵ - پس ز شرح سوز او کم زن نفس ربّ سلّم ربّ سلّم گو و بس
(ص ۲۹۰ ، س ۲۸)

مقتبس است از این حدیث :

شِعَارُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ .

مستدرک حاکم ، ج ۲ ، ص ۳۷۵ تفسیر ابوالفتوح ، ج ۳ ، ص ۴۸۶

۴۷۶ - خود نباشد آفتابی را دلیل غیر نور آفتاب مستطیل
(ص ۲۹۲ ، س ۱۵)

مناسب مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۲) مذکور شده است .

۴۷۷ - کودکان خندان و دانایان ترش غم جگر را باشد و شادی زشش
(ص ۲۹۱ ، س ۲۶)

احادیث مشنوی

مستفاد است از گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

الْعَقْلُ فِي الْقَلْبِ وَالرَّحْمَةُ فِي الْكَبِدِ وَالتَّيْبَسُ فِي الرِّئَةِ .

شرح نهج البلاغة ، ج ۴ ، ص ۵۳۱

قال وهب وجعل (الله) عقله (اي الانسان) في دماغه وشرهه في كليته

و غضبه في كبده وصرامته في قلبه و رعبه في رئته و ضحكه في طحاله و
حزنه و فرحه في وجهه .

عيون الاخبار طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۶۲

رو دهد یعنی گشاد و کمر و فر

۲۷۸ - بعد ضد رنج آن ضد دگر

(ص ۲۹۲ ، ص ۹)

۱۰

مناسب است با مفاد حدیث ذیل :

اِشْتَدَّيْ اَزْمَةٌ تَنْفَرِجِي .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۱ کنوز الحقائق ، ص ۱۳ نهایة ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۳۰

وای آنکس را که یردی رفسه

۲۷۹ - ای خنک آنرا که ذلت نفسه

(ص ۲۹۳ ، ص ۳)

۱۵

اشاره بدین خبر است :

طُوبِي لِمَنْ ذَلَّ نَفْسَهُ وَطَابَ كَسْبُهُ وَحَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ وَكَرُمَتْ عِلَانِيَتُهُ

وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرُّهُ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۵۴ نیز رجوع کنید به : اللآلی المصنوعة ، ج ۲ ، ص ۳۵۸

که این حدیث را با مختصر تفاوت نقل کرده و از موضوعات شمرده است .

۲۰ پیش عاشق این بود حب الوطن

۲۸۰ - مسکن یار است و شهر شاه من

(ص ۲۹۳ ، ص ۱۰)

اشاره است بحدیث معروف :

حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ .

سفينة البحار ، ج ۲ ، ص ۶۶۸

دفتر سوم

و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن گوید :

قال الزرکشی کالسرخاوی لم اقف علیه.

اللؤلؤ المرصوع ، ص ۳۳

۲۸۱- ای که عقلت بر عطار دق کند عقل و عاقل را قضا احمق کند

صدره و مخلص بود از چپ و راست از قضا بسته شود گر از دهاست

(ص ۲۹۵ ، س ۱۳ ، ۱۴)

مقتبس است از روایتی که در ذیل شماره (۲۹) ذکر نمودیم .

۲۸۲- گفت الدین النصیحه آن رسول آن نصیحت در لغت ضد غلول

(ص ۲۹۷ ، س ۴)

۱۰ مقصود حدیث ذیل است :

الدین النصیحة لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم .

بخاری، ج ۱، ص ۱۳ مسلم، ج ۱، ص ۵۳ ربيع الابرار، باب النصیحة و الموعظة
جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۸ با تفاوت مختصر و با حذف ذیل روایت ج ۲، ص ۱۷ .

راس الدین النصیحة لله و لدينه و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و

۱۵ للمسلمین عامة .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۹

۲۸۳- گفت پیغمبر سپهدار غیوب لا شجاعه یا فتی قبل الحروب

(ص ۲۹۸ ، س ۲۰)

ظاهراً مقتبس است از این روایت که بلقمان حکیم نسبت می دهند :

۲۰ لَا تُعْرَفُ ثَلَاثَةٌ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثَةِ الْحَلِيمِ عِنْدَ الْغَضَبِ وَالشُّجَاعُ عِنْدَ الْحَرْبِ

وَالْآخُ عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ .

رسالة قشیریه ، ص ۱۱۱ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۳

۲۸۴- در خبر بشنو تو این پند نکو بین جنبیکم لکم اعدی عدو

(ص ۳۰۰ ، س ۴)

احادیث مشنوی

مستند آن حدیثی است که در ذیل شماره (۱۷) ملاحظه توان کرد .

۲۸۵ - گفت پیغمبر که ان فی البیان سحرا و حق گفت آن خوش پهلو ان
(ص ۳۰۰ ، س ۱۱)

مقصود حدیث ذیل است :

۵ عن ابن عمر قال قال قديم رجلان من المشرق فخطبا فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان من البيان لسحرا (او) ان بعض البيان سحر .

بخاری ، ج ۳ ، ص ۱۶۲ ج ۴ ، ص ۱۵

ان طول صلاة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطيلوا الصلاة
واقصروا الخطبة و ان من البيان سحرا .

۱۰ مسلم ، ج ۳ ، ص ۱۲ جامع صغير ، ج ۱ ، ص ۹۰

ان من البيان سحرا و ان من الشعر حكما .

مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ و با تفاوت در نقل ص ۲۷۳ ، ۳۰۳ ، ۳۰۹ ، ۴۵۴
ج ۲ ، ص ۱۶ .

ان من البيان سحرا و ان من العلم جهلا و ان من الشعر حكما و
ان من القول عيالا .

۱۵

جامع صغير ، ج ۱ ، ص ۹۷

۲۸۶ - گفت پیغمبر که جادفی السلف بالعطيه من تيقن بالخلف
(ص ۳۰۱ ، س ۷)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۳۰)

۲۸۷ - کلکم راع نبی چون راعیست خلق مانند رمه او ساعیست
(ص ۳۰۱ ، س ۲۹)

اشاره بدین روایت میکند :

الَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ

وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ
وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى
مَالِ سَيِّدِهِ وَ مَسْئُولٌ عَنْهُ إِلَّا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ .

مسلم، ج ۶، ص ۸ بخاری، ج ۱، ص ۱۰۵، ج ۲، ص ۳۹، ج ۴، ص ۱۴۹
مسند احمد، ج ۲، ص ۵، ۵۴، ۱۱۱، ۱۲۱ جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۴ .

۴۸۸- رحمتش سابق بده است از قهر زان تا ز رحمت گردد اهل امتحان
رحمتش بر قهر از ان سابق شده است تا که سرمایه وجود آید بدست
(ص ۳۰۲، س ۱۹)

مستفاد از مضمون خبری است که در ذیل شماره (۶۴) ذکر کردیم .

۴۸۹ - حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی هم قاهر است
(ص ۳۰۴، س ۲۹)

مبتنی است بر روایتی که در ذیل شماره (۲۲۷) نقل کرده ایم .

۴۹۰ - در کف حق بهر داد و بهر زین قلب مؤمن هست بین الاصبغین
(ص ۳۰۵، س ۲۲)

اشاره بر روایتی است که در ذیل شماره (۱۳) مذکور است .

۴۹۱ - بانگ دیوان گله بان اشقیاست بانگ سلطان پاسبان اولیاست
(ص ۳۰۷، س ۲۴)

مستفاد است از مضمون روایتی که در ذیل شماره (۲۶۸) یاد کردیم .

۴۹۲ - بل زر مضر و ب ضرب ایزدی کاو نگرود کاسد آمد سرمدی
آن زری کاین زرا از آن زرتاب یافت گوهر و تابندگی و آب یافت
آن زری که دل از او گردد غنی غالب آمد بر قمر در روشنی
(ص ۳۰۸، س ۱۰)

مرتبط است با مضمون این خبر :

أَيْسَ الْغِنَىٰ عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلَكِنَّ الْغِنَىٰ غِنَى النَّفْسِ .
جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۳۴

احادیث مشنوی

۴۹۳ - ایمنانرا من بترسانم بخلم
خائفانرا ترس بردارم ز حلم
(ص ۳۰۸، س ۲۴)

مناسبت دارد با مفاد این روایت :

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَجْمَعُ لِعَبْدِي آمِنِينَ وَلَا خَوْفِينَ إِنْ هُوَ آمِنَنِي فِي الدُّنْيَا أَخَفْتُهُ يَوْمَ أَجْمَعُ عِبَادِي وَإِنْ هُوَ خَافَنِي فِي الدُّنْيَا آمَنْتُهُ يَوْمَ أَجْمَعُ عِبَادِي.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۳

۴۹۴ - او دلت را بردو صد سودا بیست
بیمرادت کرد و پس دل را شکست
چون نشد هستی بال اشکن درست
چون شکست او بال آن رای نخست
(ص ۳۱۰، س ۱۳)
۱۰ استفاد از گفته مولای متقیان علی علیه السلام است که آنرا در ذیل شماره (۱۳۳) آورده ایم.

۴۹۵ - بیمرادی شد قلاوُز بهشت
حفت الجنة شنو ای خوش سرشت
(ص ۳۱۰، س ۲۷)
۱۵ اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۵۲) ذکر کردیم.

۴۹۶ - چون مرا دانت هه اشکسته پاست
پس کسی باشد که کام او رواست
(ص ۳۱۰، س ۲۷)
رجوع کنید بذیل شماره (۱۳۳).

۴۹۷ - چون نشان مؤمنان مغلوبیست
لیک در اشکست مؤمن خوبیست
(ص ۳۱۲، س ۲)
۲۰ اشاره است بدین روایت :

الْمُؤْمِنُ يَهْرَبُ مِنَ الدَّالِحِصَامِ كَمَا يَهْرَبُ الْغَنَمُ مِنَ الذَّنْبِ .

شرح خواجه ایوب

۴۹۸ - گفت پیغمبر که هراج مرا
نیست از هراج یونس اجتبا
(ص ۳۱۲، س ۲۱)
۲۵

مقصود حدیث ذیل است :

لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى .

حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۵۷ و با اختلاف در تعبیر - مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۴۴۰، کنوز الحقائق، ص ۱۶۷ .

۵ - ۲۹۹ - برگ بی برگی همه اقطاع اوست

فقر و خواری افتخار است و علوی

(ص ۳۱۲، س ۲۴)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۵۴) آورده ایم .

۳۰۰ - آن محمد خفته و تکیه زده آمده سرگرد او گردان شده

(ص ۳۱۳، س ۴)

۱۰ - ظاهراً اشاره باشد بحدیث : تنام عینای و لا ینام قلبی - که در ذیل شماره (۱۸۸) ذکر شده است .

۳۰۱ - بنگرم سر عالمی بینم نهان آدم و حوا نرسته از جهان

(ص ۳۱۳، س ۱۳)

مستفاد است از مضمون این خبر :

۱۵ - عَنْ رَجُلٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى جُعِلَتْ نَبِيًّا قَالَ وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ .

مسند احمد، ج ۴، ص ۶۶

كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۶ کنوز الحقائق، ص ۸۶

۲۰ - اتی عبد الله خاتم النبیین و ان آدم علیه السلام لمنجدل فی طینته .

مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶

۳۰۲ - که شما پروانه وار از جهل خویش پیش آتش می کنید این حمله کیش

از در افتادن در آتش با دو دست

من همی رانم شما را همچو مست

(ص ۳۱۳، س ۲۰)

احادیث مشنوی

مطابقت با مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۱۷۶) مذکور افتاد .

۳۰۳ - گفت پیغمبر که هستند از فنون اهل جنت در خصوصتها زبون
(ص ۳۱۴ ، س ۲)

ظاهراً اشاره باشد بدین حدیث :

۵ . **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ كُلِّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّهُ .**
جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۱۳ . نہایۃ ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۲۰

و ممکنست که این روایت مراد باشد :

أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبِلَّةُ .

احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ . جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۵۲ کنوز الحقائق ، ص ۱۷

۱۰ . **دَخَلَتِ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبِلَّةُ .**
جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴

۳۰۴ - از کمال حزم و سوء الظن خویش نی ز نقص و بد دلی و ضعف کیش
(ص ۳۱۴ ، س ۲)

۱۵ . اشاره است بحدیث : الحزم سوء الظن - که در ذیل شماره (۲۹۹) یاد شده است .

۳۰۵ - زان همی خندم که از زنجیر و غل ای عجب کز آتش بی زینهار
از سوی دوزخ بزنجیر گران
می کشمتان سوی سروستان و گل بسته می آریمتان تا سبزه زار
می کشمتان تا بهشت جاودان
(ص ۳۱۴ ، س ۶)

۲۰ . مقتبس است از مفاد خبر ذیل :

عَجِبَ رَبُّنَا مِنْ قَوْمٍ يُقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي السَّلَاسِلِ .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۳۰۲ ، ۴۰۶ . جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۵۷

۳۰۶ - چون کراحت رفت خود آن مرگ نیست

صورت مرگست نقلان کرد نیست

۲۵ (ص ۳۱۵ ، س ۱)

مستفاد از این روایت است :

يَا أَهْلَ الْخُلُودِ يَا أَهْلَ الْبَقَاءِ إِنَّكُمْ لَمْ تُخْلَقُوا لِلْفَنَاءِ وَإِنَّمَا تَنْتَقِلُونَ
مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ كَمَا نُقِلْتُمْ مِنَ الْأَصْلَابِ إِلَى الْأَرْحَامِ .

اللائي المصنوعة ، ج ٢ ، ص ٣٥٩

و عبداللطيف عباسی گوید که اشاره باین خبر است :

الا ان اولياء الله لا يموتون بل ينقلون من دار الي دار .

لطائف معنوی ، ص ١٦٩

٤٠٧- دوست حقست و کسی کش گفت او که تویی آن من و من آن تو

(ص ٣١٥ ، س ٢)

اشاره بحديثی است که در ذیل شماره (٤٣) مذکور شد .

٤٠٨- چون بر آمد نور ظلمت نیست شد ظلم را ظلمت بود اصل و عضو

(ص ٣١٥ ، س ٢٣)

مستفاد از روایتی است که در ذیل شماره (٣١) یاد شده است .

٤٠٩- تا نلرزد عرش از ناله یتیم تا نگردد از ستم جانی سقیم

(ص ٣١٥ ، س ٢٦)

مطابق است با مضمون این خبر :

إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِبُكَائِهِ .

تفسیر ابوالفتوح ، ج ٥ ، ص ٥٤٨

٤١٠- حق بمن گفته است هان ای دادور مشنو از خصمی تو بی خصم دگر

٢٠- تا نیاید هر دو خصم اندر حضور حق نیاید پیش حاکم در ظهور

هان و هان بی خصم قول او مگردد خصم تنها گر بر آرد صد تقیر

(ص ٣١٦ ، س ٤)

احادیث مشنوی

با مضمون حدیث ذیل مناسبت دارد :

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذَا تَقَدَّمَ إِلَيْكَ خَصْمَانِ فَلَا تَسْمَعْ كَلَامَ الْأَوَّلِ حَتَّى تَسْمَعَ كَلَامَ الْآخِرِ فَسَوْفَ تَرَى كَيْفَ تَقْضِي.

مسند احمد، ج ۱، ص ۹۰ و با مختصر اختلاف ص ۹۶، ۱۱۱، ۱۴۳

۳۱۱ - سخت پنهانست و پیدا حیرتش جان سلطانان جان در حسرتش

(ص ۳۱۷، س ۲۳)

اشاره است بدین روایت :

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ لَكِنْ يَغِيْطُهُمُ النَّيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ لِقُرْبِهِمْ
وَمَكَانَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۰ شرح بحر العلوم طبع هند، دفتر سوم، ص ۳۱۰

۳۱۲ - غیر هفتاد و دو ملت کیش او تخت شاهان تخته بندی پیش او

(ص ۳۱۷، س ۲۳)

تعبیر : هفتاد و دو ملت - مبتنی است بر روایت ذیل :

أَفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى أَحَدِي وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَ تَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى
اِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً.

۱۵

جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۷

۳۱۳ - سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یا بنده بود

(ص ۳۱۹، س ۶)

رجوع کنید بنیل شماره (۲۱۴)

۳۱۴ - گفت پیغمبر که چون کوی دری عاقبت زان در برون آید سری

(ص ۳۱۹، س ۷)

این حدیث مراد است :

مَا دُمْتَ فِي صَلَاةٍ فَأَنْتَ تَقْرَأُ بِأَبِ الْمَلِكِ وَمَنْ يَقْرَأُ بِأَبِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ.

حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۰

دفتر چهارم

- ۴۱۵ - کان لله بوده یی در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا
(ص ۳۲۳، س ۴)
- اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۴۳) ذکر شده است.
- ۴۱۶ - انبیا با دشمنان بر می تنند پس ملایک رب سلم می زنند
(ص ۳۲۳، س ۱۴)
- تعبیر: رَبِّ سَلِّمْ - مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۲۷۵) مذکور آمد.
- ۴۱۷ - بلك از او کن عاریت چشم و نظر پس بچشم او بروی او نگر
(ص ۳۲۵، س ۲)
- مناسبت با مضمون حدیث: اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ - که در ذیل شماره (۲) مستند آنرا می توان دید.
- ۴۱۸ - تا شوی ایمن زسیری و ملال گفت کان الله له زان ذو الجلال
(ص ۳۲۵، س ۲)
- مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۴۳) نوشته آمد.
- ۴۱۹ - چشم او من باشم و دست و دلش تا رهد از مدبریها مقبلش
(ص ۳۲۵، س ۳)
- مقتبس است از مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۴۲) گذشت.
- ۴۲۰ - ز این سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون تراست
(ص ۳۲۵، س ۱۷)

مستفاد است از مضمون این روایت :

أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۱ کنوز الحقائق ، ص ۱۳

- عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً قَالَ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ مِنْ النَّاسِ يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ صَلَابَةٌ زِيدَ فِي بَلَائِهِ وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ خُفِّفَ عَنْهُ وَمَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَمْشِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ لَيْسَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ .
- مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ حلية الاوليا ، ج ۱ ، ص ۳۶۸
جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۱ با وجوه مختلف .

- ۱۰ أشد الناس بلاء الانبياء ثم الصالحون لقد كان احدهم يبتلى بالفقر حتى ما يجد الا العباءة يجوبها فيلبسها و يبتلى بالقمل حتى يقتله و لأحدهم كان أشد فرحا بالبلاء من احدكم بالعطاء .
- جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۱ حلية الاوليا ، ج ۱ ، ص ۳۷۰ با مختصر اختلاف .

- عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلَ النَّبِيَّ (ﷺ) أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً قَالَ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلَ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَلْبَ الدِّينِ يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى قَدَرِ دِينِهِ فَمَنْ ثَخَنَ دِينَهُ ثَخَنَ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ ضَعَفَ دِينَهُ ضَعَفَ بَلَاؤُهُ .
- مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۴۱

أشد الناس في الدنيا بلاء نبي اوصني .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۴۱

- ۲۰ ۴۲۱ - که بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست (ص ۳۲۵ ، ص ۲۰)

مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۱۳۸) نقل نمودیم .

و در شرح بحر العلوم این احادیث در ذیل این بیت نقل شده است :

مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا
أَذًى وَلَا غَمٍّ حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكُهَا إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ .

۵ (که بدین صورت در جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۵۲ دیده میشود : ما من مصيبة تصيب المسلم الا كفر الله بها عنه حتى الشوكة يشاكها) .

إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الْعَبْدِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَا يُكَفِّرُهَا مِنَ الْعَمَلِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ
بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَ عَنْهُ .

(که در جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۳۳ نقل شده است)

۱۰ لَا تَسْبُهَا (الْحَمَى) فَإِنَّهَا تُنْقِي الذُّنُوبَ كَمَا تُنْقِي النَّارُ خَبَثَ الْحَدِيدِ
(که در جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ با تفاوت مختصر آمده)

۴۴۴- گفت عیسیٰ رایکی هشیار سر چیست در هستی ز جمله صعب تر
(ص ۳۲۵ ، ص ۲۷)

۱۵ مستند آن را در کتاب ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)
ص ۱۲۹ ملاحظه کنید .

۴۴۴- کی کم از بره کم از بزغاله ام که نباشد حارس از دنباله ام
(ص ۳۲۹ ، ص ۳)

با مضمون این روایت مناسب است :

۲۰ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْمِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ كَمَا يَجْمِي الرَّاعِيَ الشَّفِيقُ غَنَمَهُ
مَرَاتِعِ الْهَلَكَةِ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱

احادیث متنوی

۴۲۴ - چون نزد بروی نثارش نور
ورزش نور حق قسمیش داد
او همه جسمت بی دل چون قشور
همچو رسم مصر سرگین مرغ زاد
(ص ۳۳۰، س ۲۰)

اشاره بحديثی است که در ذیل شماره (۱۴) ذکر نمودیم .

۴۲۵ - من همی دانستم بی امتحان
لیک کی باشد خبر همچون عیان
(ص ۳۳۰، س ۲۹)

ترجمه خبر ذیل است :

لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمَعَايِنَةِ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۳۴ کنوز الحقائق، ص ۱۱۳ مجمع الامثال، ص ۵۸۹

۴۲۶ - آدما تو نیستی کور از نظر
لیک اذا جاء القضا عمی البصر
(ص ۳۳۱، س ۱۷)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۹) در همین کتاب .

۴۲۷ - لیك آن صدیق حق معجز نخواست

گفت این رو خود نگوید غیر راست

۱۵ (ص ۳۳۱، س ۲۷)

مستند آن در ذیل شماره (۶۵) نقل شد .

۴۲۸ - ای ندانسته تو شر و خیر را
امتحان خود چو کردی ای فلان
امتحان خود را کن آنکه غیر را
فارغ آبی ز امتحان دیگران

(ص ۳۳۲، س ۱۳)

ناظر است بمضمون این روایت :

طوبی لمن شغلته عيبه عن عيوب الناس .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۴ کنوز الحقائق، ص ۷۸

۴۲۹ - چون نهاد خانه ها را قاعده
مؤمنان مانند نفس واحده
(ص ۳۳۵، س ۱)

اشاره است بحديثی که در ذیل شماره (۱۰۹) ذکر شده است .

۳۳۰ - چرخ پانصدساله راه ای مستعین در اثر نزدیک آمد با زمین
سه هزاران سال و پانصدتا زحل دم بدم خاصیتش آرد عمل
(ص ۳۳۷، س ۱۰)

۵ مبتنی است بر روایت ذیل :

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ كُنَّا جُلُوسًا مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) بِالْبَطْحَاءِ فَهَرَّتْ سَحَابَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) أَتَذْرُونَ مَا
هَذَا فَقُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ السَّحَابُ فَقُلْنَا السَّحَابُ فَقَالَ وَ الْمُزْنُ فَقُلْنَا
وَ الْمُزْنُ فَقَالَ وَ الْعَنَانُ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَذْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ
فَقُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةٌ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ وَ بَيْنَ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى
السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا مَسِيرَةٌ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ وَ كَثْفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ .
مستدرک حاکم ، ج ۲ ، ص ۳۷۸

۳۳۱ - مصطفی زاین گفت کادم و انبیا خلف من باشند در زیر لوی
(ص ۳۳۷، س ۲۴)

۱۵ مقصود خبر ذیل است :

أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا فُخْرَ وَ يَدِي لِي وَ الْحَمْدُ وَ لَا فُخْرَ
وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ آدَمُ فَمِنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لِي وَ أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ أَوَّلُ مُشَفَّعٍ
وَ لَا فُخْرَ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۰۶

۲۰ قال ابو عبد الله (في حديث) ما من بي من ولد آدم الى محمد صلوات
الله عليهم الا وهم تحت لواء محمد (ﷺ) .
سفينة البحار ، ج ۲ ، ص ۵۱۸

ولد آدم کلهم تحت لو ائی یوم القیامة وانا اول من یفتح له باب الجنة .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۹۵

۴۳۲ - بهر این فرموده است آن ذوفنون

رمز نحن الآخرون السابقون

(ص ۳۳۷ ، س ۲۵)

- ۵ اشارتست بحدیثی که در ذیل شماره (۱۸۱) مذکور افتاد و نظیر آن روایتی است منقول در دلائل النبوه از حافظ ابونعیم اصفهانی طبع حیدرآباد ، ج ۱ ، ص ۶.

كُنْتُ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَآخِرَهُمْ فِي السَّبْعِ .

۴۳۳ - گر بصورت من ز آدم زاده ام

من بمعنی جدّ جد افتاده ام

(ص ۳۳۷ ، س ۲۵)

- ۱۰ ظاهراً اشاره است بروایتی که در ذیل شماره (۳۰۱) ذکر شده است .

۴۳۴ - بهر این فرمود پیغمبر که من

همچو کشتی ام بطوفان زمن

هر که دست اندر زند یابد فتوح

ما و اصحابیم چون کشتی نوح

(ص ۳۳۸ ، س ۷)

مراد روایت ذیل است :

۱۵ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ .

مستدرک حاکم ، ج ۲ ، ص ۳۴۳ حلیة الاولیاء ، ج ۴ ، ص ۳۰۶ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۵۴ و با تفاوت مختصر ج ۱ ، ص ۹۶ .

مثل عترتی کسفینه نوح من ركب فیها نجا .

کنوز الحقائق ، ص ۱۱۹

۲۰ مثلی کسفینه نوح من ركب فیها نجا و من تخلف عنها غرق .

حاشیة عبداللطیف عباسی

۴۳۵ - تایابی بوی خلد از یار من

چون محمد بوی رحمان از یمن

• (ص ۳۳۸ ، س ۱۳)

اشاره است بحديث: اجد نفس ربكم من قبل اليمن - که مستند آن در ذیل شماره (۱۹۵) مذکور است .

۳۳۶ - من نمیگویم مرا هدیه دهید
یک گفتم لایق هدیه شوید
که بشر آن را نیارد نیز خواست
که مرا از غیب نادر هدیه است
(ص ۳۳۹ ، س ۳)

مستفاد از مضمون روایتی است که در ذیل شماره (۲۶۴) ذکر کردیم .

۳۳۷ - این نظر از دور چون تیر است و سمّ
عشقت افزون می شود صبر تو که
(ص ۳۴۱ ، س ۱)

مقتبس است از مضمون این خبر :

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ لَعْنَهُ اللَّهُ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
آتَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ إِيمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ .
احياء العلوم ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ و ج ۳ ، ص ۷۵ اتحاف السادة المتقين ، ج ۴ ص ۲۴۵ .

عن الصادق عليه السلام قال النظر سهم من سهام ابليس مسموم و
کم من نظرة اورثت حسرة طويلة .
سفينة البحار ، ج ۲ ، ص ۵۹۶

۳۳۸ - تا بدین ملکی که او دامیست ژرف
در شکار آیند مرغان شگرف
(ص ۳۴۱ ، س ۲)

مناسب است با مضمون این خبر :

الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ .
احياء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۴ كنوز الحقائق ، ص ۴

و سبکی در طبقات الشافعیه (ج ۴ ، ص ۱۷۰) این حدیث را جزو احادیث
مذکور در احیاء العلوم که سند آنها را نیافته آورده است و مؤلف اللؤلؤ والمرصع
در باره آن گوید :

قال السخاوي لم اقف عليه (اي مسندا) مع ايراد الغزالي له في الاحياء
اللؤلؤ والمرصع ، ص ۱۸

احادیث منثوی

۳۳۹ - لیک حق بھر ثبات این جهان مہر شان بنہاد بر چشم و دہان
(ص ۳۴۱ ، س ۲۱)

یوسف بن احمد مولوی آن را مناسب این دو روایت شمرده است :

لَوْ لَا الْحَمَقِي لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا .

۵ جَعَلَتْ مَعْصِيَةَ ابْنِ آدَمَ سَبَبًا لِعِمَارَةِ الْكَوْنِ .
المنہج القوی ، ج ۴ ، ص ۹۵

۳۴۰ - ای دو صد بلقیس حلمت را ز بون کاهد قومی انہم لا یعلمون
(ص ۳۴۴ ، س ۲۸)

اشارہ است بحدیثی کہ در ذیل شماره (۱۵۵) نقل نمودیم .

۱۰ نیز رجوع کنید بہ : مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۸۰ ، ۴۲۷ ، ۴۳۲ ، ۴۵۶ .

۳۴۱ - تا پشت آدم اسلافش ہمہ این نسب خود قشراور ابودہ است
مہتران رزم و بزم و ملحمہ
کز شہنشاہان مہ پالودہ است
(ص ۳۵۱ ، س ۱۰)

ظاہراً مبتنی بر روایت ذیل است :

۱۵ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَصْطَفِي مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَأَصْطَفِي مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ
بَنِي كِنَانَةَ وَأَصْطَفِي مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَأَصْطَفِي مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ
وَأَصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۶۶

۳۴۲ - مغز او خود از نسب دور است و پاک نیست جنش از سمک کس تا سماک

۲۰ (ص ۳۵۱ ، س ۱۱)

مناسب است با روایت ذیل :

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي إِبْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ .
عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ خُلِقْتُ

مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي .

بحار الانوار ، ج ۶ ، باب بدء خلقه و ماجری له

۳۴۳ - مرغ مضطر مرده اندر وصل و بین

خواننده بی القلب بین الاصبغین

(ص ۳۵۲ ، س ۳)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۳) ذکر شده است .

۳۴۴ - لیک ز این شیرین گیاهی زهرمند ترک کن تا چند روزی می خورند

(ص ۳۵۲ ، س ۱۳)

اشاره است بحدیث ذیل :

إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلُوٌّ فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ وَمَنْ

۱۰

أَخَذَهُ بِإِسْرَافٍ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ (أُ) فِيهِ وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَيَشْبَعُ .

شرح بحر العلوم طبع لکنهو ، دفتر چهارم ، ص ۷۵

۳۴۵ - گر نبودی خصم و دشمن در جهان پس بمردی خشم اندر مردمان

دوزخ آن خشمست و خصمی بایدش تا زید ورنه رحیمی بکشدش

(ص ۳۵۲ ، س ۱۵)

مطابقت (بگفته بحر العلوم) با این روایت :

يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِلْجَنَّةِ أَهْلًا خَلَقَهُمْ وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلَقَ

لِلنَّارِ أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ .

شرح بحر العلوم ، دفتر چهارم ، ص ۷۵

وصف ما از وصف او گیرد سبق

(ص ۳۵۵ ، س ۱۵)

۳۴۶ - خلق ما بر صورت خود کرد حق

اشاره است بدین روایت :

إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ .

مسلم ، ج ۸ ، ص ۳۲

اذا ضرب احدكم الوجه فان الله خلق آدم على صورته .

مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۴۴ ، ۲۵۱ ، ۲۳۴

۲۵

خلق الله آدم علي صورته .

بخاری، ج ۴، ص ۵۶ مسلم، ج ۸، ص ۱۴۹ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵
جامع صغیر، ج ۲، ص ۴ .

لا تقبّحوا الوجه فانّ الله خلق آدم علي صورته .

۵ لا تقبّحوا الوجه فانه خلق علي صورة الرحمن .

کنوز الحقائق، ص ۱۵۴

۳۴۴- چونکه آن خلاق شکر و حمد جوست آدمی را مدح جویی نیر خوست

این پیمبر گفت چون بشنید قدح که چرا فربه شود احمد بمدح

(ص ۳۵۵، س ۱۶ بعد)

۱۰

اشاره است بروایت ذیل :

لَا أَحَدًا أُغَيِّرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ

مَا بَطَّنَ وَ لَا أَحَدًا أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمُدْحُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ .

مسند احمد، ج ۱، ص ۴۳۶ و نیز ص ۳۸۱، ۴۲۶

عن الاسود بن سريع قال قلت يا رسول الله الا انشدك محامد حمدت بها

۱۵ ربّي تبارك و تعالي قال اما ان ربك عزّ و جلّ يحبّ الحمد .

مسند احمد، ج ۳، ص ۴۳۵

ليس احد احبّ اليه المدح من الله و لا احد اكثر معاذير من الله .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۳۴

۳۴۸- چون سلیمان نبی شاه انام ساخت مسجد را و فارغ شد تمام

۲۰ (ص ۳۵۸، س ۴)

رجوع کنید بآخذ قصص و تمثیلات مشنوی، انتشارات دانشگاه طهران،

ص ۱۳۸ .

۳۴۹- کندن گوری که کمتر پیشه بود کی ز فکر و حیل و اندیشه بود

(ص ۳۵۸، س ۱۵۰)

مأخذ و مستند آن در مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، انتشارات دانشگاه
طهران، ص ۱۳۸ مذکور است.

۳۵۰ - پس یوشید اول آن بر جان ما
چون قضا آورد حکم خود پدید
تا کنیم آن کار بر وفق قضا
چشم و انگشت و پشیمانی رسید
(ص ۳۵۹، س ۵)

مستفاد از مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۲۹) ذکر نمودیم.

۳۵۱ - ای خدای رازدان خوش سخن
عیب کار بد ز ما پنهان مکن
(ص ۳۵۹، س ۱۳)

مستند آن در ذیل شماره (۱۱۶) مذکور است.

و یوسف بن احمد مولوی این روایت را نقل میکند:

اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ وَ ارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا
اجْتِنَابَهُ.

المنهج القوی، ج ۴، ص ۱۸۳

۳۵۲ - ای خنک آنرا که پیش از مرگ مرد

یعنی او از اصل این رز بوی برد

(ص ۳۶۰، س ۳)

اشاره است بحديث: مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا که صوفیه آنرا نقل میکنند
و مؤلف اللؤلؤ المرصوع بنقل از ابن حجر آن را حدیث نمیشمارد.

اللؤلؤ المرصوع، ص ۹۴

حاسبوا اعمالکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و موتوا
قبل ان تموتوا.

المنهج القوی، ج ۴، ص ۲۱۳

۳۵۳ - اکثر اهل الجنة البله ای پدر

این چنین گفته است سلطان بشر

(ص ۳۶۱، س ۶)

احادیث مشنوی

این حدیث را در ذیل شماره (۳۰۳) آورده ایم .

۳۵۴ - نی توگفتی قائد اعمی براہ صد ثواب و اجر یابد از اللہ
(ص ۳۶۲ ، س ۱۱)

اشاره است بدین خبر :

۵ مَنْ قَادَ أَعْمَىٰ أَرْبَعِينَ خُطْوَةً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ .

حلیۃ الاولیا ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ کنوز الحقائق ، ص ۱۳۱

من قاد اعمی اربعین خطوة لم تمسه النار .

ربیع الابرار ، باب الامراض والعلل

وسیوطی این حدیث را جزو موضوعات آورده است .

۱۰ اللآلی المصنوعہ ، ج ۲ ، ص ۸۸ ، ۳۶۸ .

۳۵۵ - هر که اوچل تمام کوری را کشد گشت آمرزیده و یابد رشد
(ص ۳۶۲ ، س ۱۲)

مقتبس است از مضمون این روایت :

مَنْ قَادَ أَعْمَىٰ أَرْبَعِينَ خُطْوَةً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ .

۱۵ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۶

من قاد مکفوفا اربعین خطوة غفر له من ذنبه ما تقدم و ما تاخر .

لطائف مشنوی ، ص ۲۰۲ شرح بحر العلوم ، دفتر چهارم ، ص ۹۸

۳۵۶ - هر که گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت نک منم
در نگر ای سائل محنت زده ز این قیامت صد جهان قائم شده

۲۰ (ص ۳۶۲ ، س ۱۷)

مبتنی است بر دو روایت که اینک نقل میشود :

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ الْأَعْرَابُ إِذَا قَدِمُوا عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) سَأَلُوهُ
عَنِ السَّاعَةِ مَتَى السَّاعَةُ .

مسلم ج ۸ ، ص ۲۰۹

بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ (واشار بالسبابة و الوسطى).

مسلم، ج ۳، ص ۱۱، ج ۸، ص ۲۰۸ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۴،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۳ جامع صغير، ج ۱، ص ۱۲۵ كنوز الحقائق، ص ۴۷ حلية الاوليا،
ج ۳، ص ۱۸۹ بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷.

بعثت في نسم الساعة .

حلية الاوليا، ج ۴، ص ۱۸۹ نهاية ابن اثير، ج ۴، ص ۱۴۱

۴۵۷ - ورنباشد اهل این ذکر و قنوت
اس جواب الاحمق ای سلطان سکوت
(ص ۳۶۲، س ۱۸)

جمله: جَوَابُ الْأَحْمَقِ سُكُوتٌ.

۱۰. مثلست که در کلام مولای متقیان علی علیه السلام نیز آمده است بدینگونه:

مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِمَامِ وَلَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ
وَلَا عَاقَبَ الْأَحْمَقَ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ.

امالی مفید، طبع نجف، ص ۶۹

۴۵۸ - چون جواب احمد آمد خامشی
این درازی در سخن چون میکشی
(ص ۳۶۲، س ۲۱)

در ذیل شماره (۳۵۷) هم اکنون مستند آن مذکور شد.

۴۵۹ - در حدیث آمد که یزدان مجید
خلق عالم را سه گونه آفرید
(ص ۳۶۳، س ۱۶)

روایت ذیل مراد است:

۲۰. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ فَقُلْتُ
الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أُمَّ بَنُو آدَمَ فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:
إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةٍ وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ

عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ
مِنَ السَّبَائِمِ .

وسائل الشیعه ، چاپ طهران ، ج ۲ ، ص ۴۴۷

و این حدیث را غزالی با تفاوتی در تعبیر و بی آنکه بکسی نسبت دهد در
احیاء العلوم (ج ۱ ، ص ۱۶۹) آورده و در کلام خود مندرج ساخته است .

۵

۳۶۰ - این چنین سیر است مستثنی ز جنس

کان فزود از اجتهاد جن و انس

این چنین جذیست نی هر جذب عام

که نهادش فضل احمد و السلام

۱۰ (ص ۳۶۵ ، س ۴)

اشاره است بدین جمله :

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ .

که خواجه ایوب آنرا مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم

(ج ۴ ، ص ۵۶) بدون انتساب بقائلی آورده و جامی در نفعات الانس آنرا

به ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی (متوفی ۳۷۲) نسبت داده است و در اسرار

۱۵

التوحید (چاپ طهران ، ص ۲۴۷) با تعبیر :

كما قال الشيخ - که مؤید گفته جامی است نقل شده است .

۳۶۱ - همچنین دنیا اگر چه خوش شکفت

عیب خود را بانگ زد با جمله گفت

۲۰

اندر این کون و فساد ای اوستاد

آن دغل کون و نصیحت آن فساد

(ص ۳۶۶ ، س ۷)

این اشعار و دنباله آن اقتباس و تفسیر گونه بیست از کلام امیر مؤمنان
علی علیه السلام :

أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا الْمُنْخَدِعُ بِأَبْطِيلِهَا أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذْمُهَا
أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى
غَرَّتْكَ أَبْصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْجَبَلِ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۳۰۵

۳۶۲ - از جهان دو بانگ می آید بزد

تا. کدامین را تو باشی مستعد

آن یکی بانگش نشور اتقیا

و این دگر بانگش فریب اشقیا

(ص ۳۶۶ ، س ۲۲)

مناسب است با گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

فَمَنْ ذَا يَذْمُهَا وَقَدْ آذَنْتَ بِبَيْنِهَا وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَ
أَهْلَهَا فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَايَهَا أَلْبَلَاءَ وَشَوْقَتَهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ رَاحَتْ
بِعَافِيَةٍ وَابْتَكَّرَتْ بِفَجِيعَةٍ تَرْغِيْبًا وَتَرْهِيْبًا .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۳۰۳

۳۶۳ - این پذیرفتی بماندی زان دگر که محب از ضد محبوبست

(ص ۳۶۶ ، س ۲۴)

مقتبس است از مضمون این خبر :

مَثَلُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَمَثَلِ ضَرْتَيْنِ بِقَدْرِ مَا أَرْضَيْتَ أَحَدَهُمَا
أَسْخَطْتَ الْآخَرِي .

شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ و ج ۳ ، ص ۴۷

احادیث مثنوی

و این سخن را بامیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داده اند بدینصورت :

انّ الدنیا و الآخرة عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احبّ الدنیا و تولّاها ابغض الآخرة و عاداها و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بينهما كلما قرب من واحد بعد من الآخر و هما بعد ضربتان .

۵ شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۲۸۶

و لذلك ضرب علی رضی الله عنه للدنیا و الآخرة ثلاثة امثلة فقال هما ككفتي الميزان و كالمشرق و المغرب و كالضرتين اذا ارضيت احداها اسخطت الاخرى .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴

۱۰ ۳۶۴ - مرگم تن هدیہ است بر اصحاب راز

زر خالص را چه نقصانست گماز

(ص ۳۶۸ ، س ۱۲)

مستفاد است از مضمون این حدیث :

تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ .

۱۵ که بدینصورت نیز روایت میشود :

الْمَوْتُ رِجَازَةُ الْمُؤْمِنِ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ کنوز الحقائق ، ص ۱۳۸ المنهج القوی ، ج ۴ ،

ص ۲۳۵ .

۳۶۵ - وانگهان گفتم خدا که زنگرم من بظاهر من بیاطن ناظرم

۲۰ (ص ۳۶۹ ، س ۱۹)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۱۵۰) آورده ایم .

۳۶۶ - گفت بوی بوالعجب آمد بمن همچنانکه هر نبی را از یمن

دفتر چهارم

که محمد گفت بر دست صبا از یمن می آیدم بوی خدا
از او یس و از قرن بوی عجب هر نبی را هست کرد و پر طرب
(ص ۳۷۲، س ۲۰۱)

مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۱۹۵) یاد کردیم.

۵ - ۴۶۷ - وحی دل گیرش که منزلگاه اوست

چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

(ص ۳۷۲، س ۲۳)

مقتبس از مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۶۳) مذکور است و اگر
بجای منزلگاه در بیت بالا (منظر گاه) خوانده شود چنانکه در بعضی نسخ آمده
ناظر خواهد بود بحدیثی که در ذیل شماره (۱۵۰) آورده ایم.

۱۰ - ۴۶۸ - مؤمنای نظر بنور الله شدی از خطا و سهو بیرون آمدی
(ص ۳۷۲، س ۲۴)

رجوع کنید بذیل شماره (۳۳)

۱۵ - ۴۶۹ - زانکه جنت از مکاره رسته است رحم قسم عاجزی اشکسته است
(ص ۳۷۲، س ۲۵)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۵۲) آمده است.

۲۰ - ۴۷۰ - بعد از آنت جان احمد اب گزد

جبرئیل از بیم تو واپس خزد

گوید از آیم بقدر یک کمان

من بسوی تو بسوزم در زمان

(ص ۳۷۳، س ۲۰)

مستند آن را در ذیل این بیت :

چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش و از مقام جبرئیل و از حدش

بتفصیل خواہیم نوشت .

۴۷۱ - ہمچنین تاج سلیمان میل کرد روز روشن را براو چون لیل کرد

(ص ۳۷۴ ، س ۲)

مستند آن در کتاب ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۴۱ نقل شده است .

۵

۴۱۲ - تو ہم از بیرون بدی با دیگران

و اندرون بنشسته با نفس گران

خود عدوت اوست قندش می دهی

و از برون تهمت بھر کس می نہی

۱۰ (ص ۳۷۴ ، س ۱۱)

مستفاد از مضمون حدیثی است کہ در ذیل شماره (۱۷) نقل نمودیم .

۴۷۳ - گفت پیغمبر کہ احمق ہر کہ ہست

او عدو ما و غول رھزن است

ہر کہ او عاقل بود او جان ماست

۱۵ روح او و ریح او ریحان ماست

(ص ۳۷۵ ، س ۸)

اشارہ است باین جملہ :

الْأَحْمَقُ عَدُوِّي وَالْعَاقِلُ صَدِيقِي .

کہ بگفتہ یوسف بن احمد مولوی حدیث است (المنہج القوی ، ج ۳ ، ص ۲۷۱)

۲۰

و از حضرت رضا سلام اللہ علیہ روایت کردہ اند :

صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله .

اصول کافی ، کتاب العقل والجهل

دفتر چهارم

و این روایت را ماوردی در ادب الدنيا والدین با تعبیر :

وقال بعض الأدباء - نقل کرده است .

منهاج الیقین فی شرح ادب الدنيا و الدین چاپ اسلامبول ، ص ۹

که در آموزی چو در مکتب صبی
از معانی و از علوم خوب بگر
چشمه آن در میان جان بود
(ص ۳۷۵ ، س ۱۵ بعد)

۴۷۴ - عقل دو عقل است اول مکسبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر
عقل دیگر بخشش یزدان بود

مناسبت با اشعار ذیل که منسوبست بمولای متقیان علی علیه السلام :

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ فَطَبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ

وَ لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ

كَمَا لَا يَنْفَعُ الشَّمْسُ وَضُوءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۳ وافی فیض ، ج ۱ ، ص ۱۸

۴۷۵ - يك سریه می فرستادی رسول ^ع بهر جنگ کافر و دفع فضول
(ص ۳۷۶ ، س ۱۳)

۱۵ رجوع کنید بآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)
ص ۱۴۱ .

۴۷۶ - لاجرم اغلب بلا بر انبیاست که ریاضت دادن خامان بلاست
(ص ۳۷۶ ، س ۲۱)

اشارتست بحدیثی که در ذیل شماره (۳۲۰) مذکور افتاد .

۲۰ - خود ملایک نیز نا همتا بدند ز این سبب بر آسمان صف صف شدند
(ص ۳۷۶ ، س ۲۶)

مبتنی است بر مضمون این روایت :

أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَبْطُفَ فَمَا فِيهَا مَوْضِعٌ شِبْرٍ إِلَّا وَ فِيهِ مَلَكٌ

احادیث مشنوی

قَائِمٌ أَوْ رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلَّهِ .

شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱ و با مختصر تفاوت حلیة الاولیا، ج ۶، ص ۲۶۹.

و از گفتار مولای متقیان علی علیه السلام است :

منهم سجود لایر کعون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یتزایلون

و مسبحون لا یسأمون... و منهم امناء علی و حیه و السنة الی رسله و

مختلفون بقضائه و امره و منهم الحفظة لعباده و السدنة لابواب جنانه و

منهم الثابتة فی الارضین السفلی اقدامهم و المارقة من السماء العلیا اعناقهم.

شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹

۴۷۸ - هم تو گفتی این و گفت تو گوا پیر باید پیر باید پیشوا

۱۰ (ص ۳۷۷، س ۱۷)

مقصود حدیث ذیل است :

کَبِّرُوا الْكَبْرَ . که : الْكَبْرُ الْكَبْرُ . هم روایت شده است (ای لیبدأ

الا کبر بالکلام)

مسلم، ج ۵، ص ۹۸ - ۹۹ بخاری، ج ۴، ص ۴۷، ۱۵۵ نهایة ابن اثیر،

ج ۴، ص ۴ .

۱۵

۴۷۹ - دست می دادش سخن او بی خبر

که خبر هرزه بود پیش نظر

(ص ۳۷۷، س ۲۵)

مقتبس است از مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۳۲۵) گذشت .

۴۸۰ - ما که باطن بین جمله کشوریم دل بینیم و بظاهر انگریم

(ص ۳۸۰، س ۱۴)

مناسب است با الفاظ و مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۱۵۰) مذکور افتاد .

دفتر چهارم

۳۸۱ - قاضیانی که بظاهر می‌تند

حکم بر اشکال ظاهر میکنند

چون شهادت گفت و ایمانش نمود

حکم او مؤمن کنند این قوم زود

(ص ۳۸۰، س ۱۴، ۱۵)

حکم شرعی و موافق است با مضمون خبر :

نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ .

احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۵۱

و بعضی نیز آنرا حدیث نمی‌شمارند (رجوع کنید بقیه ما فیہ، انتشارات

دانشگاه طهران، ص ۳۰۳)

و در روایت دیگر آمده است :

إِنِّي لَمْ أَوْمَرُ أَنْ أَنْقِبَ عَلَى قُلُوبِ النَّاسِ .

نهایة ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶۸ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۴

۳۸۲ - از دم حبّ الوطن بگذر مایست

که وطن آنسوت جان زین سوی نیست

مگر وطن خواهی گذر آنسوی شط

این حدیث راست را کم خوان غلط

(ص ۳۸۱، س ۲۲)

اشاره است بحدیث : حبّ الوطن من الایمان - که در ذیل شماره (۲۸۰)

۲۰ راجع بدان سخن گفتیم .

۳۸۳ - در وضو هر عضو را وردی جدا

آمده است اندر خبر بهر دعا

چونکه استنشاق بینی میکنی

بوی جنت خواه از ربّ غنی

احادیث مشنوی

چونکه استنجا کنی ورد سخن

این بود که از زیانم پاک کن

(ص ۳۸۱ ، س ۲۳)

مقصود وردهای ذیل است :

- ۵ . اللَّهُمَّ ارْحِنِي رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ ارْزُقْنِي مِنْ نَعِيمِهَا وَ لَا تُرْحِنِي رَائِحَةَ النَّارِ .
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ
الصُّلَحَاءِ الرَّاشِدِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ .
المنهج القوی ، ج ۴ ، ص ۳۰۶ - ۳۰۷

نیز رجوع کنید به : احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۹۹ که با اختلاف عبارت اوراد

- ۱۰ مذکوره را در آنجا می توان دید .

۴۸۴ - آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت دار جفت
(ص ۳۸۲ ، س ۹)

رجوع کنید بذیل شماره (۳۸۳) .

۴۸۵ - همچنین حبّ الوطن باشد درست تو وطن بشناس ای خواجه نخست

(ص ۳۸۲ ، س ۱۴) ۱۵

مراد حدیثی است که در ذیل شماره (۲۸۰) نقل کردیم .

۴۸۶ - خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست

خواب خود در چشم ترسنده کجاست

(ص ۳۸۲ ، س ۱۷)

- ۲۰ استفاد است از مضمون این خبر :

مَا رَأَيْتَ مِثْلَ النَّارِ نَامَ هَارِبُهَا وَ لَا مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۴

۴۸۷ - مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی

این چنین فرمود ما را مصطفیٰ

قفت موتوا قبلکم من قبل ان

یأتی الموت تموتوا بالفتن

(ص ۳۸۳، س ۱۸)

مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۳۵۲) نقل شد.

۴۸۸ - شاهرآ باید که باشدخوی رب رحمت او سبق گیرد بر غضب

(ص ۳۸۷، س ۲۶)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۶۴) منقول گردید.

۴۸۹۱ - ورنیاید تیرت از بخشایش است نی پی نا دیدن آرایش است

(ص ۳۸۸، س ۲۰)

مقتبس است از مضمون حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَيْمَلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتَهُ .

کنوز المحققان، ص ۲۶ جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۲

۴۹۰ ۱۰ - توبه را از جانب مغرب دری باز باشد تا قیامت بر وری

(ص ۳۸۹، س ۲۹)

اشاره است بحدیث ذیل :

أَنَّ بِالْمَغْرِبِ بَابًا مَفْتُوحًا لِلتَّوْبَةِ مَسِيرَتُهُ سَبْعُونَ سَنَةً لَا يُغْلَقُ حَتَّى تَطْلُعَ

الشَّمْسُ مِنْ نَحْوِهِ .

مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴۰، حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۹، ج ۶، ص ۲۸۵ جامع

صغیر، ج ۲، ص ۷۳ با مختصر تفاوت .

للتوبة باب بالمغرب مسيرة سبعین عاما لا یزال كذلك حتی یأتی بعض

آیات ربك طلوع الشمس من مغربها .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۵

لا تزال التوبة مقبولة حتي تطلع الشمس من المغرب .

مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۲ نیز رجوع کنید به : اللآل المصنوعة، ج ۱، ص ۶۰
ج ۲، ص ۳۷۳ .

۳۹۱ - هست جنت را ز رحمت هشت در

۵ يك در توبه است ز آن هشت ای پسر
(ص ۳۹۰، س ۱)

مبتنی است بر این خبر :

لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةٌ أَبْوَابٍ سَبْعَةٌ مُغْلَقَةٌ وَبَابٌ مَفْتُوحٌ لِلتَّوْبَةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ
مِنْ نَحْوِهِ .

۱۰ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۶۱ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۵

۳۹۲ - گفت موسی کاوّلین آن چهار
صحتی باشد تنت را پایدار
(ص ۳۹۰، س ۲۵)

مناسب است با مضمون این روایت :

إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلَا تَمُوتُوا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقَمُوا
وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْأَسُوا .

مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۹، ج ۳، ص ۳۸

۳۹۳ - رنگ و بو در پیش ما بس کاسد است

ليك تو پستی سخن کردیم پست
(ص ۳۹۲، س ۷)

۲۰ مقتبس است از مفاد حدیث :

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ .
که در ذیل شماره (۹۳) ذکر شد .

۳۹۴ - آنچه بان بگشایدت فر شباب
که شود آن مزده بر عکاشه باب
(ص ۳۹۲، س ۱۵)

اشاره بدین روایت است :

رُویَ عَنِ النَّبِيِّ (ﷺ) مِنْ وَجْهِهِ أَنَّهُ قَالَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي
سَبْعُونَ أَلْفًا لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عُكَّاشَةُ بْنُ مُحْصَنٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْعُ اللَّهَ
أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَقَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ وَدَعَا لَهُ فَمَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَدْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَقَالَ سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ .

الاستيعاب في معرفة الاصحاب چاپ حیدرآباد، ج ۲، ص ۵۰۸ مسند احمد، ج ۱،
ص ۲۷۱، ۴۰۳، ۴۲۰، ۴۵۴، ج ۲، ص ۳۰۲، ۴۰۰، ۵۰۲ رساله قشیریہ طبع مصر،
ص ۷۶ .

۳۹۵ - هر شبی تاروز زاین شوق هدی
او رفیق راه اعلی می زدی
(ص ۳۹۲، س ۲۱)

اشاره است بدین خبر :

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَارْحَمْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى .

نهایه ابن انیر، ج ۲، ص ۹۳ جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۵

۳۹۶ - گفت هر کس که مرا مزده دهد
چون صفر پای از جهان بیرون نهد
که صفر بگذشت و شد ماه ربیع
مزده ور باشم مر او را و شفیع

(ص ۳۹۲، س ۲۱)
مقصود این روایت است :

مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ .

احادیث مشنوی

که در کتاب اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۷) و نیز در رواشح سماویہ تألیف میرداماد
رواحادیث موضوعه شمرده شده است .

و بدینصورت :

من بشرنی بخروج آزار بشرته بالجنة .

هم جزو موضوعات آمده است .
اللائی المصنوعه ، ج ۲ ، ص ۱۴۰

۳۹۷ - گفت عکاشه صفر بگذشت و رفت

گفت که جنت ترا ای شیر زفت

دیگری آمد که بگذشت این صفر

گفت عکاشه ببرد از مژده بر

۱۰ (ص ۳۹۲ ، س ۲۳)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۳۹۴) ذکر شد و بیگمان از اختلاط

آن حدیث با روایت موضوع :

من بشرنی بخروج صفر - این داستان پدید آمده است و هیچیک از اصحاب

رجال و محدثین چنین مطلبی نقل نکرده اند .

۱۵ - ۳۹۸ - غافلای هم حکمتست و نعمتست

تا نپرد زود سرمایه ز دست

غافلای هم حکمتست و این عمی

تا بماند لیک تا این حد چرا

(ص ۳۹۳ ، س ۱۰)

۲۰ رجوع کنید بذیل شماره (۳۳۹)

تا که کان الله له آید بدست

۳۹۹ - کان لله دادن آن حبه است

(ص ۳۹۳ ، س ۱۲)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۴۳) ذکر شد .

دفتر چهارم

۴۰۰ - يك زنى آمد پيش مرتضى^۱ گفت شد بر ناودان طفلى مرا
(ص ۳۹۴ ، س ۱۹)

مستند آنرا در مآخذ قصص و تمثيلات مثنوى (انتشارات دانشگاه طهران)
ص ۱۴۷ مى توان يافت .

۴۰۱ - زانکه دوزخ گوید ای مؤمن تو زود
بر گذر که نورت آتش را ربود
بگذر ای مؤمن که نورت می کشد
آتش را چونکه دامن می کشد
(ص ۳۹۵ ، س ۲۲)

۱۰ - مستفاد از مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۱۳۴) مذکور گردید .

۴۰۲ - در حدیث آمد که مؤمن در دعا
چون امان خواهد زد دوزخ از خدا
دوزخ از وی هم امان جوید بجان
که خدایا دور دارم از فلان
(ص ۳۹۵ ، س ۲۴)

۱۵

مقصود این روایت است :

إِذَا قَالَ الْمُؤْمِنُ اللَّهُمَّ اجْرِنِي مِنَ النَّارِ تَقُولُ النَّارُ اللَّهُمَّ اجْرِنِي مِنْهُ .
المنهج القوی ، ج ۴ ، ص ۳۸۷

۴۰۳ - ای خنک آنرا که ذلت نفسه
وای آن کز سر کشی شد چون که او
(ص ۳۹۶ ، س ۲۳)

۲۰

اشاره است بحديث : طوبى لمن ذل نفسه - که در ذیل شماره ۲۷۹ نقل شد .

۴۰۴ - این فروع است و اصولش آن بود
که ترفع شرکت یزدان بود
(ص ۳۹۷ ، س ۳)

مقتبس است از مفاد خبر ذیل .

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِزَّةُ إِزَارِي فَمَنْ نَارَعَنِي
وَاحِدًا مِنْهُمَا أُلْقِيهِ فِي النَّارِ .

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۸، ۳۷۶، ۴۱۴، ۴۲۷ جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۱
بوجوه مختلف و احیاء العلوم، ج ۱، ص ۳۴ .

قال رسول الله (ﷺ) العزّ ازاره و الكبرياء رداؤه فمن ينازعني
عذبتة .

مسلم، ج ۸، ص ۳۴

۴۰۵ - جز عماد الملك نامی از خواص

۱۰ در شفاعت مصطفی و ارانه خاص

(ص ۴۰۲، ص ۱۰)

اشاره است بدین خبر و نظائر آن که در باره شفاعت پیغمبر ما (ﷺ) و
تفسیر مقام محمود نقل کرده اند :

ثُمَّ يَقُومُ نَبِيِّكُمْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَابِعًا فَلَا يَشْفَعُ أَحَدٌ بَعْدَهُ فِيمَا
يَشْفَعُ فِيهِ وَهُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ .

۱۵

تفسیر طبری، چاپ مصر، ج ۱۵، ص ۹۱

يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ فَيَقُومُ الْمُؤْمِنُونَ حِينَ تُرْفَعُ الْجَنَّةُ فَيَأْتُونَ آدَمَ عَلَيْهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَيَقُولُونَ يَا أَبَانَا اسْتَفِيحْ لَنَا الْجَنَّةَ فَيَقُولُ وَهَلْ أَخْرَجْتُمْ
مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا خَطِيئَةَ أَبِيكُمْ آدَمَ أَعْمِدُوا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ
فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَلِكَ إِنَّمَا كُنْتُ خَلِيلًا مِنْ وَرَاءِ وَرَاءِ أَعْمِدُوا
إِلَى النَّبِيِّ مُوسَىٰ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكَلِيمًا فَيَأْتُونَ مُوسَىٰ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِ

۲۰

ذَٰكَ اَعْمِدُوْا اِلَى كَلِمَةِ اللّٰهِ وَرُوْحِهِ عِيْسَى فَيَقُوْلُ عِيْسَى لَسْتُ بِصَاحِبِ ذَٰكَ
فَيَأْتُوْنَ مُحَمَّدًا (وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ) فَيَقُوْمُ فَيُوْذَنُ لَهُ .

مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۸۸

۴۰۶ - لی مع الله وقت بود آن دم مرا
لا یسع فیہ نبی مجتبیٰ
(ص ۴۰۲، س ۲۶)

اشاره است بروایتی که در ذیل شماره (۱۰۰) آورده ایم.

۴۰۷ - گر ببرد او بقهر خود سرم
شاه بخشد شصت جان دیگرم
(ص ۴۰۲، س ۲۷)

اشاره است بحديث ذیل :

۱۰ مَنْ اَحْبَبَنِی قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَاَنَا دِيْتُهُ .

المنهج القوی، ج ۴، ص ۳۹۸

۴۰۸ - او ادب ناموخت از جبریل راد
که پیرسید از خلیل حق مراد
(ص ۴۰۳، س ۱۰)

رجوع کنید به: ماخذ قصص وتمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۱۵ ص ۱۴۹

۴۰۹ - زانکه داند کاین جهان کاشتن
هست بهر محشر و برداشتن
(ص ۴۰۳، س ۱۷)

مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۳۳۸) مذکور افتاد.

۴۱۰ - بهر اظهار است این خلق جهان
تا نماید گنج حکمتها نهان

کنت کنزاً گفت مخفیاً شنو

جوهر خود گم مکن اظهار شو

(ص ۴۰۴، س ۱۴)

احادیث مشنوی

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۷۰) آورده ایم .

۴۱۱ - نوم ما چون شد اخو الموت ای فلان

ز این برادر آن برادر را بدان

(ص ۴۰۵ ، س ۱۴)

۵ اشارتست بحدیثی که در ذیل شماره (۱۱) مذکور گردید .

۴۱۲ - آن چنانکه گفت پیغمبر ز نور

که نشانش آن بود اندر صدور

که تجافی دارد از دار الغرور

هم انابت آرد از دار السرور

۱۰ (ص ۴۰۵ ، س ۲۴)

مقصود روایت ذیل است :

إِذَا دَخَلَ النُّورَ الْقَلْبَ انْشَرَحَ وَ انْفَسَحَ قَيْلٌ وَ مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ قَالَ
التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنْتَبَهِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْأَسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ
قَبْلَ نُزُولِهِ .

۱۵ شرح تعرف ، ج ۱ ، ص ۶۳ ، ج ۳ ، ص ۴۶ ، احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۵۸ با
تفاوت مختصر ، اتحاف السادة المتقين ، ج ۱ ، ص ۴۲۴ - ۴۲۵ که بحث مفصلی درباره
سند این روایت نموده است .

۴۱۳ - بهر این فرمود آن شاه نبیه

مصطفی که الوالد سرّ ابیه

(ص ۴۰۷ ، س ۱۳)

۲۰ مقصود این حدیث است :

أَلَوْلَدُ سِرِّ أَبِيهِ . که مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۹۹) در باره آن چنین
می گوید :

قال السخاوی كالزركشي لا اصل له .

دفتر چهارم

۴۱۴ - گفت صالح را خدا گفتن خطاست

کاو غنی القلب از داد خداست

(ص ۴۰۷، س ۲۷)

مقتبس است از مضمون این خبر :

لَيْسَ الْغِنَىٰ عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلَكِنَّ الْغِنَىٰ غِنَى النَّفْسِ . که در ذیل

شماره (۲۹۲) توان دید .

۴۱۵ - گفت رو هر کاو غم دین برآزید

باقی غمها خدا از وی برید

(ص ۴۰۸، س ۱)

ناظر است بمضمون این حدیث :

مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّ دُنْيَاهُ وَمَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ

لَمْ يُبَالِ اللَّهُ فِي أَيِّ أَوْدِيَةِ الدُّنْيَا هَلَكَ .

مستدرک حاکم ، ج ۲ ، ۴۴۳

۴۱۶ - صید دین کن تا رسد اندر تبع

حسن و مال و جاه و بخت منتفع

(ص ۴۰۸، س ۳)

۱۵ مستفاد است از حدیث ذیل .

مَنْ نَكَحَ الْمَرْأَةَ لِمَسَالِحِهَا وَجَمَالِهَا حُرِمَ جَمَالُهَا وَمَالُهَا وَمَنْ نَكَحَهَا

لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ مَالَهَا وَجَمَالَهَا .

احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۲۶

۴۱۷ - گفت رو من یافتم دارالسرور

وا رهیدم از چه از دار الغرور

(ص ۴۰۹، س ۵)

۲۰

تعبیر : دارالغرور - مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۴۱۲) گذشت .

۴۱۸ - زان نبی دنیات را سحاره خواند

کاو بافسون خلق را در چه نشاند

(ص ۴۰۹، س ۱۶)

مقصود حدیث ذیل است :

إِحْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أُسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴۰ ، جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۱ و با تفاوت
مختصر - ص ۸

۵. وكان مالك بن دينار يقول اتقوا السحارة فانها تسحر قلوب العلماء
(يعني الدنيا).

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۴۳ شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۴۰۹

۴۱۹ - رحمت او سابقست از قهر او سابقی خواهی برو سابق بجو
(ص ۴۰۹ ، س ۲۲)

۱۰. اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۶۴) نقل شده است .

۴۲۰ - نی بگفتست آن سراج امتان این جهان و آن جهان را ضرّتان
(ص ۴۰۹ ، س ۶۴)

مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۳۶۳) مذکور شد .

۴۲۱ - بر مسلمانان نمی آری تو رحم

۱۵ مؤمنان خویشند و یکتن شحم ولحم
رنج يك جزوی زتن رنج همه است
گردم صلحست یا خود ماحمه است
(ص ۴۱۰ ، س ۲۲)

اشاره بحدیث ذیل است که بوجه بسیار روایت میشود :

۲۰. مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ وَ تَعَاطِفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى
مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى .

بخاری ، ج ۴ ، ص ۴۵ مسلم ، ج ۸ ، ص ۲۰ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۵
مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۲۷۰ .

دفترچہ چہارم

۴۲۴ - صلح کن با این پدر عاقی بھل
تا کہ فرش زر نماید آب و گل

پس قیامت نقد حال تو بود
پیش تو چرخ و زمین مبدل شود

(ص ۴۱۱، س ۱۳-۱۴)

ظاہراً مستفاد است از روایاتی کہ مفسرین در ذیل آیه شریفہ :

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ (سورہ ابراہیم آیہ ۴۸) نقل کردہ اند

مانند حدیث مروی از امیر المؤمنین علی علیہ السلام :

الْأَرْضُ مِنْ فِضَّةٍ وَالْجَنَّةُ مِنْ ذَهَبٍ .

تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۱۵۰ بیضاوی در تفسیر سورہ ابراہیم

۴۲۴ - جمع کن خود را جماعت رحمت

تا تو انم با تو گفتن آنچه هست

(ص ۴۱۲، س ۸)

اشارہ است بدان حدیث کہ در ذیل شمارہ (۷۶) آمدہ است .

پس جواب احقان آمد سکوت

۱۵ - ۴۲۴ - پس خموشی بہ دہد اور اثبوت

(ص ۴۱۲، س ۱۰)

رجوع کنید بذیل شمارہ (۳۵۷) .

توبہ آرم روز من ہفتاد بار

۴۲۵ - ہمچو پیغمبر ز گفتن وز نثار

(ص ۴۱۲، س ۱۵)

۲۰ ناظر است بحدیث ذیل :

وَاللّٰهُ اِنِّيْ لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِيْنَ مَرَّةً .

بخاری، ج ۴، ص ۶۴ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۱، ۲۸۲ جامع صغیر، ج ۲،

ص ۱۹۵ با اندک تفاوت .

احادیث مثنوی

إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً .

نهایه ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۰ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳ مسلم، ج ۸، ص ۷۲
با تعبیر: مائة مرة .

۴۲۶ - رازپنهان با چنین طبل و علم آب جوشان گشته از جف القلم

۵ (ص ۴۱۲، س ۱۶)

مقصود آن حدیث است که در ذیل شماره (۹۷) مندرج ساختیم .

۴۲۷ - گفت آنکه هست خورشید ره او

حرف طوبی هر که ذلت نفسه

ظَلَّ ذَلَّتْ نَفْسُهُ خَوْشٍ مَضْجِعِيست

۱۰ مستعدان صفا را مهجعی است

(ص ۴۱۳، س ۱۱ - ۱۲)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۷۹)

۴۲۸ - این چنین فرمود آن شاه رسل که منم کشتی در این دریای گل

شد خلیفه راستین بر جای من

یا کسی کاو در بصیرتهای من

۱۵ (ص ۴۱۴، س ۳)

مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۳۳۴) مذکور شد .

۴۲۹ - نور در چشم دلش سازد سکن

بهر چه سازد پی حب الوطن

(ص ۴۱۵، س ۳)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۲۸۰) ذکر نمودیم .

۴۳۰ - نیست آن بنظر بنور الله گزارف نور ربانی بود گردون شکاف

۲۰ (ص ۴۱۵، س ۴)

ناظر است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۳۳) نیز رجوع کنید به: اللآلی

المصنوعه، ج ۲، ص ۳۲۹ .

۴۳۱ - من شنیدم که در آمد قبیطی از عطش اندر وثاق سبطی (ص ۴۱۶، س ۱۰)

رجوع کنید به: ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۵۲

۴۳۲ - زانکه در باغی و در جوی بی پرد هر که از سر صف بوی بی پرد (ص ۴۱۷، س ۱)

مناسب است با حدیث عبدالله بن مسعود:

إِذَا قَرَأْتَ آلَ حَمٍ وَقَعْتَ فِي رَوْضَاتِ دَمِيثَاتٍ أَتَانَتْكُ فِيهَا .

دره الفواص، حریری، نهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰

۴۳۳ - گورها یکسان پیش چشم ما روضه و حفره پیش انبیا (ص ۴۱۸، س ۱۲)

اشاره بحدیث ذیل است:

إِنَّمَا الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۶۲

۴۳۴ - راست بینی هر بدی آسان و زب مصطفی کی خواستی آنرا ز رب

گفت بنما جزو جزو از فوق و پست

آنچنانکه پیش تو آن چیز هست

(ص ۴۱۹، س ۱۰)

۲۰ - اشاره است بروایتی که در ذیل شماره (۱۱۶) نقل کردیم.

۴۳۵ - چونکه مقصود از وجود اظهار بود

بایدش از پند و اغوا آزمود

(ص ۴۱۹، س ۲۴)

احادیث مشنوی

مستفاد از مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۷۰) آوردیم .

۴۳۶ - می نیارد یاد کاین دنیا چو خواب

می فرو پوشد چو اختر را سحاب

(ص ۴۲۰ ، س ۲۶)

اشاره است بحدیث : الدنیا کحلّم النائم - که در ذیل شماره (۲۲۳) نقل کردیم .

۴۳۷ - همچنین دنیا که حلم نائمست

خفته پندارد که این خود قائمست

(ص ۴۲۱ ، س ۱۳)

مقتبس است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۲۲۳) و یوسف بن احمد مولوی

آن روایت را در شرح این بیت بدینگونه نقل کرده است :

رَوَى عَنْ جَابِرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ (ﷺ) إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ أَيْضُ الْوَجْهِ

وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْكَ

السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَقَالَ مَا الدُّنْيَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا كَحُلْمِ النَّائِمِ فَقَالَ فَكَيْفَ

يَكُونُ الرَّجُلُ فِيهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَشَمِّرًا كَطَالِبِ الْقَافِلَةِ فَقَالَ فَكَمْ الْقَرَارُ فِيهَا

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَدْرِ الْمُتَخَلِّفِ عَنِ الْقَافِلَةِ فَقَالَ فَكَمْ مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَضَّةٌ عَيْنٍ .

المنهج القوى ، ج ۴ ، ص ۵۰۱

وا رهد از ظلمت ظن و دغل

۴۳۸ - تا بر آید ناسمهان صبح اجل

(ص ۴۲۱ ، س ۱۴)

مستفاد است از مضمون روایت : الناس نيام فاذا ماتوا انبجوا - که در ذیل شماره (۲۲۲) مذکور است .

۴۳۹- زاین وصیت کرد ما را مصطفی بحث کم جوید در ذات خدا
(ص ۴۲۲، س ۱۵)

مقصود حدیثی است که بصور ذیل روایت میشود :

تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَتَهْلِكُوا.

تَفَكَّرُوا فِي آيَاتِ اللَّهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ.

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۱ کنوز الحقائق، ص ۵۲

تفکروا فی الخلق ولا تتفکروا فی الخالق .

قصص الانبیاء، ثعلبی طبع مصر، ص ۱۰ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۱

تفکروا فی کل شیء ولا تفکروا فی ذات الله فان بین السماء السابعة

۱۰ الی کرسیه سبعة آلاف نور وهو فوق ذلك .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۱

۴۴۰- هست آن پندار او زیرا براه

صدء هزاران پرده آمد تا اله

هر یکی در پرده بی موصول جوست

وهم او آنست گان خود عین اوست

(ص ۴۲۲، س ۱۶)

۱۵

مستفاد است از مضمون روایت : ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة - که
در ذیل شماره (۱۲۸) نقل نمودیم و حدیث مروی از امام محمد باقر علیه السلام :

كُلُّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ

۲۰ إِلَيْكُمْ .

و حدیث مروی از حضرت رضا علیه السلام :

مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ .

وافی (از فیض) ج ۱، ص ۸۸ - ۸۹

احادیث مشنوی

۴۴۱ - جز که لا احصی نگوید او زجان

گز شمار و حد برونت این بیان
(ص ۴۲۲ ، س ۲۰)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۳)

۴۴۲ - با چنین قهری که زفت و فایقست برد لطفش بین که بر وی سابقست
(ص ۴۲۴ ، س ۱۳)

اشاره است بحدیثی که در ذیل شماره (۶۴) مذکور شد.

۴۴۳ - مصطفی میگفت پیش جبرئیل که چنانکه صورت تست ای جلیل
(ص ۴۲۴ ، س ۲۶)

۱۰ رجوع کنید بآخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۵۴

۴۴۴ - لاجرم گفت آن رسول ذو فنون رمز نحن الآخرون السابقون
(ص ۲۲۵ ، س ۲)

مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۱۸۱) آورده ایم.

۱۵ ۴۴۵ - چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش
و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت او را هین پیر اندر پیم

گفت رو رو که حریف تو نیم

(ص ۴۲۵ ، س ۲۱)

۲۰ مقتبس است از حدیث معراج :

فَلَمَّا بَلَغَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَاَنْتَهَى إِلَى الْحُجْبِ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ تَقَدَّمْ يَا رَسُولَ

اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْ مَلَّةً لَا أَحْتَرِقُ .

بحدار الانوار ، ج ۶ ، باب ۳۳ (فی معراجہ) شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۴۴

دفتر پنجم

گفت ای یاران من قسمت کنید

که شما پر از من و خوی منید

(ص ۴۳۰، س ۲۳)

مبتنی است بر روایت ذیل :

۵. **إِنَّ النَّبِيَّ (ﷺ) كَانَ إِذَا اجْتَمَعَ الضَّيْفَانُ قَالَ لِيَنْقَلِبَ كُلُّ رَجُلٍ بِضَيْفِهِ .**

دلایل النبوه (چاپ حیدرآباد) ج ۲، ص ۱۵۳

جمله جوها پر ز آب خوش شود

۴۵۲ - آب روح شاه اگر شیرین بود

این چنین فرمود سلطان عبس

که رعیت دین شه دارند و بس

(ص ۴۳۰، س ۲۶)

۱۰. اشاره بروایتی است که در ذیل شماره (۶۸ و ۶۹) ذکر شده است.

تا نماید وجه لایعین رأت

۴۵۳ - قرض ده کم کن ازین لقمه تنف

(ص ۴۳۲، س ۱۳)

اشاره است بحديث مذکور در ذیل شماره (۲۶۴)

بالمکاره که از او افزود کشت

۴۵۴ - حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِبِجَهٍ مَحْفُوفٍ كَشَّتْ

(ص ۴۳۲، س ۲۱)

۱۵. اقتباسی است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۱۵۲)

داده نوری کان نباشد بدر را

۴۵۵ - سبق برده رحمتش آن غدر را

(ص ۴۳۳، س ۱۸)

مستفاد است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۶۴)

زان سفر جوید کارخنا یا بلال

۲۰. ۴۵۶ - ز اختلاف خلق یابد اعتلال

مئذنه بر رو بزن طبل رحیل

ای بلال خوش نوای خوش صهییل

(ص ۴۳۴، س ۱۱)

اشاره است بحديثی که در ذیل شماره (۴۸) آورده ایم.

احادیث مشنوی

۴۵۷ - حاجتش نبود بفعل و قول خوب

احذروهم هم جواسیس القلوب

(ص ۴۳۴ ، س ۲۲)

اشاره است بروایت مذکور در ذیل شماره (۱۳۹)

۴۵۸ - در نبی شارکهم گفته است حق

هم در اموال و در اولاد از سبق

گفت پیغمبر ز غیب این را جلی

در مقالات نوادر با علی

(ص ۴۳۵ ، س ۱۸)

مقصود از « مقالات نوادر » ظاهراً حدیث بسیار مفصّلی است که مجلسی در

بحار الانوار ، ج ۲۳ و ملا محسن فیض دروافی ، ج ۱۲ ، ص ۱۰۷ - ۱۰۸ نقل کرده‌اند و در آن جمله ذیل وارد شده است :

فَقُضِيَ بَيْنَكُمْا وَلَدُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَقْرَبُهُ حَتَّىٰ يَشِيبَ .

و ملا محسن فیض این روایت را ضعیف می‌شمارد و نیز روایات متعدد مشعر

بر شرکت شیطان در نسل و اولاد آدمیان در کتاب وافی نقل شده (ج ۱۲ ، ص ۱۰۴ - ۱۰۵) که ممکن است بیت مذکور در مشنوی بر آنها مبتنی باشد .

و این روایت که در مستدرک الوسائل (ج ۲ ، ص ۵۴۹) مذکور است نیز با گفته مولانا مناسبت دارد :

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) يَا عَلِيُّ إِذَا... أَهْلَكَ فَقُلِ اللَّهُمَّ جَنِّبِي الشَّيْطَانَ

وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مِمَّا رَزَقْتَنِي فَإِنَّهُ إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمْا وَلَدُ لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ .

۴۵۹ - گر نگشتی دو جسم آنرا اقول اسلم الشيطان نفرمودی رسول

(ص ۴۳۶ ، س ۵)

اشاره است بدین خبر :

لَيْسَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ قَالُوا وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ .

مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۷، ۳۸۵، ۳۹۷، ۴۶۰ مسلم، ج ۸، ص ۱۳۹ با
اختلاف تعبیر .

فضلت علي آدم بخصلتين كان شيطاني كافرا فاعانني الله عليه حتي اسلم
وكن ازواجي عونالي وكان شيطان آدم كافرا وكانت زوجته عوننا علي
خطيئته .

جامع صغير، ج ۲، ص ۷۵ احياء العلوم، ج ۲، ص ۲۱

۴۶۰ - ان في الجوع طعاما وافرا افتقدها و ارتج يا نافرا
(ص ۴۳۶، س ۹)

اشاره است بدین خبر :

الْجُوعُ طَعَامُ الْحَقِّ لَا يُطْعِمُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ .

شرح تعرف، ج ۱، ص ۹۴

۴۶۱ - چون ملك از لوح محفوظ آن خرد ۱۵

هر صباحی درس هر روزه برد
(ص ۴۳۷، س ۴)

مستفاد است ظاهراً از مضمون این روایت :

وَالْقَلَمُ يُؤَدِّي إِلَى اللّٰوْحِ وَهُوَ مَلَكٌ وَاللّٰوْحُ يُؤَدِّي إِلَى اِسْرَافِيْلَ
وَاِسْرَافِيْلُ يُؤَدِّي إِلَى مِيكَائِيْلَ وَمِيكَائِيْلُ يُؤَدِّي إِلَى جِبْرِيْلَ وَجِبْرِيْلُ
يُؤَدِّي إِلَى الْاَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ .

فصل الخطاب، ص ۱۸۱ نیز رجوع کنید به : تفسیر امام فخر، ج ۸، ص ۵۲۸
و بیضاوی طبع ایران، ص ۴۵۹ (حاشیه) و سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۱۶ .

احادیث مشنوی

۴۶۲ - عسر بایسراست هین آیس مباح

راه داری ز این همت اندر معاش

(ص ۴۳۸ ، س ۹)

مصراع دوم مستفاد است از مضمون روایتی که در ذیل شماره (۲۷۸) مذکور گردید .

۴۶۳ - گفت درویشی بدرویشی که تو

چون بدیدی حضرت حق را بگو

(ص ۴۳۹ ، س ۲۶ بعد)

مستفاد است از مضمون این خبر :

۱۰. إِنْ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا خَرَجَ مَاءٌ وَ نَارًا فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ نَارٌ فَمَا بَارِدٌ وَ أَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهُ نَارٌ فَإِنَّهَا مَاءٌ عَذْبٌ بَارِدٌ .

مسند احمد، ج ۵ ، ص ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۵ و با اختلاف مختصر ، ص ۴۳۵ و نیز مستدرک حاکم ، ج ۴ ، ص ۴۹۱ .

۴۶۴ - بس نکو گفت آن رسول خوش جواز

ذره بی عقلت به از صوم و نماز

(ص ۴۴۰ ، س ۱۵)

تعبیر « خوش جواز » مقتبس است از روایت ذیل :

كُنْتُ أَبِيعُ النَّاسَ وَ كَانَ مِنْ خُلُقِي الْجَوَازُ .

۲۰. نهاية ابن انیر ، ج ۱ ، ص ۱۸۷

لَقَدْ أَمَرْتُ أَنْ أَتَجَوَّزَ فِي الْقَوْلِ فَإِنَّ الْجَوَازَ فِي الْقَوْلِ هُوَ خَيْرٌ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۲۴ کنوز الحقائق ، ص ۱۰۹

و مصراع دوم اشاره است بدین خبر :

أَثْنِي قَوْمٌ مِنَ الصَّحَابَةِ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِالصَّلَاةِ وَالْعِبَادَةِ
وَأَخْصَالَ الْخَيْرِ حَتَّى بَالَغُوا فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَيْفَ عَقَلَهُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نُخْبِرُكَ
بِاجْتِهَادِهِ فِي الْعِبَادَةِ وَضُرُوبِ الْخَيْرِ وَتَسْأَلُ عَنْ عَقَلِهِ فَقَالَ إِنَّ الْأَحْمَقَ
لَيُصِيبُ بِحُكْمِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصِيبُهُ الْفَاجِرُ بِفُجُورِهِ وَإِنَّمَا تَرْتَفِعُ الْعِبَادَةُ غَدَاً
فِي دَرَجَاتِهِمْ وَيَنَالُونَ مِنَ الزُّلْفَى عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ .

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۴۶۴

اذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله فانما يجازي بعقله .
وافى ، ج ۱ ، ص ۲۵

يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ .

كنوز الحقائق ، ص ۱۷۲

قوام المرء عقله و لا دين لمن لا عقل له .

كنوز الحقائق ، ص ۹۲

لكل شيء دعامة و دعامة المؤمن عقله .

كنوز الحقائق ، ص ۱۰۹

عن ابي جعفر عليه السلام قال انما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة

على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا .

وافى ، ج ۱ ، ص ۲۵

روي عن عائشة انها قالت قلت يا رسول الله بم يتفاضل الناس في

الناس (في الدنيا - ظ) قال عليه السلام بالعقل قلت و في الآخرة قال

بالعقل قلت اليس يجوزون باعمالهم قال يا عائشة وهل عملوا الا بقدر ما اعطاهم الله من العقل .

المنهج القوی ، ج ۵ ، ص ۷۳

۴۶۵ - این تفاوت عقلاهارا نیک دان

در مراتب از زمین تا آسمان

۵ (ص ۴۴۰ ، س ۲۱)

مبتنی است بر خبری که در ذیل شماره (۲۱۶) منقول افتاد .

۴۶۶ - دست اشکسته بر آور در دعا

سوی اشکسته پرد فضل خدا

(ص ۴۴۱ ، س ۱۶)

مناسب با مضمون این خبر است که از موسی علیه السلام می آورند که گفت :

۱۰ إِلَهِي أَيْنَ أَطْلُبُكَ قَالَ عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ .

شرح تعرف ، ج ۳ ، ص ۱۲۷

۴۶۷ - یا رسول الله در آن وادی کسان

می زنند از چشم بد بر کر کسان

بر شتر چشم افکند همچون حمام

۱۵ و آن گهان بفرستد اندر پی غلام

که برو از پیه این اشتر بنجر

بیند او اشتر سقط در راه در

(ص ۴۴۲ ، س ۵ بیعد)

مستفاد است از مضمون این روایت :

۲۰ إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقِنْدَرُ .

شرح تعرف ، ج ۳ ، ص ۲۳ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۶۹ و سفینه البحار ، ج ۲ ،

ص ۳۰۲ با مختصر اختلاف .

و موافقت با گفته مفسرین :

و كانت العين في بني اسد حتى ان كانت الناقة السمينه و البقرة

السَّمِينَةُ تَمْرٌ بِأَحَدِهِمْ فَيَعِينُهَا ثُمَّ يَقُولُ يَا جَارِيَةَ خَذِي الْمَكْتَلُ وَاللَّهِمَّ فَاتِينَا
بِلَحْمٍ مِنْ لَحْمِ هَذِهِ فَمَا تَبْرَحُ حَتَّى تَقْعَ بِالْمَوْتِ فَتَنْجِرِي .

اسباب النزول (از واحدی) طبع مصر ، ص ۲۲۸

۴۶۸ - سبق رحمت راست و این از رحمتست

چشم بد محصول قهر و لعنت است

رحمتش بر تقمّتش غالب بود

چیره زان شد هر نبی بر خصم خود

(ص ۴۴۲ ، س ۹)

اشاره است بحديث : سبقت رحمتي غضبي - که در ذیل شماره (۶۴) ذکر

شده است .

۴۶۹ - حرص بط یکتاست و آن پنجاه تاست

حرص و شهوت مار و منصب اژدهاست

(ص ۴۴۲ ، س ۱۰)

اشاره بدین خبر است :

أَمْوَالُ حَيَّةٍ وَ أَلْجَاهُ أَضْرُ مِنْهُ .

المنهج القوی ، ج ۵ ، ص ۸۳

۴۷۰ - صد خورنده گنجد اندر گرد خوان

دو ریاست جو گنجد در جهان

(ص ۴۴۲ ، س ۱۵)

۲۰ مناسب است با مضمون خبر ذیل :

مَا ضَاقَ مَجْلِسٌ بِمُتَحَابِّينَ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۵ کنوز الحقائق ، ص ۱۱۷

هر که در پوشد بر او گردد وبال

۴۷۱ - هست الوهیت ردای ذوالجلال

(ص ۴۴۲ ، س ۱۸)

احادیث مشنوی

ناظر است بحديث مذکور در ذیل شماره (۴۰۶)

۴۷۳ - هین مکن خود را خصی رهبان مشو

ز انکه عفت هست شهوت را فرو
(ص ۴۴۳، س ۲۴)

مبتنی است بر خبر ذیل :

۵ رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ وَ لَوْ أَذِنَ فِيهِ
لَاخْتَصَيْنَا .

حلیة الاولیا ، ج ۱ ، ص ۹۳ نہایہ ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۵۹ بحذف ذیل خبر

۴۷۴ - عاشقان را شادمانی و غم اوست دستمزد و اجرت خدمت ہم اوست

۱۰ (ص ۴۴۴، س ۲)

مناسبت با مضمون این روایت :

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُلُّ عَمَلٍ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَ أَنَا أُجْزِي بِهِ .
جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۸۰ و با مختصر اختلاف ص ۵۰ احیاء العلوم ، ج ۱ ،
ص ۱۶۱ اتحاف السادة المتقين ، ج ۴ ، ص ۱۸۸ وافی فیض ، ج ۷ ، ص ۵

۱۵ بنا بر آنکه فعل در جمله : و انا اجزي به - مجهول خوانده شود .

۴۷۴ - غیر معشوق ار تماشایی بود عشق نبود هرزه سودایی بود

(ص ۴۴۴، س ۲)

مناسب است با مضمون روایتی که در ذیل شماره (۶) مذکور افتاد .

۴۷۵ - زان بفرموده است آن نیکو رسول

۲۰ که هر آنکو مرد و کرد از تن نزول

نیست او را حسرت اقلان و موت

لیک باشد حسرت تقصیر و فوت

(ص ۴۴۴، س ۱۹)

ظاهراً مقصود این روایت است :

مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ إِلَّا نَدِمَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونَ أَزْدَادَ
وَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونَ نُزْعَ .

حلیة الاولیا، ج ۸، ص ۱۷۸ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۴۷

۵ و یوسف بن احمد مولوی این روایت را نقل می کند :

ما علی الارض نفس تموت و لها عند الله خیر تحب ان ترجع الیکم و لها
خیر الدنیا و ما فیها .

المنهج القوی، ج ۵، ص ۹۸

۴۷۶ - این سلاح عجب من شد ای فتی عجب آرد معجبان را صد بلا

(ص ۴۴۵، س ۲۶)

۱۰

ناظر است بحدیث ذیل :

ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَمِيٌّ مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ ثَلَاثٌ
مُنْجِيَاتٌ خَشْيَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنِيِّ وَ الْعَدْلُ
فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا .

حلیة الاولیا، ج ۲، ص ۳۴۳ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۷ و با حذف ذیل روایت

۱۵

حلیة الاولیا، ج ۳، ص ۲۱۹ خصال صدوق طبع طهران، ج ۱، ص ۷۶ - ۷۷ .

۴۷۷ - من که خصم هم منم اندر گریز تا ابد کار من آمد خیز خیز

(ص ۴۴۶، س ۱۲)

مستفاد است از مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۱۷) و شماره (۳۷) ذکر

۲۰ کردیم .

۴۷۸ - فقر فخری را فنا پیرایه شد چون زبانه شمع او بی سایه شد

(ص ۴۴۶، س ۱۷)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۵۴)

۴۷۹ - آنچنان کاندرا صباح روشنی

قطره می بارید و بالا ابر نی

(ص ۴۴۷ ، س ۴)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۲۳ و ۱۶۲ .

۴۸۰ - فقر فخری بهر آن آمد سنی

تاز طماعان گریزم در غنی

(ص ۴۴۷ ، س ۹)

اشاره است بخبری که در ذیل شماره (۵۴) مذکور شد .

۴۸۱ - کاو نبی وقت خویش است ای مرید

زانکه از نور نبی آمد پدید

(ص ۴۴۷ ، س ۲۶)

۱۰ مبتنی است بر حدیثی که در ذیل شماره (۲۲۴) آمده است .

۴۸۲ - تا معیت راست آید زانکه مرد

با کسی جفتست کاو را دوست کرد

این جهان و آن جهان با او بود

و این حدیث احمد خوش خو بود

۱۵ گفت المرء مع محبوبه

لا یفک المرء من مطلوبه

(ص ۴۴۷ ، س ۲۸)

مقصود این حدیث است :

المرء مع من أحب .

۲۰ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۹۹ حلیة الاولیا ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ ، ج ۵ ، ص ۳۷ ،

ج ۶ ، ص ۲۸۵ ، ج ۷ ، ص ۳۰۸ احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۲۶ جامع صغیر ، ج ۲ ،

ص ۱۸۴ .

که بدین صورت نیز روایت میشود :

المرء مع من أحب وله ما اکتسب ، المرء مع من أحب و انت مع

من احببت .

کنوز الحقائق ، ص ۱۳۷ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۴

العبد مع من احب ، العبد عند ظنه بالله و هو مع من احب .
جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۶۷ کنوز الحقائق ، ص ۸۴

۴۸۴ - هر که سازد زین جهان آب حیات

زو ترش از دیگران آید مهمات

(ص ۴۴۹ ، س ۹)

ناظر است بدین خبر :

إِيَّاكُمْ وَ مُجَالَسَةَ الْمُؤْتِي قِيلَ وَ مَنْ هُمْ قَالَ الْأَغْنِيَاءُ .

طبقات الشافعية ، طبع مصر ، ج ۴ ، ص ۱۵۶ بنقل از احياء العلوم و با تعبیر :

لَا تَجَالِسُوا الْمُؤْتِي - شرح تعرف ، ج ۱ ، ص ۶۳

۴۸۴ - گفت پیغمبر که رحم آرید بر

حال من کان غنيا فافتقر

(ص ۴۵۰ ، س ۸)

مقصود روایت ذیل است :

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةَ غَنِيٍّ قَوْمٍ افْتَقَرُوا وَ عَزِيزٍ قَوْمٍ ذَلَّ وَ فَقِيهًا يَتَلَاَعَبُ

بِهِ الْجُهَالُ .

اتحاف السادة المتقين ، ج ۲ ، ص ۳۳۵ با بحث در وجوه و طرق روایت ابن
حدیث ، اللآلی المصنوعة ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۱ و با تفاوت مختصر احياء العلوم ، ج ۴ ،
ص ۲۱ و منسوب بفضیل بن عیاض ، ج ۱ ، ص ۴۵ .

ثلاثة يرحمون عاقل يجرى عليه حكم جاهل و ضعيف في يد ظالم قوى

و کریم قوم احتاج الی لئیم . (علي عليه السلام)

شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۴۰

احادیث متنوی

۴۸۵ - تا سلیمان گفت آن هدهد اگر

هجر را عذری نگوید معتبر

بکشمش یا خود دهم او را عذاب

یک عذاب سخت بیرون از حساب

هان کدامست آن عذاب ای معتمد

۵

در قفس بودن بغیر از جنس خود

(ص ۴۵۰ ، س ۲۳)

مبتنی است بر روایت بعضی از مفسرین در تفسیر آیه : **لَا تُعَذِّبُهُ عَذَاباً**

شَدِيداً أَوْ لَا ذُبْحَنُ (سورة النمل، آیه ۲۱) بدینگونه : **لَا لُزِمَتْهُ صُحْبَةَ الْأَضْدَادِ**.

تفسیر امام فخر : ج ۶ ، ص ۵۶۰ ابوالفتوح ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ ۱۰

۴۸۶ - گفت لا ينظر الى تصويركم فابتغوا ذا القلب في تدبيركم

(ص ۴۵۱ ، س ۱۹)

مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۱۵۰) ذکر کردیم.

۴۸۷ - ننگرم در تو در آن دل بنگرم تحفه آن را آری جان در برم

(ص ۴۵۱ ، س ۲۶) ۱۵

رجوع کنید بذیل شماره (۱۵۰).

۴۸۸ - با تو او چونست من هستم چنان زیر پای مادران باشد چنان

(ص ۴۵۱ ، س ۲۷)

مقتبس است از این حدیث :

الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ.

۲۰

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ کنوزالحقائق ، ص ۵۶

۴۸۹ - بهر آن گفت آن رسول مستجیب رمز الاسلام فی الدنیا غریب

(ص ۴۵۲ ، س ۲۳)

مقصود این حدیث است :

بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ .

صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۹۰ احیاء العلوم ، ج ۱ ، ص ۲۹ و با تعبیر :

انّ الاسلام بدأ - مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۹۸ و با تعبیر : ان الايمان : ج ۱ ،

ص ۱۸۴ و با عبارت : انّ الدین - ج ۲ : ص ۳۸۹ حلیة الاولیا ، ج ۲ ، ص ۱۰ و نیز

رجوع کنید به : جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۷۷ و کنوز الحقائق ، ص ۲۸ .

۴۹۰ - گفت ابلیس لعین دادار را دام زفتی خواهم این اشکار را

(ص ۴۵۳ ، س ۲۲)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۱۰ ص ۱۶۴ .

۴۹۱ - چونکه خوبی زنان با او نمود

که ز عقل و صبر مردان می فزود

پس زد انگشتك برقص اندر فتاد

که بده زوتر رسیدم در مراد

(ص ۴۵۴ ، س ۱)

۱۵

مناسب است با مضمون خبر ذیل :

إِتَّقُوا الدُّنْيَا وَ اتَّقُوا النِّسَاءَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ طَّلَاعُ رِصَادٍ وَ مَا هُوَ بِشَيْءٍ

لِفُخُوحِهِ بِأَوْثَقَ لَصِيدِهِ فِي الْأَتْقِيَاءِ مِنَ النِّسَاءِ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۷

۴۹۲ ۲۰ - این جهان جادوست و ما آن تاجریم

که از او مهتاب پیموده خریم

(ص ۴۵۶ ، س ۳)

مقتبس است از حدیثی که در ذیل شماره (۴۱۸) ذکر شده است .

احادیث مشنوی

۴۹۳ - در زمانه مر ترا سه ہمر ہند

ز آن یکی وافی و آن دو غدر مند

آن یکی یاران و دیگر رخت و مال

و آن سیوم و افیست و آن حسن الفعال

۵ (ص ۴۵۶، س ۶)

مستفاد است از این خبر :

يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ فَيَرْجِعُ اِثْنَانِ وَيَبْقَىٰ وَاحِدٌ يَتَّبِعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ
وَعَمَلُهُ فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَىٰ عَمَلُهُ .

مسلم، ج ۸، ص ۲۱۱-۲۱۲ و باختصر اختلاف - بخاری، ج ۴، ص ۸۵

۱۰ نیز حلیۃ الاولیا، ج ۷، ص ۳۱۰، ج ۱۰، ص ۴ احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۴۳ -
ربیع الابرار، باب العمل و الکرد، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۴ .

۴۹۴ - مال ناید با تو بیرون از قصور

یار آید لیک تا بالین گور

چون ترا روز اجل آید پیش

۱۵ یار گوید از زبان حال خویش

تا بدینجا یش ہمرہ نیستم

بر سر گورت زمانی بیستم

فعل تو وافی است زان کن ملتحد

کاندر آید با تودر قعر لحد

۲۰ (ص ۴۵۶، س ۷ بیعد)

مناسب است با مضمون حدیث ذیل :

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ وَمَثَلُ الْأَجَلِ مَثَلُ رَجُلٍ لَهُ ثَلَاثَةُ أَخِلَاءَ قَالَ لَهُ مَالُهُ أَنَا
مَالِكَ خُدْمَنِي مَا شِئْتَ وَدَعَّ مَا شِئْتَ وَقَالَ الْآخِرُ أَنَا مَعَكَ أَجْمَلُكَ وَأَضْعَكَ
قَالَ هَذَا عَشِيرَتُهُ وَقَالَ الثَّالِثُ أَنَا مَعَكَ أَدْخُلُ مَعَكَ وَأَخْرُجُ مَعَكَ مِثَّ

أَوْحِيَّتَ قَالَ هَذَا عَمَلُهُ .

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۷۴ - ۷۵ و نیز رجوع کنید به : مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران) ص ۱۶۴ - ۱۶۵ .

۴۹۵ - هست پیدا آن پیش چشم دل جهد کن پیش دل آ جهد المقل
(ص ۴۵۷ ، س ۲۸)

تعبیر : جهد المقل - که در مثنوی مکرر آمده مأخوذ است از این حدیث :

أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ جُهْدُ الْمُقِلِّ وَ أِبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۹ نهایة ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹۰ کنوزالحقائق ص ۱۶

۴۹۶ - تو ز جایی آمدی و از موطنی آمدن را هیچ دانی راه نی
(ص ۴۵۸ ، س ۱۸)

مناسب است با مضمون روایتی که در ذیل شماره (۲۱۰) ذکر شد .

۴۹۷ - تا احب الله آبی در حسیب کز درخت احمدی با اوست سیب

تا که ابغض لله آبی پیش حق تا نگیرد بر تو رشک عشق دق

(ص ۴۶۲ ، س ۱-۴)

اشارتست بحدیثی که در ذیل شماره (۹۲) مذکور آمد .

۴۹۸ - جد را باید که جان بنده بود زانکه جد جوینده یا بنده بود

(ص ۴۶۶ ، س ۲)

مقتبس است از روایتی که در ذیل شماره (۲۱۴) مذکور است .

۴۹۹ - جز مگر بنده خدا یا جذب حق با رهش آرد بگرداند ورق

(ص ۴۶۶ ، س ۱۴)

مبتنی است بر روایتی که در ذیل شماره (۳۶۲) گذشت .

۵۰۰ - شهوت از خوردن بود کم کن ز خور

یا نکاحی کن گریز از شور و شر
(ص ۴۶۶ ، س ۱۷)

احادیث مشنوی

مستفاد است از مضمون این حدیث :

مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَعْضٌ لِلْبَصْرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرْجِ
وَ مَنْ لَا فَلَیْصُمْ فَإِنَّ الصَّوْمَ لَهُ وَ جَاءُ .

احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۵ و اتحاف السادة المتقین، ج ۵، ص ۴۸۶ - ۴۸۷

○ که اسناد این روایت را بدست میدهد.

۵۰۱ - چونکه صانع خواست ایجاد بشر از برای ابتلای خیر و شر

(ص ۴۷۱، ص ۲۵)

رجوع کنید به : مآخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۷۰ - ۱۷۱

۵۰۲ - هم ز عزرائیل با قهر و عطب تو بهی چون سبق رحمت بر غضب ۱۰

(ص ۴۷۲، ص ۳)

اشاره بعدی است که در ذیل شماره (۶۴) ذکر شده است.

۵۰۳ - سبق رحمت بر غضب هست ای فتی

لطف غالب بود در وصف خدا

۱۵ (ص ۴۷۲، ص ۲۲)

رجوع کنید بذیل شماره (۶۴)

۵۰۴ - بندگمان دارند لابد خوی او مشکهاشان پر ز آب جوی او

(ص ۴۷۲، ص ۲۳)

مبتنی است بر روایتی که در ذیل شماره (۶۹) نقل شده است.

۵۰۵ - آن رسول حق قلاوز سلوک گفت الناس علی دین الملوك ۲۰

(ص ۴۷۲، ص ۲۳)

مقصود حدیث مذکور در ذیل شماره (۶۸) است.

۵۰۶ - آب دیده پیش تو باقدر بود من نتانستم که آرم ناشنود

(ص ۴۷۲، ص ۲۵)

ناظر است بمضمون این خبر :

مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى
أَوْ قَطْرَةٍ دَمٍ أَهْرَيْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۱۸ جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۳۵ با تفصیل بیشتر .

۵ - ۵۰۷ - قوم یونس را چو پیدا شد بلا ابر پر آتش جدا شد از سما
(ص ۴۷۳، س ۶)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۷۱ .

۱۰ - ۵۰۸ - که برابر می نهد شاه مجید اشک را در فضل با خون شهید
(ص ۴۳۷، س ۱۳)

اشاره بعدی است که در ذیل شماره (۵۰۶) آوردیم.

۵۰۹ - عرش معدن گاه داد و معدلت
چاره جوی در زیر او پر مغفرت

جوی شیر و جوی شهد جاودان
جوی خمر و دجله آب روان

۱۵

پس ز عرش اندر بهشتستان رود
در جهان هم چیز کی ظاهر شود

(ص ۴۳۷، س ۲۲)

مقتبس است از حدیثی که در اخبار معراج آورده اند بدینگونه :

۲۰ از زیر آن درخت (سدره المنتهی) چهار چشمه بود دو ظاهر و دو پنهان

اما آن دو ظاهر نیل و فرات بود و اما آن دو جوی پنهان بیشت میرفت و از اصل
او چهار جوی بدر می آمد از آب و می و شیر و انگین .

تفسیر ابوالفتوح، ج ۳، ص ۳۱۸ و نیز بحار الانوار، ج ۶، باب اثبات المعراج

احادیث مشنوی

۵۱۰ - سبق رحمت گشت غالب بر غضب

ای بدیع افعال نیکو کار ربّ

(ص ۴۷۴، س ۳)

رجوع کنید بذیل شماره (۶۴)

۵۱۱ - من چو کلکم در میان اصبعین نیستم در صف طاعت بین بین

(ص ۴۷۵، س ۲۰)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۱۳)

۵۱۲ - ز آنک هر یک ز این مرضها را دواست

چون دوا نپذیرد آن حکم قضاست

۱۰ هر مرض دارد دوا میدان یقین

چون دواى درد سرما پوستین

(ص ۴۷۵، س ۲۷)

مبتنی است بر خبری که در ذیل شماره (۱۲۳) مذکور گردید.

۵۱۳ - چون قضا آید طیب ابله شود و آن دوا در نفع هم گمره شود

۱۵ (ص ۴۷۶، س ۱)

اشاره است بحدیث منقول در ذیل شماره (۲۹)

۵۱۴ - از طعام الله و قوت خوشگوار

در چنان دریا چو کشتی شو سوار

باش در روزه شکبیا و مصرّ

۲۰ دم بدم قوت خدا را منتظر

(ص ۴۷۷، س ۹)

مستفاد است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۴۶۰)

۵۱۵ - ای خدا بنمای تو هر چیز را آن چنانکه هست در خدعه سرا

(ص ۴۷۷، س ۲۲)

دفتر پنجم

رجوع کنید بذیل شماره (۱۱۶)

۵۱۶- هیچ مرده نیست پر حسرت زهرنگ
حسرتش آنست کش کم بوده برگ
(ص ۴۷۷ ، س ۲۳)

رجوع کنید بذیل شماره (۴۷۵)

۵۱۷ - در حدیث آمد که روز رستخیز

امر آید هر یکی تن را که خیز

(ص ۴۷۸ ، س ۶)

مستند آنرا در مآخذ قصص و تمثیلات مشوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۷۲ - می توان دید .

۱۰ ۵۱۸ - باز آید جان هر يك در بدن

همچو وقت صبح هوش آید بقرن

(ص ۴۷۸ ، س ۷)

مبتنی است بر خبر مذکور در شماره (۱۱) و مناسب است مضمون این بیت

و ابیات بعد با مفاد این روایت :

إِنَّكُمْ تَمُوتُونَ كَمَا تَنَامُونَ وَ تُبْعَثُونَ كَمَا تَسْتَيْقِطُونَ .

تلخیص البیان طبع طهران ، ص ۱۵۷

۱۵

۵۱۹ - لا ابالی وار آزادش کنیم

و آن خطاها را همه خط برزنی

(ص ۴۷۹ ، س ۱۴)

اشاره است بحدیث نبوی در حکایت از حق تعالی :

هُوَ لَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا ابَالِي وَ هُوَ لَاءِ فِي النَّارِ وَ لَا ابَالِي .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۳۶ ، نهایة ابن انیر ، ج ۱ ، ص ۸۵

۲۰

و ممکن است که اشاره بدین روایات باشد :

قال الله تعالى يا ابن آدم مهبا عبدتني و رجوتني و لم تشرك بي شيئا

غفرت لك على ما كان منك و ان استقبلتني بملئ السماء و الارض خطا

احادیث مشنوی

و ذنوبا استقبلتك بملئهن من المغفرة و اغفر لك و لا ابالي .
قال الله تعالى من علم اني ذو قدرة علي مغفرة الذنوب غفرت له و لا ابالي ما لم شرك بي شيئا .

جامع صغير، ج ۲، ص ۸۲

۵ - ۵۴۰ - گوشت پاره آت گویای او

پیه پاره منظر بینمای او

مسمع او از دو پاره استخوان

مدرکش دو قطره خون یعنی جنان

(ص ۴۷۹، س ۱۷)

۱۰ رجوع کنید بذیل شماره (۱۶۵)

۵۴۱ - شعله میزد آتش جان سفیه کآتشی بد الولد سرّ اییه

(ص ۴۸۱، س ۲۱)

این خبر را در ذیل شماره (۴۱۳) می توان یافت .

۵۴۲ - مال چون مار است و این جاه اژدها

۱۵ سایه مردان زمرد این دو را

(ص ۴۸۲، س ۵)

مستفاد است از روایتی که در ذیل شماره (۴۶۹) نوشتیم .

۵۴۳ - هر که بنهد سنت بدای فتنی

تا در افتد بعد او خلق از عمی

۲۰ جمع گردد بر وی آن جمله بزه

کاو سری بوده است و ایشان دم غزه

(ص ۴۸۲، س ۸)

مبتنی است بر حدیث مذکور در ذیل شماره (۱۲)

۵۴۴ - او خروس آسمان بوده زپیش نعره‌های او همه در وقت خویش

(ص ۴۸۲ ، س ۱۶)

رجوع کنید به : مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۷۴ .

۵۴۵ - گر رسد جذبه خدا ماء معین چاه ناکنده بروید از زمین

(ص ۴۸۴ ، س ۲۰)

مناسب با مفاد خبریست که در ذیل شماره (۳۶۰) مذکور شد .

۵۴۶ - هر که رنجی برد گنجی شد پدید

هر که جدی کرد در جدی رسید

(ص ۴۸۲ ، س ۲۱)

مبتنی است بر حدیث مذکور در ذیل شماره (۲۱۴)

۵۴۷ - گفت پیغمبر رکوع است و سجود

بر در حق کوفتن حلقه وجود

حلقه آن در هر آنکو می زند

بهر او دولت سری بیرون کند

(ص ۴۸۴ ، س ۲۱)

مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۳۱۴) آورده‌ایم .

۵۴۸ - گرچه نفس واحدیم از روی جان

ظاهرا دوریم از این سود و زیان

(ص ۴۸۶ ، س ۸)

مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۱۰۹) ذکر نمودیم .

۵۴۹ - بهر این پیغمبر آنرا شرح ساخت

کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت

(ص ۴۸۶ ، س ۲۸)

احادیث مشنوی

مراد روایت ذیل است :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

که در شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۵۴۷ منسوبست بامیر مؤمنان علی علیه السلام و باتعیر: اذا عرف نفسه - جزو احادیث نبوی آمده است (کنوز الحقائق، ص ۹) و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۸۶) بنقل از ابن تیمیہ آنرا از موضوعات می شمارد .

۵۳۰ - تا در آمد حکم و تقدیر الهی عقل حارس خیره سرگشت و تباه

(ص ۴۸۸ ، س ۱۸)

مناسب است با مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۲۹) ذکر شده است .

۱۰ - ۵۳۱ - هر چه کردم جمله نا کرده گرفت

طاعت نسا کرده آورده گرفت

نام من در نامه پاکان نوشت

دوزخی بودم بیخشیدم بهشت

(ص ۴۹۲ ، س ۱۱ بعد)

۱۵ - ناظر است بمضمون روایات ذیل :

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ .

احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۴ حلیة الاولیاء ، ج ۴ ، ص ۲۱۰ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ کنوز الحقائق ، ص ۵۳ .

إِذَا تَابَ الْعَبْدُ أَنْسَى اللَّهُ الْحَفْظَةَ ذُنُوبَهُ وَ أَنْسَى ذَلِكَ جَوَارِحَهُ

۲۰ - وَمَعَالِمَهُ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَاهِدٌ مِنَ اللَّهِ بِذَنْبٍ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۲۱

۵۳۲ - چون بر نجد بینوا مانند خلق کز کف عقل است چندین رزق حلق

(ص ۴۹۳ ، س ۲۳)

دفتر پنجم

ظاهراً اشاره است بجزو اخیر از حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ وَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ
وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ إِلَيَّ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ أَخَذُ
وَبِكَ أُعْطِي .

وافی فیض، ج ۱، ص ۲۴، ۱۹

۵ - ۵۳۳ - گفت رو به جستن رزقِ حلال فرض باشد از برای امثال

(ص ۴۹۵، ص ۴)

مستفاد است از روایتی که بصورت ذیل نقل شده است :

طَلَبُ الْحَلَالِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ،
طَلَبُ الْحَلَالِ جِهَادٌ، طَلَبُ الرَّجُلِ مَعِيشَتَهُ مِنَ الْحَلَالِ صَدَقَةٌ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۳ کنوزالحقائق، ص ۷۸

۱۰

۵۳۴ - گفت پیغمبر که بر رزق ای فتی

در قوو بسته است و بر در قفلها

جنبش و آمد شد ما و اکتساب

هست مفتاحی بر این قفل و حجاب

(ص ۴۹۵، ص ۵)

۱۵

ظاهراً مستفاد است از این خبر :

إِنَّ مَفَاتِيحَ الرِّزْقِ مُتَوَجِّهَةٌ نَحْوَ الْعَرْشِ فَيَنْزِلُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ النَّاسِ
أَرْزَاقَهُمْ عَلَيَّ قَدْرَ نَفَقَاتِهِمْ فَمَنْ كَثَرَ كَثْرَتَهُ وَ مَنْ قَلَلَ قَلَلَتْ لَهُ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۹۷

۲۰ و یوسف بن احمد مولوی این خبر را که در جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۳

و کنوزالحقائق، ص ۱۴ آمده در ذیل آیات فوق آورده است :

أَطْلُبُوا الرِّزْقَ فِي خَبَايَا الْأَرْضِ .

المنهج القوی، ج ۵، ص ۳۴۳

احادیث مثنوی

۵۴۵ - رزق آید پیش هر که صبر جست

رنج و کوششها ز بی صبری تست

(ص ۴۹۵، س ۱۳)

اشاره است بخبر ذیل :

۵ لَوْ أَنَّكُمْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَيَّ اللَّهُ حَقَّ التَّوَكُّلِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ تَرُوحُ بِطَانًا .

حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۶۹ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۸ با مختصر تفاوت .

۵۴۶ - چون قناعت را پیمبر گنج گفت هر کسی را کی رسد گنج نهفت

(ص ۴۹۵، س ۱۸)

۱۰ مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۵۳) راجع بدان سخن گفتیم .

۵۴۷ - گفت خر معکوس میگوی بدان

شور و شر از طمع آید سوی جان

(ص ۴۹۵، س ۲۳)

اشاره است بدین حدیث :

۱۵ إِيَّاكُمْ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۱۶ کنوز الحقائق، ص ۴۳

۵۴۸ - آن چنانکه عاشقی بر رزق زار

هست عاشق رزق هم بر رزق خوار

(ص ۴۹۵، س ۲۴)

۲۰ اشاره بعدی است که بصور ذیل روایت میشود :

الرِّزْقُ يَطْلُبُ الْعَبْدَ كَمَا يَطْلُبُهُ ، الرِّزْقُ يَطْلُبُ الْعَبْدَ كَمَا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ ،

الرِّزْقُ أَشَدُّ طَلَبًا لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ .

نثر الدر (از ابوسعید آبی) کنوز الحقائق، ص ۶۸ جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۵

دفتر پنجم

۵۳۹ - آن یکی زاهد شنید از مصطفیٰ

که یقین آید بجان رزق خدا

گر تو خواهی ورنخواهی رزق تو

پیش تو آید دوان از عشق تو

(ص ۴۹۶، س ۴)

مناسب است با روایت ذیل :

لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَهْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ لَأَذْرَكَهُ رِزْقُهُ

كَمَا يُذْرِكُهُ الْمَوْتُ .

حلیة الاولیاء، ج ۷، ص ۹۰، ج ۸، ص ۲۴۶ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۷ .

۱۰ - ۵۴۰ - که علامتست زان دیدار نور التجافی منك عن دار الغرور

(ص ۴۹۷، س ۱۷)

اقتباس است از روایتی که در ذیل شماره (۴۱۲) بدان اشارت رفت .

۵۴۱ - ای خنک آنکس که عقلش نر بود

نفس زشتش ماده و مضطر بود

(ص ۴۹۷، س ۲۶)

۱۵

یوسف بن احمد مولوی گوید اشاره بدین روایت است :

طوبی لمن كان عقله ذكراً و نفسه أنثی و ویل لمن انعكس .

طوبی لمن كان عقله أمیراً و نفسه أسیراً و ویل لمن انعكس .

المنهج القوی، ج ۵، ص ۳۵۵

لطف رحمانست صبر و احتساب

۲۰ - ۵۴۲ - مکر شیطانست تعجیل و شتاب

(ص ۵۰۱، س ۱۳)

احادیث مشنوی

ناظر است بحديثی که در ذیل شماره (۲۷۱) یاد کردیم .

۵۴۳ - کوههاراهست زاین طوفان فضوح

کوامانی جز که در کشتی نوح

(ص ۵۰۳ ، س ۲۳)

مقتبس است از مضمون خبری که در ذیل شماره (۳۳۴) نقل شده است .

۵۴۴ - ز این خیال رهن راه یقین گشت هفتاد و دو ملت زاهل دین

(ص ۵۰۳ ، س ۲۳)

مبتنی است بر روایت مذکور در ذیل شماره (۳۱۲)

۵۴۵ - هشت جنت گردد در نظر

۱۰ ور کنم خدمت من از خوف سقر

مؤمنی باشم سلامت جوی من

زانکه این هر دو بود حظ بدن

(ص ۵۰۵ ، س ۹)

موافق است با مضمون گفته مولای متقیان علی علیه السلام :

۱۵ مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ .

وافی فیض ، ج ۳ ، ص ۷۰ حقائق فیض ، طبع ایران ، ص ۱۰۳

و یوسف بن احمد مولوی این جمله را برابره عدویه نسبت میدهد .

المنهج القوی ، ج ۵ ، ص ۳۹۵

و نظیر آن روایت ذیل است :

۲۰ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلْبًا لِلثَّوَابِ
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَعَالَى حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ
وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ .

وافی فیض، ج ۳، ص ۷۱

۵۴۶ - با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا لولاك گفت
(ص ۵۰۵، س ۲۴)

مقصود حدیث معروف است :

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ - که در شرح تعرف، ج ۲، ص ۴۶ بدین صورت
دیده میشود :

۱۰ لَوْلَا مُحَمَّدٌ (ﷺ) مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا اللَّوْحَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ
وَلَا النَّارَ وَلَا لَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ يَا آدَمُ .

و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن چنین گفته است :

لم یرد بهذا اللفظ بل ورد : لولاك ما خلقت الجنة و لولاك ما خلقت
النار . و عند ابن عساکر : لولاك ما خلقت الدنيا .
اللؤلؤ المرصوع، ص ۶۶

۵۴۷ - صدق احمد بر جمال ماه زد بلکه بر خورشید رخشان راه زد
(ص ۵۰۶، س ۲۵)

مصراع دوم اشاره است بحدیث ردّ شمس که مشهور است و بطرق مختلف

۲۰ روایت شده و اینک یکی از آنها را در اینجا نقل میکنیم :

إِنَّ عَلِيًّا بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) فِي حَاجَةٍ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ وَقَدْ صَلَّى

النَّبِيُّ الْعَصْرَ وَلَمْ يُصَلِّهَا عَلِيٌّ فَلَمَّا رَجَعَ وَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَ قَدْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَجَلَّلَهُ بِثَوْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى كَادَتْ الشَّمْسُ تَغِيبُ
ثُمَّ إِنَّهُ سَرَى عَنِ النَّبِيِّ (ﷺ) فَقَالَ أَصَلَّيْتَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ لَا فَقَالَ النَّبِيُّ (ﷺ)
اللَّهُمَّ رُدِّ عَلِيَّ عَلِيٍّ الشَّمْسَ فَرَجَعَتْ حَتَّى بَلَغَتْ نِصْفَ الْمَسْجِدِ.

۵ بحار الانوار، ج ۶، باب ما ظهر له شاهدا على حقيقته من المعجزات السماوية

۵۴۸ - ز آن رسوای کش حقایق داد دست

کاد فقران یكون کفر آمده است

(ص ۵۰۸، س ۲۴)

اشاره است بروایتی که در ذیل شماره (۱۱۹) ذکر نمودیم.

۱۰ ۵۴۹ - جوع خود سلطان دارو هاست هین

جوع بر جان نه چنین خوارش مبین

(ص ۵۰۹، س ۵)

مستفاد است از روایتی که در ذیل شماره (۷۲) مذکور گردید.

۵۵۰ - جوع رزق جان خاصان خداست

۱۵ کی زبون همچو تو گنج گداست

(ص ۵۰۹، س ۲۰)

مأخوذ است از خبری که در ذیل شماره (۴۶۰) می توان دید.

۵۵۱ - هین تو گل کن ملرزان پا و دست

رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است

۲۰ (ص ۵۰۹، س ۲۳)

مناسب است با حدیث مذکور در ذیل شماره (۵۳۸ و ۵۳۹)

۵۵۳ - چرخ گردان راقضا گمره کند صد عطار د را قضا ابله کند
(ص ۵۱۱ ، س ۴)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۹)

۵۵۴ - آنکه کف را دید سرگویان بود وانکه دریا دید او حیران بود
(ص ۵۱۱ ، س ۱۰)

اشاره است بحدیث : مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ - که در ذیل شماره (۱۷۹) مذکور است .

۵۵۴ - چونکه خواه نفس آمد مستعان تسخر آمد ایش شاء الله کان
(ص ۵۱۱ ، س ۱۶)

۱۰ ظاهراً مأخوذ است از حدیث ذیل :

عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ﷺ) عَلَّمَهُ دُعَاءً وَأَمَرَهُ أَنْ يَتَعَاهَدَ

بِهِ أَهْلَهُ كُلَّ يَوْمٍ قَالَ قُلْ كُلَّ يَوْمٍ حِينَ تُصْبِحُ اللَّهُمَّ لِي بِكَ وَسَعْدِيكَ وَالْخَيْرَ

فِي يَدَيْكَ وَمِنْكَ وَبِكَ وَإِلَيْكَ اللَّهُمَّ مَا قُلْتُ مِنْ قَوْلٍ أَوْ نَذَرْتُ مِنْ نَذْرٍ

أَوْ حَلَفْتُ مِنْ حَلْفٍ فَمَشِيَّتِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَا شِئْتُ كَانَ وَمَا لَمْ تَشَأْ لَمْ يَكُنْ

مستدرک حاکم ، ج ۱ ، ص ۵۱۶ مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۱۹۱ ۱۵

وبدین صورت : مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ - نیز در عناوین مشنوع

و شرح تعرف ، ج ۱ ، ص ۳ آمده است .

۵۵۵ - حاش لله ایش شاء الله کان حاکم آمد در مکان و لامکا
(ص ۵۱۲ ، س ۱)

۲۰ رجوع کنید بذیل شماره (۵۵۴)

۵۵۶ - پس فرشته و دیو گشته عرضه دار
بهر تحریک عروق اختیار

احادیث مشنوی

می شود ز الهامها و وسوسه

اختیار خیر و شرّت ده کسه

(ص ۵۱۳، س ۱۹)

اشاره است بحديثی که در ذیل شماره (۲۶۸) ذکر شد و نیز رجوع کنید به :

احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۱ .

۵

۵۵۷ - پس تفسط آمد این دعوی جبر

لا جرم بدتر بود زین رو ز گبر

(ص ۵۱۴، س ۵)

اشاره است بحديث ذیل :

۱۰

الْقَدْرِیَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ .

که : القدریة مجوس امّتی و نیز : القدریة مجوس العرب - هم روایت

شده است .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۸۸ کنوز الحقائق، ص ۹۲

بنا بر این که مقصود از « قدریة » مثبتین قدر باشد نه نافیان تأثیر قدر .

۱۵

بهر آن نبود که منبیل کن روان

حکم حکم اوست مطلق جاودان

(ص ۵۱۷، س ۶-۸)

۵۵۸ - قول بنده ایش شاء الله کان

چون بگویند ایش شاء الله کان

اشاره بخبری است که در ذیل شماره (۵۵۴) مذکور افتاد .

۲۰

۵۵۹ - همچنین تأویل قد جفّ القلم

بهر تحریض است است بر شغل اهمّ

کز روی جفّ القلم کز آیدت

راستی آری سعادت زایدت

چون بدزدی دست شد جفّ القلم

باده نوشی مست شد جفّ القلم

(ص ۵۱۷، س ۲۶ بیعد) ۲۵

دفتر پنجم

مقتبس است از روایت مذکور در ذیل شماره (۹۷)

۵۶۰ - ذره‌ی سگر در تو افزونی ادب

باشد از یارت بداند فضل ربّ

قدر آن ذره ترا افزون دهد

ذره چون کوهی قدم بیرون نهد

(ص ۵۱۸، س ۱)

ظاهراً اشاره بدین خبر است :

مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ فَإِنَّ
اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا يَمِينِهِ ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ فَلَوْهٌ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ
الْجَبَلِ .

بخاری، ج ۲، ص ۱۲۸

که برو جف القلم کم کن وفا

که جفا ها با وفا یکسان شود

و آن وفا را هم وفا جف القلم

(ص ۵۱۸، س ۶)

۵۶۱ - بد همی گویند شه را پیش ما

معنی جف القلم کی این بود

بل جفا را هم جفا جف القلم

رجوع کنید بذیل شماره (۹۷)

۵۶۲ - زانچه می بافی همه روزه بپوش

زانچه می کاری همه ساله بنوش

(ص ۵۱۹، س ۲)

موافقت با مضمون این روایات :

كَمَا تَدِينُ تُدَانُ .

كَمَا لَا يُجْتَنِي مِنَ الشَّوْكِ الْعِنَبُ كَذَلِكَ لَا يَنْزِلُ الْفُجَّارُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ

فَاسْلُكُوا أَيَّ طَرِيقٍ شِئْتُمْ فَأَيَّ طَرِيقٍ سَلَكَتُمْ وَ رَدُّتُمْ عَلَيَّ أَهْلِي .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۵ کنوز الحقائق، ص ۹۶

۵۶۳ - فعل تست این غصه های دم بدم این بود معنی قد جف القلم
(ص ۵۱۹، س ۲)

رجوع شود بذیل شماره (۹۷)

۵۶۴ - خویش را تعلیم کن عشق و نظر
○ کان بود کالنقش فی جرم الحجر
(ص ۵۱۹، س ۹)

اشاره است بحديث معروف :

الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ .

کنوز الحقائق ، ص ۸۵

۱۰ که مضمون آن بدینصورت هم روایت شده است :
حفظ الغلام الصغير كالنقش في الحجر و حفظ الرجل بعد ما يكبر
كالكتاب علي الماء .

مثل الذي يتعلم في صغره كالنقش على الحجر و مثل الذي يتعلم
العلم في كبره كالذي يكتب علي الماء .

۱۵ جامع صغير ، ج ۱ ، ص ۱۴۷ ، ج ۲ ، ص ۱۵۳

۵۶۵ - تا که این هفتاد و دو ملت مدام

در جهان ماند الی یوم القیام

تا قیامت باشد این هفتاد و دو

که نباشد مبتدع را گفتمگو

۲۰ (ص ۵۱۹، س ۲۸، ص ۵۲۰، س ۱)

مبتنی است بر روایت مذکور در ذیل شماره (۳۱۲)

۵۶۶ - غیر این عقل تو حق را عقلهاست

که بدان تدبیر اسباب سماست

دفتر پنجم

که بدین عقل آوری ارزاق را

زان دگر مفرش کنی اطباق را

(ص ۵۲۰، ص ۷)

مناسبت دارد با مضمون این خبر :

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُدَّ بِهِ الرَّحْمَنُ

وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النُّكْرَاءُ

تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ .

اصول کافی، طبع ایران، ص ۶ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۴

۱۰ - ۵۶۷ - همچنانکه گفت آن یار رسول

چون نبی بر خواندی بر ما فصول

آن رسول مجتبی وقت نثار

خواستی از ما حضور و صدوقار

آنچنانکه بر سرت مرغی بود

کز فواتش جان تو لرزان شود

(ص ۵۲۰، ص ۱۲)

مستفاد است از خبر ذیل :

عَنْ أُسَامَةَ بْنِ شَرِيكٍ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ وَ إِذَا أَصْحَابُهُ كَانُوا عَلَى

رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرِ .

مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۸ نهاية ابن اثير، ج ۲، ص ۱

۲۰ - ۵۶۸ - ای خنک آنرا که ذات خود شناخت

اندر امن سرمدی قصری بساخت

(ص ۵۲۲، ص ۷)

احادیث مشنوی

اشاره بدان حدیث است که در ذیل شماره (۵۲۹) مذکور گردید.

۵۶۹ - باشد آنگه ازدواجات دگر لا سمع اذن و لا عین بصر

(ص ۵۲۵، س ۱)

مقتبس است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۲۶۴)

۵۷۰ - لیس یألف لیس یؤلف جسمه لیس الآ شح نفس قسمه

(ص ۵۲۵، س ۴)

مستفاد است از حدیثی که بصور ذیل روایت شده است :

الْمُؤْمِنُ يَأْلَفُ وَيُؤْلَفُ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ وَخَيْرُ النَّاسِ
أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ .

۱۰ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۳

المؤمن يألف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۳ کنوز الحقائق، ص ۱۳۶ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۰ با مختصر تفاوت .

ان للمنافقين علامات يعرفون بها تحيتهم لعنة و طعامهم نهبة و غنيمتهم

۱۵ غلول و لا يقربون المساجد الا هجرا و لا يأتون الصلاة الا دبرا مستكبرين

لا يألون و لا يؤلفون خشب بالليل صخب (سُخْب) بالنهار .

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۳ شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۵۶۳ تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۵۵ .

۵۷۱ - باده بی کان بر سر شاهان جهد

۲۰ تاج زر بر تارك ساقی نهد

فتنه ها و شور ها انگيخته

بندگان و خـروان آميخته

دفتر پنجم

استخوانها رفته جمله جان شده

تخت و تخته آن زمان یکسان شده

چون هر یسه لحم و گندم غرق هم

هیچ سبقی نی در ایشان فرق هم

(ص ۵۲۵ ، س ۲۸ بیعد)

۵

مناسب است با مضمون خبری که بنقل مؤلف روضات الجنات (ج ۱ ، ص ۲۳۱ طبع ایران) در صحیفه الرضا (علیه السلام) آمده است .

إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيَائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا وَإِذَا سَكِرُوا
طَرِبُوا وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا وَإِذَا خَلَصُوا
وَصَلُّوا وَإِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا وَإِذَا اتَّصَلُوا لَافَرَقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ .

۵۷۲ - مصطفی را هجر چون بفراختی

خویش را از کوه می انداختی

(ص ۵۲۸ ، س ۶)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشوی (انتشارات دانشگاه طهران

۱۵ ص ۱۸۸ .

۵۷۳ - تو ز غفلت بس سبو بشکسته یی

بر امید عفو دل بر بسته یی

عفو کن تا عفو یابی در جزا

می شکافد مو قدر اندر سزا

(ص ۵۲۸ ، س ۱۴)

۲۰

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۵) ذکر شد .

۵۷۴ - پادشاهی کن بیخشش ای رحیم ای کریم ابن الکریم ابن الکریم

(ص ۵۲۹ ، س ۶)

۱۸۰

مقتبس است از حدیث ذیل :

الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ
بْنِ إِبْرَاهِيمَ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۹۷

۵ - ۵۷۵ - جوهر است انسان و چرخ اورا عرض

جمله فرع و سایه اند و تو غرض

(ص ۵۲۹ ، س ۱۰)

مبتنی است بر این روایت :

يَا ابْنَ آدَمَ خَلَقْتُكَ لِأَجَلِي وَ خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ .

۱۰ المنهج القوی ، ج ۵ ، ص ۵۱۶ فتوحات مکیه ، ج ۳ ، ص ۱۶۳ که فصلی مشبع
در شرح آن دارد .

۵۷۶ - چون طمع بستی تو در انوار هو مصطفی گوید که ذلت نفسه

(ص ۵۳۱ ، س ۱)

مراد حدیثی است که در ذیل شماره (۲۷۹) آوردیم .

۱۵ - ۵۷۷ - این جهاد اکبر است آن اصغراست

هر دو کار رستمت و حیدر است

(ص ۵۳۶ ، س ۱۲)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۳۴)

۵۷۸ - دید صدچندان که وصف اشنیده بود

۲۰ کی بود خود دید مانند شنود

(ص ۵۳۹ ، س ۱۸)

مطابق است با مضمون روایتی که در ذیل شماره (۳۲۵) یاد کردیم .

۵۷۹ - کرد مردی از سخندانی سؤال

حق و باطل چیست ای نیکو مقال

۲۵ (ص ۵۳۹ ، س ۲۳)

رجوع کنید به : مآخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۱۹۲ .

۵۸۰ - از خیال حرب نهراسید کس

لا شجاعه قبل حرب این دان و بس

(ص ۵۳۹ ، س ۲۷)

اشاره است بروایت مذکور در ذیل شماره (۲۸۳)

۵۸۱ - ملکتی کاو می نماید جاودان

ای دلت خفته تو آنرا خواب دان

(ص ۵۴۰ ، س ۴)

مبتنی است بر خبری که در ذیل شماره (۲۲۳) گذشت .

۵۸۲ - قصد جفت دیگران کردم بجاه

بر من آمد آن و افتادم بجاه

او در خانه کس دیگر زدم

اهل خود را دان که قواد است او

(ص ۵۴۲ ، س ۷)

هر که با اهل کسان شد فسق جو

۴

مناسب است با مضمون این خبر :

مَنْ زَنِیْ زَنِیْ بِهِ وَ لَوْ بِحِیْطَانِ دَارِهِ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ کنوز الحقائق ، ص ۱۲۸

و نظیر آن روایت ذیل است :

بِرُّوا آبَائِكُمْ تَبِرُّوا ابْنَاءَكُمْ وَ عِفِّوا تَعِفُّ نِسَاؤُكُمْ .

مستدرک حاکم ، ج ۴ ، ص ۱۵۶ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۱۲۴ اللالی المصنوعة ،

ج ۲ ، ص ۱۸۷ - ۱۸۸ .

۵۸۳ - حَفَّتِ الْجَنَّةُ مَكَارِهِهَا رَأْسًا وَ حَفَّتِ النَّارُ مِنْ هَوَى آتَمِ بَدَنِهَا

(ص ۵۴۳ ، س ۹)

اقتباس است از حدیثی که در ذیل شماره (۱۵۲) مذکور شده است .

۵۸۴ - عفوهای جمله عالم ذره بی عکس عفت ای ز تو هر بهره بی
(ص ۵۴۵، س ۲۹)

مناسب است با خبر ذیل .

۵
إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ
وَالْبَهَائِمِ وَالْمَوَاقِيمِ فِيهَا يَتَعَاطَفُونَ بِهَا يَتَرَاحُونَ وَآخِرَ تَسْعًا وَتَسْعِينَ
رَحْمَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

المنهج القوی، ج ۵، ص ۵۸۶

۵۸۵ - هر کرا سوزید دوزخ در قود

من برویانم دگر بار از جسد

۱۰ کار کوثر چیست که هر سوخته

گردد از وی نابت و اندوخته

(ص ۵۴۷، س ۱۸)

مطابق مضمون خبریست که در ذیل شماره (۱۵۳) آورده ایم .

۵۸۶ - چون خلقت الخلق کی یربح علی

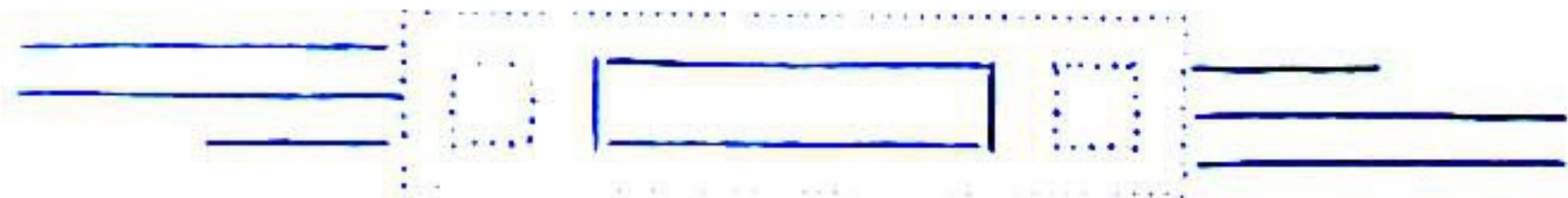
۱۵ لطف تو فرمود ای قیوم حی

لا لأن اربح عليهم جود تست

که شود ز او جمله ناقصها درست

(ص ۵۴۷، س ۲۲)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۴۹)



دفتر ششم

۵۸۷ - هر کسی را خدمتی داده قضا در خور آن گوهرش در ابتلا

(ص ۵۵۱، س ۸)

مناسب است با مضمون حدیث: اعملوا فكل ميسر لما خلق له - که در

۵ ذیل شماره (۲۱۸) مذکور گردید.

۵۸۸ - واحد کالاف که بود آن ولی بلکه صد قرنست آن عبد العلی

(ص ۵۵۱، س ۱۲)

ناظر است بحدیث ذیل:

لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا مِنْ أَلْفٍ مِثْلِهِ إِلَّا الْإِنْسَانُ الْمُؤْمِنُ.

۱۰ احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۸ و با حذف (المؤمن) جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۳۵

کنوز الحقائق، ص ۱۱۳

و ابو عباده بحتری گفته است:

و لم ار امثال الرجال تفاوتاً لدي المجد حتى عدّ الف بواحد

و تعبیر: واحد کالاف - از مقصود ابن درید مأخوذ است:

۱۵ والناس الف منهم كواحد و واحد کالاف ان امر عنی

و مصراع دوم این بیت در مکتوبات مولانا و نیز در مثنوی آمده است:

خواب دیدم خواجه معطی المنی واحد کالاف ان امر عنی

۵۸۹ - چون ز ذره محو شد نفس و نفس

جنگش اکنون جنگ خورشید است بس

(ص ۵۵۲، س ۴)

۲۰

احادیث مشنوی

مناسب است با مضمون حدیث :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ .

جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۲۰

و حدیث :

۵ مَنْ آذَانِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ .

کنوز الحقائق ، ص ۱۲۱

۵۹۰ - جنگ ما و صلح ما در نور عین

نیست از ما هست بین الاصبغین

(ص ۵۵۲ ، س ۶)

۱۰ اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۳) ذکر کردیم .

۵۹۱ - جنگها بین کان اصول صلحهاست

چون نبی که جنگ او بهر خداست

(ص ۵۵۲ ، س ۱۵)

مستفاد است از مضمون خبر ذیل :

۱۵ مَا أَنْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ (وَاللَّهُ شَهِيدٌ) لِنَفْسِهِ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَهَكَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ

حُرْمَةٌ هِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا .

مسند احمد ، ج ۶ ، ص ۱۱۴ ، ۱۱۶

۵۹۲ - این جهان گوید که تو رهشان نما

آن جهان گوید که تو مهشان نما

۲۰ پیشه اش اندر ظهور و در کمون

اهد قومی انهم لا يعلمون

(ص ۵۵۴ ، س ۱۸)

مصراع نخستین از بیت اول موافق مضمون خبری است که در مصراع اخیر

دفتر ششم

از بیت دوم نقل شده و متن و مأخذ آن را در ذیل شماره (۱۵۵) آورده ایم
و مصراع دوم از بیت نخستین مبتنی است بر حدیث روایت که بدینگونه آمده است:

إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۰ و با تفصیل بیشتر مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵، ۲۹۳

رسته اند از عنصر آب و گلش

۵ - ۵۹۳ - آن خلیفه زادگان مقبلش

بی مزاج آب و گل نسل و بند

گرز بغداد و هری یا از ریند

(ص ۵۵۴ ، س ۲۲)

مبتنی است بر این حدیث :

أَلْ مُحَمَّدٍ كُلُّ تَقِيٍّ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳ کنوز الحقائق، ص ۲

۱۰

و عن علي عليه السلام ان اولي الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به
ثم تلا عليه السلام ان اولي الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين
آمنوا (الآية) ثم قال عليه السلام ان ولي محمد من اطاع الله وان بعدت
لحمته وان عدو محمد من عصي الله وان قربت قرابته .

ربيع الابرار، باب القرابات و الانساب، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳

۱۵

فتوحات مكيه، ج ۱، ص ۶۸۵، ج ۲، ص ۱۶۶، ۱۶۸ .

۵۹۴ - گر چه مؤمن را سقر ندهد ضرر

ليك هم بهتر بود زانجا عذر

گر چه دوزخ دور دارد ز اونكال

ليك جنت به ورا في كل حال

۲۰

(ص ۵۵۶ ، س ۱۶)

مبتنی است بر روایاتی که در تفسیر آیه : وان منكم الا واردها -

احادیث مثنوی

(سورہ مریم، آیہ ۷۱) نقل کرده اند مانند :

لَا يَبْقَى بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا دَخَلَهَا فَتَكُونُ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ بَرِّدًا وَسَلَامًا
كَمَا كَانَتْ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ .

مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۸۷

۵۹۵ - گنده پیر است او واز بس چاپلوس

خویش را جلوه دهد چون نوعروس

(ص ۵۵۸، ص ۱۷)

مناسب مصمون این روایت است :

يُؤْتِي بِالدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى صُورَةِ عَجُوزٍ شَمْطَاءٍ زَرَقَاءٍ أَنْيَابُهَا بَادِيَةٌ
لَا يَرَاهَا أَحَدٌ إِلَّا كَرِهَهَا فَتُشْرِفُ عَلَى الْخَلَائِقِ فَيُقَالُ لَهُمْ أَتَعْرِفُونَ هَذِهِ
فَيَقُولُونَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْرِفَتِهَا فَيُقَالُ هَذِهِ الدُّنْيَا آتِي تَفَاخَرْتُمْ بِهَا وَتَقَاتَلْتُمْ
عَلَيْهَا .

المنهج القوي، ج ۶، ص ۵۴

۵۹۶ - گفت پیغمبر که جنت از اله

۱۵ گره میخواستی ز کس چیزی نخواه

چون نخواهی من کفیلیم هر ترا

جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ وَ دِيدَارِ خَدَا

آن صحابی زین کفالت شد عیار

تا یکی روزی که گشته بد سوار

۲۰ تازیانه از کفش افتاد راست

خود فرو آمد ز کس آنرا نخواست

(ص ۵۵۸، ص ۲۵ بید)

مقصود خبر ذیل است :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ يَتَكْفَلُ لِي بِوَاحِدَةٍ وَاتَّكَفَلُ لَهُ بِالْجَنَّةِ قَالَ ثَوْبَانُ

أَنَا قَالَ لَا تَسْأَلِ النَّاسَ شَيْئًا قَالَ نَعَمْ فَكَانَ لَا يَسْأَلُ.

مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵، ۲۷۶

فَكَانَ ثَوْبَانُ يَقَعُ سَوْطُهُ وَهُوَ رَاكِبٌ فَلَا يَقُولُ لِأَحَدٍ نَأْوِئِيهِ حَتَّى يَنْزِلَ

فَيَتَنَاوَلَهُ.

همان کتاب، ص ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱

نیز رجوع کنید به صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۷ که این خبر را بطرز دیگر

آوردہ است و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۷۲، ۱۸۱ فتوحات مکیہ، ج ۲، ص ۱۸

۱۰ احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۵.

۵۹۷ - پس پیمبر گفت استفتوا القلوب

گرچه مفتیان برون گوید خطوب

گفته است استفت قلبك آن رسول

گرچه مفتی برون گوید فضول

(ص ۵۶۰، ص ۵۰۱)

۱۵

مقصود خبر ذیل است :

إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ.

اللُّمَعُ لِأَبِي نَصْرِ السَّرَّاجِ، طَبَعُ لَيْدِنَ، ص ۱۶، ۴۵ و با تعبیر «استفت نفسك»

جامع صغیر، ج ۱، ص ۳۹ حلیۃ الاولیاء، ج ۹، ص ۴۴ کنوز الحقائق، ص ۱۲

یا وایبصه استفت قلبك استفت صدرك البر ما اطمان اليه القلب

۲۰

واطمأنت اليه النفس والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر وان

افتاک الناس وافتوک .

حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۵۵

۵۹۸ - مرغ گفتش خواجه در خلوت مایست

دین احمد را ترهب نیک نیست

از ترهب نهی فرمود آن رسول

بدعتی چون بر گرفتنی ای فضول

(ص ۵۶۲، س ۱۸)

مستفاد است از مضمون این خبر :

لَا رَهْبَانِيَّةَ وَلَا تَبْتُلُ فِي الْإِسْلَامِ .

۱۰ نهایة ابن انیر، ج ۱، ص ۵۹، ج ۲، ص ۱۱۳

عن ابی قلابة ان عثمان بن مظعون اتخذ بيتا فقعد يتعبد فيه فبلغ

ذلك النبي (ﷺ) فأناه فاخذ بعضادتي باب البيت الذي هو فيه فقال يا

عثمان ان الله لم يعثني بالرهبانية (مرتين او ثلاثا) وان خير الدين عند الله

الحنيفية السمحة .

۱۵ طبقات ابن سعد، جزو سوم (از قسم اول) طبع اروپا، ص ۲۸۷

۵۹۹ - جمعه شرطت و جماعت در نماز

امر معروف و ز منکر احتراز

رنج بد خویان کشیدن زیر صبر

منفعت دادن بخلفان همچو ابر

۲۰ (ص ۵۶۲، س ۱۹)

مناسب است با مضمون حدیث ذیل :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي

الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۴۰

عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةٌ أُمِّي.

نهایة ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۳

۵ ۶۰۰ - خیر ناس ان ینفع الناس ای پدر
گر نه سنگی چه حریفی با پدر
(ص ۵۶۲، س ۲۰)

اقتباس است از حدیث :

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ.

کنوز الحقائق، ص ۶۱ جامع صغیر، ج ۲، ص ۸

۱۰ ۶۰۱ - در میان امت مرحوم باش
سنت احمد مهل محکوم باش
(ص ۵۶۲، س ۲۰)

تعبیر : - امت مرحوم - مأخوذ است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۷۹)

۶۰۲ - هست تنهایی به از یاران بد
نیک چون با بد نشیند بد شود
(ص ۵۶۲، س ۲۲)

۱۵ مأخوذ است از حدیث : أَلَوْحِدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ - که در ذیل
شماره (۱۰۳) مذکور گردید.

۶۰۳ - حکم او هم حکم قبله او بود
مرده اش خوان چونکه مرده جو بود
(ص ۵۶۲، س ۲۷)

ناظر است بضمون خبری که در ذیل شماره (۴۸۳) ذکر شد.

۲۰ ۶۰۴ - چون نبی السیف بوده است آن رسول

امت او صفدرانند و فحول

(ص ۵۶۳، س ۱)

مبتنی است بر خبر ذیل :

يُعِثُّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ بِالسَّيْفِ حَتَّى يُعْبَدَ اللَّهُ تَعَالَى وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَجُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ رَمْحِي وَجُعِلَ الذُّلُّ وَالصَّغَارُ عَلَيَّ مَنْ خَالَفَ أَمْرِي .
جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۲۵ و بیبا تفاوت مختصر مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰

- ۵ و تعبير: نبي السيف - در اكمال الدين تأليف صدوق چاپ ايران، ص ۱۱۶
موجود است.

۶۰۵ - چون نباشد قوتی پرهیز به در فرار از لایطاق آسان بجه
(ص ۵۶۳، ص ۳)

اشارتست بحديث :

- ۱۰ الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ .
شرح بحر العلوم، ج ۶، ص ۴۴

۶۰۶ - دیو گرگست و تو هم چون یوسفی دامن یعقوب مگذار ای صفی
گرگ اغلب آنگهی گیرا بود کز رمه شیشک بخود تنهارود
(ص ۵۶۳، ص ۶)

- ۱۵ استفاد است از این حدیث :

إِنَّ الشَّيْطَانَ ذَيْبُ الْإِنْسَانِ يَأْخُذُ الْقَاصِيَةَ وَالشَّاذَةَ .
نهاية ابن اثير، ج ۳، ص ۲۶۰

ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم ياخذ الشاة القاصية والناحية
فاياكم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامّة والمسجد .

- ۲۰ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۳

دفتر ششم

۶۰۷ - آنکه سنت با جماعت ترك كرد

در چنین مسبع ز خون خویش خورد

(ص ۵۶۳، س ۷)

ناظر است بذیل روایت مذکور در شرح شماره (۶۰۶)

۶۰۸ - هر نبی اندر این راه درست

معجزه بنمود و یاران را بجست

گر نباشد یاری دیوارها

کی بر آید خانه ها و انبارها

هر یکی دیوار اگر باشد جدا

سقف چون باشد معلق بر هوا

(ص ۵۶۳، س ۱۹)

مستفاد است از مضمون این خبر :

أَلْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا .

جامع صغیر ج ۲، ص ۱۸۳ کنوزالحقائق، ص ۱۳۶

۱۰ ۶۰۹ - عاقبت جوینده یابنده بود که فرج از صبر زاینده بود

(ص ۵۶۵، س ۱۹)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۱۴)

۶۱۰ - هر دو عالم پر شود بر دست یار

جمله يك باشند و آن يك نیست خوار

(ص ۵۶۶، س ۱۰)

مستفاد است از حدیثی که در ذیل شماره (۱۰۹) مذکور افتاد .

۶۱۱ - اندر آمد پیش پیغمبر ضریر کای نوا بخش تنور هر خمیر

(ص ۵۶۷، س ۲۴)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۲۰۱

۲۵

احادیث مشنوی

۶۱۲ - زآنکه واقف بود آن خاتون پاک

از غیوری رسول رشکناک

(ص ۵۶۷، س ۲۵)

مبتنی است بر حدیث مذکور در ذیل شماره (۴۱)

۶۱۳ - در خموشی گفت ما اظہر شود

کہ زمیل آن منع افزون تر شود

(ص ۵۶۸، س ۱۴)

مقتبس از مضمون حدیثی کہ در ذیل شماره (۲۶۰) آورده ایم.

۶۱۴ - چون بفر دبحر غره اش کف شود

جوش احببت بان اعرف شود

(ص ۵۶۸، س ۱۴)

۱۰ اشاره بخبر است کہ در ذیل شماره (۷۰) توان دید.

۶۱۵ - جان بسی کندی و اندر پرده پی

زانکہ مردن اصل بد ناوردہ پی

تا نمیری نیست جان کندن تمام

بی کمال نردبان نایی پیام

۱۵ (ص ۵۶۹، س ۱۹)

مبتنی است بر حدیث مذکور در ذیل شماره (۳۵۲) چنانکہ در عنوان ہم

بدان اشاره فرمودہ است.

۶۱۶ - مصطفی زاین گفت کای اسرار جو

مردہ را خواهی کہ بینی زندہ تو

۲۰ هر کہ خواهد کاو ببیند بر زمین

مردہ را کاو میروود ظاہر یقین

مر ابوبکر تقی را گو بین

شد ز صدیقی امیر الصادقین

(ص ۵۶۹، س ۲۸ بیہد)

مقصود روایت ذیل است :

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ .

تمهیدات عین القضاة چاپ شیراز ، ص ۷ المنهج القوی ، ج ۶ ، ص ۱۱۴

و نظیر آن خبر ذیل است :

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبيدِ اللَّهِ .

سیره ابن هشام طبع مصر ، ج ۲ ، ص ۲۸ اسد الغابة طبع مصر ، ج ۳ ، ص ۶۰

باتعیر : يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْهِ .

۱۰ - ۶۱۷ - زانکه پیش از مرگ او کرده است نقل

این بهر دین فهم آید نی بعقل

(ص ۵۷۰ ، س ۱)

رجوع کنید بذیل شماره (۳۵۲)

۶۱۸ - زاده ثانیست احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

(ص ۵۷۰ ، س ۴)

۱۵

تعیر : (زاده ثانی) مستفاد است از روایت :

لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُوَلَدْ مَرْتِينِ .

که در ذیل شماره (۲۷۳) آورده ایم .

کای قیامت تا قیامت راه چند

۶۱۹ - ز او قیامت راه می پرسیده اند

که ز محشر حشر را پرسد کسی

۲۰ با زبان حال می گفتی بسی

(ص ۵۷۰ ، س ۴)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۳۵۶) مذکور افتاد .

احادیث مشنوی

۶۲۰ - بهر این گفت آن رسول خوش پیام

رمز موتوا قبل موت یا کرام

(ص ۵۷۰، س ۵)

مراد روایتی است که در ذیل شماره (۳۵۲) ذکر شده است.

۶۲۱ - می ستاند این یخ جسم فنا می دهد ملکی برون از وهم ما

(ص ۵۷۳، س ۱۰)

ناظر است بحديث مذکور در ذیل شماره (۲۶۴)

۶۲۲ - از سوی معراج آمد مصطفیٰ بر بلاش حبذا آن حبذا

(ص ۵۷۴، س ۲۳)

ظاهراً ناظر است بخبر ذیل :

۱۰

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِنَبِيِّ اللَّهِ (ﷺ) وَدَخَلَ الْجَنَّةَ فَسَمِعَ مِنْ جَانِبِهَا وَجَساً قَالَ يَا جِبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا بِلَالُ الْمُؤَذِّنِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ (ﷺ) حِينَ جَاءَ إِلَى النَّاسِ قَدْ أَفْلَحَ بِلَالٌ رَأَيْتُ لَهُ كَذَا وَكَذَا .

مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۷ و با تفاوت در تعبیر نهایتاً ابن ابیر، ج ۴، ص ۱۹۶

و نیز مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳، ۴۳۹ .

۱۵

۶۲۳ - عاشقت او را قیامت آمده است

تا در توبه بر او بسته شده است

(ص ۵۷۵، س ۸)

مقتبس است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۳۹۰)

۲۰

۶۲۴ - آن ینابیع الحکم همچون فرات

از دهان او روان از بی جهات

(ص ۵۷۶، س ۱۰)

تعبیر : ینابیع الحکم - مأخوذ است از روایت ذیل که مبنای کار صوفیانست
در چله نشینی و اربعینیات .

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَي لِسَانِهِ .

حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۸۹ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶۰

۵ - ۶۲۵ - نه ز پیه آن مایه دارد نه ز پوست

روی پوشی کرد در ایجاد دوست

این چه باداست اندر این خرد استخوان

که پذیرد حرف و صوت قصه خوان

(ص ۵۷۶، ص ۱۲ بیعد)

اشاره است بروایتی که در ذیل شماره (۱۶۵) ذکر شد .

۱۰

۶۲۶ - مستمع او قائل او بی احتجاب

زانکه الاذنان من راس ای مثاب

(ص ۵۷۶، ص ۱۴)

مستفاد است از این حدیث :

الْمُضْمَضَةُ وَالْإِسْتِشَاقُ سُنَّةٌ وَالْأُذُنَانِ مِنَ الرَّأْسِ .

۱۵

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۵ و بسا حذف صدر خبر - کنوز الحقائق، ص ۴۵

مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۴، ۲۶۸

در تقاضا که ارحنا یا بلال

۶۲۷ - آفتابی رفت در کازه هلال

(ص ۵۷۸، ص ۷)

اقتباسی است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۴۸)

۲

کان تجمش یار با خوبان فزو

۶۲۸ - زان بلاها بر عزیزان بیش بود

(ص ۵۷۸، ص ۱۲)

احادیث مشنوی

مستفاد است از مضمون حدیثی که در ذیل شماره (۳۲۰) آورده ایم .

۶۳۹ - چون شنیدی بعضی از قصه بلال بشنو اکنون قصه ضعف هلال

(ص ۵۷۸ ، س ۱۹)

رجوع کنید به : مآخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۲۰۳-۲۰۴ .

۶۴۰ - آنکه او بنظر بنورالله بود هم ز مرغ و هم زموی آگه بود

(ص ۵۷۹ ، س ۶)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۳۳) مذکور شد .

۶۴۱ - ماهمی گوید که اصحابی نجوم للبری قدوه و للطاغی رجوم

۱۰ (ص ۵۷۹ ، س ۲۴)

مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۸۷) توان دید :

۶۴۲ - همچو عیسی بر سرش گیرد فرات

کایمنی از غرقه در آب حیات

گفت احمد گر یقین افزون بدی

۱۵ خود هوایش مرکب و هامون شدی

(ص ۵۸۰ ، س ۱۹)

روایت ذیل مراد است :

قِيلَ لِلنَّبِيِّ (ﷺ) إِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ إِنَّهُ مَشَى عَلَى الْمَاءِ

فَقَالَ (ﷺ) لَوْ اِزْدَادَ يَقِينًا لَمَشَى عَلَى السَّهْوَاءِ .

۲۰ احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۷۱ شرح تعرف ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ ، ج ۳ ، ص ۳۷

۶۴۳ - خلقت آدم چرا جل صبح بود اندر آن گل اندک اندک مینمود

(ص ۵۸۱ ، س ۴)

اشاره است بحديث :

خَمْرُ طِينَةِ آدَمَ يَدِيهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا .

عوارف المعارف ، حاشية احياء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۶۸

خَمْرُ طِينَةِ آدَمَ يَدِيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا .

مرصاد العباد طبع طهران ، ص ۳۸

۵

۶۴۴ - زانکه قدر مستمع آمد نبا

بر قد خواجه برد درزی قبا

(ص ۵۸۱ ، س ۲۹)

اشاره است بحديث :

إِنَّ اللَّهَ يُلَقِّنُ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِ الْوَاعِظِينَ بِقَدْرِ هِمَمِ الْمُسْتَمِعِينَ .

المنهج القوي ، ج ۶ ، ص ۱۷۹

۱۰

۶۴۵ - پس جلیس الله گشت آن نیکبخت

که پهلوی سعیدی برد رخت

(ص ۵۸۳ ، س ۲۵)

مستفاد است از خبر :

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ .

۱۵

که سیوطی آنرا با مختصر تفاوت در الالائی المصنوعة ج ۲ ، ص ۲۶۴ نقل

کرده و از موضوعات شمرده است .

۶۴۶ - آنکه پایان دید احمد بود کاو

دید دوزخ را هم اینجا تو بتو

دید عرش و کرسی و جنات را

۲۰

بر درید او پرده غفلات را

(ص ۵۸۴ ، س ۹)

احادیث مشنوی

مبتنی است بر خبر ذیل که بوجوه مختلف روایت شده است :

مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ إِنَّهُ صَوَّرَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارَ حَتَّى رَأَيْتُهُمَا دُونَ الْحَاظِطِ .

مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۴، ۳۱۸، ۳۵۳، ج ۵، ص ۱۳۷، ۳۵۱.

۶۳۷ - جاهل ار با تو نماید همدلی عاقبت زخمت زند از جاهلی
(ص ۵۸۶، س ۸)

مناسب است با مضمون روایت مذکور در ذیل شماره (۱۵۶)

۶۳۸ - راست فرمود آن سپهدار بشر

۱۰ که هر آنکو کرد از دنیا گذر
چون برون رفت این خیالات از میان
گشت نا معقول او بر او عیان
نیستش درد و دریغ و غبن موت
بلکه هستش صد دریغ از بهر فوت

۱۵ (ص ۵۸۶، س ۲۶)

مقصود روایتی است که در ذیل شماره (۴۷۵) ذکر شد.

۶۳۹ - بت ستودن بهر دام عامه را همچنان دان کالغرائیق العلی

(ص ۵۸۸، س ۲۰)

رجوع کنید به : ماخذ قصص و تمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

۲۰ ص ۲۰۷ .

۶۴۰ - آنچه نپسندی بخود ای شیخ دین

چون پسندی بر برادر ای امین

(ص ۵۸۹، س ۲۰)

ناظر است بمضمون حدیث ذیل :

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ .

بخاری، ج ۱، ص ۶ مسلم، ج ۱، ص ۴۹ جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۰۳ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۰۶، ۲۵۱ و بوجوه دیگر مسند احمد، ج ۱، ص ۸۹، ج ۲، ص ۱۹۲، ۳۱۰، ج ۳، ص ۱۷۶ جامع صغیر، ج ۱، ص ۸۹ .

أَحِبِّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ .

مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۶۸

۶۴۱ - این ندانی کز پی من چه کنی

هم در آن چه عاقبت خویش افکنی

من حفر بئرا نخواندی از خبر

آنچه خواندی کن عمل جان پدر

(ص ۵۸۹، س ۲۰)

مقصود خبریست که در ذیل شماره (۳۲) آورده ایم .

۶۴۲ - گفت پیغمبر که در بحر هموم

در دلالت دان تو یاران را نجوم

(ص ۵۹۰، س ۷)

روایت مذکور در ذیل شماره (۸۷) مراد است .

۶۴۳ - چون ز يك بطنند آن حبر و سفیه

چون یقین شد کالولد سر آیه

(ص ۵۹۰، س ۱۹)

رجوع کنید بذیل شماره (۴۱۳)

۶۴۴ - این ترا باور نیاید مصطفی

چون ز مسکینان همی جوید د

(ص ۵۹۱، س ۱)

مقصود این خبر است :

كَانَ يَسْتَفْتِحُ وَيَسْتَنْصِرُ بِصَعَالِكَ الْمُسْلِمِينَ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۱۶ کنوز الحقائق، ص ۴

احادیث مشنوی

۶۴۵ - جمله دنیا را پر پشه بها
سیلیبی را رشوت بی منتهی
(ص ۵۹۱، س ۶)

اشاره بحديث ذیل است :

لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا

شَرْبَةَ مَاءٍ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۳۰

و حضرت صادق سلام الله عليه در صفت مؤمنین فرموده است :

ما قدر الدنيا كلها تعدل عندهم جناح بعوضة .

سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۶۶

۶۴۶ - جذب سمعستار کسی را خوش لبیست

گرمی و وجد معلّم از صبی است

(ص ۵۹۱، س ۲۴)

رجوع کنید بنیل شماره (۶۳۴)

۶۴۷ - آن دم لولاك این باشد که کار
از برای چشم تیز است و نظار

(ص ۵۹۱، س ۲۶) ۱۵

اشاره است بدانخبر که در ذیل شماره (۵۴۶) ذکر کردیم .

۶۴۸ - چون غذا ندهد زانرا هیچ دست

کی دهد آنکه جهاد اکبرست

(ص ۵۹۲، س ۱۷)

۲۰ مستفاد از خبریست که در ذیل شماره (۳۴) یاد کردیم .

۶۴۹ - جز بنادر در تن زن رستمی
گشته باشد خفیه همچون مریمی

(ص ۵۹۲، س ۱۸)

دفتر ششم

ظاهراً از مضمون حدیث ذیل استفاده شده است :

كُلَّ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ
وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۶

۵ - ۶۵۰ - ورکنی خدمت نخوانی یک کتیب علمهای نادره یابی ز جیب
(ص ۵۹۸، س ۲۰)

ناظر است بمضمون خبر مذکور در ذیل شماره (۶۲۴)

۶۵۱ - نی که اول دست یزدان مجید از دو عالم بیشتر عقل آفرید
(ص ۵۹۸، س ۲۲)

۱۰ مبتنی است بر حدیث معروف :

إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ السُّعْتَلُ .

که بوجوه و صور مختلف روایت شده است .

رجوع کنید به : اللآلی المصنوعة ، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰ وافی فیض ، ج ۱،
ص ۱۷ - ۱۹ .

۱۵ - ۶۵۲ - یا ابیت عند ربی خواندی در دل دریای آتش راندی
(ص ۶۰۰، س ۱۴)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۸۹)

۶۵۳ - جيفة اللیل است و بطل النهار هر که او شد غرّه این طبل خوار
(ص ۶۰۱، س ۲۲)

۲۰ مقتبس است از حدیث ذیل :

كُنِيَ بِالْمَرْءِ نَقْصًا فِي دِينِهِ أَنْ يَكْثُرَ خَطَايَاهُ وَيَنْقُصَ حِلْمُهُ وَيَقِلَّ حَقِيقَتُهُ

جِيفَةُ بِاللَّيْلِ بَطَالٌ بِالنَّهَارِ كَسُولٌ هَلُوعٌ مِنْوَعٌ رُتُوعٌ .

حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۸ جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۰

وعن طلحة رضي الله تعالى عنه قال انطلق رجل ذات يوم فترع ثيابه
وترغ في الرمضاء فكان يقول لنفسه ذوقني ونار جهنم اشد حرّاً أجيفة بالليل
بطالة بالنهار .

احياء العلوم ، ج ٤ ، ص ٢٩١ اتحاف السادة المتقين ، ج ٨ ، ص ١١٧ بسا نقل
اقوال محدثين در باره اين خبر .

لا أعرفن احدكم جيفة ليلٍ قطرب نهار .

نهایه ابن اثیر ، ج ١ ، ص ١٩٣

و نیز سراج السائرین تألیف شیخ احمد جام نسخه خطی متعلق بکتابخانه
ملی ملک که این حدیث را در ذکر علائم منافقین آورده است .

٦٥٤ - کفر ایمان گشت و دیو اسلام یافت

آن طرف کان نور بی اندازه تافت

(ص ٦٠٢ ، س ٣)

مستفاد از حدیثی است که در ذیل شماره (٤٥٩) مذکور شد.

٦٥٥ - ز آنکه لولا کست بر توفیق او جمله در انعام و در توزیع او

(ص ٦٠٢ ، س ١٧)

اشاره است بحدیث : لولاک لما خلقت الافلاك - که در ذیل شماره (٥٤٦)
مذکور است .

٦٥٦ - از ضمیر او بدانست آن خلیل هم ز نور دل بلی نعم الدلیل

(ص ٦٠٣ ، س ١٤)

مستفاد است از مضمون خبر : اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله -
که در ذیل شماره (٣٣) نقل کردیم .

٦٥٧ - فردی ما جفتی ما نر هواست جان ما چون مهره در دست خداست

(ص ٦٠٣ ، س ١٩)

دفتر ششم

مستفاد است از مضمون خبر مذکور در ذیل شماره (۱۳)

۶۵۸ - چون مراد و حکم یزدان غفور
بود در قدمت تجلی و ظهور

(ص ۶۰۳، س ۲۷)

ناظر است بمضمون روایتی که در ذیل شماره (۷۰) ذکر کردیم.

۶۵۹ - تو دو قلّه نیستی یک قلّه بی
غافل از قصه عذاب ظله بی

(ص ۶۰۴، س ۱۰)

تعبیر: دو قلّه - مأخوذ است از خبر مذکور در ذیل شماره (۱۶۴)

۶۶۰ - هر ولی را نوح و کشتی بان شناس
صحبت این خلق را طوفان شناس

(ص ۶۰۵، س ۱۳)

مبتنی است بر حدیث مذکور در ذیل شماره (۳۳۴)

۶۶۱ - بهر این گفت آن خداوند فرج
حدّثوا عن بحرنا اذ لا حرج

(ص ۶۰۵، س ۲۷)

جمله: حَدِّثْ عَنِ الْبَحْرِ وَ لَا حَرَجَ - مثلست و نظیر آن حدیث ذیل

۱۵

است:

يَلْفُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً وَ حَدِّثُوا عَنِّي بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۲۵ و با حذف صدر خبر ص ۱۴۶، نهابة ابن اثیر، ج ۱،

ص ۲۱۳ کنوز الحقائق، ص ۵۶.

۶۶۲ - چشمه راحت برایشان شد حرام
میخورند از زهر قاتل جام جا

(ص ۶۰۶، س ۱۲)

ظاهراً مستفاد است از مضمون این روایت:

الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶

۶۶۳ - فرد بس نادر ز رحمت باخته

عین کفران را انابت ساخته

۵ هم از این بدبختی خلق آن جواد

منفجر کرده دو صد چشمه و داد

(ص ۶۰۶، س ۱۶)

مناسبت دارد با مفاد حدیثی که در ذیل شماره (۹۵) یاد کردیم.

۶۶۴ - دیو حرص و آرزو مستعجل تکی

۱۰ بی تأمل جست و بی آهستگی

(ص ۶۰۶، س ۲۴)

مبتنی است بر خبر مذکور در ذیل شماره (۲۷۱)

۶۶۵ - تا سحر جمله شب آن شاه علی

خود همیگوید الست و خود بلی

۱۵ (ص ۶۰۶، س ۲۹)

ظاهراً ناظر است بخبر ذیل :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يُمَهِّلُ حَتَّىٰ إِذَا كَانَ تُلُكُ اللَّيْلِ الْآخِرِ نَزَلَ إِلَىٰ سَمَاءِ الدُّنْيَا
فَنَادَىٰ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ هَلْ مِنْ تَابٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ دَاعٍ حَتَّىٰ
يَنْفَجِرَ الْفَجْرُ.

۲۰ جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۷ و با اختلاف در تعبیر احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۱۵

۶۶۶ - ور نماید آب آیم ده ز عین

همچو عینین نبی هطالتین

(ص ۶۰۷، س ۲۰)

اشاره بحديث ذیل است :

اللَّهُمَّ ارزُقْنِي عَيْنَيْنِ هَطَّائَتَيْنِ تَشْفِيَانِ الْقَلْبَ بِذُرُوفِ الدَّمْعِ مِنْ
خَشْيَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ الدُّمُوعُ دَمًا وَ الْأَضْرَاسُ جَمْرًا .

حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۹۶ احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۱۸ جامع صغیر، ج ۱،
ص ۵۹ نہایۃ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵۰ اتحاف السادة المتقین، ج ۷، ص ۲۱۴ باتحقیق
درسند وطرق روایت .

۶۶۷ - بیشتر اصحاب جنت ابلهند تا ز شر فیلسوفی میرهند
(ص ۶۰۸ ، س ۱۱)

مستفاد است از مضمون روایت مذکور در ذیل شماره (۳۰۳)

۱۰ - ۶۶۸ - الکیاسه و الادب لاهل المدر
الضیافه و القرى لاهل الوبر
الضیافه للغریب و القرى
اودع الرحمن فی اهل القرى

(ص ۶۰۹ ، س ۴)

۱۵ مأخوذ است از روایت :

الضیافَةُ عَلٰی اَهْلِ الْوَبْرِ وَ لَیْسَتْ عَلٰی اَهْلِ الْمَدْرِ .

جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۲ کنوز الحقائق، ص ۷۸

و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۴۸) گوید : لا اصل له .

۶۶۹ - آن دو گفتندش ز قسمت در گذر

گوش کن قسام فی النار از خیر

۲۰

(ص ۶۰۹ ، س ۱۰)

مقصود این روایت است :

الْقَسَامُ فِي النَّارِ .

المنهج القوی، ج ۶، ص ۳۴۳ شرح بحر العلوم، ج ۶، ص ۵۱

احادیث مشنوی

۶۷۰ - هیچ کافر را بخواری منگرید

که مسلمان مردنش باشد امید

چه خبر داری ز ختم عمر او

تا بگردانی از او یکباره رو

(ص ۶۱۰، س ۳)

مبتنی است بر حدیث ذیل :

النَّاسُ أَرْبَعَةٌ أَقْسَامٍ مِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ كَافِرًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا وَمِنْهُمْ مَنْ
يُولَدُ كَافِرًا وَيَحْيِي كَافِرًا وَيَمُوتُ كَافِرًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ مُؤْمِنًا وَيَحْيِي مُؤْمِنًا
وَيَمُوتُ كَافِرًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ مُؤْمِنًا وَيَحْيِي مُؤْمِنًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا.

۱۰ المنهج القوی، ج ۶، ص ۳۴۷

و ممکن است اشاره بدین روایت باشد :

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي مَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ
النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلَ النَّارِ فِي مَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ
أَهْلِ الْجَنَّةِ.

۱۵ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ
أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ يُخْتَمُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ
أَهْلِ الْجَنَّةِ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۷۸

۶۷۱ - که اکابر را مقدم داشتن آمده است از مصطفی اندر سنن

۲۰ (ص ۶۱۰، س ۱۱)

مقصود خبریست که در ذیل شماره (۳۷۸) مذکور افتاد.

دفتر ششم

۶۷۲ - درگذر از فضل و از جلدی و فن

کار خدمت دارد و خلق حسن

(ص ۶۱۱، ص ۱۷)

مناسب است با مضمون خبر ذیل :

۵. إِنَّ الرَّجُلَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الْقَائِمِ بِاللَّيْلِ الظَّامِ بِأَنَّهُوَ اجْرِبُ.

جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۹

ان الرجل لیدرک بالحلم درجة الصائم القائم.

حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۲۸۹ کنوز الحقائق، ص ۲۹

که بشر بشرشته آمد این بشر

۶۷۳ - این معاین هست ضد آن خبر

(ص ۶۱۳، ص ۹)

۱۰

اشاره است بحدیث : لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ - که در ذیل شماره (۳۲۵)

آورده ایم.

ء

۶۷۴ - چون طمأنینه است صدق با فروغ

دل نیارآمد بگفتار دروغ

(ص ۶۱۳، ص ۷)

۱۵

رجوع کنید بذیل شماره (۱۷۱)

داو مرضاك بصدقه یافتی

۶۷۵ - سمعت الصدقه مرد للبلا

(ص ۶۱۳، ص ۱۴)

اشاره بخبر ذیل است :

۲۰. الصَّدَقَةُ تَمْنَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.

و نیز بخبر :

دَاوُوا مَرَضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ.

رجوع کنید به : جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۷ و ج ۲، ص ۱۳، ۴۸ - ۶

احادیث مشنوی

و کنوز الحقائق ، ص ۷۶ وافی فیض ، ج ۶ ، ص ۵۳ - ۵۵ مستدرک الوسائل ، ج ۱ ، ص ۵۲۸-۵۳۰ سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۲۳ که احادیث بسیار نزدیک بدین مضمون روایت کرده اند .

۶۷۶ - نفع و ضرر هر یکی از موضع است

۵ علم از این رو واجب است و نافع است

(ص ۶۱۳ ، س ۱۹)

اشاره است بحديث :

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ .
که بوجوه مختلف روایت شده است .

۱۰ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۵۳

۶۷۷ - بھر این کرده است منع آن باشکوه

از ترهب و از شدن خلوت بکوه

(ص ۶۱۴ ، س ۱)

مراد حدیثی است که در ذیل شماره (۵۹۸) ذکر شده است .

۶۷۸ - راز گویان با زبان و بی زبان الجماعه رحمه را تأویل دان ۱۵

(ص ۶۱۴ ، س ۱۴)

رجوع کنید بذیل شماره (۷۶)

۶۷۹ - هادی راهست یار اندر قدم

مصطفی ز این گفت اصحابی نجوم

۲۰ (ص ۶۱۴ ، س ۱۷)

مقصود آن خبر است که در ذیل شماره (۸۷) توان دید .

۶۸۰ - نیست زر غبا طریق عاشقان

سخت مستقی است جان صادقان

نیست زر غبا طریق ماهیان

۲۵ ز آنکه بی دریا ندارند انس جان

(ص ۶۱۵ ، س ۹)

اشاره بدین حدیث است :

يَا اَبَا هُرَيْرَةَ زُرْغَبًا تَرَدَّدُ حَبًّا .

حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۳۲۲ جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۶ کنوز الحقائق باتعبیر:
یا اباذر - ص ۱۶۷ نہایۃ ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۴۶ .

پس چه زر غباً بگنجد این دو را
هیچکس با خود بنوبت یار بود
(ص ۶۱۵، س ۱۴)

۶۸۱ - بر یکی اشتر بود این دو در
هیچکس باخویش زر غباً نمود

رجوع کنید بذیل شماره (۶۸۰)

ده زکاة جاه و بنگر در فقیر
(ص ۶۱۵، س ۲۴)

۶۸۲ - بی نیازی از غم من ای امیر

مبتنی است بر حدیث :

زَكَاةُ الْجَاهِ إِغَاثَةُ اللَّهْفَانِ .

که مؤلف اللؤلؤ والمرصوع (ص ۴۰) آنرا جزو موضوعات آورده است .

کآن نگنجد در زبان و در لغت
(ص ۶۱۶، س ۱)

۶۸۳ - آن دهد حقشان که لایعین رأت

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۲۶۴)

۶۸۴ - آن دلیل قاطعی بد بر فساد

و از قضا آن را نکرد او اعتداد

در گذشت از وی نشانی آن چنان

که قضا در فلسفه بود آن زمان

(ص ۶۱۷، س ۱۰)

مستفاد است از مضمون روایتی که در ذیل شماره (۲۹) ذکر نمودیم .

احادیث مشنوی

۶۸۵ - سعد دیدی شکر کن و ایثار کن

نحس دیدی صدقه و استغفار کن

(ص ۶۱۷، س ۲۴)

ناظر است بحديث ذیل :

۵ إِذَا أَصْبَحْتَ فَتَصَدَّقْ بِصَدَقَةٍ يَذْهَبُ عَنْكَ نَحْسُ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَإِذَا
أَمْسَيْتَ فَتَصَدَّقْ بِصَدَقَةٍ يَذْهَبُ عَنْكَ نَحْسُ تِلْكَ اللَّيْلَةِ.

مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۳۳

۶۸۶ - سرّ الناس معادن داد دست

که نبی آن را پی چه گفته است

(ص ۶۱۸، س ۱۸)

اشاره است بحديث مذکور در ذیل شماره (۱۵۹)

۱۰

۶۸۷ - همچو احمد که برد بو از یمن

زان نصیبی یافت این بینی من

(ص ۶۱۸، س ۲۱)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۳۵)

۶۸۸ - ازالم شرح دو چشمش سرمه یافت

۱۵ دید آنچه جبرئیلش بر نتافت

(ص ۶۱۹، س ۹)

اشاره بخبريست که در ذیل شماره (۴۴۵) نقل نمودیم.

۶۸۹ - پس نبیند جمله را باطم و رم

حبك الاشياء یعمی و یضم

(ص ۶۱۹، س ۱۵)

۲۰ این حدیث را در ذیل شماره (۶۲) بجوید.

۶۹۰ - منظر حق دل بود در دو سرا

که نظر بر شاهد آید شاه را

(ص ۶۱۹، س ۱۹)

مبتنی است بر حدیثی که در ذیل شماره (۱۵۰) آورده ایم.

دفتر ششم

۶۹۱ - پس از آن لولاك گفت اندر لقا در شب معراج شاهد باز ما
(ص ۶۱۹، س ۲۰)

رجوع کنید بذیل شماره (۵۴۶)

۶۹۲ - و آن گلی کز رش حق نوری نیافت

صحبت گلهای پر در بر نتافت

(ص ۶۲۰، س ۲۴)

مقتبس است از مضمون خبر مذکور در ذیل شماره (۱۴)

۶۹۳ - چشم غره شد بخضرای دمن عقل گوید بر محک ماش زن

(ص ۶۲۱، س ۱۳)

۱۰ اشاره است بحديث: إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدِّمَنِ - که در ذیل شماره (۱۱۱) مذکور است.

۶۹۴ - نی نبی فرمود جود و محمده شاخ جنت دان بدنیما آمده

(ص ۶۲۱، س ۲۷)

مراد آن حدیث است که در ذیل شماره (۱۳۵) نقل شده است.

۱۵ ۶۹۵ - پس توهم الجار ثم الدار گو گر دلی داری برو دلدار جو

(ص ۶۲۲، س ۱۲)

اقتباسی از این حدیث است:

أَلْجَارُ قَبْلَ الدَّارِ وَ الرَّفِيقُ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ الزَّادُ قَبْلَ الرَّحِيلِ .

جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۳ کنوز الحقائق، ص ۵۵

۲۰ که: الجار ثم الدار - هم روایت شده است.

مجمع الامثال، ص ۴۵

۶۹۶ - ز این حکایت کرد آن ختم رسل

از ملک لا یزال لم یزل

احادیث مشنوی

۵ گنجیدم در افلاک و خلا

در عقول و در نفوس با هدی

در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف

بی ز چون و بی چگونه بی ز کیف

۵ (ص ۶۲۴، س ۱۰)

مقصود حدیثی است که در ذیل شماره (۶۳) آمده است.

۶۹۷ - آدم اصطرلاب گردون علوست وصف آدم مظهر آیات اوست

(ص ۶۲۵، س ۲۹)

اشاره است بحدیث: ان الله خلق آدم علي صورته - که در ذیل شماره

(۳۴۶) نقل نمودیم.

۱۰

۶۹۸ - ما رمیت اذ رمیت خواجه است دیدن او دیدن خالق شده است

(ص ۶۲۷، س ۰۲)

مستفاد است از مضمون حدیث مذکور در ذیل شماره (۱۶۳)

۶۹۹ - شکر او شکر خدا باشد یقین چون باحسان کرد توفیقش قرین

۱۵ (ص ۶۲۸، س ۱۹)

مبتهنی است بر حدیث ذیل که بوجوه مختلف روایت شده است:

أَشْكُرُ النَّاسَ لِلَّهِ أَشْكُرُهُمْ لِلنَّاسِ، أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ، أَشْكُرُكُمْ

لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ.

جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۲ کنوز الحقائق، ص ۱۳

۷۰۰ - ترک شکرش ترک شکر حق بود حق او لا شک بحق ملحق بود

(ص ۶۲۸، س ۲۰)

مستفاد است از این خبر:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۰ و با تفاوت اندک ص ۱۸۲ کنوز الحقائق، ص ۱۳۴

دفتر ششم

۷۰۱ - در قیامت بنده را گوید خدا

هین چه کردی آنچه دادم من ترا

گوید ای رب شکر تو کردم بجان

چون ز تو بود اصل آنروزی و نان

گویدش حق نه نکردی شکر من

چون نکردی شکر آن اکرام فن

بر کریمی کرده بی حیف و ستم

نی ز دست او رسید این نعمتم

(ص ۶۲۸، ص ۲۲ بعد)

۱۰ اشاره بخبر ذیل است :

يُؤْتِي بَعْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فُوقَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا فَيَأْمُرُ بِهِ

إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَمَرْتُ بِإِلَى النَّارِ وَ قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ اللَّهُ

أَيُّ عَبْدِي إِنِّي أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَ لَمْ تَشْكُرْ نِعْمَتِي فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَنْعَمْتُ عَلَيَّ

بِكَذَا فَشَكَرْتُكَ بِكَذَا وَ أَنْعَمْتُ عَلَيَّ بِكَذَا فَشَكَرْتُكَ بِكَذَا فَلَا يَزَالُ يُحْصِي

النِّعَمَ وَ يُعَدِّدُ الشُّكْرَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى صَدَقْتَ عَبْدِي إِلَّا أَنَّكَ لَمْ تَشْكُرْ

مَنْ أُجْرِيَتْ لَكَ نِعْمَتِي عَلَيَّ يَدِيهِ وَ إِنِّي قَدْ آتَيْتُ عَلَيَّ نَفْسِي أَنْ لَا أَقْبَلَ

شُكْرَ عَبْدٍ لِنِعْمَةٍ أَنْعَمْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَشْكُرَ مَنْ سَاقَهَا مِنْ خَلْقِي إِلَيْهِ .

سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۱۰

شرح خواجه ایوب با تفاوتی در اسلوب

صد جو حاتم گاه ایثار نعم

۲۰ ۷۰۴ - واحد کالاف در بزم کرم

(ص ۶۲۹، ص ۱)

رجوع کنید بذیل شماره (۵۸۸)

- ۷۰۳ - مصطفی فرمود که خود هر نبی بی شبانی کردن و آن امتحان تا شود پیدا وقار و صبرشان گفت سائل که تو هم ای پهلوان
- کرد چوپانیش بر نا یاصبی حق ندادش پیشوایی جهان کردشان پیش از نبوت حق شبان گفت من هم بوده ام دیری شبان
- (ص ۶۲۹، س ۱۱ بعد)

مقصود خبر ذیل است :

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ﷺ) قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعِيَ الْغَنَمَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ وَأَنْتَ فَقَالَ نَعَمْ كُنْتُ أُرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ .

۱۰ بخاری، ج ۲، ص ۲۲

عن جابر بن عبد الله قال كنا مع النبي (ﷺ) بمر الظهران ونحن نجني الكباش فقال النبي (ﷺ) عليكم بالاسود منه قال فقلنا يا رسول الله كأنك رعيت الغنم قال نعم وهل من نبي إلا وقد رعاها .

مسلم، ج ۶، ص ۱۲۵ بخاری، ج ۳ ص ۱۹۴ ربيع الابرار، باب الشجر والنبات.

۱۵

ما بعث الله نبياً الا راعي غنم .

كنوز الحقائق، ص ۱۱۷

۷۰۴ - آنچنانکه یوسف از زندانی با نیازی خاضعی سعدانی

(ص ۶۳۲، س ۸)

۲۰ رجوع کنید به : ماخذ قصص وتمثیلات مشنوی (انتشارات دانشگاه طهران)

ص ۲۱۵ .

۷۰۵ - چشم سید چون باخر بود جفت

پس بدان دیده جهان را جیفه گفت

(ص ۶۳۳، س ۲۰)

مقصود این روایت است :

الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطُلَّابُهَا كِلَابٌ.

شرح بحر العلوم، ج ۶، ص ۱۹۵ المنهج القوی، ج ۶، ص ۴۷۸ و با مختصر
تفاوت منسوبست بعلی بن الحسین علیه السلام محاضرات راغب چاپ مصر ۱۳۲۶، ج ۱،
ص ۲۱۵.

۷۰۶ - زاین سبب درخواست از حق مصطفی

زشتها را زشت و حق را حق نما

(ص ۶۳۴، س ۱۰)

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۱۶) ذکر شد.

۷۰۷ - مکر حق سر چشمه این مکرهاست

قلب بین الاصبغین کبریاست

(ص ۶۳۴، س ۱۲)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۱۳)

۷۰۸ - ما چو واقف گشته ایم از چون و چند

مهر، بر لبهای ما بنهاده اند

تا نگردد راز های غیب فاش

تا نگردد منهدم نظم معاش

(ص ۶۳۴، س ۲۱)

مناسبت دارد با مفاد این خبر :

لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَنْتُمْ لَأَقُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ مَا أَكَلْتُمْ طَعَامًا عَلَى شَهْوَةٍ أَبَدًا

وَلَا شَرِبْتُمْ شَرَابًا عَلَى شَهْوَةٍ أَبَدًا وَلَا دَخَلْتُمْ بَيْتًا تَسْتَظِلُّونَ بِهِ وَلَمْ رُدُّكُمْ

إِلَى الصُّعْدَاتِ تَلْدُمُونَ صُدُورَكُمْ وَتَبْكُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۹

۷۰۹ - در بیوع آن کن تو از خوف غرار

که نبی آموخت سه روز اختیار

(ص ۶۳۵، س ۱۱)

احادیث منثوی

رجوع کنید بذیل شماره (۲۷۰)

۷۱۰ - گشته باشد همچو سنگ قی را اقول

مسترد نجله از قول رسول

(ص ۶۳۵ ، س ۱۴)

۵ مقصود این خبر است که بوجوه متعدّد نقل میشود:

الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِي ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ .

بخاری ، ج ۲ ، ص ۵۹ مسلم ، ج ۵ ، ص ۶۵

العائد في صدقته كالعائد في قئيه .

بخاری ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ مسلم ، ج ۵ ، ص ۶۴ با مختصر تفاوت جامع صغیر ،

۱۰ ج ۲ ، ص ۶۶ .

انما مثل الذي يتصدق بصدقة ثم يعود في صدقته كمثل الكلب يقى

ثم يأكل قياه .

مسلم ، ج ۵ ، ص ۶۴ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۹۷ با اختلاف در تعبیر .

السّمّاح يا اولى النعمى رباح

۷۱۱ - تابگفته مصطفی شاه نجاج

۱۵ (ص ۶۳۵ ، س ۲۶)

مراد این خبر است :

السّمّاحُ رِبَاحٌ وَالْعُسْرُ شَوْمٌ .

جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۳۷ کنوز الحقائق ، ص ۷۲ نهاية ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۰

عليك باول السّوم فان الربح مع السّمّاح .

۲۰ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۶۱ کنوز الحقائق ، ص ۸۱

انما الخيرات نعم المرتبط

۷۱۲ - مانقص مال من الصدقات قط

(ص ۶۳۵ ، س ۲۷)

اشاره است بدین حدیث:

مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ.

مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۵؛ ۳۸۶ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۵۲ و با تفصیل
بیشتر مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۳ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۴، ۱۳۶ و با اندک
اختلاف مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۱ کنوز الحقائق، ص ۱۱۹ نیز احیاء العلوم،
ج ۲، ص ۱۳۶، ج ۳، ص ۱۲۵.

۷۱۴ - این زکات کیسه ات را پاسبان

آن صلات هم ز گرسگانت شبان

(ص ۶۳۵، ص ۲۸)

۱۰ مستفاد است از خبر ذیل:

حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ.

حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۴، ج ۴، ص ۲۳۷ جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۷
کنوز الحقائق، ص ۵۷.

۷۱۴ - عاریه است این کم همی باید فشارد

کانچه بگرفتی همه باید گزارد

(ص ۶۳۶، ص ۱۹)

اشاره است بدین خبر:

الْعَارِيَةُ مُوَدَّةٌ وَالْمِنْحَةُ مَرْدُودَةٌ.

جامع صغیر، ج ۲، ص ۶۷ کنوز الحقائق، ص ۸۴ حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۱۶۳
۲۰ بحذف دیل خبر.

۷۱۵ - زان لقب شد خاک را دار الغرور

که کشد پا را سپس يوم العبور

(ص ۶۳۷، ص ۲۰)

تعبیر: دار الغرور - مقتبس است از خبری که در ذیل شماره (۴۱۲) ذکر

۲۵ کردیم.

احادیث مثنوی

۷۱۶ - دیو اگر عاشق شود هم گوی برد

جبرئیلی گشت و آن دیوی بمرد

اسلم الشیطانُ اینجا شد پدید

که یزیدی شد ز فضلش با یزید

۵ (ص ۶۳۸، س ۲۰)

اشاره بروایتی است که در ذیل شماره (۴۵۹) ذکر شد.

۷۱۷ - رغبتی زان منع در دلشان برست

که بیاید سر آن را باز جست

کیست کز ممنوع گردد ممتنع

۱۰ چونکه الانسان حریص ما منع

(ص ۶۳۸، س ۲۵)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۶۰)

خویش را دیده فتاده اندران

۷۱۸ - چاهها کنده برای دیگران

(ص ۶۳۹، س ۱۰)

۱۵ مقتبس است از مضمون خبر مذکور در ذیل شماره (۳۲)

۷۱۹ - چون شدند از منع ونهیش گرم تر

سوی آن قلعه بر آوردند سر

(ص ۶۴۰، س ۲)

مبتنی است بر مضمون حدیث مذکور در ذیل شماره (۲۶۰)

۷۲۰ - من صمت منکم نجا بدیاسه اش خامشان را بود کیسه و کاسه اش

(ص ۶۴۲، س ۱۸)

اشاره بحدیث ذیل است :

مَنْ صَمَتَ نَجَا .

مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۹، ۱۷۷ احیاء العلوم، ج ۳، ص ۸۰ جامع صغیر،

دفتر ششم

ج ۲، ص ۱۷۴ کنوز الحقائق، ص ۱۳۰.

۷۴۱ - سرّ موتوا قبل موت این بود کز پی مردن غنیمتها رسد
(ص ۶۴۳، س ۳)

رجوع کنید بذیل شماره (۳۵۲)

۵ - ۷۴۲ - يك عنایت به ز صدگون اجتهاد

جهد را خوفست از صدگون فساد

(ص ۶۴۳، س ۴)

اشاره است بروایت مذکور در ذیل شماره (۳۶۰)

۷۴۳ - ذره یی سایه عنایت بهتر است از هزاران کوشش طاعت پرست
(ص ۶۴۳، س ۲۴)

رجوع کنید بذیل شماره (۳۶۰)

۷۴۴ - نوم عالم از عبادت به بود آنچه علمای که مستنبه بود
(ص ۶۴۳، س ۲۹)

مستفاد است از این خبر:

نَوْمٌ عَلَىٰ عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَىٰ جَهْلِ .

حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۸۵ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۷ کنوز الحقائق،

ص ۱۴۰.

۷۴۵ - کان رسول حق بگفت اندر بیان

اینکه منهومان همالا یسبعان

طالب الدنیا و توفیراتها

طالب العلم و تدبیراتها

(ص ۶۴۴، س ۷)

احادیث مشنوی

روایت ذیل مراد است :

مَنْهُ مَانٍ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا .

نہایۃ ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۱۸۷ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ فتوحات مکہ ، ج ۲ ، ص ۲۵۹ و در نہج البلاغہ منسوبست بامیر مؤمنان علی علیہ السلام .
شرح نہج البلاغہ ، ج ۴ ، ص ۵۰۴ .

منہومان لا یشبعان منہوم العلم و منہوم المال .

احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۸۵ شرح نہج البلاغہ ، ج ۴ ، ص ۵۰۴

۷۲۶ - شرم دارم از رسول ذوفنون

البسوہم گفت مما تلبسون

۱۰ مصطفیٰ کرد این وصیت با بنون

اطعموا الاذنان مما تأکلون

(ص ۶۴۶ ، س ۶)

مقصود این خبر است :

أَرْقَاءُكُمْ أَرْقَاءُكُمْ أَطْعَمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَالْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ فَإِنْ

۱۵ جَاؤُا بِدَنْبٍ لَا تُرِيدُونَ فَيَعْبُدُوا عِبَادَ اللَّهِ وَلَا تُعَذِّبُوهُمْ .

مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۳۶ جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۳۸ و با حذف صدر و ذیل خبر مسلم ، ج ۸ ، ص ۲۳۲ .

ہم اخوانکم جعلہم اللہ تحت ایدیکم فاطعموہم مما تأکلون و البسوہم

مما تلبسون و لا تکلفوہم ما یغلبہم فان کلفتموہم فاعینوہم .

۲۰ مسلم ، ج ۵ ، ص ۹۳ مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۱۶۱ با اختلاف مختصر .

نیز رجوع کنید بہ : احیاء العلوم ، ج ۲ ، ص ۱۴۸ جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۵۶

۷۲۷ - تیغ ہست از جان عاشق گرد روب

زانکہ سیف افتاد محآء الذنوب

(ص ۶۴۹ ، س ۳)

دفتر ششم

مقتبس است از حدیث ذیل :

إِنَّ السَّيْفَ مَحَاءُ الْخَطَايَا.

مسند احمد، ج ۴، ص ۱۹۵ اللؤلؤ المرصوع، ص ۶۸

لا يمر السيف بذنوب إلا يحاه.

کنوز الحقائق، ص ۱۶۶

۷۲۸ - نی پیمبر گفت مؤمن مزهر است در زمان خالی ناله گر است
چون شود پر مطربش بنهدزد دست پرمشو کآسیب دست او خوش است
(ص ۶۵۲، س ۲۰)

مقصود خبر ذیل است :

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمِزْمَارِ لَا يُحْسِنُ صَوْتَهُ إِلَّا بِجَلَاءِ بَطْنِهِ .

شرح خواجه ایوب، شرح بحر العلوم، ج ۶، ص ۲۲۵ المنهج القوی، ج ۶،

ص ۵۷۲ .

و غزالی در احیاء العلوم، ج ۳، ص ۶۱ این جمله را بابوطالب محمد بن
علی بن عطیه مکی (متوفی ۳۸۶) نسبت میدهد بدینصورت :

۱۵ وقال ابوطالب المكي مثل البطن مثل المزهر (وهو العود المجوف
ذوالاوتار) انما حسن صوته لخفته ورقته ولانه اجوف غير ممتلي وكذلك
الجوف اذا خلا كان اعذب للتلاوة و ادوم للقيام و اقل للنمام .

نیز رجوع کنیده به : اتحاف السادة المتقين، ج ۷، ص ۳۹۳

۷۲۹ - خالی آی و باش بین الاصبغین کز می لا این سر مستست این
(ص ۶۵۲، س ۲۱)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۳)

احادیث مشنوی

- ۷۳۰ - ای بسا مخلص که نالد در دعا
پس ملایک با خدا نالد زار
بنده مؤمن تضرع می کند
حق بفرماید که نزخواری اوست
خوش همی آید مرا آواز او
- تا شود دود خلوصش بر سما
کای مجیب هر دعا و ای مستجار
او نمیداند بجز تو مستند
عین تاخیر عطا یاری اوست
و آن خدایا گفتن و آن راز او
- (ص ۶۵۲، س ۲۶ بعد با اختصار)

مستفاد از این حدیث که بوجوه مختلف روایت شده است :

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى
لِلْمَلَائِكَةِ قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَلَكِنْ أَحْسُوهُ بِحَاجَتِهِ فَإِنِّي أَحِبُّ صَوْتَهُ وَإِنَّ الْعَبْدَ
لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَجِّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أَبْغُضُ صَوْتَهُ .
- ۱۰ وافی فیض، ج ۵، ص ۲۲۹ و با اختلاف در تعبیر - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۸

- ۷۳۱ - دل بیارامد ز گفتار صواب آنچنانکه تشنه آرامد ز آب
(ص ۶۵۴، س ۱۷)

مستفاد است از مضمون خبر مذکور در ذیل شماره (۱۷۱)

- ۷۳۲ - اندر این فسخ عزایم و آن همم
در تماشا بوده بر ره هر قدم
(ص ۶۵۶، س ۲۵)

اقتباسی است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۱۳۳)

- ۷۳۳ - کلکم راع بدانند زان رمه که علف خوار است و که در ملحمه
(ص ۶۵۷، س ۱۱)

اشاره بعدی است که در ذیل شماره (۲۸۷) ذکر شد.

دفتر ششم

۷۳۴ - ز این سبب که علم ضالّه مؤمنست

عارف ضالّه خود است و موقنست

(ص ۶۵۹، س ۲۵)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۴۴)

۷۳۵ - آنچه بر تو خواه آن باشد پسند

بر دگر کس آن کن از رنج و گزند

(ص ۶۶۰، س ۱۴)

مستفاد است از حدیث مذکور در ذیل شماره (۶۴۰)

۷۳۶ - ز این سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد

گفت هر کس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست

(ص ۶۶۰، س ۲۶)

مراد حدیث معروفیست که از طرق متعدد روایت شده است :

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ

عَادَاهُ .

۱۵ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۷۰ جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۰ کنوز الحقائق، ص ۱۳۳ .

۷۳۷ - دلوها وابسته چرخ بلند دلو او در اصبعین زورمند

(ص ۶۶۱، س ۲۰)

رجوع کنید بذیل شماره (۱۳)

۷۳۸ ۲۰ - ز آتش مؤمن از این رو ای صفی

می شود دوزخ ضعیف و منطقی

گویدش بگذر سبک ای محتشم

ورنه ز آتشی تو مرد آتشم

(ص ۶۶۲، س ۱۹)

احادیث مشنوی

اشاره بحدیثی است که در ذیل شماره (۱۳۴) نقل نمودیم.

۷۳۹ - شکر که مظلومی و ظالم نبی
ایمن از فرعون و هر فتنه یی
(ص ۶۶۵، س ۷)

مناسب است با مضمون حدیث: و من العصمة تعذر المعاصي - که در ذیل
شماره (۲۶۱) آورده ایم.

۵

۷۴۰ - گرچه باشد ریش و موی او سپید
هم در آن طفلی خوفست و امید
(ص ۶۶۵، س ۱۳)

ناظر است بخبر ذیل:

۱۰ - مَنْ جَاوَزَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ .
المنهج القوی، ج ۶، ص ۶۳۱

۷۴۱ - هر بشر را خود مباحثه درست

چون رهید از صبر در حین صدر جست

هر بشر را پنجه و ناخن مباد

۱۵ - کاه نه دین اندیشد آنگه نه سداد

(ص ۶۶۶، س ۲۵)

رجوع کنید بذیل شماره (۲۶۱)

۷۴۲ - هم در اول عجز خود را او بدید

مردم شد دین عجائز بر گزید

۲۰ (ص ۶۶۷، س ۲۴)

اشاره بدین حدیث است:

عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ .

احیاء العلوم، ج ۳، ص ۵۷ و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۵۱) آنرا موضوع

شمرده است .

رجوع کنید به : اتحاف السادة المتقين، ج ۷، ص ۳۷۶ که در باره این حدیث بحثی مفید کرده و شواهدی بر صحت آن آورده است .

۷۴۳ - گر معلم گشت این سگ هم سگست

باش ذلت قصه کاو بد رگست

(ص ۶۶۸، س ۱۵)

اشاره است بحدیث مذکور در ذیل شماره (۲۷۹)

۷۴۴ - بیگمان خود هر زبان پرده دلست

چون بجنبد پرده رؤیت حاصلست

(ص ۶۶۹، س ۱۶)

مستفاد از مضمون حدیثی است که در ذیل شماره (۱۲۹) مذکور گردید .

۷۴۵ - دست بر دیک نوی چون زدفنی وقت بخیریدن بدید اشکسته را

(ص ۶۶۹، س ۲۳)

مقتبس است از مفاد روایتی که در ذیل شماره (۲۰۷) نقل شده است .

بعون الله تعالی و توفیقه پایان رسید جمع و تدوین کتاب « احادیث مثنوی »

بخامه این بنده ضعیف بدیع الزمان فروزانفر اصلح الله حاله ومآله بامداد روزشنبه

شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۴ شمسی مطابق چهاردهم رمضان ۱۳۷۴ هجری قمری در خانه

شخصی واقع در خیابان بهار از محلات شمالی طهران .



فہرست آیات

ان اولی الناس بابراہیم للذین اتبعوه و هذا النبی . ص ۱۸۶

ان منکم الا واردها . ص ۱۸۶

لا عذبنہ عذاباً شدیداً . ص ۱۵۷

لا یحییق المکر السییء الا بأہلہ . ص ۱۴

واللہ یدعو الی دارالسلام . ص ۹۱

یوم تبدل الارض غیر الارض . ص ۱۳۸

فہرست احادیث

۱۸۶	آل محمد کل تقی
۵۸	ابغض الحلال الی اللہ الطلاق
۸۸	ابیت عند ربی
۷۳	اتق شر من احسنت الیہ
۱۵۸	اتقوا دنیا
۱۳۷	اتقوا السحارة
۱۳	اتقوا الظلم
۱۴	اتقوا ظنون المؤمنین
۲۰۳ - ۱۴	اتقوا فراسة المؤمن
۴۸	اتی النبی بفرس معروری
۱۱۲	اجد نفس ربکم من قبل الیمن
۲۰۰	احب لایخیک المسلم ما تحب لنفسک
۱۳۸	احذروا دنیا فانہا اسحر
۵۵	احذروہم فانہم جواسیس
۱۲۳	الاحمق عدوی
۶۹	اخروہن
۱۳	اذا اراد اللہ انفاذ قضائہ
۱۱	اذا اراد اللہ قبض
۲۱۱	اذا اصبحت فتصدق

فہرست احادیث

۱۰۴	اذا بكى اليتيم اهتز العرش
۱۵۰	اذا بلغكم عن رجل حسن حال
۶۸	اذا بلغ الماء قلتين
۱۶۷	اذا تاب العبد انسى الله
۱۰۵	اذا تقدم اليك خصمان
۴۸	اذا حضرتم موتاكم فأغضوا...
۱۳۵	اذا دخل النور القلب انشرح
۱۱۴	اذا ضرب احدكم فليجتنت الوجه
۱۱۴	اذا قاتل احدكم اخاه
۷۸	اذا قرأ بقرة و آل عمران جدفينا
۱۴۰	اذا قرأت آل حم
۱۱	اذا قضى الله لعبد
۱۰۸	اذا كثرت ذنوب العبد
۴	اذا مدح الفاسق
۳۳	ارجع فصل
۷	ارحم من فى الارض
۷	ارحموا ترحموا
۱۵۶	ارحموا ثلاثة
۲۱	ارحنايا بلال
۱۳۸	الارض من فضة و الجنة من ذهب
۲۲۱	ارقاءكم ارقاءكم اطعموهم مما تأكلون
۵۲	الارواح جنود مجنده

فہرست احادیث

۱۸۸	استفت قلبك
۳	استعينوا على اموركم بالكتمان
۳	استعينوا على انجاح الحوائج
۱۳۹	استغفر الله في اليوم سبعين مرة
۹۷	اشتد ازمة تنفر جي
۱۶	اشدكم املككم لنفسه
۱۰۷	اشد الناس بلائ الانبياء
۲۱۳	اشكر الناس لله اشكرهم للناس
۲۱۳	اشكركم لله
۲۱۳	اشكركم للناس
۱۷۸	اصحابه كما على رؤوسهم الطير
۱۹	اصحابي كالنجوم
۲۷	اضمنوا لي ستاً
۱۲۴	اطت السماء وحق لها ان تئط
۲۲۱	اطعموهم مما تأكلون
۵۳	اطفاً نورك نارى
۲۰	اطلبوا الخير
۱۶۸	اطلبوا الرزق في خبايا الارض
۶۳	اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم
۹۳	اعدت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت
۹	اعدى عدوك نفسك
۲-۶	اعرفوا الله بالله
۱۰	اعقلها و توكل

فہرست احادیث

۱۸۴ - ۷۹	اعملوا فكل میسر لما خلق له
۱۰۵	افتقرت الیہود علی احدی وسبعین فرقہ
۱۵	افضل الجہاد من جاہد نفسه
۱۶۰	افضل الصدقہ جہد المقل
۱۰۳	اکثر اهل الجنة البله
۹۴	اکثروا من غراس الجنة
۱۰۳	الا اخبرکم باهل الجنة
۱۶	الا ادلکم علی اشدکم
۱۰۴	الا ان اولیاء اللہ لا یموتون
۷۳	الا ان الایمان یمان
۹۰	الا کلکم راع
۱۳۰	الحفنی بالرفیق الاعلی
۴۸	الم ترو الا انسان اذا مات شخص بصرہ
۱۸	اللہ اغیر
۹	اللہ اللہ فی الجہاد للانفس
۱۳۲	اللہم اجرنی من النار
۱۲۷	اللہم ارحنی رائحة الجنة
۲۰۶	اللہم ارزقنی عینین ہطالتین
۱۱۶	اللہم ارنا الحق
۴۵	اللہم ارنا الاشیاء كما هی
۴۵	اللہم ارنی الدنیا كما نریها
۱۳۰	اللہم اغفر لی وارحمنی
۳۳	اللہم انک عفو تحب العفو

فہرست احادیث

۲	اللہم انی اعوذ برضاک من سخطک
۶۰	اللہم اهد قومی
۱۴۷	اللہم جنبنی الشیطان
۱۷۳	اللہم ردّ علیّ علیّ الشمس
۱۵۱	الہی این اطلبک قال عند المنکسرة قلوبہم
۱۱۵	اما ان ربک یحب الحمد
۱۶	اما النار فلا تمثلیء
۱۴۹	امرت ان اتجوز فی القول
۶۶	انا اولیٰ بکل مؤمن من نفسه
۳۲	انا اولیٰ الناس بعیسیٰ
۹۵	الاناة من اللہ والعجلة من الشیطان
۱۱۰	انا سید ولد آدم
۳۷	انا مدینة العلم ء
۹۱	انا مع عبدیٰ حین یدکرنی
۸۴	افزل القرآن علیٰ سبعة احرف
۶۲	الانسان سری وانا سرہ
۱۵	انصرفت من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر
۱۲۰ - ۳۸	انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علیٰ قدر عقولہم
۷۰	انا معاشر الانبیاء تنام اعیننا
۱۰۲	ان آدم لمنجدل فی طینة
۹۲	ان ابن آدم لحریص علیٰ ما منع
۴۱	ان احدکم مرآة اخیه
۱۵۰	ان الاحمق لیصیب بحمقہ

فهرست احاديث

١٥٨	ان الاسلام بدأ
٧٤ - ١٣	ان الله اذا اراد انفاذ امر
١٨٩	ان الله تبارك و تعالى لم يكتب علينا الرهبانية
١١٣	ان الله تعالى اصطفى من ولد ابراهيم
٤٧	ان الله انزل الداء و الدواء
٦	ان الله تعالى خلق خلقه في ظلمة
١٨	ان الله تعالى غيور
٢٦	ان الله تعالى لما خلق الخلق كتب بيده على نفسه
١٢٨	ان الله تعالى ليملي للظالم
٥٤	ان الله تعالى يجرب عبده بالبلاء
٢٠٥	ان الله تعالى يمهل حتى اذا كان ثلث الليل
١٠٨	ان الله تعالى يحمي عبده المؤمن
٤٢	ان الله جميل يحب الجمال
٧٢	ان الله حرم من المسلم
٤٧	ان الله حيث خلق الداء
٢١٣ - ١١٤	ان الله خلق آدم على صورته
١٦٨	ان الله خلق العقل فقال له اقبل
١١٤	ان الله خلق للجنة اهلا
١١٨	ان الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة
٥٩	ان الله لا ينظر الى صوركم
١٨٦	ان الله لم يعثني بالرهبانية
٤	ان الله ليغضب اذا مدح الفاسق
٩١	ان الله يحب الابرار

فهرست احاديث

- ۱۹۸ ان الله يلقن الحكمة
 ۴۲ ان امتي امة مرحومة
 ۱۸۶ ان اولي الناس بالانبياء اعلمهم
 ۲۰۲ ان اول ما خلق الله العقل
 ۱۲۸ ان بالمغرب باباً مفتوحاً للتوبة
 ۵۰ ان بين الله و بين خلقه سبعين الف حجاب
 ۱۲۱ ان الدنيا و الآخرة عدوان متفاوتان
 ۲۰۸ ان الرجل ليدرك بحسن خلقه درجة القائم بالليل
 ۳۸ ان الرجل ليزن ذنباً يدخل به الجنة
 ۲۰۷ ان الرجل ليعمل الزمن الطويل بعمل اهل النار
 ۲۰۷ ان الرجل ليعمل عمل اهل الجنة
 ۲۶ ان رحمتي تغلب غضبي
 ۴۸ ان الروح اذا عرج به يشخص البصر
 ۴۸ ان الروح اذا قبض تبعه البصر
 ۲۲۲ ان السيف محاء الخطايا
 ۱۹۱ ان الشيطان ذئب الانسان
 ۲۲۳ ان العبد ليدعو و يقول الله
 ۱۵۱ ان العين لتدخل الرجل القبر
 ۱۷ ان الغالب لهواه اشد من الذي يفتح المدينة
 ۸۸ ان الغضب من الشيطان
 ۹۴ ان في الجنة ما لا عين رأت
 ۸۳ ان للقرآن ظهراً و بطناً
 ۶ ان قلوب بني آدم كلها بين اصبعين

فهرست احاديث

٦	ان قلوب بنى آدم كلها بين اصبعين
٦٦	انكم تتهافتون على النار
١٦٤	انكم تموتون كما تنامون
١٨٦	انكم سترون ربكم
٢٠	ان لربكم فى ايام دهر كم نفعات
٩٥	ان للشيطان لمة بابن آدم
١٢٩	ان لكم ان تحيوا فلا تموتوا
١٧٦	ان للمنافقين علامات
١٨٠	ان لله تبارك و تعالى شراباً
٢٤	ان لله خلقاً يعرفون الناس بالتوسم
٥١	ان لله سبعاً و سبعين حجاباً
١٤٢ - ٥٠	ان لله سبعين الف حجاب
١٠٥	ان لله عبداً ليسوا بأنبياء لكن يغبطهم النبيون
١٨٣	ان لله مائة رحمة
٧٧	ان لم تعلم من اين جئت
٨٤	انما انا لكم مثل الوالد
٥٨	انما خلقت الخلق ليربحوا
٨٠	انما سمى القلب من قلبه
١٦	انما الصرعة الذى يملك نفسه
١٤٠	انما القبر روضة
٢١٧	انما مثل الذى يتصدق بصدقة ثم يعود
٧٠	انما يبعث الناس على نياتهم
١٥٠	انما يداق الله العباد على قدر ما آتاهم من العقول

فہرست احادیث

- ۷ انما یدخل الجنة من یرجوها
- ۷ انما یرحم الله من عباده الرحماء
- ۱۶۸ ان مفاتيح الرزق متوجهة نحو العرش
- ۱۴۹ ان مع الدجال اذا خرج ماء و ناراً
- ۹۹ ان من البيان لسحراً
- ۹۹ ان من الشعر لحكمة
- ۵۳ ان المؤمن اذا وضع قدمه على الصراط تقول النار جزيا مؤمن
- ۵۰ ان الناس لم يعطوا شيئاً خيراً من خلق حسن
- ۷۲ انه (ای عثمان بن عفان) دعا باناء فافرغ على كفيه ثلاث مرات
- ۸۴ ان هذا القرآن مآدبة الله
- ۸۰ ان هذا القلب كريشة بفلاة
- ۱۱۴ ان هذا المال خضر حلو
- ۳۳ ان هذه الامة مرحومة
- ۱۳۹ انه ليغان على قلبي حتى استغفر الله
- ۷ انه من لا یرحم لا یرحم
- ۳۶ انى ابیت يطعمنى ربى
- ۷۳ انى لا جد نفس الرحمن من جانب اليمين
- ۱۳۸ انى لا استغفر الله واتوب اليه فى اليوم سبعين مرة
- ۱۲۶ انى لم اوامر ان انقب على قلوب الناس
- ۸۶ اول رأى العاقل آخر رأى الجاهل
- ۲۰۲ اول ما خلق الله العقل
- ۱۱۳ اول ما خلق الله نورى
- ۱۰۴ اولياء الله لا يموتون

فهرست احاديث

۸۵ - ۵۲	اوليائي تحت قبایي
۷۵	اهل الكفورهم اهل القبور
۷۳	الايمان يمان
۸	ابن انت من صلاة الملائكة
۲۱۲ - ۶۵ - ۴۳	اياكم و خضراء الدمن
۱۶۹	اياكم و الطمع
۴۹	اياكم و اللو
۱۵۶	اياكم و مجالسة الموتى
۱۲۰	ايها الذام للدنيا
۱۵۸	بدأ الاسلام غريباً
۱۸۲	برو آباءكم تبركم ابناؤكم
۱۱۸	بعثت انا و الساعة كهاتين
۱۹۱	بعثت بين يدي الساعة بالسيف
۶۴	بعثت داعياً و معلماً
۱۱۸	بعثت في نسم الساعة
۵۴	البلاء للولاء
۲۰۴	بلغوا عني و لو آية
۲	بم عرفت ربك
۱۱۰	بينهما (اي بين السماء و الارض) مسيرة خمسمائة سنة
۹۰	التاجر الجبان محروم
۱۶۷	التائب من الذنب كمن لا ذنب له
۱۴۵ - ۹۵	التأني من الله
۶۳	تبارك من خلقك فجعلك تنظر بشحم
۱۳۵	التجا في عن دار الفرور

۸۵	التحيات لله
۴۷	تداووا عباد الله
۱۰	تذكر قبل الورد الصدر
۱۲۱	تحفة المؤمن الموت
۱۴۲	تفكروا في خلق الله
۷۳	تفوح روائح الجنة من قبل قرن
۵۲	تقول النار للمؤمن جزيا مؤمن
۵۱	تكلّموا تعرفوا
۱۰۲ - ۷۰	تنام عيناي و لا ينام قلبي
۹۷	التنفس في الرئة
۲۱	توقوا البرد في اوله
۷۵	توكلوا على و اطلبوا الرزق مني
۱۵۶	ثلاثة يرحمون
۱۵۴	ثلاث مهلكات
۱۳۳	ثم يقوم نبيكم رابعا فلا يشفع احد
۲۱۲	الجار ثم الدار
۷۸	جد فينا
۱۱۹	جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين
۵۳	جزيا مؤمن
۶۹	جعلت لي الارض مسجداً و طهوراً
۱۱۳	جعلت معصية ابن آدم سبباً لعمارة
۳۸	جف القلم بما انت لاق (بما هو كائن)
۴	الجلس الصالح خير من الوحدة
۳۱	الجماعة رحمة

فهرست احادیث

۱۵۷	الجنة تحت اقدام الامهات
۱۱۸	جواب الاحمق سكوت
۱۴۸	الجوع طعام الحق
۱۱۶	حاسبوا اعمالكم قبل ان تحاسبوا
۶۸	حب الى من دنياكم ثلاث
۶۸	حب الى النساء و الطيب
۲۵	حبك الشيبى، يعنى ويصم
۹۷ - ۱۲۶	حب الوطن من الايمان
۵۱	حتف الرجل مخبوء، تحت لسانه
۲۰۴	حد نواعن بنى اسرائيل و لا حرج
۱۰	الحذر لا يغنى من القدر
۸۷	الحرب خدعة
۷۲	حرمة مال المسلم كحرمة دمه
۷۵ - ۱۰۳	الحزم سوء الظن
۶۵	حسنات الابرار سيئات المقرين
۳۱۸	حصنوا اموالكم بالزكاة
۱۷۷	حفظ الغلام الصغير كالنقش فى الحجر
۵۹	حفت الجنة بالمكاره
۵۷	الحكمة ضالة المؤمن
۳۰	الحمية رأس الدواء
۵۴	الحياء من الايمان
۵۴	الحياء يمنع من الايمان
۴۳	خذ الحكمة انى كانت
۱۱۵	خلق الله آدم على صورته

فہرست احادیث

۱۱۳ - ۱۱۴	خلقت من نور اللہ
۱۰ - ۲۲ - ۷۲	الخلق کلہم عیال اللہ
۱۹۸	خمر طینة آدم
۱	خمس بخمس
۶۹	خیر الامور اوساطہا
۲۴	خیر کم خیر کم لاہلہ
۵۰	خیر ما اعطی الرجل المؤمن خلق حسن
۴۹	خیر ما اعطی الناس خلق حسن
۴۹	خیر الناس احسنہم خلقاً
۱۹۰	خیر الناس انفعہم
۱۴۴	دارہم ما دمت فی دارہم
۲۱۸	داووا مرضاکم بالصدقہ
۱۵۰	دعامة المؤمن عقلہ
۶۵	دع ما یریبک الی ما لا یریبک
۳۵	دعوة فی السر تعدل سبعین دعوة
۲۱۶	الدنیا جيفة
۲۰۴	الدنیا حرام علی اهل الاخرہ
۸۱	الدنیا حلم
۱۳	الدنیا ساعة
۱۱	الدنیا سجن المؤمن
۱۴۱	الدنیا کحلم النائم
۱۱	الدنیا لا تصفواہؤمن
۱۱۲	الدنیا مزرعة الاخرة
۴۷	دواء الذنوب الاستغفار

فهرست احاديث

٩٨	الدين النصيحة
٢٠٣	ذوقتي و نار جهنم اشد حرا
٥٥	ذهاب البصر مغفرة للذنوب
٦٠	رب اغفر لقومي
٣	رب ساع في ما يضره
١٠٦ - ٩٦	رب سلم
٤٣	ربما اخرت عنك الاجابة
١١	رب مرتاح الى بلد
٩٧	الرحمة في الكبد
٢٦	رحمتي سبقت غضبي
١٥٣	رد رسول الله على عثمان بن مظعون التبتل
١٦٩	الرزق يطلب العبد
٢١٠	زر غباً
٢١٠	زكاة الجاه اغانة للهفان
٥٩	زملوهم بدمائهم
٧٦	سافروا تصحوا و تغنموا
١٩	سألت ربي فيما تختلف فيه اصحابي
١٧٧	سألوه عن الساعه متى الساعة
٨	سبحان الله و بحمده
١٥٢ - ٢٦	سبقت رحمتي غضبي
٥٣	السخاء شجرة من اشجار الجنة
٣٥	السعيد من سعد في بطن امه
٦٧	السعيد من وعظ بغيره
١٧	السلام قبل الكلام

فہرست احادیث

۲۱۷	السماح رباح
۸۹	سوء القضا
۶۰	سیخرج ناس من النار قد احترقوا
۳۰	شاور وھن وخالفوھن
۹۸	الشجاع یعرف عند الحرب
۹۶	شعار المسلمین اللھم سلم سلم
۸۲	شفاعتی لاهل الكبائر من امتی
۳۵	الشقی من شقی فی بطن امه
۵۶	الشمس و القمر نوران
۸۲	الشیخ فی بیتہ كالنبی فی قومہ
۱۰	الصبر من اسباب الظفر
۲۰۸	الصدقة تمنع سبعین نوعاً من البلاء
۱۲۳	صديق كل امرئ عقله
۹۴	الصوم یدق المصیر
۲۰۶	الضيافة علی اهل الوبر
۱۶۸	طلب الحلال واجب
۲۰۹	طلب العلم فريضة
۱۳۲ - ۹۷	طوبى لمن ذل نفسه
۲۰ - ۱۹	طوبى لمن رآنى
۱۰۹	طوبى لمن شغله عيبه
۱۷۰	طوبى لمن كان عقله ذكراً
۲۱۸	العارية مؤداة

فهرست احاديث

۲۱۷	العائد في صدقته كالعائد في قيئه
۲۱۷	العائد في هبته كالكلب يقىء
۱۷۱	العباد ثلاثة
۱۵۶	العبد مع من احب
۵۱	عبر رسول الله حتى انتهى الى الحجب
۳۹	عجبا لسعد و ابن عمر يزعمان انى احارب على الدنيا
۷۷	عجبت لمن انكر النشأة الآخري
۱۰۳	عجب ربنا من قوم يقادون الى الجنة
۶۴	عجلوا الصلاة
۱۴۵ - ۹۵	العجلة من الشيطان
۶۱	العدو العاقل و لا الصديق الجاهل
۶۱	عداوة العاقل و لا صحبة المجنون
۵۲	عرفت الله بفسخ العزائم
۱۱۳	العز ازاره
۹۳	العصمة ان لا تجد
۹۷	العقل فى القلب
۱۷۸	العقل ما عبد به الرحمن
۱۷۷	العلم فى الصغر
۲۱۷	عليك باول السوم
۱۹۰	عليكم بالجهاد فانه رهبانية امتى
۲۲۵	عليكم بدين العجائز
۷۵	عليكم بالمدن و لوجارت
۴۶	على اليد ما اخذت حتى تؤديه
۲۷	غضوا ابصاركم

فهرست احاديث

۱۹۱	الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين
۱۴۸	فضلت على آدم بخصلتين
۶۹	فضلت على الانبياء بست
۲۳	الفقر فخري
۹۳	الفقر قيد المجرمين
۶۵	القاضي جاهل بين عالمين
۷۹	قالت الملائكة يوماً ربنا هل خلقت خلقاً اعظم من العرش
۷۳	قتال المؤمن كفر
۱۹۵	قد افلح بلال
۱۷۵	القدرية مجوس هذه الامة
۱۴۷	قضى بينكما ولد
۱۴	قد متم من الجهاد الاصغر
۶۸	قرة عيني في الصلاة
۵۴	قرنت الهيبة بالخيبة
۲۰۶	القسام في النار
۶۲	القلب بيت الرب
۶	قل كل يوم حين تصبح اللهم لييك و سعديك
۲۲	القناعة كنز لا يفنى
۱۵۰	قوام المرء عقله
۴۵	كاد الحسد ان يغلب القدر
۴۵	كاد الفقر ان يكون كفوفاً
۱۴۵	الكافر يأكل في سبعة امعاء
۷۱	كان اذا تكلم بكلمه اعادها ثلاثاً

فہرست احادیث

۷۱	كان اذا دعا دعا ثلاثا
۵	كان اصحاب النبي ﷺ يسألونه
۱۵۱	كانت العين في بني اسد
۱۸۸	كان ثوبان يقع سوطه
۷۱	كان رسول الله ﷺ اذا خوطب في شيء ثلاثا لم يراجع بعد ثلاث
۱۴۸	كان شيطان آدم كافرا
۱۴۸	كان شيطاني كافرا فاعانني الله عليه
۸۹	كان رسول الله ﷺ يستعيز من هؤلاء الثلاث
۱۴۹	كان من خلقى الجواز
۷۱	كان النبي ﷺ يعجبه ان يدعو ثلاثا
۴۹	كان يركب الحمار عريانا
۲۰۰	كان يستفتح ويستنصر بصعاليك المسلمين
۷۱	كان يعيد الكلمة ثلاثا
۷۱	كان يوتر بثلاث
۲۱	كان يوسف حسنا ولكنني املح
۱۷۸	كانما على رؤوسهم
۱۲۵	الكبر الكبر
۱۲۵	كبروا الكبر
۱۳۳	الكبرياء ردائي
۲۶	كتب ربكم على نفسه بيده
۶۵	الكذب ريبة
۱۸۱	الكريم ابن الکریم
۸۸	كل امتي معافي الا المجاهر
۸۴	كل شيء قطع من الحي فهو ميت

فہرست احادیث

۷۹	کل عامل میسر لعمله
۱۵۳	کل عمل ابن آدم له الا الصيام
۸۷	کل الکذب یکتب علی ابن آدم الا ثلاث
۹۹	کلکم داع
۱۴۲	کل ما میزتموه باوہامکم
۱۸۴ - ۷۹	کل میسر لما خلق له
۲۳ - ۲۰	کلّمیني یا حمیرا
۷۶	کما ان الآنية تمتحن باطنانها
۱۷۶	کما تدین تدان
۷۶	کما تعرف اوای الفخار بامتجانها باصواتها
۱۸	کما تعيشون تموتون
۱۷۶	کما لا یجتني من الشوك العذب
۱۴۹	کنت ابايع الناس
۱۱۱	کنت اول النبين في الخلق
۲۹	کنت کنزاً محفياً
۱۰۲	کنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد
۸۶	الکيس من دان نفسه
۱۱۵ - ۱۸	لا احد اغير من الله
۲۰۳	لا اعرفن احدکم جيفة ليل
۱۵۶	لا تجالسوا الموتى
۱۰	لا تدع طلب الرزق من حله
۱۲۹	لا تزال التوبه مقبولة
۱۶	لا تزال جهنم تقول هل من مزيد

فهرست احادیث

۹۳	لا تسبوا الديك فانه يوقظ
۱۰۸	لا تسبها (الحمى) فانه تنقى الذنوب
۷۵	لا تسكن الكفور
۹۲	لا تسمه عزيزاً
۹۸	لا تعرف ثلاثة الا عند ثلاثة
۱۱۵	لا تقبحوا الوجه
۱۲	لا تمارضوا فتمرضوا
۷۵	لا تنزلوا الكفور فانها بمنزلة القبور
۱۸۹	لا رهبانية ولا تبتل قى الاسلام
۵	لا صلاة الا بحضور القلب
۹۰	لا صلاة لمن لا وضوء له
۹	لا عدو اعدى على المرء من نفسه
۹۳ - ۹۴	لا عين رات
۱۵۷	لا لزمه صحبة الاضداد
۱۸۷	لا يبقى بر ولا فاجر الا دخلها
۷	لا يرحم الله من لا يرحم الناس
۸۵	لا يزول قدم ابن آدم حتى يسأل عن عمره
۲۶	لا يسعنى ارضى ولا سمائى
۱۰	لا يغنى حذر من قدر
۹	لا يلدغ المؤمن
۲۲۲	لا يمر السيف بذنوب الامحاء
۱۰۳	لا ينبغي لاحد ان يقول انا خير من يونس
۵	لا ينظر الله الى صلاة
۲۰۰	لا يؤمن احدكم حتى يحب لاختيه ما يحب لنفسه

فهرست احادیث

۱۲۸	للتوبة باب بالمغرب
۱۲۹	للجنة ثمانية ابواب
۸۰	لقلب ابن آدم اشد انقلاباً من القدر
۴۷	لكل داء دواء
۱۵۰	لكل شيء دعامة
۳۲	لله تعالى كل لحظة ثلاثة عساكر
۵۰	لله دون العرش سبعون حجاباً
۱۴۳	لما بلغ سدره المنتهى فاتتهى الى الحجب
۳۶	لما خلق الله الارض جعلت تميد
۲۶	لم يسعنى ارضى ولا سمائى
۴۶	لم يكن مؤمن ولا يكون الى يوم القيامة الا وله جار يؤذيه
۹۶ - ۱۹۴	لن يلج ملكوت السموات من لم يولد مرتين
۹	لن ينفع حذر من قدر
۱۵۳	لو اذن فيه لاختصينا
۱۹۷	لو ازداد يقيناً لمشى على الهواء
۱۷۰	لو ان ابن آدم هرب من رزقه
۱۶۹	لو انكم توكلتم على الله حق التوكل لرزقكم
۶۱	لو تعلمون ما اعلم لبكيتم
۲۱۶	لو تعلمون ما انتم لاقون بعد الموت
۴۰	لو تمنوه يوم قال لهم ذلك
۲۰۱	لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة
۶۹	لو كانت الدنيا دماً عييطاً
۴۶	لو كان المؤمن على قصبه في البحر
۴۶	لو كان المؤمن في جحر ضب

فهرست احاديث

۱۱۳	لولا الحمقى لغربت الدنيا
۲۰۳ - ۱۷۲	لولاك لما خلقت الافلاك
۱۷۲	لولا محمد ما خلقت الدنيا
۸۳	ليدخلن الجنة بشفاعة رجل
۱۱۵	ليس احد احب اليه المدح من الله
۲۰۸ - ۱۰۹	ليس الخبر كالمعاينة
۱۵	ليس الشديد بالصرعة
۱۸۴	ليس شئ خيراً من الف مثله الا الانسان المؤمن
۱۳۶ - ۱۰۰	ليس الفنى عن كثرة العرض
۱۴۸	ليس منكم من احد الا وقد وكل به قرينه من الشيطان
۳۹	لى مع الله وقت
۱۴۶	لينقلب كل رجل بضيفه
۸۴	ما ابين من الحى فهو ميت
۵۸	ما احل الله شيئاً ابغض اليه من الطلاق
۹۳	ما اخاف عليكم الفقر
۱۱۸	ما ارضى المؤمن ربه بمثل الحلم
۲۵	ما افقر من ادم بيت فيه خل
۱۸۵	ما اتقم رسول الله لفسه من شئ
۴۷	ما انزل الله داء الا انزل له شفاء
۲۱۵	ما بعث الله نبياً الا رعى الغنم
۱۴۲	ما توهمتم من شئ فتوهموا الله غيره
۱	ما حبس قوم الزكاة
۱۰۵	ما دمت فى صلاة فانت تفرع باب الملك

فہرست احادیث

- ۱۹۹ ما رأیت فی الخیر والشکر کالیوم
 ۱۲۷ ما رأیت مثل النار نام ہار بہا
 ۱۷۴ ماشاء اللہ کان
 ۹۶ ما شبہت خروج المؤمن من الدنیا الا مثل خروج الصبی
 ۱۵۲ ما ضاق مجلس بمتحاین
 ۱۷۱ ما عبدتک خوفاً من ناری
 ۱۵۴ ما علی الارض نفس تموت و لها عند اللہ خیر
 ۲۰۱ ما قدر الدنیا کلها تعدل عندهم جناح بعوضۃ
 ۸۴ ما قطع من البہیمہ و ہی حیة فی میتۃ
 ۲۵۲ المال حیة
 ۱۵۴ ما من احد یموت الا ندم
 ۸۳ ما من اهل بیت یدخل واحد منهم الجنة الا
 ۴۷ ما من داء الا و له دواء
 ۱۶۲ ما من قطرة احب الی اللہ من قطرة دمع
 ۱ ما منع قوم الزکاة الا ابتلاہم بالسنین
 ۱۰۸ ما من مصیبة تصیب المسلم الا کفر اللہ بہا عنہ
 ۱۱۰ ما من نبی من ولد آدم الی محمد الا وہم تحت لواء محمد
 ۲۲ ما من یوم یصبح العباد فیہ الا ملکان
 ۲۱۸ ما نقصت صدقة من مال
 ۱۰۸ ما یتصیب المسلم من نصب
 ۱۱۷ متی الساعة
 ۲۸ مثل الامام کمثل عین عظیمۃ
 ۱۱۱ مثل اهل بیتی کمثل سفینۃ نوح

فهرست احاديث

۲۲۲	مثل البطن مثل المزهر
۱۲۰	مثل الدنيا والآخرة كمثل ضربتين
۸۰	مثل القلب كمثل ريشة
۳۱۷	مثل الذي يتصدق بصدقة ثم يعود
۱۷۷	مثل الذي يتعلم في صغره كالنقش في الحجر
۱۳۷	مثل المؤمنين في توادهم
۲۲۲	مثل المؤمن كمثل المزمار
۱۵۹	مثل المؤمن و مثل الاجل مثل رجل له ثلاثة اخلا،
۶۶	مثلي و مثلكم كمثل رجل او قد ناراً
۱۵	مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الا صغر
۵۷	مرضت فلم تدني
۱۶	المجاهد من جاهد نفسه في الله
۱۶	المجاهد من جاهد هواه
۵۳	المخلصون على خطر عظيم
۱۵۵	المرء مع من احب
۱۲	المستشار مؤتمن
۱۹۶	المضمضة والاستنشاق سنة
۲۲	ملكان ينزلان
۲۸	الملك كالنهر العظيم
۱۸۵	من آذاني في اهل بيتي فقد آذى الله
۶۷	من اتقى الله كل لسانه
۴	من احبك لشيء ملك عند انقضائه
۱۳۴	من احبني قتلته

فہرست احادیث

۶	من احیاء سنة من سنتی
۱۹۶	من اخلص لله اربعین يوماً ظهرت ینایم الحکمة
۱۹۸	من اراد ان یجلس مع الله
۱۹۴	من لراد ان ینظر الی شهید
۱۶۱	من استطاع منکم الیاءة فلیتزوج
۳۴	من اشد امتی حیا
۳۷	من اعطی الله و منع الله و احب الله
۵۱	من ایقن ینالخلق جاد بالمعطية
۹۵	من بیعت قتل لا خلاية
۱۷	من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجیبوه
۱۳۰ - ۱۳۱	من بشرنی بخروج صفر
۱۷۶	من تصدق بطلد تمره
۲۲۵	من جلوز الاربعین ولم یطلب خیره شره
۱۳۶	من جعل الیوم هماً واحداً كفاه الله
۱۴	من حفر لایه حفرة
۱۲۰	من ذا ینمها
۶۳	من رآنی فقد رأى الحق
۱۸۲	من زنی زنی به
۵	من سن فی الاسلام سنة حسنة
۸	من صلی علی صلالة
۲۱۹	من حسنت نجبا
۷۸	من طلب شیئاً وجد
۱۸۵ - ۱۸۶	من عادى ولیاً فقد آذنته

فهرست احادیث

۱۷۴ - ۶۷	من عرف الله كل لسانه
۱۶۷	من عرف نفسه فقد عرف ربه
۲۲۵ - ۹۱	من العصمة تعثر المعاصي
۱۶۵	من علم أني ذوقسرة على مغفرة الذنوب غفرت له
۱۱۷	من قدا اعمى اربعين خطوة وجبت له الجنة
۸	من قال لا اله الا الله
۱۷	من قرأ القرآن فكأنما شافهني و شافته
۲۹	من قرع باباً و لج و لج
۱۹	من كان لله كان الله له
۳	من كتم سره حصل امره
۲۲۴	من كنت مولاه فعلي مولاه
۴۶	من لا صبر له لا ايمان له
۷۸ - ۷۷	من لم يرض بقضائي
۲۱۳	من لم يشكر الناس لم يشكر الله
۳۰	من لم يكن له شيخ فشيخه الشيطان
۱۳۶	من نكح المرأة لما لها وجمالها
۴۰	من هدم بنيان الله فهو ملعون
۱۲۵	منهم سجد لا ير كمون
۱۲۱	منهم مان لا يشعان
۱۸۸	من يتكفل لي بواحدة و اتكفل له بالجنة
۱۰۵	من يقرع باب الملك يفتح له
۱۲۱	الموت ريجانة المؤمن
۱۱۶	موتوا قبل ان تموتوا

فہرست احادیث

۴۹	المؤمن القوی خیر
۶۷	المؤمن کیس فطن حذر
۲۹۲	المؤمن للمؤمن کالبنیان
۴۱	المؤمن مرآة اخیه
۴۱	المؤمن مرآة المؤمن
۱۴	المؤمن من ینظر بنور اللہ
۴۳	المؤمنون کرجل واحد
۴۳	المؤمنون کنفس واحدة
۱۴۵	المؤمن یاکل فی معی واحد
۱۷۹	المؤمن یالف ویؤلف
۱۰۱	المؤمن یرب من الدالخصام
۲۰۷	الناس اربعة اقسام منهم من یولد کافراً ویموت مؤمناً
۲۸	الناس علی دین ملوکہم
۶۱ - ۶۲	الناس معادن
۸۱ - ۱۴۱	الناس نيام فاذا ماتوا اتبہوا
۵۵	الناقص ملعون
۶۷	نحن الاخرون السابقون
۱۲۶	نحن نحکم بالظاہر
۸۳	نزل القرآن من سبعة ابواب
۱۱۲	النظرة سهم مسموم
۲۵	نعم الادم الخل
۴۴	نعمة الجاهل کروضۃ فی مزبلة
۱۱	نعم العون علی تقوی اللہ الغنی
۱۱	نعم المال الصالح للرجل الصالح

فهرست احاديث

٥٤	نعم النساء نساء الانصار
٥	النوم اخوالموت
٤٢ - ٢٢٠	نوم على علم خير من صلاة
٤٢	نوم العالم عبادة
٨٦	نهانى عن نقرة الغراب
١٣٨	والله انى لاستغفرالله واتوب اليه فى اليوم سبعين مرة
٤١	الوحدة خير من جليس السوء
٣٤	وددت انا رأينا اخواننا
١٠١	وعزتى وجلالى لا اجمع لعبدى امنين و لا خوفين
٤٦	وعليكم بالصبر
١٤٨	والقلم يودى الى اللوح
١١١	ولد آدم كلهم تحت لوائى
١٣٥	الولد سرايه
١٥ و ١٦	هل من مزيد
٢٢١	هم اخوانكم جعلهم الله تحت ايديكم
١٢١	هما (اى الدنيا والاخرة) ككفتى الميزان
٢٤	هن يغلبن الكرام ويغلبهن اللئام
١٦٤	هؤلاء فى الجنة ولا أبالى
٢١٠	يا ابا هريرة زرغبا
١٨١	يا ابن آدم خلقتك لاجلى
٥٨	يا ابن آدم لم اخلقك لا ربح عليك
١١٨	يا ابن آدم مرضت فلم تعدنى
١٦٤	يا ابن آدم مهما عبدتنى ورجوتنى
١٠٤	يا اهل الخلود ويا اهل البقاء انكم لم تخلقوا للفناء

فہرست احادیث

۲۱	یا بلال ارحنا بالصلاة
۶۰	یا بنی ایاک ومصادقة الاحمق
۶۴	یأتی اقوام ابواب الجنة
۷۰	یا عائشة ان عینی تمامان ولا ینام قلبی
۳۱	یا علی اذا تقرب الناس الی خالقهم
۵۸	یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض
۳۷	یبعث زید بن عمرو بن نفیل امةً وحده
۱۷	یبعث کل عبد علی مامات
۱۵۹	یتبع المیت ثلاثة
۱۵۰	یتفاضل الناس فی الدنيا بالعقل
۱۳۳	یجمع الله الناس فیقوم المؤمنون حین تزلف الجنة
۱۵۰	یحاسب الناس علی قدر عقولهم
۱۳۰	یدخل الجنة من امتی سبعون الفاً
۱۵	یقال لجهنم هل امتلات ؟
۳	یقدر المقدرون والقضاء یضحک
۵۸	یقول الله تعالی یا ابن آدم لم اخلقک لا ربح
۹۱	یقول الله عز و جل انا مع عبدی حین ینذکرنی
۵۸	یقول الله عز و جل انا خلقت الخلق لیربحوا
۲۱۴	یوتی بالدنیا یوم القیامه فیوقف بین یدی الله
۴	یوشک ان یربک فیکم شیاطین

فہرست اشعار عربی

لدى المجد حتى عد الف بواحد

س ۱۸۴

و لم ار امثال الرجال تفاوتنا

بلذة ساعة اكلات دهر

س ۳

و کم من اكله منعت اخاها

فمطبوع و مسموع

اذا لم يك مطبوع

وضوء العين ممنوع

س ۱۲۴

رايت العقل عقليين

و لا ينفع مسموع

كما لا ينفع الشمس

و فيه هلاكه لو كان بدرى

س ۳

و کم من طالب يسعى لشيء

و واحد كالف ان امرغنى

س ۱۸۴

والناس الف منهم كواحد

اسماء رجال و نساء

«الف»

۱۶۹	آبی (ابوسعید)
۲۱۳-۱۹۸-۱۹۸-۱۴۸-۱۳۳-۱۰۲-۴	آدم (ابوالبشر)
۲۰۲	آسیہ
۲۱۰-۴۱	اباذر
۲۱۹	ابا یزید
۲۰۳-۱۸۷-۱۸۶-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۳-۱۱۳	ابراہیم ، النبی
۱۵۸-۱۱۲-۶۴-۴	ابلیس
۹۲	ابن ابی الحدید
۱۹۴	ابن ابی قحافہ
۱۶۷-۲۹	ابن تیمیہ
۱۱۶	ابن حجر
۳۹ ۴۸	ابن الدحداح
۱۲	ابن الریبع
۶۳	ابن سماک
۱۹۵	ابن عباس
۱۷۲	ابن عساکر
۹۹-۳۹-۸	ابن عمر
۱۹۳-۲۷-۲۶	ابوبکر صدیق
۲	ابوالحسین نوری
۲۵۸	

اسماء رجال ونساء

۱۴	ابو الدرداء
	ابو جعفر، رك امام محمد باقر (ع)
۲۷	ابو جهل
	ابو سعد آبی، رك آبی
۶۵	ابو سعید خراز
۴۸	ابو سلمه
۲۲۲	ابو طالب محمد بن علی بن عطیة مکی
۱۸۴	ابو عبادة بحتری
۵۵	ابو عبدالله انطاکی
	ابو (ابی) عبدالله، رك جعفر بن محمد الصادق (ع)
۱۱۹	ابو القاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی
	ابو القاسم جنید بغدادی، رك جنید بغدادی
۱۸۹	ابو قلابه
۲۸	ابو مسلم خولانی
۸۸-۳۵	ابو نصر سراج
۲۱۵-۲۱۰-۸۷-۶۹-۳۸-۳۳-۷	ابو هریره
-۱۲۲-۱۱۹-۱۱۵-۷۸-۶۸-۲۶-۱۲	احمد (رضی اللہ عنہ)
-۱۹۴-۱۹۰-۱۸۹-۱۷۲-۱۶۰-۱۴۳	
۲۱۱-۱۹۸-۱۹۷	
۱۷۸	احمد بن ادريس
۵-۲	احمد بن حنبل
۲۰۳	احمد جام (شیخ)
۵۱	احنف
۱۷۸	اسامة بن شریک

اسماء رجال ونساء

۱۴۸	اسرافیل
۱۱۳	اسماعیل
۱۱۵	اسود بن سریع
۷	اقرع بن حابس
۴۷	اکثم بن صیفی
۴۸	ام سلمہ
۷۸-۱۶	انس
۱۱۲	اویس قرنی
	بایزید، رک ابایزید
۲۲۶	بدیع الزمان فروزانفر
۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۴۶-۷۳-۲۸-۶	بلال
۱۱۳	بلقیس
۲۴	بہائی (شیخ)
۱۳۸	بیضاوی
-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۷-۱۲-۱۰-۹	پیغامبر ﷺ (پیغمبر ﷺ)
۶۴-۴۷-۴۶-۴۴-۳۸-۳۵-۳۴-۳۳-۳۱-۲۷-۲۵	
-۹۱-۸۴-۸۲-۸۱-۷۹-۷۷-۷۶-۷۵-۶۹-۶۷-۶۵	
-۱۳۳-۱۲۳-۱۱۵-۱۰۵-۱۰۳-۹۹-۹۸-۹۵	
-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۶-۱۴۷-۱۴۵-۱۳۸-۱۳۵	
۲۲۴-۲۲۲-۲۰۰-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۷	
۳۲	ثعلبی
۴۸	جابر بن سمرہ
۲۱۵-۱۴۱	جابر بن عبد اللہ
۱۱۹	جامی

اسماء رجال و نساء

۱۹۵-۱۴۸-۱۴۳-۱۳۴-۱۲۲-۸۱-۲۷-۱۲	جبرئیل
۲۱۹-۲۱۱	
- ۱۷۸-۱۷۱-۱۵۰-۱۱۸-۱۱۲-۱۱۰-۱۰	جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)
۲۲۳-۲۰۱	
۷۸	جنید بغدادی
۲۱۴	حاتم
۱۱۱	حافظ ابو نعیم اصفہانی
۵	حذیفہ
۷۱	حسام الدین
۱۱۳	حسن بن علی بن ایطالب (ع)
۲۳-۲۰	حمیرا
۱۰۲	حوا
۱۸۱	حیدر
	خلیل اللہ (ع) رک ابراہیم النبی
۱۱۹-۴۵-۴۰-۳۸-۲۴	خواجہ ایوب
۹۲	خیشمہ بن عبدالرحمن بن سبرہ
۲۹	داود النبی
۱۴۹	دجال
۱۳۵-۹۸-۳۰-۲۹	زرکشی
۱۷۴	زبد بن ثابت
۳۴	زید (بن حارثہ)
۳۷	زید بن عمرو بن نفیل
۱۷۱	رابعہ عدویہ

اسماء رجال ونساء

۲۰۱-۱۸۱

رستم

رسول الله (ﷺ)

۳۹-۳۷-۳۶-۳۴-۳۳-۲۱-۱۶-۱۵-۸-۷-۴
 -۸۷-۸۱-۷۴-۷۲-۷۱-۶۹-۵۵-۵۱-۴۹-۴۸-۴۱
 ۱۴۷-۱۴۳-۱۲۴-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۲-۹۸-۹۳-۹۲
 ۱۷۴-۱۷۲-۱۶۱-۱۵۷-۱۵۳-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸
 -۲۲۰-۲۱۷-۱۹۵-۱۹۳-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۵-۱۷۸

۲۲۱

۱۴۲-۱۲۳

رضا (علی بن موسی بن جعفر ع)

۱۱۲

سبکی

۱۴۴-۱۳۵-۱۱۲-۹۸

سخاوی

۳۹

سعد (بن ابی وقاص)

۱۸

سعد (بن عباده)

۶۱

سفیان

۱۵۷-۱۲۳-۱۱۵-۱۶

سلیمان النبی

۸۱-۶۹-۵۳

سهل بن عبدالله تستری

۷۳

سیبویه

۱۹۸-۱۱۷-۸۲-۳۰-۲۳-۸-۳

سیوطی

۷۲

شبلی

۲۱۹-۱۷۰-۱۴۷-۱۴۵-۱۱۸-۹۵-۸۸

شیطان

۱۹۱

صدوق

ضیاء الحق ، رك حسام الدين

۲۰۳-۱۹۴

طلحة بن عبیدالله

۷۲

عثمان بن عفان

۱۸۹-۱۵۳

عثمان بن مظعون

۲۶۲

اسماء رجال ونساء

۷۸	عامر بن الظرب
۱۵۱-۱۵۰-۱۱۷-۱۱۴-۷۰-۵۴-۲۰	عائشه
۱۱۰	عباس بن عبدالمطلب
۱۱۸	عبدالله بن سنان
۹۲	عبدالرحمن سبره
۱۰۴-۷۲-۵۵-۵۳-۳۰-۳	عبداللطيف عباسى
۱۶۱	عزرائيل
۲	عطار (شيخ فريدالدين محمد)
۱۳۱-۱۳۰	عكاشة بن محصن
۳۲-۳۱-۲۸-۲۳-۲۱-۱۵-۱۴-۱۱-۹-۳-۲	على بن ابيطالب (ع)
۵۸-۵۷-۵۴-۵۲-۵۱-۴۶-۴۴-۴۳-۳۹-۳۷	
۸۹-۸۶-۸۵-۸۱-۷۷-۷۶-۷۵-۷۳-۶۳-۶۰	
۱۲۴-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۸-۱۰۵-۱۰۱-۹۷-۹۲	
۱۷۲-۱۷۱-۱۶۷-۱۵۶-۱۴۷-۱۳۸-۱۲۵	
۲۲۴-۲۲۱-۱۷۳-۱۸۶	
۲۱۶	على بن الحسين (ع)
۱۳۳	عمادالملك
۲۰۲	عمران
۶۱-۱۸-۱۷	عمر (بن خطاب)
۱۹۷-۱۳۴-۱۰۸-۹۶	عيسى النبى
۲۲۲-۱۱۹-۱۱۲-۷۷-۳۰-۱۵	غزالي
۲۲۵	فرعون
۱۵۶	فضيل بن عياض
۱۴۷-۱۴۲	فيض (ملا محسن)
۲۶۳	

اسماء رجال ونساء

۹۸	لقمان
۳۷	مالك بن دينار
۱۲۴	ماوردي
۱۴۷	مجلسي
۱۳۲	مرتضى (رحمته الله)
۲۰۲-۲۰۱-۱۸۷	مريم
-۱۲۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۲-۳۵-۲۷-۲۱-۱۹	محمد (حضرت رسول اکرم ﷺ)
۱۸۶-۱۷۲-۱۳۴	
۱۵۰-۱۴۲	محمد باقر (ع)
۱۷۸	محمد بن عبد الجبار
۴۴	محمد بن محمود
۳	محمد خان کرمانی (حاج)
-۷۳-۶۴-۶۱-۵۲-۲۷-۲۱-۲۰-۱۹-۱۲	مصطفى (رحمته الله)
-۱۴۲-۱۴۰-۱۳۵-۱۳۳-۱۲۸-۱۱۰-۸۶	
۲۰۰-۱۹۳-۱۹۵-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۰-۱۴۳	
۲۲۱-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۰۹-۲۰۷	
۱۰۷	مصعب بن سعد
۵۸	معاذ
۱۷۸-۲۴	معاوية
	ملا محسن فيض ، رك فيض
۱۰۱-۱۳۳-۱۲۹-۹۰-۷۳-۶۲-۴۴	موسى النبي
۱۵۱	موسى الكاظم (ع)
۱۴۷-۲۹-۲۴-۸	مولانا (جلال الدين محمد مولوى)
۱۳۱	ميرداماد

اسماء رجال ونساء

۱۴۸

۵-۹-۱۵-۲۹-۳۰-۳۳-۳۴-۳۹-۴۸-۷۱-

۸۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۴۶-۱۴۷

۱۵۵-۱۷۳-۱۷۸-۱۸۵-۱۹۲-۱۹۵-۱۹۷

۲۱۱-۲۱۲-۲۱۵-۲۱۶

۲۹

۸۹-۱۱۱-۱۷۱-۲۰۴

۱۸۸

۱۵۲

۶۱

۹۷

۱۳۷

۴۴

۲۱۹

۱۹۱

۵۵-۶۱-۷۲-۸۶-۸۸-۹۳-۹۴-۱۱۳-۱۱۶

۱۲۳-۱۴۱-۱۵۴-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱

۲۱-۱۸۱-۱۹۱-۲۱۵

۹۱-۱۰۱-۱۰۲-۱۶۲

میکائیل

نبی (ﷺ)

نجم الدین رازی (دایه)

نوح النبی

وابصہ

واحدی

وکیع

وہب

ہاروت

ہمای (جلال الدین)

یزید

یعقوب

یوسف بن احمد مولوی

یوسف (مصری)

یونس بن متی



فہرست اماکن

۱۷۲	حنین
۱۲۲	قرن
۶۲	کعبہ
۲۱۵	مکہ
۲۱۵	مرالظہران
۱۲۲-۱۲۱-۱۱۲-۷۳	یمن

فہرست اسامی کتب

-۶۵-۵۴-۵۳-۴۵-۴۱-۳۱-۳۰-۲۶-۲۰	اتحاف السادة المتقين
۲۰۳-۱۶۱-۱۵۶-۱۵۳-۱۳۵-۱۱۲-۹۱	
۲۲۶-۲۲۲-۲۰۶	
۲۲۶	احادیث مشنوی
۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۱-۱۰-۸-۶-۴-۳-۲	احیاء علوم الدین
۳۸-۳۷-۳۱-۳۰-۲۶-۲۵-۲۲-۲۰-۱۸	
-۶۰-۵۹-۵۴-۵۳-۵۲-۴۷-۴۵-۴۲-۴۱	
۸۸-۸۱-۸۰-۷۳-۷۲-۷۱-۶۹-۶۸-۶۶	
۱۲۱-۱۱۹-۱۱۲-۱۰۳-۹۸-۹۵-۹۳-۹۱	
۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۳-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴	
۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۳-۱۴۸-۱۴۵	
۱۸۴-۱۷۵-۱۶۷-۱۶۴-۱۶۲-۱۶۱-۱۵۹	
۲۱۹-۲۱۸-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۳-۱۹۷-۱۸۸	
۲۲۵-۲۲۲-۲۲۱	
۱۲۴	ادب الدنيا والدين
۱۵۲	اسباب النزول
۱۳۰	الاستيعاب في معرفة الاصحاب
۱۹۴	اسد الغابة
۱۱۹	اسرار التوحيد
۵۰	اشعة اللمعات
۱۷۸-۱۲۳-۲	اصول کافی

فہرست اسامی کتب

۱۹۱	اکمال الدین
۱۱۸-۳۴	امالی مفید
۱۷۳-۱۶۲-۱۴۷-۱۴۴-۱۴۳-۱۱۴-۲۲	بحار الانوار
۳	البيان والتبيين
۲	تذكرة الاولياء
۱۷۹-۱۶۲-۱۵۷-۱۰۴-۹۶-۵۶-۳۴	تفسیر ابو الفتوح رازی
۱۵۷-۱۴۸	تفسیر امام فخر رازی
۱۴۸-۱۳۸	تفسیر بیضاوی
۸۳	تفسیر صافی
۱۳۸-۱۲۳-۸۳-۴۰	تفسیر طبری
۴۰	تفسیر نیشابوری
۴۲-۱۱-۱۰	تلبیس ابلیس
۱۶۴	تلخیص البیان
۱۹۴	تمهیدات عین القضاة
- ۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱	جامع صغیر
- ۲۴-۲۳-۲۲-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۴	
۳۷-۳۶-۳۵-۳۳-۳۲-۳۱-۲۷-۲۶-۲۵	
۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۲-۴۱-۳۸	
۶۱-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۳-۵۲-۵۰	
۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۳-۶۲	
۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲	
۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۰-۸۸-۸۶-۸۴-۸۲	
۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶	
۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۵-۱۰۴	
۲۷-۱۲۶-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۳	

فہرست اسامی کتب

۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۳-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸
 ۱۵۲-۱۵۱-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۵-۱۴۲-۱۴۰
 ۱۶۰-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳
 ۱۷۵-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۲
 ۱۸۵-۱۸۴-۱۸۲-۱۸۱-۱۷۹-۱۷۷-۱۷۶
 -۱۹۶-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۶
 ۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰
 ۲۱۷-۲۱۶-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸
 ۲۲۴-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸
 ۱۱۱-۷۵-۶۲-۵۸-۵۴-۵۳

۶۲-۵۸-۵۴

۱۷۱-۱۷۰

۸۰-۷۲-۷۱-۳۱-۲۸-۲۲-۲۰-۱۸-۱۱

۱۲۵-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۱-۱۰۷-۱۰۵-۱۰۲

۱۵۹-۱۵۸-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۴۵-۱۲۸

۰۲-۱۹۶-۱۸۹-۱۸۸-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۷

۲۲۰-۲۱۸-۲۱۰-۲۰۸-۲۰۶

۱۵۴

۱۴۰

۱۴۶-۱۱۱

-۶۶-۶۳-۴۴-۴۳-۴۰-۲۲-۱۸-۱۷-۳-۱

۲۱۵-۱۸۶-۱۵۹-۱۱۷-۹۸-۷۷-۷۶

۱۶

۱۳۰-۹۸-۷۲-۴۶-۱۸-۱۰

۱۳۱

۱۸۰

حاشیہ عبداللطیف عباسی

حاشیہ مثنوی چاپ علاءالدولہ

حقایق فیض

حلیۃ الاولیاء

خصال صدوق

درۃ الغواص حریری

دلائل النبوة

ربیع الابرار

رد الدارمی علی بشر المریمی

رسالہ قشیریہ

رواشح سماویہ

روضات الجنات

فہرست اسامی کتب

۸۱

زہر الاداب

۲۰۳

سراج السائرین

۱۱۲-۱۱۰-۹۷-۸۳-۷۵-۷۳-۳۰-۲۳

سفینة البحار

۲۰۹-۲۰۱-۱۹۰-۱۷۸-۱۵۱-۱۴۸

۲۲۲-۲۱۴

۱۹۴

سیرة ابن ہشام

۲۰۶-۱۹۱-۱۱۷-۱۱۴-۱۰۸-۱۰۵-۹۶

شرح بحر العلوم

۲۲۲-۲۱۶

۸۰-۷۷-۶۴-۶۰-۵۵-۵۳-۳۶-۳۵-۲۷

شرح تعرف

۱۷۲-۱۵۱-۱۴۸-۱۴۳-۱۳۵-۱۲۰-۸۱

۱۹۷-۱۷۴

۶۷-۶۵-۵۸-۵۵-۵۳-۴۵-۴۰-۳۸-۲۴

شرح خواجہ ایوب بر مشنوی

۲۲۲-۲۱۴-۱۰۱-۶۹

۳۹-۳۸-۳۲-۳۰-۲۸-۲۳-۲۲-۱۴-۱۰

شرح نہج البلاغہ

۶۰-۵۸-۵۷-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۴۷-۴۴

۱۲۰-۹۷-۹۲-۸۶-۸۵-۸۱-۷۷-۷۶-۶۳

۱۷۹-۱۶۷-۱۵۶-۱۵۰-۱۳۷-۱۲۵-۱۲۱

۲۲۱-۱۸۶

رك : المنہج القوی

شرح یوسف بن احمد مولوی بر مشنوی

-۳۸-۳۶-۳۳-۳۲-۲۲-۱۸-۱۶-۱۵-۷

صحیح بخاری

-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶-۶۳-۵۴-۵۲-۴۷

۱۱۸-۱۱۵-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۴-۸۵-۷۹

۲۰۰-۱۷۶-۱۵۹-۱۴۵-۱۳۸-۱۳۷-۱۲۵

۲۱۷-۲۱۵

۲۵-۲۲-۱۸-۱۷-۱۶-۱۳-۹-۷-۶-۲

صحیح مسلم

۴۹-۴۸-۴۷-۴۲-۳۶-۳۴-۳۳-۳۳-۲۶

فہرست اسامی کتب

۶۹-۶۸-۶۶-۶۳-۶۰-۵۹-۵۷-۵۴-۵۲
 ۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۵-۹۴-۸۷-۷۹-۷۱-۷۰
 ۱۳۷-۱۳۳-۱۲۵-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴
 ۲۰۰-۱۸۸-۱۵۹-۱۵۸-۱۴۸-۱۴۵-۱۳۹
 ۲۲۱-۲۱۷-۲۱۵

۱۸۰
 ۱۸۹
 ۱۵۶-۱۱۲-۲۱-۲۰
 ۱۹۸-۲۶
 ۹۷-۶۱-۵۱
 ۷۵-۵۰
 -۱۸۶-۱۸۱-۳۶-۲۰-۱۸-۱۶-۱۱-۷-۶
 ۲۲۱-۱۸۸
 ۱۴۸-۱۱
 ۱۲۶-۷۸-۴۳-۳۸
 ۲۱۴-۱۰۰-۸۴-۸۳-۷۸-۶۶-۱۷-۳
 ۱۴۲-۳۲
 ۱۹
 ۷۸-۵۲

۱۶-۱۴-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۷-۶-۵-۴-۳-۱
 -۳۳-۳۱-۲۶-۲۵-۲۴-۲۲-۲۱-۱۹-۱۷
 -۴۶-۴۵-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۸-۳۷-۳۵
 -۶۲-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۴۹-۴۸-۴۷
 -۷۵-۷۴-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۷-۶۶-۶۳
 -۹۷-۹۵-۹۳-۹۲-۹۰-۸۴-۸۲-۷۸-۷۶

صحیفۃ الرضا
 طبقات ابن سعد
 طبقات الشافعیہ
 عوارف المعارف سہروردی
 عیون الاخبار
 فائق زمخشری
 فتوحات مکہ
 فصل الخطاب
 فیہ ما فیہ
 قرآن
 قصص الانبیاء تعلیمی
 کشف الاسرار
 کشف المحجوب ہجویری
 کنوز الحقائق

فہرست اسمی کتب

۱۰۲-۱۰۳-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۵-۱۱۷

۱۱۸-۱۲۱-۱۲۸-۱۴۲-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲

۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۷-۱۷۸-۱۷۹

۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵

۱۸۶-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۴

۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۵

۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۴

۷۷

کیمیای سعادت
اللالی المصنوعہ

۳-۴-۸-۱۸-۲۱-۳۷-۵۶-۶۴-۸۲-۸۶-۸۷

۱۰۴-۱۱۷-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۹-۱۵۶-۱۸۲

۱۹۸-۲۰۲

لطائف معنوی
اللمع

۳۰-۳۸-۴۰-۴۲-۷۵-۷۲-۸۲-۹۶-۱۰۴-۱۱۷

۳۵-۱۸۸

اللؤلؤ المرصوع

۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۱۴-۲۱-۲۳-۲۸-۲۹-۳۰

۳۱-۳۹-۶۱-۶۳-۶۵-۸۲-۹۳-۹۸-۱۱۲

۱۱۶-۱۳۱-۱۳۵-۱۴۴-۱۶۷-۱۷۲-۲۰۶

۲۱۰-۲۲۲-۲۲۵

ما خذ قصص و تمثیلات مشنوی

۳۴-۳۸-۴۴-۵۷-۶۲-۷۰-۷۳-۸۹-۹۰-۹۱

۹۲-۹۵-۱۰۸-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۳-۱۲۴-۱۳۲

۱۳۴-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۵-۱۵۸

۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۶-۱۸۰-۱۸۲

۱۹۲-۱۹۷-۱۹۹-۲۱۵

۳

المبین

۱-۳-۱۴۷-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۴

مشنوی

۷۴-۷۸-۱۰۹-۲۱۲

مجمع الامثال للمیدانی

۴۴-۵۱-۶۷-۷۴

مجموعۃ امثال

فہرست اسامی کتب

۲۱۶	معاضرات راغب
۲۴	مغلاۃ
۱۹۸-۵۰	مرصاد العباد
-۹۱-۸۶-۸۴-۸۳-۸۲-۷۱-۵۸-۴۲-۳۷	مستدرک حاکم
۱۳۶-۱۳۴-۱۲۹-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۷-۹۶	
۲۰۰-۱۸۷-۱۸۲-۱۷۴-۱۶۰-۱۵۹-۱۴۹	
۲۱۱-۲۰۹-۱۴۷-۱۵-۱۱-۹	مستدرک الوسائل
-۳۲-۲۷-۲۶-۲۵-۲۲-۲۱-۱۸-۶-۵-۲	مسند احمد بن حنبل
۵۷-۵۲-۴۹-۴۸-۴۷-۳۸-۳۶-۳۴-۳۳	
۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶-۶۵-۶۱-۶۰-۵۹	
۹۱-۸۹-۸۶-۸۵-۸۴-۸۰-۷۹-۷۸-۷۳	
-۱۰۷-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۹-۹۲	
۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۱۸-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳	
۱۵۵-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۵-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۳	
۱۸۸-۱۸۶-۱۸۵-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۴-۱۵۸	
۲۱۹-۲۱۸-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۱	
۲۲۴-۲۲۲-۲۲۱	
۱۸	معارف بہاء ولد
۱۸۴	مقصود ابن درید
۱۸۴	مکتوبات مولانا
۲۹	منارات السائرين
	منہاج الیقین فی شرح ادب الدنيا والدين
۱۲۴	المنہج القوی
۸۲-۷۹-۷۳-۷۲-۶۷-۶۴-۶۱-۵۵-۵۰	
-۱۲۳-۱۲۱-۱۱۶-۱۱۳-۹۴-۹۳-۸۸	
۱۵۴-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۱-۱۳۴-۱۳۲-۱۲۷	

شر الدر

نفتحات الاس

نهاية ابن الاثير

١٧٩

١١٩

١٠٢-١٧-٣٥-٧٨-٧٥-٦٨-٥٠

١٤٩-١٤٠-١٣٩-١٣٠-١٢٦-١٢٥

١٩١-١٩٠-١٨٩-١٧٨-١٦٤-١٦٠

٢٢١-٢١٧-٢١٠-٢٠٦-٢٠٤-٢٠٣

٢٢١-٥٧-٥١-٣

١٥٣-١٥٠-١٤٧-١٤٢-١٢٤-٥١

٢٢٣-٢٠٩-٢٠٢-١٧٢-١٧١

١١٩

نهج البلاغه

وافى فيض

وسائل الشيعة

